



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

توسعه یافتنی کتابخانه

شرح تائید باطنی بر حاشیه

پیام امام

امیر المومنین

کتابخانه

۱۸۰ - ۱۸۱

جلد هشتم

کتاب بزرگسال

موسسه فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیام امام امیرالمومنین علیه السلام : شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

نویسنده:

آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۷	پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد ۲۰
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۲	فهرست مطالب
۴۰	گفتار حکیمانه ۴۰۱
۴۰	اشاره
۴۱	شرح و تفسیر: هماهنگی معقول با مردم
۴۴	گفتار حکیمانه ۴۰۲
۴۴	اشاره
۴۵	شرح و تفسیر: فراتر از حد تو سخن مگو
۴۸	گفتار حکیمانه ۴۰۳
۴۸	اشاره
۴۹	شرح و تفسیر: پراکنده کاری و شکست
۵۲	گفتار حکیمانه ۴۰۴
۵۲	اشاره
۵۳	شرح و تفسیر: هر چه هست از اوست!
۵۸	گفتار حکیمانه ۴۰۵
۵۸	اشاره
۵۹	شرح و تفسیر: این مرد لجوج را رها کن
۶۲	نکته ها
۶۲	۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره
۶۲	۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم
۶۸	گفتار حکیمانه ۴۰۶

- ۶۸ ..... اشاره
- ۶۹ ..... شرح و تفسیر: دو کار زیبا!
- ۷۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۰۷
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۵ ..... شرح و تفسیر: هر درک عاقلانه ای روزی نجات بخش است.
- ۷۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۰۸
- ۷۸ ..... اشاره
- ۷۹ ..... شرح و تفسیر: با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد.
- ۸۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۰۹
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۵ ..... شرح و تفسیر: قلب کتاب چشم است.
- ۸۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۱۰
- ۸۸ ..... اشاره
- ۸۹ ..... شرح و تفسیر: رئیس صفات پسندیده.
- ۹۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۱۱
- ۹۴ ..... اشاره
- ۹۵ ..... شرح و تفسیر: مراقب باش با چه کسی سخن می گویی؟
- ۹۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۱۲
- ۹۸ ..... اشاره
- ۹۹ ..... شرح و تفسیر: بهترین راه تأدیب خویشتن.
- ۱۰۱ ..... نکته: روح ادب و اسباب آن.
- ۱۰۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۱۳
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۱۴
- ۱۰۴ ..... اشاره
- ۱۰۶ ..... شرح و تفسیر: دو راهی مصائب.

- نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی ..... ۱۰۸
- گفتار حکیمانه ۴۱۵ ..... ۱۱۲
- اشاره ..... ۱۱۲
- شرح و تفسیر: سه ویژگی دنیا ..... ۱۱۳
- نکته: ناپایداری مواهب این جهان ..... ۱۱۶
- گفتار حکیمانه ۴۱۶ ..... ۱۱۸
- اشاره ..... ۱۱۸
- شرح و تفسیر: برای چه کسی باقی می گذاری؟ ..... ۱۲۰
- گفتار حکیمانه ۴۱۷ ..... ۱۲۶
- اشاره ..... ۱۲۶
- شرح و تفسیر: مراحل استغفار کامل ..... ۱۲۸
- نکته ها ..... ۱۳۲
۱. شرایط توبه واقعی ..... ۱۳۲
۲. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر ..... ۱۳۶
- گفتار حکیمانه ۴۱۸ ..... ۱۳۸
- اشاره ..... ۱۳۸
- شرح و تفسیر: بهترین یاور در برابر سفیهان ..... ۱۳۹
- گفتار حکیمانه ۴۱۹ ..... ۱۴۴
- اشاره ..... ۱۴۴
- شرح و تفسیر: نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور! ..... ۱۴۵
- نکته ها ..... ۱۴۸
۱. نیرومند ضعیف! ..... ۱۴۸
۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو ..... ۱۵۰
۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت انگیز ..... ۱۵۱
- گفتار حکیمانه ۴۲۰ ..... ۱۵۲
- اشاره ..... ۱۵۲

- ۱۵۴ ----- شرح و تفسیر: راه غلبه بر شهوت
- ۱۵۸ ----- نکته: راه های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی
- ۱۶۲ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۰
- ۱۶۲ ----- اشاره
- ۱۶۳ ----- شرح و تفسیر: عقل کافی
- ۱۶۶ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۲
- ۱۶۶ ----- اشاره
- ۱۶۷ ----- شرح و تفسیر: کار نیک کمش، بسیار است
- ۱۷۲ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۳
- ۱۷۲ ----- اشاره
- ۱۷۳ ----- شرح و تفسیر: اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...
- ۱۷۸ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۴
- ۱۷۸ ----- اشاره
- ۱۷۹ ----- شرح و تفسیر: نقش حلم و عقل
- ۱۸۴ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۵
- ۱۸۴ ----- اشاره
- ۱۸۵ ----- شرح و تفسیر: واسطه های فیض
- ۱۸۸ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۶
- ۱۸۸ ----- اشاره
- ۱۸۹ ----- شرح و تفسیر: بی اعتباری این دو نعمت
- ۱۹۲ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۷
- ۱۹۲ ----- اشاره
- ۱۹۳ ----- شرح و تفسیر: مشکل خود را با خدا بگو
- ۱۹۶ ----- گفتار حکیمانه ۴۲۸
- ۱۹۶ ----- اشاره
- ۱۹۷ ----- شرح و تفسیر: عید واقعی



- گفتار حکیمانه ۴۲۹ ----- ۲۰۲
- اشاره ----- ۲۰۲
- شرح و تفسیر: بزرگترین حسرت ----- ۲۰۳
- گفتار حکیمانه ۴۳۰ ----- ۲۰۸
- اشاره ----- ۲۰۸
- شرح و تفسیر: زیانکارترین انسانها ----- ۲۰۹
- گفتار حکیمانه ۴۳۱ ----- ۲۱۴
- اشاره ----- ۲۱۴
- شرح و تفسیر: طالبان دنیا و طالبان آخرت ----- ۲۱۵
- گفتار حکیمانه ۴۳۲ ----- ۲۱۸
- اشاره ----- ۲۱۸
- شرح و تفسیر: دوازده صفت اولیاء الله ----- ۲۲۰
- نکته: اولیاء الله در این کلام امام (علیه السلام) چه کسانی هستند؟ ----- ۲۲۶
- گفتار حکیمانه ۴۳۳ ----- ۲۲۸
- اشاره ----- ۲۲۸
- شرح و تفسیر: لذات زودگذر و تبعات بسیار ----- ۲۲۹
- گفتار حکیمانه ۴۳۴ ----- ۲۳۲
- اشاره ----- ۲۳۲
- شرح و تفسیر: نخست او را بیازمای ----- ۲۳۳
- نکته: آزمودن قبل از دوستی ----- ۲۳۵
- گفتار حکیمانه ۴۳۵ ----- ۲۳۸
- اشاره ----- ۲۳۸
- شرح و تفسیر: گشایش درهای امید ----- ۲۳۹
- گفتار حکیمانه ۴۳۶ ----- ۲۴۴
- اشاره ----- ۲۴۴
- شرح و تفسیر: معرف کریمان ----- ۲۴۵

- گفتار حکیمانه ۴۳۷ ----- ۲۴۸
- اشاره ----- ۲۴۸
- شرح و تفسیر: عدالت برتر است یا جود و بخشش؟ ----- ۲۴۹
- گفتار حکیمانه ۴۳۸ ----- ۲۵۴
- اشاره ----- ۲۵۴
- شرح و تفسیر: مردم دشمن چه چیزند؟ ----- ۲۵۵
- گفتار حکیمانه ۴۳۹ ----- ۲۵۸
- اشاره ----- ۲۵۸
- شرح و تفسیر: عصاره مفهوم زهد ----- ۲۵۹
- گفتار حکیمانه ۴۴۰ ----- ۲۶۲
- اشاره ----- ۲۶۲
- شرح و تفسیر: به وعده های اشخاص زیاد خوشبین نباشید ----- ۲۶۳
- گفتار حکیمانه ۴۴۱ ----- ۲۶۶
- اشاره ----- ۲۶۶
- شرح و تفسیر: میدان آزمون بزرگ ----- ۲۶۷
- گفتار حکیمانه ۴۴۲ ----- ۲۷۲
- اشاره ----- ۲۷۲
- شرح و تفسیر: بهترین شهرها ----- ۲۷۳
- گفتار حکیمانه ۴۴۳ ----- ۲۷۸
- اشاره ----- ۲۷۸
- شرح و تفسیر: مالک، بزرگمرد نستوه ----- ۲۸۰
- نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار ----- ۲۸۲
- گفتار حکیمانه ۴۴۴ ----- ۲۸۶
- اشاره ----- ۲۸۶
- شرح و تفسیر: بهترین روش برای کار کردن ----- ۲۸۷
- گفتار حکیمانه ۴۴۵ ----- ۲۹۲

- ۲۹۲ ..... اشاره
- ۲۹۳ ..... شرح و تفسیر: پیوند اخلاق نیک با یکدیگر
- ۲۹۴ ..... نکته: صفات اخلاقی کلیدی
- ۲۹۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۴۶
- ۲۹۸ ..... اشاره
- ۲۹۹ ..... شرح و تفسیر: بهترین مصرف مال
- ۳۰۰ ..... نکته ها
- ۳۰۰ ..... ۱. اهمیت زکات
- ۳۰۲ ..... ۲. صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟
- ۳۰۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۴۷
- ۳۰۴ ..... اشاره
- ۳۰۵ ..... شرح و تفسیر: هشدار به بازرگانان
- ۳۰۸ ..... نکته: خطرات ربا
- ۳۱۰ ..... گفتار حکیمانه ۴۴۸
- ۳۱۰ ..... اشاره
- ۳۱۱ ..... شرح و تفسیر: مصائب کوچک را بزرگ نشمرید
- ۳۱۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۴۹
- ۳۱۴ ..... اشاره
- ۳۱۵ ..... شرح و تفسیر: تضاد شخصیت با شهوات سرکش
- ۳۱۶ ..... نکته: عواقب شوم هواپرستی
- ۳۱۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۰
- ۳۱۸ ..... اشاره
- ۳۱۹ ..... شرح و تفسیر: شوخی نامناسب
- ۳۲۱ ..... نکته: خطرات مزاح و شوخی
- ۳۲۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۱
- ۳۲۴ ..... اشاره

- ۳۲۵ ..... شرح و تفسیر: چه بهتر محبت از دو سر باشد
- ۳۲۶ ..... نکته: نقش دوستان در زندگی انسان
- ۳۳۰ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۲
- ۳۳۰ ..... اشاره
- ۳۳۱ ..... شرح و تفسیر: غنا و فقر حقیقی
- ۳۳۶ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۳
- ۳۳۶ ..... اشاره
- ۳۳۷ ..... شرح و تفسیر: پسر شوم زبیر!
- ۳۳۸ ..... نکته: زبیر و عبدالله بن زبیر
- ۳۴۲ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۴
- ۳۴۲ ..... اشاره
- ۳۴۳ ..... شرح و تفسیر: با این حال تکبر چرا؟
- ۳۴۵ ..... نکته: بلای تکبر
- ۳۴۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۵
- ۳۴۸ ..... اشاره
- ۳۴۹ ..... شرح و تفسیر: برترین شعرای عرب
- ۳۵۲ ..... نکته ها
- ۳۵۲ ..... ۱. شأن ورود این گفتار حکیمانه
- ۳۵۳ ..... ۲. امرؤ القیس کیست؟
- ۳۵۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۶
- ۳۵۸ ..... اشاره
- ۳۵۹ ..... شرح و تفسیر: تنها بهای وجود انسان
- ۳۶۱ ..... نکته ها
- ۳۶۱ ..... ۱. هدف امام (علیه السلام) از نكوهش دنیا
- ۳۶۲ ..... ۲. ارزش وجود انسان
- ۳۶۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۷

- ۳۶۴ ..... اشاره
- ۳۶۵ ..... شرح و تفسیر: دو کس هرگز سیر نمی شوند
- ۳۶۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۸
- ۳۶۸ ..... اشاره
- ۳۶۹ ..... شرح و تفسیر: حقیقت ایمان
- ۳۷۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۵۹
- ۳۷۴ ..... اشاره
- ۳۷۵ ..... شرح و تفسیر: مقدرات بر تدبیر ما پیشی می گیرد
- ۳۸۰ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۰
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۱ ..... شرح و تفسیر: بردباری و ترک شتاب
- ۳۸۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۱
- ۳۸۴ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... شرح و تفسیر: غیبت نشانه ناتوانی است
- ۳۸۶ ..... نکته: غیبت و آثار شوم آن
- ۳۹۲ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۲
- ۳۹۲ ..... اشاره
- ۳۹۳ ..... شرح و تفسیر: بی اعتنایی به تعریف و تمجید
- ۳۹۵ ..... نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال
- ۳۹۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۳
- ۳۹۸ ..... اشاره
- ۳۹۹ ..... شرح و تفسیر: دنیا وسیله است نه هدف
- ۴۰۲ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۴
- ۴۰۲ ..... اشاره
- ۴۰۴ ..... شرح و تفسیر: پایان عمر بنی امیه
- ۴۰۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۵

- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۰۹ ..... شرح و تفسیر: طایفه پرافتخار انصار
- ۴۱۰ ..... نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی
- ۴۱۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۶
- ۴۱۴ ..... اشاره
- ۴۱۶ ..... شرح و تفسیر: یک تشبیه عجیب
- ۴۱۸ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۷
- ۴۱۸ ..... اشاره
- ۴۱۹ ..... شرح و تفسیر: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیین الهی را سامان بخشید
- ۴۲۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۸
- ۴۲۴ ..... اشاره
- ۴۲۵ ..... شرح و تفسیر: یک پیشگویی مهم
- ۴۲۸ ..... نکته ها
- ۴۲۸ ..... ۱. نکوهش شدید از بخل
- ۴۳۰ ..... ۲. فرق میان بیع مکره و مضطر
- ۴۳۲ ..... گفتار حکیمانه ۴۶۹
- ۴۳۲ ..... اشاره
- ۴۳۳ ..... شرح و تفسیر: هر دو گروه هلاک می شوند
- ۴۳۶ ..... نکته ها
- ۴۳۶ ..... ۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟
- ۴۴۴ ..... گفتار حکیمانه ۴۷۰
- ۴۴۴ ..... اشاره
- ۴۴۵ ..... شرح و تفسیر: حقیقت توحید و عدل
- ۴۵۰ ..... گفتار حکیمانه ۴۷۱
- ۴۵۰ ..... اشاره
- ۴۵۱ ..... شرح و تفسیر: حق گفتار صحیح

- گفتار حکیمانه ۴۷۲ ----- ۴۵۴
- اشاره ----- ۴۵۴
- شرح و تفسیر: باران های مفید ----- ۴۵۶
- نکته ها ----- ۴۵۷
۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران) ----- ۴۵۷
۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان ----- ۴۶۰
- گفتار حکیمانه ۴۷۳ ----- ۴۶۴
- اشاره ----- ۴۶۴
- شرح و تفسیر: ما به سوگ پیامبر نشستیم ----- ۴۶۵
- نکته ها ----- ۴۶۷
۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام ----- ۴۶۷
- گفتار حکیمانه ۴۷۴ ----- ۴۷۰
- اشاره ----- ۴۷۰
- شرح و تفسیر: همسان شهیدان ----- ۴۷۱
- گفتار حکیمانه ۴۷۵ ----- ۴۷۴
- اشاره ----- ۴۷۴
- شرح و تفسیر: گنج پایان ناپذیر! ----- ۴۷۵
- گفتار حکیمانه ۴۷۶ ----- ۴۷۸
- اشاره ----- ۴۷۸
- شرح و تفسیر: هرگز مردم را تحت فشار قرار مده ----- ۴۷۹
- نکته ها ----- ۴۸۰
۱. چرا امام (علیه السلام) زیاد را به این منصب گماشت؟ ----- ۴۸۰
۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟ ----- ۴۸۱
۳. عدالت و سختگیری و خشونت ----- ۴۸۲
- گفتار حکیمانه ۴۷۷ ----- ۴۸۶
- اشاره ----- ۴۸۶

۴۸۷	شرح و تفسیر: از گناهی که کوچک می شمردی بترس!
۴۹۰	گفتار حکیمانه ۴۷۸
۴۹۰	اشاره
۴۹۱	شرح و تفسیر: مسئولیت سنگین دانشمندان
۴۹۳	نکته: آموزش کدام علم واجب است؟
۴۹۶	گفتار حکیمانه ۴۷۹
۴۹۶	اشاره
۴۹۷	شرح و تفسیر: دوستان پرتکلف
۵۰۲	گفتار حکیمانه ۴۸۰
۵۰۲	اشاره
۵۰۳	شرح و تفسیر: اسباب جدایی دوستان
۵۰۵	نکته: شرایط دوستی
۵۱۰	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)
۵۱۰	اشاره
۵۱۰	۱. اهداف اصلی
۵۱۲	۲. ویژگی های این شرح
۵۱۸	۳. شیوه نگارش
۵۱۹	۴. ره آوردها
۵۱۹	۵. معرفی همکاران
۵۲۲	فهرست منابع
۵۵۳	درباره مرکز



پیام امام امیرالمومنین علیه السلام: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه جلد 20

## مشخصات کتاب

آیه الله العظمی مکارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

پیام امام امیرالمؤمنین

کلمات قصار

480-401

جلد بیستم

کتاب برگزیده سال

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

ص: 1

اشاره

سر شناسه: مکارم شیرازی، ناصر، 1305-

عنوان قراردادی: نهج البلاغه. فارسی-عربی. شرح

عنوان و نام پدیدآور: پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم

مشخصات نشر: قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، 1397.

مشخصات ظاهری: 527 ص.

شابک: 1-6-99801-600-978 (دوره); 4-16-6335-622-978 (ج20)

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: فارسی - عربی

یادداشت: کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.

یادداشت: چاپ اول

عنوان دیگر: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- خطبه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- نامه ها

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- کلمات قصار

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40 ق -- نهج البلاغه. شرح

رده بندی کنگره: 1397 / م7 / BP 38/0422

رده بندی دیویی: 9515/297

شماره کتابشناسی ملی: 5401684

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:

محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سید عبدالمهدی توکل

سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) / ج 20

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: 1000 نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: 527 صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: 1397

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: 978-622-6335-16-4

آدرس ناشر: ایران - قم - ابتدای خیابان شهدا - کوچه 22

تلفن: 37732478

فکس: 37840099

www.makarem.ir

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3



گفتار حکیمانه 401---15

شرح و تفسیر: هماهنگی معقول با مردم---16

گفتار حکیمانه 402---19

شرح و تفسیر: فراتر از حد تو سخن مگو---20

گفتار حکیمانه 403---23

شرح و تفسیر: پراکنده کاری و شکست---24

گفتار حکیمانه 404---27

شرح و تفسیر: هر چه هست از اوست!---28

گفتار حکیمانه 405---33

شرح و تفسیر: این مرد لجوج را رها کن---34

نکته ها---37

1. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره---37

2. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم---37

گفتار حکیمانه 406---43

شرح و تفسیر: دو کار زیبا!---44

گفتار حکیمانه 407---49

شرح و تفسیر: هر درک عاقلانه ای روزی نجات بخش است---50

گفتار حکیمانه 408---53

شرح و تفسیر: با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد---54

گفتار حکیمانه 409---59

شرح و تفسیر: قلب کتاب چشم است---60

گفتار حکیمانه 410---63

شرح و تفسیر: رئیس صفات پسندیده---64

گفتار حکیمانه 411---69

شرح و تفسیر: مراقب باش با چه کسی سخن می گویی؟---70

گفتار حکیمانه 412---73

شرح و تفسیر: بهترین راه تأدیب خویشتن---74

نکته: روح ادب و اسباب آن---76

گفتار حکیمانه 413---79

گفتار حکیمانه 414---79

شرح و تفسیر: دو راهی مصائب---81

نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی---83

گفتار حکیمانه 415---87

شرح و تفسیر: سه ویژگی دنیا---88

نکته: ناپایداری مواهب این جهان---91

گفتار حکیمانه 416---93

شرح و تفسیر: برای چه کسی باقی می گذاری؟---95

گفتار حکیمانه 417---101

شرح و تفسیر: مراحل استغفار کامل ---103

نکته ها ---107

1. شرایط توبه واقعی ---107

2. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر ---111

ص: 6



گفتار حکیمانه 418---113

شرح و تفسیر: بهترین یاور در برابر سفیهان---114

گفتار حکیمانه 419---119

شرح و تفسیر: نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!---120

نکته ها---123

1. نیرومند ضعیف!---123

2. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو---125

3. پشه، موجودی کوچک اما شگفت انگیز---126

گفتار حکیمانه 420---127

شرح و تفسیر: راه غلبه بر شهوت---129

نکته: راه های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی---133

گفتار حکیمانه 421---137

شرح و تفسیر: عقل کافی---138

گفتار حکیمانه 422---141

شرح و تفسیر: کار نیک کمش، بسیار است---142

گفتار حکیمانه 423---147

شرح و تفسیر: اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...---148

گفتار حکیمانه 424---153

شرح و تفسیر: نقش حلم و عقل---154

گفتار حکیمانه 425---159

شرح و تفسیر: واسطه های فیض---160

شرح و تفسیر: بی اعتباری این دو نعمت---164

ص: 7

گفتار حکیمانه 167---427

شرح و تفسیر: مشکل خود را با خدا بگو---168

گفتار حکیمانه 171---428

شرح و تفسیر: عید واقعی---172

گفتار حکیمانه 177---429

شرح و تفسیر: بزرگترین حسرت---178

گفتار حکیمانه 183---430

شرح و تفسیر: زیانکارترین انسانها---184

گفتار حکیمانه 189---431

شرح و تفسیر: طالبان دنیا و طالبان آخرت---190

گفتار حکیمانه 193---432

شرح و تفسیر: دوازده صفت اولیاءالله---195

نکته: اولیاءالله در این کلام امام (علیه السلام) چه کسانی هستند؟---201

گفتار حکیمانه 203---433

شرح و تفسیر: لذات زودگذر و تبعات بسیار---204

گفتار حکیمانه 207---434

شرح و تفسیر: نخست او را بیازمای---208

نکته: آزمودن قبل از دوستی---210

گفتار حکیمانه 213---435

شرح و تفسیر: گشایش درهای امید---214

گفتار حکیمانه 219---436

شرح و تفسیر: معرف کریمان---220

گفتار حکیمانه 437---223

شرح و تفسیر: عدالت برتر است یا جود و بخشش؟---224

ص: 8

گفتار حکیمانه 438---229

شرح و تفسیر: مردم دشمن چه چیزند؟---230

گفتار حکیمانه 439---233

شرح و تفسیر: عصاره مفهوم زهد---234

گفتار حکیمانه 440---237

شرح و تفسیر: به وعده های اشخاص زیاد خوشبین نباشید---238

گفتار حکیمانه 441---241

شرح و تفسیر: میدان آزمون بزرگ---242

گفتار حکیمانه 442---247

شرح و تفسیر: بهترین شهرها---248

گفتار حکیمانه 443---253

شرح و تفسیر: مالک، بزرگمرد نستوه---255

نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار---257

گفتار حکیمانه 444---261

شرح و تفسیر: بهترین روش برای کار کردن---262

گفتار حکیمانه 445---267

شرح و تفسیر: پیوند اخلاق نیک با یکدیگر---268

نکته: صفات اخلاقی کلیدی---269

گفتار حکیمانه 446---273

شرح و تفسیر: بهترین مصرف مال---274

نکته ها---275

1. اهميت زكات ---275

2. صعصعه و غالب و فرزدق كيستند؟ ---277

ص: 9

گفتار حکیمانه 447---279

شرح و تفسیر: هشدار به بازرگانان---280

نکته: خطرات ربا---283

گفتار حکیمانه 448---285

شرح و تفسیر: مصائب کوچک را بزرگ نشمرید---286

گفتار حکیمانه 449---289

شرح و تفسیر: تضاد شخصیت با شهوات سرکش---290

نکته: عواقب شوم هواپرستی---291

گفتار حکیمانه 450---293

شرح و تفسیر: شوخی نامناسب---294

نکته: خطرات مزاح و شوخی---296

گفتار حکیمانه 451---299

شرح و تفسیر: چه بهتر محبت از دو سر باشد---300

نکته: نقش دوستان در زندگی انسان---301

گفتار حکیمانه 452---305

شرح و تفسیر: غنا و فقر حقیقی---306

گفتار حکیمانه 453---311

شرح و تفسیر: پسر شوم زییر!---312

نکته: زییر و عبدالله بن زییر---313

گفتار حکیمانه 454---317

شرح و تفسیر: با این حال تکبر چرا؟!---318

نکته: بالای تکبیر---320

گفتار حکیمانه 455---323

شرح و تفسیر: برترین شعرای عرب---324

ص: 10



نکته ها---327

1. شأن ورود این گفتار حکیمانه---327

2. امرؤ القیس کیست؟---328

3. تمسک امام (علیه السلام) به اشعار پر معنای عرب---330

گفتار حکیمانه 456---333

شرح و تفسیر: تنها بهای وجود انسان---334

نکته ها---336

1. هدف امام (علیه السلام) از نکوهش دنیا---336

2. ارزش وجود انسان---337

گفتار حکیمانه 457---339

شرح و تفسیر: دو کس هرگز سیر نمی شوند---340

گفتار حکیمانه 458---343

شرح و تفسیر: حقیقت ایمان---344

گفتار حکیمانه 459---349

شرح و تفسیر: مقدرات بر تدبیر ما پیشی می گیرد---350

گفتار حکیمانه 460---355

شرح و تفسیر: بردباری و ترک شتاب---356

گفتار حکیمانه 461---359

شرح و تفسیر: غیبت نشانه ناتوانی است---360

نکته: غیبت و آثار شوم آن---361

حق الناس یا حق الله؟---363

شرح و تفسیر: بی اعتنایی به تعریف و تمجید---368

نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال---370

ص: 11

گفتار حکیمانه 463---373

شرح و تفسیر: دنیا وسیله است نه هدف---374

گفتار حکیمانه 464---377

شرح و تفسیر: پایان عمر بنی امیه---379

گفتار حکیمانه 465---383

شرح و تفسیر: طایفه پرافتخار انصار---384

نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی---385

گفتار حکیمانه 466---389

شرح و تفسیر: یک تشبیه عجیب---391

گفتار حکیمانه 467---393

شرح و تفسیر: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیین الهی را سامان بخشید---394

گفتار حکیمانه 468---399

شرح و تفسیر: یک پیشگویی مهم---400

نکته ها---403

1. نکوهش شدید از بخل---403

2. فرق میان بیع مکره و مضطر---405

گفتار حکیمانه 469---407

شرح و تفسیر: هر دو گروه هلاک می شوند---408

نکته ها---411

1. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟---411

2. ناصبی ها---415

گفتار حکیمانہ 470---419

شرح و تفسیر: حقیقت توحید و عدل---420

ص: 12

گفتار حکیمانه 471---425

شرح و تفسیر: حق گفتار صحیح---426

گفتار حکیمانه 472---429

شرح و تفسیر: باران های مفید---431

نکته ها---432

1. صلاة الاستسقاء (نماز باران)---432

2. قطع برکات آسمانی براثر گناهان---435

گفتار حکیمانه 473---439

شرح و تفسیر: ما به سوگ پیامبر نشسته ایم---440

نکته ها---442

1. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام---442

2. خضاب در اشعار شعرا---443

گفتار حکیمانه 474---445

شرح و تفسیر: همسان شهیدان---446

گفتار حکیمانه 475---449

شرح و تفسیر: گنج پایان ناپذیر!---450

گفتار حکیمانه 476---453

شرح و تفسیر: هرگز مردم را تحت فشار قرار مده---454

نکته ها---455

1. چرا امام (علیه السلام) زیاد را به این منصب گماشت؟---455

2. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟---456

3. عدالت و سختگیری و خشونت---457

گفتار حکیمانه 461---477

شرح و تفسیر: از گناهی که کوچک می شمردی بترس!---462

ص: 13

گفتار حکیمانه 465---478

شرح و تفسیر: مسئولیت سنگین دانشمندان---466

نکته: آموزش کدام علم واجب است؟---468

گفتار حکیمانه 471---479

شرح و تفسیر: دوستان پر تکلف---472

گفتار حکیمانه 477---480

شرح و تفسیر: اسباب جدایی دوستان---478

نکته: شرایط دوستی---480

فهرست منابع---497

ص: 14

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ عَوَائِلِهِمْ.

امام (علیه السلام) فرمود:

هماهنگی (معقول) با مردم در اخلاقشان سبب ایمنی از کینه توزی و دشمنی آن هاست. (1)

ص: 15

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را به این صورت آورده است: «قَارِبِ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ تَأْمَنُ عَوَائِلَهُمْ» (این تفاوت نشان می دهد که غرر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه آورده است) (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 286).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به یک نکته لطیف اجتماعی می کند می فرماید: «هماهنگی با مردم در اخلاقشان سبب در امان بودن از کینه توزی و دشمنی آن هاست»؛ (مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ).

شک نیست که هر قوم و جمعیت بلکه هر انسانی صفات و اخلاق ویژه خود را دارد و به کسانی علاقه مند است که در صفات و اخلاق با او هماهنگ باشند، به آداب و رسومش احترام بگذارند و مطابق خواسته های او عمل کنند. هماهنگی با مردم در این امور - البته در مواردی که برخلاف شرع و عقل نیست - سبب می شود که آن ها انسان را از خود بدانند و با او رابطه دوستی برقرار کنند و همین امر سبب امنیت از کینه توزی و دشمنی آن ها می شود.

البته همان گونه که اشاره شد منظور، هم رنگ جماعت شدن در زشتی و بدی ها و آداب و رسوم غلط و کارهای خلاف شرع و عقل نیست چراکه نه شرع به ما چنین اجازه ای را می دهد و نه عقل و خرد.

در روایات اسلامی عنوان دیگری مطرح است که با آنچه در این کلام شریف آمده قریب المضمون می باشد و آن مسأله مدارا با مردم است.

در احادیث فراوانی به مدارا کردن با مردم توصیه و بر آن تأکید شده است

از جمله امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «دَارِ النَّاسِ تَأْمَنُ غَوَائِلُهُمْ وَتَسَلِّمُ مِنْ مَكَائِدِهِمْ؛ با مردم مدارا کن تا از دشمنی آن ها و کید و مکرشان در امان باشی». (1)

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی تحت عنوان «باب المداراة» مطرح کرده که در ذیل آن روایات متعددی آورده است از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتَمَّ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَ خُلُقٌ يَدَارِي بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ؛ سه چیز است که در هر کس نباشد هیچ کاری از کارهای او سامان نمی پذیرد: ورع و تقوایی که او را از معصیت خدا بازدارد و اخلاقی که او را به مدارا کردن با مردم وادارد و حلم و بردباری ای که جهل جاهلان را با آن از خود دور سازد». (2)

در حدیث دیگری از آن حضرت این مسأله با تأکید بیشتری عنوان شده است، می فرماید: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمَدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ؛ پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم دستور داده همان گونه که دستور به فرائض و واجبات داده است». (3)

و در حدیث سومی باز هم تأکید بیشتری در این زمینه شده، می فرماید: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ الرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ؛ مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و رفاقت با آن ها نصف زندگی است». (4)

کلام امام (علیه السلام) درباره هماهنگی با اخلاق مردم و احادیث متعددی که در بالا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مورد مدارا کردن با خلق خدا و رفاقت با آن ها نقل کردیم نشانه روشنی از روح اجتماعی تعلیمات اسلام است که تا چه اندازه مسائل مختلف

ص: 17

---

1- غررالحکم، ح 10179.

2- کافی، ج 2، ص 116، ح 1.

3- کافی، ج 2، ص 117، ح 4.

4- کافی، ج 2، ص 117، ح 5.

اخلاقی و روانی را برای هم زیستی مسالمت آمیز با مردم مورد توجه قرار داده است.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مُدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَأَنْفُوا (فَنُفُوا) مِنْ قُرَيْشٍ وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ بِأَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ وَ إِنَّ قَوْمًا مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ حَسَدَتْ مُدَارَاتُهُمْ فَأَلْحِقُوا بِالْبَيْتِ الرَّفِيعِ؛ گروهی از مردم مدارا کردنشان نسبت به دیگران کم و ضعیف بود و لذا از قبیله قریش نفی و طرد شدند و به خدا سوگند از نظر حسب و نسب مشکلی نداشتند (مشکلشان عدم مدارا بود) و گروهی از غیر قریش مدارا کردنشان خوب بود و ملحق به این بیت رفیع شدند»<sup>(1)</sup>.

بار دیگر تأکید می کنیم که منظور از هماهنگی و مدارا با مردم این نیست که هم رنگ آن ها در خلاف کاری ها و معاصی و آلودگی شویم. به یقین کسی که پایبند به موازین شرع باشد چنین فکری به خود راه نمی دهد بلکه منظور هماهنگی و مدارا در امور مباح و چیزهایی است که مورد علاقه آن ها و مشروع می باشد.

\*\*\*

ص: 18

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ وَقَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَصْعَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا:

لَقَدْ طِرْتَ شَكِيرًا، وَهَدَرْتَ سَقْبًا.

امام (علیه السلام) به شخصی که در حضورش سخنی بالاتر از شأن خود گفت، فرمود:

پیش از پردرآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگ برآوردی. (1)

مرحوم سید رضی می گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ، فریاد مخصوص را سر نمی دهد»؛ (قال الرضی: والشکیر هاهنا: أول ما ینبت من ریش الطائر قبل أن یقوی ویستحصف. والسقب: الصغیر من الإبل، ولا یهدر إلا بعد أن یستفحل).

ص: 19

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل نمی کند جز چیزی که از غررالحکم نقل کرده و معتقد است عبارت غرر غلط می باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 286). اضافه می کنیم که زمخشری در ربیع الابرار آن را به همین صورت نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج 3، ص 61).

از مقدمه این کلام استفاده می شود که شخصی در حضور امام (علیه السلام) سخنی بیش از حد و مقدار خود گفت (و به تعبیر رایج میان مردم: بزرگ تر از دهانش حرف زد) امام (علیه السلام) برای این که او را بر سر جایش بنشانند و او دیگر زیاد از حد خود سخن نگوید با تعبیر بسیار زیبا و ذکر دو مثال جالب اشتباه او را به او گوشزد کرد و فرمود: «پیش از پر درآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگی که درخور بالغان است سردادی»؛ (لِيَعْضِ مُخَاطِبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَصَغَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا: لَقَدْ طُرْتُ شَكِيرًا، وَ هَدَرْتُ سَقْبًا).

مرحوم سید رضی در شرح کلام امام (علیه السلام) چنین می گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ فریاد مخصوص را سر نمی دهد»؛ (قال الرضی: والشکیر هاهنا: أول ما ينبت من ريش الطائر قبل أن يقوى ويستخصف. والسقب: الصغیر من الإبل، ولا يهدر إلا بعد أن يستعجل).

امام (علیه السلام) دو تشبیه درباره عمل شخصی که در محضرش بیش از حد خود سخن گفته بود بیان فرمود. نخست او را تشبیه به پرنده‌گانی کرد که هنوز بال و پر آن ها قوی نشده سعی می کنند مانند بزرگسالان پرواز کنند؛ برمی خیزند و بر زمین می خورند.

تشبیه دیگر این که شتربچه آن صدای مخصوص شتران را که عرب آن را «هدیر» می گوید سر نمی دهد. امام (علیه السلام) می فرماید: به شتر بچه ای می مانی که مانند شتران بزرگسال هدیر سر می دهی.

فصاحت و بلاغتی که در این کلام کوتاه و پرمعنا به کار رفته بر هیچ کس پوشیده نیست و این نشان می دهد که امام (علیه السلام) چنان بر سخن گفتن مسلط بود که با دو جمله کوتاه مطلب مهمی را به زیباترین وجه بیان می کند.

یکی از آداب مجلس این است که هرکس در جای خود بنشیند و هرکس به اندازه قدر و مقام خود سخن بگوید. حافظ نیز با توجه به این رسم و آداب چنین گفته است:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش به جای خویشتن بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن

بنابراین کسانی که بلندپروازی می کنند و بیش از حد خود سخن می گویند کارشان نوعی بی ادبی محسوب می شود و همگان بر آن ها خرده می گیرند.

از این رو در غررالحکم از امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللهُ امراً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خداوند رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند».<sup>(1)</sup>

تاریخ نشان می دهد افرادی که بلندپروازی کردند و از حد خود تجاوز نمودند و سخنان نامناسبی گفتند گرفتار مشکلات مهمی شدند و شاید گاه جان خود را بر سر سخنان خود دادند.

ص: 21

بنابراین، گفتار امام (علیه السلام) خطاب به شخص معینی نیست بلکه همه انسان ها مخاطب آن حضرت اند که حد و مقام خود را بشناسند و در گفتار و عمل و ادعا از آن تجاوز نکنند تا آبروی آن ها در میان خاص و عام نرود.

در عربی و فارسی نیز ضرب المثل هایی مشابه این سخن دیده می شود هرچند هرگز آن فصاحت و بلاغت را ندارد. مثلاً عرب ها به کسی که بیش از حد خود سخن بگوید یا عملی انجام دهد می گویند: «زبیت وانت حصرم؛ هنوز غوره هستی مویز شدی».

در فارسی گفته می شود: سخن بزرگتر از دهانت می گویی، یا گفته می شود: هنوز غوره نشده مویز شدی.

اشتباه نشود، ممکن است افراد کوچکی دارای استعداد های مهم و فوق العاده باشند و سخن های مهمی بگویند. این گونه افراد نه تنها نباید تحقیر شوند بلکه باید مورد تشویق قرار گیرند. سخن امام (علیه السلام) ناظر به کسانی است که ادعایی بیش از حد خود دارند و بیش از آنچه زیننده آن هاست حرف می زنند.

مرحوم حاج شیخ محمدعلی انصاری، برادر واعظ معروف حاج شیخ مرتضی انصاری که شاعر باذوقی بود و تمام نهج البلاغه را به شعر در آورده و با شرح و ترجمه آمیخته که در چندین جلد منتشر شده است در ترجمه این کلام امام (علیه السلام) چنین می گوید:

تو پیش از پر درآوردن پریدی \*\*\* نگشته فحل، فریادی کشیدی

تویی کوچک نشاید در محافل \*\*\* بزرگان را شوی قرن و مماثل

فرا تر از گلیم خویش پا را \*\*\* مکش، در جای خود راحت بیاسا

\*\*\*

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَّفَاوِتٍ خَذَلْتَهُ الْحَيْلُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه ها و تدبیرهایش به جایی نمی رسد. (1)

ص: 23

---

1- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که این گفتار حکمت آمیز را پیش از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول در ضمن وصیتی که امام (علیه السلام) به مالک اشتر فرمود، آورده است اما با این تفاوت: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى الْمُتَّفَاوِتِ خَذَلْتَهُ الرَّغْبَةُ». (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 287). ولی در نسخه ای که از تحف العقول نزد ماست چنین آمده است: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَّفَاوِتٍ خَذَلْتَهُ الرَّغْبَةُ». (تحف العقول، ص 202).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از اصول مهم مدیریت کرده، می فرماید: «کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه ها و تدبیرهایش به جایی نمی رسد»؛ (مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتِ خَدَلَّتُهُ الْحَيْلُ).

افراد زیادی را در جامعه می بینیم که قانع به یک یا چند شغل نیستند و حتی گاهی شغل های متضاد و مختلف برای خود انتخاب می کنند و با این که از استعداد خوبی برخوردارند و گاه ممکن است جزء نخبه ها و نابغه ها باشند باز می بینیم به موفقیت چشمگیری نائل نمی شوند.

دلیل آن روشن است؛ هر کاری تدبیر خاص خودش را می طلبد و کارهای مختلف تدبیرهای مختلفی را طلب می کند و جمع کردن بین تدبیرهای متضاد، کار بسیار مشکلی است به همین دلیل افرادی را می بینیم که تمام هم خود را مصروف به یک فن می کنند و توفیقات زیادی به دست می آورند ولی افرادی که چندین فن مختلف و گاه متضاد را بر عهده می گیرند غالباً همه را ناقص می گذارند و یا نتیجه مهم و چشمگیری به دست نمی آورند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام نورانی را به معنای جمع دنیا و آخرت گرفته و گفته اند: کسانی که بخواهند هم دنیا و هم آخرت را به طور کامل به دست آورند ناکام می مانند زیرا این دو با هم جمع نمی شوند.

و بعضی آن را به معنای جمع میان حق و باطل تفسیر کرده اند؛ کسی بخواهد از حق طرفداری کند و در عین حال حامی باطل نیز باشد و یا به تعبیر دیگر بخواهد همه را از خود راضی کند. تدبیرهای چنین کسی نیز به جایی نمی رسد.

این تفسیر ها را به عنوان یکی از مصادیق آن مفهوم کلی و جامع کلام امام (علیه السلام) می توان پذیرفت اما منحصر ساختن مفهوم کلام به این تفاسیر، صحیح به نظر نمی رسد.

بعضی نیز آن را به معنای قبول کردن شغل های زیاد گرفته اند که حتی در زمان ما مرسوم است بعضی چندین شغل برای خودشان انتخاب می کنند اما هیچ کدام را به طور صحیح نمی توانند انجام دهند ولی این تفسیر با تعبیر «متفاوت» سازگار نیست زیرا متفاوت، مفهومی «ناهماهنگ» و یا «متضاد» است و این غیر از شغل های زیادی است که ممکن است ناهماهنگ نیز نباشد.

اصولاً پیشرفت کارها بدون مدیریت صحیح امکان پذیر نیست و مدیریت صحیح، اصول و شرایطی دارد. یکی از شرایط مهمش همان است که امام (علیه السلام) در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و آن این است که مدیر از پراکنده کاری بپرهیزد کارها را از هم جدا کند و هر کاری را به کسی یا به گروهی واگذار نماید و ناظرانی بر آن ها بگمارد. اما هرگاه به یک نفر یا یک گروه چندین کار متضاد و مختلف را بدهد به یقین همه آن ها ناقص خواهد شد و این برخلاف مدیریت صحیح است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی نقل کرده است می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یاران خاصش به نام فضیل بن یسار فرمود: «إِنَّهُ مَنْ كَانَ هَمُّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَمَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ؛ به یقین کسی که یک هدف داشته باشد خداوند او را برای رسیدن به هدفش کمک می کند اما آن کس که هم او در وادی های مختلف است در هر وادی ای هلاک شود خدا او را کمک نخواهد کرد».<sup>(1)</sup>

ص: 25

البته برای این حدیث تفسیرهای دیگری هم شده است، که انسان باید مذهب حق را پیدا کند و برگزیند و در مسیر آن گام بردارد و از مسیر در مذاهب باطل گوناگون بپرهیزد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در نامه پرمحتوای مالک اشتر هنگامی که دستورات مربوط به فرماندهی لشکر را می دهد می فرماید: «وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسَّ عُهُمُ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ؛ دستور بده که فرماندهان لشکر از امکاناتی که در اختیار دارند به سپاهیان کمک کنند به اندازه ای که نفراتی که تحت تکفل آن ها هستند به خوبی اداره شوند به گونه ای که هم آن ها هم واحدی باشد و آن جهاد با دشمن است».

این دستور نیز نشان می دهد که تمرکز بر برنامه ها و فعالیت در یک بخش سبب پیروزی و موفقیت است.

این جمله از شیخ بهایی نیز معروف است که می گوید: «عَلَبْتُ كُلَّ ذِي فُنُونٍ وَغَلَبَنِي ذُو فَنٍّ وَاحِدٍ؛ بر تمام دانشمندانی که مثل من در علوم مختلفی کار کرده بودند غلبه کردم اما دانشمندی که تنها در یک علم فعالیت داشت بر من غلبه نمود».

\*\*\*

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ:

«لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا؛ فَمَتَى مَلَكَنَا مَا هُوَ أَمْلِكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنَا، وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا.

امام (علیه السلام) در پاسخ سؤالی درباره معنای «لا حول ولا قوة الا بالله» چنین فرمود:

ما در برابر خداوند با مالکیت او شریک نیستیم بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده و هرگاه قدرت یا مالی را به ما ببخشد - در حالی که او از ما به آن مال سزاوارتر است - ما را مکلف به وظایفی (درباره آن) فرموده و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را نیز از ما برداشته است. (1)

ص: 27

1- سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه آمده است که مضمون این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول (که پیش از نهج البلاغه تألیف شده) در لابه لای سؤالاتی که عبایه بن ربیع اسدی از حضرت کرد آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 287). (و عبارت تحف العقول چنین است که امام (علیه السلام) در تفسیر «لا حول ولا قوة الا بالله» فرمود: «لا حول عن معاصی الله الا بعصمة الله ولا قوة لنا على طاعة الله الا بعون الله قال: فَوُتِبَ عَبَايَةَ فَقَبِلَ يَدِيهِ وَرَجَلِيهِ». تحف العقول، در کلمات امام هادی (علیه السلام) از امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، ص 468).

به نظر می‌رسد - همانگونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه استنباط کرده اند(1) - شخصی که معنای «لا حول ولا قوه الا بالله» برای او مفهوم نبود و گرفتار شبهه جبر شده بود سؤالی در این باره از حضرت کرد و امام (علیه السلام) برای رفع شبهه او سه جمله بیان فرمود.

نخست فرمود: «ما در برابر مالکیت خداوند مالک چیزی نیستیم»؛ (وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» -: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا).

بنابراین مالک اصلی خداست و هیچ کس استقلال در مالکیت ندارد و به تعبیر دیگر، توحید در مالکیت، یکی از شاخه های توحید افعالی است که بدون اعتقاد به آن توحید انسان کامل نمی شود.

سپس در جمله دوم می افزاید: «بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده است»؛ (وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا).

بنابراین مالکیت ما از ذات پاک او سرچشمه می گیرد؛ آنچه اراده کند به ما می دهد و آنچه را اراده کند باز پس می گیرد و به تعبیر دیگر، مالکیت ما نسبت به مالکیت خداوند مالکیت طولی است نه مالکیت عرضی.

ص: 28

---

1- مرحوم محقق کمره ای در شرح نهج البلاغه خود این سخن را آورده است.

آنگاه در جمله سوم می فرماید: «هرگاه او چیزی را به ما تملیک کند که در واقع خودش به آن سزاوارتر از ماست ما را (درباره آن) مکلف به وظایفی می کند و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را از ما برمی دارد»؛ (وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَانَا؛ فَمَتَى مَلَكَانَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفْنَا، وَ مَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا).

این همان نکته باریک و دقیق و بسیار جالب «الأمرُ بين الأمرين» است. نه چنان است که ما از خود استقلال تام داشته باشیم و صاحب قدرتی در برابر خدا و مالکیتی در برابر مالکیت او گردیم و نه چنان است که در اعمال خود مطلقاً اراده و اختیاری نداشته باشیم. بلکه او به ما قدرت و قوت و اختیار داده و هماهنگ با آن تکالیفی بر عهده ما گذاشته است. تا زمانی که آن قدرت و قوت وجود دارد تکالیف هم هست هنگامی که گرفته شد تکالیف از بین می رود.

او به ما اموالی بخشیده و تملیک کرده و تکلیف خمس و زکات را در کنار آن قرار داده است، قوت و قدرت جسمانی داده و تکلیف نماز و روزه و حج و جهاد را در کنار آن مقرر فرموده، هرگاه مال را باز پس گیرد تکلیف خمس و زکات نیز برداشته می شود هرگاه قوت و قدرت جسمانی را از ما سلب کند واجباتی که نیاز به قوت و قدرت جسمانی دارد از ما برداشته خواهد شد.

همین معنا در حدیث دیگری که از امام (علیه السلام) نقل شده منعکس است:

«عبایه، از یاران خاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن حضرت درباره مسأله توانایی های انسان که با آن برمی خیزد و می نشیند و کارهایی انجام می دهد سؤال کرد (که آیا این ها جبری است یا اختیاری؟) امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) از او پرسید: منظور تو کدام توانایی است؟ توانایی بدون پروردگار یا با پروردگار؟ عبایه ساکت شد و پاسخی نداد، امام (علیه السلام) فرمود: بگو، عرض کرد: چه بگویم، فرمود: اگر بگویی با خداوند (در عرض خداوند) مالک قدرتی هستی، مایه هلاکت توست و اگر بگویی بدون خداوند چنین قدرتی را پیدا کردی آن هم مایه هلاکت

توست. عبایه عرض کرد: چه بگویم ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: باید بگویی که این قدرت را خداوند به تو ارزانی داشته اگر این قدرت را برای تو ادامه دهد عطا و بخشش اوست و اگر از تو بگیرد بلا و آزمایش اوست. او مالک قدرتی است که به تو داده و قادر بر چیزی است که تو را بر آن قادر نموده، آیا نشنیدی مردم حول و قوه الهی را می طلبند در آن جا که می گویند: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم». عبایه عرض کرد: تفسیر این سخن چیست؟ فرمود: پناهی در برابر معاصی الهی نیست مگر پناه خداوند و قوتی بر طاعات نیست مگر با اعانت پروردگار. عبایه برخاست و خود را به روی دست و پای امام (علیه السلام) انداخت و بوسه زد. (1)

برای روشن شدن این بحث پیچیده و دقیق و ظریف یک مثال حسی داریم که سابقاً نیز به آن اشاره کردیم و آن این است که فرض کنید یک قطار برقی به حرکت درآمده است این قطار نیروی خود را لحظه به لحظه از سیم برقی که در طول مسیر کشیده اند و حلقه لغزنده قطار روی آن حرکت می کند دریافت می دارد هر لحظه مسئول اداره برق اراده کند می تواند برق آن قطار را از همان مبدأ قطع کند ولی مادامی که قطع نکرده راننده قطار با میل و اراده و آزادی، قطار را در مسیر به حرکت وامی دارد. هر کجا لازم بود توقف می کند هر کجا لازم بود سرعت می گیرد و هر کجا خواست ملایم می رود، این راننده قادر است قطار را به صورت های مختلف هدایت کند ولی این قوت و قدرت را از مبدائی می گیرد که لحظه به لحظه به او نیرو می بخشد و هر لحظه بخواهد می تواند این قدرت و نیرو را قطع کند. بنابراین این راننده، هم اختیار دارد و هم ندارد، اختیار برای انتخاب حرکت و توقف ولی عدم اختیار در بقاء نیرویش.

و این است معنی الامر بین الامرین: نه جبر و سلب اختیار و نه آزادی مطلق.

ص: 30

---

1- تحف العقول، ص 345، در کلمات امام هادی (علیه السلام).

نکته قابل توجه این است که «حول» در لغت به دو معناست: یکی حرکت و تحول و دیگری ممانعت و حائل شدن. اگر در لغت عرب به «سال» حول گفته می شود به این دلیل است که انسان از زمانی به زمان دیگر متحول می شود و حرکت می کند.

بنابر این معنا، معنی لا حول ولا قوة الا بالله این است که هیچ نوع حرکت و تحول و هیچ قوت و قدرتی جز از سوی خدا نیست، اوست که به ما این نیروها را بخشیده و به ما توانایی و اختیار داده تا بتوانیم به سوی مقاصد خویش حرکت کنیم.

و بنابر معنی دوم، معنی جمله این است که هیچ مانعی در برابر معاصی و هیچ قدرتی بر اطاعات جز به وسیله خداوند نیست، همانگونه که در ذیل حدیث عبایه آمده بود و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز در تفسیر جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» می خوانیم که فرمود: «لا- يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَعَاصِي اِلَّا اللهُ وَلَا يُقَوِّنَا عَلٰى اَدَاءِ الطَّاعَةِ وَالْفَرَائِضِ اِلَّا اللهُ؛ میان ما و گناهان جز خداوند حائل نمی شود و برای ادای اطاعت و واجبات جز خداوند به ما نیرو نمی بخشد».<sup>(1)</sup>

به این ترتیب جمله پر معنی و پر محتوای «لا- حول ولا- قوة الا بالله» دو معنی دارد که هر دو در روایات معصومین (علیهم السلام) آمده است.<sup>(2)</sup>

\*\*\*

ص: 31

---

1- بحار الانوار، ج 90، ص 189، ح 24.

2- برای توضیح بیشتر درباره مسئله جبر و تقویض و قضا و قدر می توانید به کتاب انوارالاصول، ج 1، و تفسیر نمونه، ج 26، ذیل آیه 38 سوره نبأ و همچنین ج 11، ذیل آیه 33 سوره نحل، و بحث هایی که سابقاً در پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ج 12، ص 461، ذیل حکمت 78 داشتیم، مراجعه کنید.





وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا:

دَعُهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَاذِرًا لِسَقَطَاتِهِ.

امام (علیه السلام) هنگامی که شنید عمار یاسر با مغیره بن شعبه (آن مرد منافق لجوج) جرّ و بحث می کند، فرمود:

ای عمار! رهایش کن، چراکه او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش ها و خلاف هایش قرار دهد. (1)

ص: 33

---

1- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که این گفتار حکیمانه را ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مغیره بن شعبه و ابن قتیبه در الامامة و السياسة با تفاوتی نقل کرده اند و (قبل از سید رضی) مرحوم شیخ مفید آن را در کتاب مجالس آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 288).

از مقدمه این کلام استفاده می شود که عمار یاسر، آن صحابی پاکباز و شجاع و مخلص با مغیره بن شعبه در مسائل مهم دینی گفتگو داشت و مغیره، آن مرد منافق و کوردل نمی پذیرفت. امام (علیه السلام) گفتگویی را که میان این دو نفر رد و بدل می شد شنید و چند جمله کوتاه و پرمعنا درباره مغیره بن شعبه فرمود که تمام روحيات و برنامه زندگي او در آن خلاصه شد. فرمود: «ای عمار! رهايش کن، چراکه او از دين خدا آن مقدار گرفته که به دنيا نزديکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش ها و خلاف هایش قرار دهد»؛ (لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا: دَعَا يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمَدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ).

امام (علیه السلام) روی دو نکته اساسی در این کلام حکیمانه تکیه فرموده که یکی مربوط به دنیای مغیره است و دیگری مربوط به اعتقادات و آخرتش.

در نکته اول می فرماید: او اعتقادی به مسائل اسلامی ندارد با آن هماهنگ نیست، آن جا که به نفع دنیای او باشد دیندار می شود و آن جا که به زیان دنیای او باشد احکام دین را رها می کند.

قرآن مجید این وصف را برای جمعی از منافقان بیان کرده که راه تبعیض را پیش می گرفتند و آنچه را به نفعشان بود می پذیرفتند و بقیه را انکار می کردند، می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا)؛ «کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند، و می خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می گویند: «به بعضی ایمان می آوریم، و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند»». (1)

یکی از صفات زشت یهود نیز همین بود همان گونه که قرآن درباره آن ها می فرماید: (أَفْتُمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ)؛ «آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید، و به بعضی کافر می شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب ها گرفتار می شوند. و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست»». (2)

همین معنا در کلام سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) به هنگام ورود به کربلا، در دوم محرم آمده است آن جا که رو به سوی یارانش کرد و فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعِزِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم، بردگان دنیا هستند و دین، تنها بر زبان آن هاست؛ تا آن زمان که زندگی آن ها تأمین شود به دنبال دین هستند اما هنگامی که گرفتار بلا و آزمون

ص: 35

1- نساء، آیه 150.

2- بقره، آیه 85.

الهی شدند (و دین از منافع مادی آن‌ها جدا شد) دینداران کم اند». (1)

ولی مومنان راستین کسانی هستند که آیین خدا را به طور کامل با تمام وجود می‌پذیرند خواه به منفعت مادی آن‌ها باشد یا به زیان آن و اصولاً بر سر همین دو راهی، دینداران از افراد منافق و بی‌دین، شناخته می‌شوند که دین از یک مسیر می‌رود و منافع مادی آن‌ها از مسیر دیگر.

در جمله دوم می‌فرماید: او برای این که خود را در نظر خویش یا در نظر مردم معذور بشمرد عمداً حقایق را بر خود مشتبه می‌سازد و شبهاتی را بهانه برای کارهای خلافش قرار می‌دهد و این همان کاری است که همه منافقین انجام می‌دهند؛ به شبهات پناه می‌برند و وجدان خود را فریب می‌دهند و کارهای خلاف خود را به این وسیله توجیه می‌کنند.

قرآن مجید درباره بعضی از کافران می‌گوید: (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ \* يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)؛ «(انسان شک در معاد ندارد) بلکه می‌خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (از این رو) می‌پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟»». (2)

بر این اساس امام (علیه السلام) عمار را نهی کرد از این که سخن را با او ادامه دهد زیرا او کسی نبود که در برابر حق تسلیم شود و یا حتی حق را نشناخته باشد آگاهانه مخالفت می‌کرد و برای حفظ منافع مادی خود طرح شبهه می‌نمود، و سخن گفتن با چنین کسی روا نیست؛ نه مصداق ارشاد جاهل است و نه تنبیه غافل.

این گونه افراد در واقع مصداق آیه شریفه (سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) (3) می‌باشند.

ص: 36

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 383.

2- قیامت، آیات 5 و 6.

3- بقره، آیه 6.

## 1. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره

مرحوم سید رضی به این نکته اشاره نکرده که میان عمار یاسر و مغیره بن شعبه چه گفتگویی بود که علی (علیه السلام) به عمار چنان فرمود. اما مرحوم علامه شوشتری نقل می کند که گفتگوی عمار با مغیره درباره این بود که عمار مغیره را دعوت کرد تا با امیر مؤمنان (علیه السلام) بیعت کند و او را در برابر دشمنانش (از جمله معاویه) یاری دهد. مغیره نپذیرفت و به عمار گفت: یاری تو برای علی بن ابی طالب مانند کسی است که از گرما به بیابان سوزان فرار کند یعنی تو از آن مصیبت های زمان عثمان فرار کردی و الآن در فشار معاویه ای خواهی افتاد که مصائبش بیشتر از اوست. هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) این گفتگو را (یا گوشه ای از آن را شنید) آن سخنان را به عمار فرمود. (1)

## 2. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم

درباره عمار یاسر، آن صحابی بزرگ و مخلص رسول الله (صلی الله علیه و آله) و صحابی فداکار جانشینش، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیش از این در جلد 7، صفحه 83 از همین کتاب و جاهای دیگر سخن گفته ایم ولی فضایل و مناقب آن مرد پاکباز بیش از این هاست. او کسی است که یکی از آیات قرآن درباره او نازل شد زمانی که جماعتی از مشرکین، او و پدر و مادرش را شکنجه کردند تا اظهار برائت از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کنند پدر و مادرش حاضر نشدند و شهید گشتند ولی عمار با زبان و لفظ خود آنچه را می خواستند گفت و گریه کنان خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمد. آیه شریفه نازل شد: (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ)؛

ص: 37

«کسانی که بعد از ایمان کافر شوند (مجازات می شوند) به جز آن ها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است» (1) در این جا بعضی از ناآگاهان گفتند: عمار با گفتن الفاظ مربوط به برائت و بیزاری از اسلام، کافر شد. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «كَلَّا إِنَّ عَمَّاراً مَلِيَءٌ إِيمَانًا مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ چنین نیست، عمار از فرق سر تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است». سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) افزود: اگر باز در چنین شرایطی قرار گرفتی همین گونه عمل کن. (2)

این آیه و روایت از مدارک روشنی است که اجازه تقیه را در شرایطی که جان انسان در خطر است می دهد.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به او بشارت داد، فرمود: «یا ابا یقظان (انتخاب این کنیه برای عمار شاید به این دلیل بود که در بعضی از جنگ ها او و بعضی دیگر از صحابه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شب بیدار بودند و از لشکریان حفاظت می کردند تا دشمن به آن ها شبیخون نزند) فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ وَ مِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَ لَآئِهِ وَ مِنَ الْمَقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ تو برادر علی در دیانتش هستی و از افراد برجسته اهل ولایت او می باشی و از کسانی هستی که در محبت او شهید می شوی و تو را گروه ستمکار شهید می کنند». (3)

و همین گونه شد؛ او در صفین به دست لشکریان معاویه به شهادت رسید.

جالب این که علمای اهل سنت نیز در فضیلت عمار مطالب قابل توجهی نقل کرده اند ولی با نهایت تأسف عثمان بلایی بر سر عمار آورد که هر مسلمانی از شنیدن آن ناراحت می شود. بلاذری، از علمای معروف اهل سنت، در کتاب

ص: 38

---

1- نحل، آیه 106.

2- بحار الانوار، ج 19، ص 35.

3- بحار الانوار، ج 22، ص 333.

انساب الاشراف می نویسد که مقداد و عمار یاسر و طلحه و زبیر و جمعی دیگر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نامه ای نوشتند و کارهای خلاف عثمان را در آن برشمردند و او را از عذاب الهی ترساندند و به او گفتند که اگر دست از کارهایش برندارد بر ضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفت و نزد عثمان آمد و بخشی از آن را برای عثمان خواند. عثمان گفت: تو چرا از میان آن ها داوطلب شدی؟ عمار گفت: برای این که من بیش از آن ها خیر خواه تو هستم. عثمان به او گفت: دروغ گفתי ای فرزند سمیه (او را به نام مادرش نامید که توهین بزرگی محسوب می شد، یعنی پدر تو معلوم نیست) عمار گفت: من فرزند سمیه هستم و پدرم یاسر است. عثمان دستور داد غلامانش دست و پای او را گرفتند و کشیدند و عثمان با دو پای خود با کفش به پایین شکم او زد و او دچار فتق (پارگی پرده شکم) شد. (1)

همین داستان را ابن عبدالبر، عالم دیگر اهل سنت در کتاب الاستیعاب در شرح حال عمار نقل کرده و افزوده که یکی از دنده های عمار را نیز شکستند. (2)

اما مغیره بن شعبه: بسیاری در مورد او نوشتند که مرد بسیار باهوشی بود و به همین دلیل بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز از طرف خلفا مناصب مهمی به او داده شد که آخرین منصبش فرمانداری کوفه بود ولی در عین حال مردی بسیار سنگدل و جنایت پیشه بود.

ابوالفرج اصفهانی درباره اسلام آوردن او چنین نوشته است که مغیره درباره اسلام آوردن خودش می گوید: با گروهی از طائفه بنی مالک در عصر جاهلیت نزد پادشاه مصر رفتیم و هدایایی برای او بردیم. او هدایا را گرفت و دستور داد جوایزی به همه ما دادند بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر ولی به من چیز بسیار

ص: 39

---

1- انساب الاشراف، ج 5، ص 49 طبق نقل الغدیر، ج 9، ص 16.

2- الغدیر، ج 9، ص 16.



کمی داد و چندان اعتنایی به من نکرد. گروهی از قبیله بنی مالک که با من بودند با استفاده از کمک سلطان مصر هدایایی برای خانواده خود گرفتند و بسیار خوشحال بودند و هیچ کدام حاضر نشدند با من مواسات کنند (و من کینه آن ها را به دل گرفتم). هنگامی که از مصر خارج شدیم مقداری شراب با خود آوردند و از آن نوشیدند من هم با آن ها خوردم ولی دوست نداشتم با آن ها باشم، با خود گفتم: این ها به طائف بازمی گردند و به قبیله من می گویند که سلطان مصر به من بی اعتنایی کرد به همین دلیل تصمیم گرفتم آن ها را به قتل برسانم. به آن ها گفتم: من گرفتار سردردی شده ام. آن ها شراب خود را حاضر کردند و مرا دعوت نمودند. گفتم: چون سردرد دارم نمی نوشم اما شما بنشینید من ساقی شما می شوم. قبول کرده و شروع به نوشیدن شراب نمودند و هنگامی که در آن ها اثر کرد باز هم تقاضای شراب کردند. آنقدر نوشیدند و مست شدند که به خواب عمیقی فرو رفتند. من برخاستم و همه آن ها را به قتل رساندم و آنچه با آن ها بود برداشتم و به مدینه آمدم. دیدم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در مسجد است و ابوبکر نزد اوست، مرا می شناخت (پرسید: برای چه آمده ای؟) گفتم: آمده ام شهادتین بگویم و مسلمان شوم. ابوبکر گفت: از مصر آمده ای؟ گفتم: آری. گفت: آنهایی که با تو بودند چه کردند؟ گفتم: میان من و آن ها اختلافاتی بروز کرد و ما مشرک بودیم من همه آن ها را کشتم و غنائمشان را برگرفتم و خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمدم تا خمس آن را تقدیم کنم چون غنیمت مشرکین است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سلامت را می پذیرم ولی چیزی از اموالت را نمی گیرم و آن را تخمیس نمی کنم زیرا تو به آن ها خیانت کردی. عرض کردم: هنگامی که آن ها را کشتم بت پرست بودم اکنون مسلمان شده ام. فرمود: بسیار خوب، اسلام، گذشته ها را می پوشاند. چیزی نگذشت که این خبر (قتل سیزده نفر) به قبیله ثقیف رسید که در طائف بودند.

آن‌ها تصمیم گرفتند با طائفه ما بجنگند سپس صلح کردند که سیزده ديه پرداخت شود و غائله پایان یابد. (1)

آری این است سابقه مغیره بن شعبه.

ابن ابی الحدید این داستان را نقل کرده و بعد از آن می‌افزاید: جمعی از اصحاب ما چنین می‌گویند: کسی که اسلام آوردنش این گونه باشد و پایان کارش خیر متواتری باشد که تا پایان عمرش علی (علیه السلام) را بر منابر لعن می‌کرد و در میان این آغاز و پایان، کارش فسق و فجور و پر کردن شکم و هوس بازی جنسی و همراهی با فاسقان و صرف وقت در غیر اطاعت خدا بود چگونه ممکن است کسی به او علاقه داشته باشد و ما چه عذری داریم اگر فسق او را برای مردم آشکار نسازیم. (2)

این گفتار ابن ابی الحدید در واقع اشاره به داستان عدالت صحابه است که اهل سنت همه آن‌ها را از خوب و بد و زشت و زیبا و مومن و فاسق، محترم می‌شمارند. مقصود ابن ابی الحدید این است که آیا کسی را با این زندگی سراسر کثیف و آلوده تنها به عنوان این که جزء صحابه بوده یعنی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دیده می‌توان تبرئه کرد یا او را عادل شمرد؟ (3)

\*\*\*

ص: 41

---

1- اغانی، ج 16، ص 80 طبق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری (بهج الصباغه)، ج 9، ص 593.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 10.

3- کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری درباره مغیره و کارهای زشت و کثیف او پیدا کنند می‌توانند به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج 60، ص 13-63 مراجعه کنند.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَعْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ! وَأَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَعْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

چ-ه زیباس-ت تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا، برای رسیدن به پاداش های الهی، و از آن بهتری بی اعتنایی و بزرگ منشی مستمندان است در برابر اغنیا برای توکل بر خدا. (1)

ص: 43

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده اند ابو طالب مکی در قوت القلوب است سپس در داستانی از خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در شرح حالات فتح بن شخرف نقل می کند که او بعد از ختم قرآن در یکی از کوه های انطاکیه شبی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را در خواب دید و تقاضا کرد کلام خیری به او تعلیم دهد امام (علیه السلام) دست مبارکش را باز کرد در آن دو سطر نوشته شده بود و آن این بود: مَا رَأَيْتَ أَحْسَنَ مِنْ تَوَاضُعِ الْغَنِيِّ لِلْفَقِيرِ يَطْلُبُ ثَوَابَ اللَّهِ، وَأَحْسَنَ مِنْ ذَلِكَ تِيَهُ الْفَقِيرِ عَلَى الْغَنِيِّ ثِقَةً بِاللَّهِ (کلامی که شباهت زیادی به گفتار حکیمانه بالا دارد). نیز از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 289).

امام (علیه السلام) در این گفتار نورانی به دو نکته اشاره می کند که اگر در جامعه پیاده شود بسیاری از نابسامانی ها سامان می یابد. زیرا دو چیز است که باعث تباهی جامعه و شکاف وسیع طبقاتی می شود: تکبر صاحبان ثروت و خضوع ذلت بار مستمندان در برابر آنها.

درواقع این دو رذیله اخلاقی علاوه بر این که چهره جامعه انسانی را زشت و نفرت انگیز می کند سرچشمه انواع نابسامانی ها، عداوت ها و کینه ها و بی ثباتی هاست.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در جمله اول، اغنیا و ثروتمندان را به تواضع دعوت می کند و به آن ها مژده پاداش الهی می دهد، می فرماید: «چه خوب و زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش های الهی»؛ (مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ!).

وقتی افرادی که امکانات مالی فراوان دارند در برابر نیازمندان تواضع کنند که لازمه این تواضع آن است که به درد دل آن ها گوش فرادهند و مشکلاتشان را تا آن جا که در توان دارند حل کنند، کینه ها تبدیل به دوستی، و فاصله ها مبدل به نزدیکی خواهد شد و اغنیا علاوه بر پاداش های الهی آرامشی نیز در این جهان خواهند داشت که زندگی را برای آن ها شیرین می کند.

آری، تواضع از سوی هر کسی زیباست ولی از سوی اغنیا و ثروتمندان زیباتر

است چراکه نشان می دهد آن ها به سبب ثروت، بر مرکب غرور سوار نشده اند و خود را گم نکرده اند و این فضیلت بزرگی است که به هنگام فرونی نعمت های الهی، انسان خود را فراموش نکند.

از این گذشته، اغنیا نباید فراموش کنند که همه اموال و ثروت ها از آن خداست و همه ما نمایندگان و خلفای او در استفاده از آن اموال هستیم همان گونه که قرآن مجید می گوید: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ»؛ «انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است».(1)

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ جمله دوم رفته، چنین می فرماید: «و از آن بهتر بی اعتنایی و بزرگ منشی مستمندان در برابر اغنیا برای تکیه کردن بر خداست»؛ «و أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالاً عَلَى اللَّهِ».

«تیه» در لغت به دو معنا آمده است: نخست، سرگردانی؛ همان گونه که خداوند در قرآن مجید درباره قوم بنی اسرائیل و سرگردانی آن ها در صحرای سینا به مدت چهل سال می فرماید: (أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ).(2)

و معنای دیگر، تکبر و بزرگ منشی و بی اعتنایی است و در کلام امام (علیه السلام) منظور، معنای دوم است.

روشن است که اگر نیازمندان دست حاجت به سوی اغنیا دراز کنند و خود را در برابر آنان ذلیل و خوار نمایند از یک سو شخصیت خود را پایمال کرده اند و از سوی دیگر به جای این که به خدا پناه ببرند به غیر خدا پناه برده اند و این نوعی شرک خفی است.

به همین دلیل در کلام حکیمانه 228 آمده بود: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لِعِغْنَاهُ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ»؛ کسی که به سراغ ثروتمندی برای ثروتش برود و در برابر او تواضع

ص: 45

---

1- حدید، آیه 7.

2- مائده، آیه 26.

کند دو سوم دینش از دست رفته است». و همانگونه که در آن جا گفتیم ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق آمیزش درهم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است. بنابراین، دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.

اشتباه نشود، منظور این نیست که نیازمندان در برابر اغنیا موضع گیری کرده و راه خصومت در پیش گیرند و آتش دشمنی و عناد در میان این دو گروه برافروخته شود بلکه منظور این است که آن ها بزرگ منشی خود را حفظ کنند و اغنیا نیز در برابر آن ها متواضع باشند و کمک های خود را بدون منت در اختیارشان بگذارند.

لذا در حدیثی می خوانیم: «ذَكَرَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) الْأَغْنِيَاءَ وَوَقَعَ فِيهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) اسْكُتْ فَإِنَّ الْغَنِيَّ إِذَا كَانَ وَصُولًا لِرَحْمِهِ بَارًا بِإِخْوَانِهِ أَضَعَفَ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ الصَّغْفَرِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ؛ مردی نزد امام صادق (عليه السلام) سخن از اغنیا به میان آورد و درباره آن ها بدگویی کرد. امام (عليه السلام) فرمود: ساکت باش، اگر غنی صله رحم به جا آورد و به برادران دینی خود نیکی کند خداوند اجر او را دو چندان خواهد داد زیرا در قرآن مجید فرموده: اموال و اولادتان شما را به ما نزدیک نمی کند مگر کسی که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد که پاداش آن ها به دلیل اعمالشان دو چندان است و در غرفه های بهشتی در امنیت خواهند بود».<sup>(1)</sup>

در حالات معصومین (علیهم السلام) نیز می خوانیم که به گونه ای به نیازمندان کمک می کردند که هرگز شخصیت آن ها درهم نشکند و احساس شرمندگی نکنند.

ص: 46

در حدیث جالبی از امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که مردی خدمت امام (علیه السلام) رسید و اظهار فقر و پریشانی فراوان کرد و این دو بیت شعر را برای بیان نهایت فقر و درماندگی خود تقدیم نمود:

لَمْ يَبَقْ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ \*\*\* يَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مَخْبَرِي

إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجِهٍ صُنَّتَهُ \*\*\* أَلَا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

چیزی در بساط من باقی نمانده که حتی یک درهم ارزش داشته باشد. نگاه به چهره من کافی است و نیازی به خبر دادن نیست.

تنها چیزی که باقی مانده آبرویم است که آن را هرگز نفروخته ام ولی اکنون تو را مشتری یافتم و می خواهم به تو بفروشم.

امام مجتبی (علیه السلام) وکیل خویش را طلبید و فرمود: چقدر مال نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: همه آن را به این مرد فقیر بده، من از او شرمنده ام. عرض کرد: چیزی برای مخارج روزانه نمی ماند. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، خداوند جبران می کند.

سپس امام (علیه السلام) آن مرد فقیر را طلبید و پول ها را به او داد و این دو بیت شعر را در جواب اشعارش فرمود:

عَاجَلْتَنَا فَاَتَاكَ وَاِبِلُ بَرْنَا \*\*\* طَلًّا وَلَوْ اَمَهَلْتَنَا لَمْ تَمْطِرْ

فَحُذِرِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَانِكُ لَمْ تَبِعْ \*\*\* مَا صُنَّتَهُ وَكَانْنَا لَمْ نَشْتَرِي

به سراغ ما آمدی و باران فیض ما به سراغ تو آمد و اگر دیر آمده بودی شرمنده می شدیم.

با این حال این مقدار کم را بگیر و چنان باش که گویی آبرویت را که محفوظ می داشتی به ما نفروختی و ما هم از تو چیزی نخریدیم. (1)

آری! این پاسخ از آن عطای فوق العاده زیباتر بود.

ص: 47

---

1- منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبی (علیه السلام).





وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا اسْتَوَدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا!

امام (علیه السلام) فرمود:

خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت نهاده جز این که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد. (1)

ص: 49

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر غیر از نهج البلاغه نقل کرده روایت آمدی در غررالحکم است که آنرا با کمی تفاوت ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 290). اضافه می کنیم که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب امالی خود از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) با تفاوتی ذکر کرده که عبارت او چنین است: «ما استودع الله عبدا عقلا إلا استنقذه به يوما». (امالی طوسی، ص 56، ح 48).

## شرح و تفسیر: هر درک عاقلانه ای روزی نجات بخش است

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به حکمت خداوند می کند و این که هرچه را به هرکس داده روی حساب و کتابی بوده است، می فرماید: «خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد»؛ (مَا أَسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا أَسْتَنْفَذَهُ بِهِ يَوْمَ مَا!).

از تعبیر امام (علیه السلام) استفاده می شود که عقل، شاخه های مختلفی دارد و خداوند در هر کسی شاخه یا شاخه هایی از آن را به ودیعت می نهد. تعبیر امام (علیه السلام) به «عقلا» به صورت نکره اشاره به همین نکته است.

آری، بعضی عقل معاد دارند، بعضی عقل معاش و بعضی هر دو. عقل معاد نیز شاخه های متعددی دارد؛ کسانی از طریق ادله عقلی وارد می شوند و افرادی از طریق ادله نقلی که هرکدام نیز شاخه های متعددی دارد و در عقل معاش نیز بعضی عقل صنعت دارند، بعضی استعداد خوبی برای کشاورزی و بعضی برای امور دیگر و هرکدام از این ها نیز برای خود شاخه هایی دارد.

امام (علیه السلام) می فرماید: این نقاط قوت که نامش عقل است و خداوند در میان بندگانش تقسیم کرده همه روی حساب است. ممکن است کسی عقل خاصی در وجودش باشد و سالیان دراز از آن استفاده نکند و گاه حتی خودش فکر کند که این عقل و استعداد خاص در وجود او به چه کار می آید ولی ناگهان جریانی در

زندگانی او رخ می دهد که تا دست به دامان آن عقل واستعداد خاص نزند نجات نمی یابد و این نکته ای است که کمتر کسی به آن توجه دارد و یا در نوشته های خود آورده است ولی امام (علیه السلام) به واسطه علم گسترده و وسیعش به این نکته اشاره فرموده است.

قابل توجه این که غالب شارحان نهج البلاغه به نکره بودن «عقل» که اشاره به شاخه های خاص عقل است توجه نکرده اند و نقش عقل را به طور کلی در زندگی انسان ستوده و تشریح کرده اند در حالی که منظور امام (علیه السلام) بیان اهمیت عقل در این گفتار حکیمانه نیست هرچند عقل از نظر اسلام فوق العاده اهمیت دارد و در آیات و روایات اشارات گسترده ای درباره آن آمده بلکه منظور امام (علیه السلام) این است که بسیاری از افراد، دارای عقل خاصی هستند که از مواهب الهی است و آن عقل خاص روزی به یاری آن ها می آید و آن ها را از مشکلات مهمی نجات می دهد، که نمونه های آن عبارت است از:

سلمان فارسی دارای یک عقل تجربی در مورد راه دفاع از شهرها از طریق کندن خندق در اطراف آن بود این عقل همواره در وجود او بود تا جریان جنگ احزاب پیش آمد، از آن استفاده کرد و نه تنها خودش را نجات داد بلکه لشکر اسلام را نیز از این طریق محافظت نمود.

مرحوم علامه شوشتری مثال دیگری در این جا انتخاب کرده، می گوید: داستان عابد بنی اسرائیل و آن زن بدکاره که هشیاری او سبب نجات عابد شد نمونه ای از این کلام است. این عقل در واپسین روزهای زندگی به کار او آمد که هم خودش را نجات داد هم دیگری را.

و این که در قرآن و روایات اسلامی تأکید بر مشورت شده ممکن است به ملاحظه همین امر باشد که هرکس دارای عقل و تدبیر و هشیاری خاصی است که به هنگام مشورت ظاهر می شود و ممکن است یکی از آن ها مورد قبول همه طرف های مشورت قرار گیرد و سبب نجات گردد.

در داستان مبارزه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود نیز می بینیم که حضرت با استفاده از یک شگرد، عمرو را مغلوب کرد و بر زمین انداخت.

\*\*\*

ص: 52

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

آن کس که با حق درافتد، حق او را بر زمین خواهد زد. (1)

ص: 53

---

1- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که «قبل از سید رضی» این گفتار حکیمانه را نقل کرده اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد است و از کسانی که «بعد از سید رضی» آن را در کتب خود آورده اند میدانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و قضاعی در دستور معالم الحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 291).

## شرح و تفسیر: با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهم و سرنوشت سازی اشاره کرده، می فرماید: «آن کس که با حق درافتد حق او را بر زمین خواهد زد»؛ (مَنْ صَارَ عَ الْحَقِّ صَرَعهً).

آنچه امام (علیه السلام) در این گفتار نورانی بیان فرموده همان چیزی است که بارها تجربه شده و تاریخ شواهد فراوانی برای آن دارد.

زیرا حق به معنای واقعیت است و در برابر آن، باطل چیزی است که برخلاف واقع است و طرفداران آن می خواهند با زور و فشار آن را سرپا نگاه دارند و طبیعی است روزی فرا می رسد که آن زور و فشار کم می شود و بساط باطل برچیده خواهد شد.

شک نیست که طرفداری از حق نیز گاه مشکلات فراوانی دارد و طرفداری از باطل گاه ساده و آسان است ولی اصل کلی بر این است که حق چون بر پایه واقعیت ها استوار است سرانجام ثابت و برقرار خواهد شد و باطل چون برخلاف واقعیت هاست سرانجام شکست خواهد خورد.

قرآن مجید در مثالی که برای حق و باطل زده می فرماید: حق همچون آب است و باطل همچون کف های روی آب، این کف ها مدتی خودنمایی و جوش و خروش دارند ولی چیزی نمی گذرد که محو و نابود می شوند و آب که حق

است باقی می ماند: (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ). (1)

از این گذشته، بالاترین حق و واقعیت در عالم، ذات پاک خداست و اوست که از حق حمایت می کند و فرشتگان او مأمورند که طرفداران حق را حمایت کنند. (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ)؛ «به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که «ترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهستی که به شما وعده داده شده است»». (2)

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ظهور کرد تنها بود و با گروه عظیم دشمنان سرسخت و لجوج و نیرومند روبرو شد اما چون طرفدار حق بود پیروز گشت و چون دشمنانش با حق در آویختند بر زمین خوردند. سایر انبیا از ابراهیم گرفته تا موسی بن عمران (علیهم السلام) و مردان مبارزی که حمایت از حق کردند به پیروزی رسیدند گرچه گروهی از آن ها در این راه شربت شهادت نوشیدند ولی اهداف و برنامه های آن ها زنده و جاویدان ماند.

این وعده الهی است که در آیات متعددی از قرآن نیز به آن اشاره شده از جمله: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا)؛ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را

ص: 55

1- رعد، آیه 17.

2- فصلت، آیه 30.



بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت»<sup>(1)</sup>.

جالب توجه این که ابن ابی الحدید در شرح خطبه قاصعه پس از اشاره به فعالیت های تبلیغاتی بنی امیه برای محو آثار علی (علیه السلام) و فضایل او و تعیین جایزه برای کسانی که اخبار و احادیث برای خلفای پیشین ذکر کنند می گوید: آن ها در هنگامی که قدرت به دست داشتند از هیچ کوششی برای محو کردن نام علی (علیه السلام) و فرزندانش و خاموش کردن نور آن ها و کتمان فضایل و مناقب و سوابقشان و وادار کردن مردم به سب و لعن آن ها بر منابر کوتاهی نکردند. پیوسته خون از شمشیرهای آن ها می چکید در حالی که اهل بیت (علیهم السلام) در آن زمان عده کمی بودند و دشمنان، بسیار. بعضی را کشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را تبعید نمودند و بعضی فرار کردند و پنهان شدند و بعضی پیوسته در خوف به سر می بردند این اوضاع به قدری وخیم بود که گاه فقیه و محدث و قاضی و متکلمی را ملاقات می کردند و او را تهدید شدید به اشد عقوبات می نمودند که کمترین سخنی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) نگوید و کار تقیه به جایی رسید که وقتی یکی از محدثین می خواست حدیثی از علی (علیه السلام) نقل کند نام او را نمی برد و به جای آن می گفت: مردی از قریش چنین گفت یا مردی از قریش چنین کرد....

سپس می افزاید: معاویه و یزید و بنی مروان در ایام حکومتشان که هشتاد سال طول کشید با تمام توان تلاش کردند که مردم را مجبور به دشنام دادن به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و پنهان کردن فضایلش کنند تا آن جا که عامر بن عبدالله بن زبیر به فرزندش گفت: پسر علی (علیه السلام) را جز به نیکی یاد مکن زیرا بنی امیه هشتاد

ص: 56

سال او را بر منابر لعن کردند اما این کار چیزی جز بر رفعت مقام و عظمت علی (علیه السلام) نیفزود. سپس اشاره به دوران حجاج می کند که چه جنایاتی را برای اخفاء فضایل علی (علیه السلام) و فرزندان و شیعیانش مرتکب شد.

و در پایان می گوید: ولی خداوند اراده کرده بود که روز به روز بر نور و روشنایی فضایل آن ها بیفزاید و محبت آن ها را در دل ها افزون کند. اگر فضایل آن حضرت مانند کعبه آشکار و روشن نبود چیزی از آن امروز به دست ما نمی رسید. [\(1\)](#)

آری، به گفته امام شافعی: در شگفتم از مردی که دشمنانش فضایل او را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از ترس، ولی با این حال شرق و غرب جهان را پر کرده است. [\(2\)](#)

در مقابل، دشمنانش چنان منفور شدند که در مرکز حکومت آن ها (شام) حتی قبر آبادی از آن ها دیده نمی شود در حالی که آثار اهل بیت (علیهم السلام) در پایتخت حکومت آن ها مثل آفتاب می درخشد.

آری کسی که با حق بجنگد حق او را بر زمین می کوبد.

در این جا ممکن است سوال شود که پس چرا ما جمعی از طرفداران باطل را می بینیم که مدت ها بر سر کار ماندند و حکومت کردند و با حق درافتادند و در عین حال به زمین نخوردند؟

پاسخ این سوال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که این گونه حکومت ها برای حفظ خود کارهای مثبتی نیز داشتند: ایجاد امنیت، پیشرفت اقتصادی و گاه کمک به نیازمندان. آن ها به دلیل همین مقدار از حق که عمل می کردند مدتی بر سر کار ماندند نه به سبب حمایت هایی که از باطل داشتند.

ص: 57

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 219 به بعد.

2- علی فی الکتاب و السنة، ج 1، ص 10.

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که گروه‌هایی ممکن است بر اثر اشتباه در راه باطل گام گذاشته باشند و اکثریت را در بعضی از جوامع تشکیل دهند اما چون با حق مبارزه ندارند مصداق کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) نیستند که حق، آن‌ها را بر زمین بزند.

\*\*\*

ص: 58

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

قلب، کتاب چشم است. (و آنچه را انسان با چشم می بیند و می آزماید در قلبش نقش می بندد).<sup>(1)</sup>

ص: 59

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر به عنوان منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل می کند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 291). اضافه می کنیم که ابوظلحه شافعی نیز در مطالب السوول آن را به عین همین عبارت از علی (علیه السلام) نقل کرده است. (مطالب السوول، ص 203).

برای این کلام حکیمانه دو تفسیر مختلف شده است: نخست اینکه «قلب، کتاب چشم است (و آنچه انسان با چشم می بیند و می آزمايد در قلبش نقش می بندد)»؛ (الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ).

به این ترتیب امام (علیه السلام) می خواهد اهمیت علوم تجربی و حقایق زیادی را که انسان می تواند با چشم درک کند بیان فرماید؛ علوم و حقایق مربوط به اسرار آفرینش، نشانه های عظمت خدا، آثار پیشینیان و کتاب ها و نوشته هایی که از آن ها باقی مانده و درس های عبرتی که انسان در طول عمر خود می بیند.

به یقین قسمت بسیار مهمی از علوم و دانش های ما از طریق چشم حاصل می شود اعم از آنچه مستقیماً با چشم می بینیم و یا آنچه در آثار گذشتگان می خوانیم. بنابراین اگر گفته شود قلب، مصحف و کتاب چشم است سخنی حکیمانه است و گویی چشم به منزله قلمی است که پیوسته در کتاب قلب می نویسد و رقم می زند.

تعبیرات دیگری که از امام (علیه السلام) نقل شده نیز این معنا را تأیید می کند. از جمله در تعبیری می خوانیم: «العین رائد القلب؛ چشم راهنمای قلب است».<sup>(1)</sup>

در تعبیر دیگری می فرماید: «العین برید القلب؛ چشم همچون نامه رسان قلب است».<sup>(2)</sup>

ص: 60

---

1- غررالحکم، ح 667.

2- غررالحکم، ح 668.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار تعبیر دیگری از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل کرده است: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) بِمَا ذَا يَسْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصَرِ فَقَالَ بِالْحُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمُطَّلِعِ عَلَى سِرِّكَ وَالْعَيْنُ جَاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَرِيدُ الْعَقْلِ فَعُضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِدِينِكَ وَيَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَيَنْكَرُهُ عَقْلُكَ؛ از امیر مؤمنان (علیه السلام) سوال شد که چگونه انسان می تواند چشم (از ناروایی ها) بپوشد؟ فرمود: از طریق قرار گرفتن تحت سلطه خداوندی که مطلع از اسرار توست و چشم، جاسوس قلب است و نامه رسان عقل. چشمت را از آنچه مناسب دین تو نیست و قلب و عقلت آن را انکار می کند بپوشان». (1)

قرآن مجید نیز می گوید: (أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ)؛ «آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم های ظاهر، نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود». (2)

اشاره به این که اگر چشم باز و بینا داشته باشند و سیر در زمین کنند، هم آثار عظمت خدا را می بینند و هم درس های عبرتی را که از پیشینیان و پایان کار آن ها باقی مانده فرامی گیرند.

از سوی دیگر نیز بسیار می شود که انسان نگاه های هوس آلود می کند و آثار شوم آن در مصحف قلب نوشته می شود و منشأ حزن طویل یا انحراف کثیر می گردد و به گفته شاعر:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد \*\*\* که هر چه دیده بیند دل کند یاد

در تفسیر دوم، مفهومی درست مقابل تفسیر اول مورد توجه قرار گرفته و آن

ص: 61

1- بحار الانوار، ج 101، ص 41، ح 52.

2- حج، آیه 46.

این که آنچه در قلب و درون روح انسان باشد در چشمان او نمایان است. در واقع چشم تابلویی است برای اسرار درون؛ شبیه آن چیزی که در حکمت 26 آمد که امام (علیه السلام) می فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در ضمیر و درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنان (بی اندیشه) او و در رخسارش نمایان می شود». و این همان چیزی است که در ضرب المثل فارسی خود نیز داریم: رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر.

بنابر این تعبیر، قلب همچون کتاب پر مطلبی است که مطالب خود را از دریچه چشم بیرون می فرستد، و از نگاه و دید افراد، بسیاری از مطالب درونشان را می توان درک کرد.

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْعَيُونَ لَتُبْدِي فِي تَقْلِبِهَا \*\*\* مَا فِي الصَّمَائِرِ مِنْ وُدٍّ وَمِنْ حَقِّقِ

چشم ها در گردش خود آشکار می سازد آنچه در درون، از محبت و عداوت است.

و شاعر دیگر می گوید:

تَخْبِرُنِي الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ \*\*\* وَمَا جَنَّ بِالْبَغْضَاءِ وَالتَّظَرِ الشَّرِّ

چشم ها به من خبر می دهد آنچه را که در دل پنهان است؛ و آنچه از کینه ها و عداوت ها در دل وجود دارد از نگاه های غضب آلود که با گوشه چشم می شود ظاهر می گردد. (1)

ولی قرائن نشان می دهد که معنای اول مناسب تر است. بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری نیز داده اند که مناسب به نظر نمی رسد لذا از ذکر آن خودداری کردیم. (2)

ص: 62

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 46.

2- شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج 4، ص 225.

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

التَّقِيُّ رَيْسُ الْأَخْلَاقِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است. (1)

ص: 63

---

1- سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه نیز اشاره شده که میدانی آن را در مجمع الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 291). اضافه می کنیم که زمخشری آن را در ربیع الأبرار و ابن طلحه شافعی در مطالب السوول از امیر مؤمنان (علیه السلام) آورده اند. (ربیع الابرار، ج 2، ص 238، ح 180؛ مطالب السوول، ص 203).



امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تقوا با صفات برجسته و اخلاق انسانی بیان می کند، می فرماید: «پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است»؛ (التَّقِيُّ (1) رَئِيسُ الْاَخْلَاقِ).

برای پی بردن به عمق کلام امام (علیه السلام) لازم است نخست مفهوم تقوا را آن چنان که هست بدانیم.

تقوا در اصل از ماده «وقایة» به معنای نگهداری یا خویشتن داری گرفته شده و به گفته راغب در مفردات «وقایة» در اصل به معنای نگهداری اشیا در برابر اموری است که به آن ها زیان می رساند و تقوا به معنای قراردادن روح و فکر در پوشش حفاظتی در برابر خطرها و گناهان است.

بنابراین، تقوا آن حالت خداترسی و احساس مسئولیت درونی است که بازدارنده انسان در برابر سرپیچی از فرمان خداست.

عبدالله بن معتمر (متوفای قرن سوم) این سخن را به شعر در آورده و گفته است:

خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرَهَا \*\*\* وَكَبِيرَهَا فَهُوَ التَّقِيُّ

ص: 64

---

1- «تقی» جمع «تقاة» به معنای تقواست و گاه به صورت مفرد و به معنای مصدری همانند تقوا استعمال شده است.

وَأَصْنَعُ كَمَا شِئْتُ فَوْقَ أَرْ \*\*\* ضِ الشُّوكِ يَحْدُرُ مَا يَرَى

لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً \*\*\* إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

همه گناهان را از کوچک و بزرگ رها کن که حقیقت تقوا همین است.

و همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می دارد و پیوسته مراقب اطراف خویش است.

گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه های بلند از سنگریزه ها تشکیل شده است.

اما «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) به معنای قوا و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می شود و آثاری در ظاهر دارد و گاه به همان آثار و اعمال و رفتاری که از خلیات درونی ناشی می گردد اخلاق گفته می شود و در واقع، اولی، اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق رفتاری و اخلاق به دو بخش تقسیم می شود: اخلاق فضیله که سرچشمه کارهای نیک می شود و اخلاق رذیله که منشأ کارهای زشت است.

در زمینه رابطه علم و اخلاق، رابطه اخلاق و عرفان و این که آیا اخلاق قابل تغییر است و نقش اخلاق در زندگی انسان ها، بحث است که در این مختصر نمی گنجد. (1)

با توجه به این دو تفسیر (تفسیر تقوا و تعریف اخلاق) روشن می شود که تقوا رئیس اخلاق است زیرا این ملکه درونی، انسان را از بخل و حسد و کینه و عداوت و غیبت و ظلم و ستم و کبر و غرور و مانند آن بازمی دارد و به همین دلیل امام (علیه السلام) آن را رئیس اخلاق شمرده است و نیز به همین دلیل آن ها که از تقوای الهی بی بهره اند آلوده انواع رذایل اخلاقی می شوند.

ص: 65

---

1- علاقه مندان می توانند به کتاب ما، «اخلاق در قرآن» ج 1 مراجعه کنند.

شاید به همین دلیل است که قرآن مجید تقوا را تشبیه به لباس کرده است و می فرماید: (وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ). (1) همانگونه که لباس، بدن انسان را از آسیب های فراوانی که در هر لحظه ممکن است بر جسم انسان وارد شود حفظ می کند تقوا نیز که لباس معنوی و روحانی است انسان را از آسیب مفسد اخلاقی حفظ می نماید.

در خطبه 230 امام (علیه السلام) این مطلب را به شکل دیگری بیان کرده، می فرماید: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكََةٍ، وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ. بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ، وَ يَنْجُو الْهَارِبُ، وَ تُنَالُ الرِّغَائِبُ؛ بِهِ يَتَّقِنُ تَقْوَا وَ پرهیزکاری کلید درهای راستی است و ذخیره روز قیامت و سبب آزادی از هرگونه گناهی است که بر انسان چیره می شود و موجب نجات انسان از هرگونه هلاکت است. به وسیله تقوا جویندگان به مقصود خود می رسند و فرار کنندگان (از کیفر الهی) رهایی می یابند و با تقوا به هر هدف و خواسته رفیع و بلندی می توان رسید». چنانچه «تقی» را جمع بدانیم، با توجه به این که «اخلاق» نیز جمع است و هر دو شاخه های مختلفی دارند ممکن است کلام امام (علیه السلام) اشاره به این باشد که هر شاخه ای از تقوا شاخه ای از اخلاق را سرپرستی می کند. تقوای مالی جلوی بخل را می گیرد، تقوای زبانی جلوی تهمت و غیبت را می گیرد و به همین طریق.

این بحث را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَيْسَ إِلَهُ إِلَّا هَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا هُنَّ قَالَ هُنَّ الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ

ص: 66

وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَصِدْقُ الْحَدِيثِ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ خداوند متعال پیامبران را به فضایل اخلاقی آراست. کسی که این فضایل در او باشد خدا را بر آن سپاس گوید و کسی که نداشته باشد به درگاه خداوند متعال تصرع کند و آن‌ها را از او بخواهد. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این مکارم اخلاق که فرمودید چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و ادای امانت است. [\(1\)](#)

آری کسی که این اوصاف دوازده گانه را داشته باشد به یقین انسان کامل و برجسته و در خط انبیا و اولیاست.

\*\*\*

ص: 67

---

1- کافی، ج 2، ص 56، ح 3.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبِالْأَعْيُنِ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که سخن گفتن را به تو آموخته به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن. (1)

ص: 69

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: این کلام حکمت آمیز را آمدی در غرر با تفاوتی آورده است که نشان می دهد از غیر نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 291). افزون بر این، زمخشری آن را در ربیع الابرار از علی (علیه السلام) نقل می کند. (ربیع الابرار، ج 4، ص 86، ح 396).

## شرح و تفسیر: مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟

امام (علیه السلام) در این کلام نورانی به یک نکته اخلاقی و عاطفی اشاره کرده، می‌فرماید: «تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که نیکو سخن گفتن را به تو آموخت به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن»؛ (لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبِلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ).

اشاره به این که حق شناسی ایجاب می‌کند که اگر انسان نعمت و موهبتی از کسی به دست آورده، بر ضد او به کار نگیرد زیرا این نهایت بی‌انصافی و ناسپاسی است.

این سخن شامل پدر و مادرها و همه استادان و معلم‌ها می‌شود؛ انسان نباید در برابر پدر و مادری که یک حرف و دو حرف بر زبانش گذاشته اند تا شیوه سخن گفتن را فراگیرد درستی و خشونت کند. این کار گذشته از این که از نظر شرعی منفور و زشت است تا آن جا که قرآن می‌فرماید: (وَقَصَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تُعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا)؛ «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد توبه سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف

و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو! (1) از نظر وجدانی نیز کاری ناپسند و ناجوانمردانه است.

همچنین استادی که به انسان شیوه نوشتن و سخن گفتن فصیح و بلیغ را آموخته هرگز نباید از این سرمایه بر ضد او استفاده کرد.

تجربه نشان داده است بعضی از کسانی که مرتکب چنین کاری می‌شوند عمر کوتاهی دارند.

شاعر عرب می‌گوید:

فِيَا عَجَبًا لِمَنْ رَبَّيْتُ طِفْلًا \*\*\* أَلْقَمَهُ بِأَطْرَافِ الْبَنَانِ

أَعْلَمُهُ الرِّمَاطِيَةَ كُلَّ يَوْمٍ \*\*\* فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي

أَعْلَمُهُ الْفُتُوَّةَ فَلَمَّا \*\*\* طَرَّ شَارِبُهُ جَفَانِي

وَكَمْ قَدْ عَلَّمْتُهُ نَظْمَ الْقَوَافِي \*\*\* فَلَمَّا قَالَ شِعْرًا قَدْ هَجَانِي

در شگفتم از کسی که او را در کودکی تربیت کردم و با انگشتان خود لقمه در دهانش گذاشتم.

هر روز تیراندازی را به او می‌آموختم اما هنگامی که دست و بازویش قوی شد مرا نشانه گرفت و به سوی من تیر انداخت.

من جوانمردی را به او آموختم اما همین که پشت لب‌هایش موسبز شد به من جفا کرد.

چقدر نظم قافیه‌ها را به او آموختم ولی هنگامی که قدرت بر شعر گفتن پیدا کرد مرا با اشعار خود هجو نمود. (2)

«ذَرَبُ» (بر وزن طرب) به معنای تیزی و حدت و خشونت است. و «ذَرِبُ»

ص: 71

1- اسراء، آیه 23.

2- شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج 1، ص 622.



(بر وزن خشن) به معنای شخص فصیح و سخنور و گاه نیز به معنای انسان بدزبان آمده است.

در حدیثی که از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است می خوانیم که به هنگام وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «وَأَكْرِمِ الَّذِينَ بِهِمْ تَصُولُ وَازْدَدْ لَهُمْ طَوْلَ الصُّحْبَةِ بَرًّا وَإِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا وَتَعْظِيمًا فَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ عَظَّمَ شَأْنَكَ أَنْ تَصْعَ مِنْ قَدْرِهِ وَ لَا جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ؛ با برادران دینی و کسانی که به کمک آن ها به دشمن حمله می کنی خوش رفتاری کن و آن ها را گرامی و بزرگ دار چراکه جزای کسی که مقام تو را بالا برده این نیست که از قدرش بکاهی و نیز جزای کسی که تو را مسرور کرده این نیست که او را غمگین سازی» (1).

در حدیث دیگری از حدیفه (صحابی معروف) نقل شده که می گوید: من مردی بودم که به خانواده ام درستی می کردم و خشونت زبان داشتم، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)! می ترسم زبانم مرا وارد دوزخ کند فرمود: «فأین أنت من الاستغفار إني لأستغفر الله في اليوم مائة؛ چرا استغفار نمی کنی من نیز هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم» (2).

در خطبه 186 نیز آمده بود که امام (علیه السلام) فرمود: «وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَ اللّٰهُ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ؛ انسان باید زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است. به خدا سوگند بنده ای را نمی بینم که باتقوا باشد و تقوایش به او سودی ببخشد مگر این که زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند».

\*\*\*

ص: 72

---

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 391، ح 5864.

2- مسند احمد، ج 5، ص 397.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی اجتناب ورزی. (1)

ص: 73

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه اشاره می کند که همین سخن در (ذیل) حکمت شماره 365 گذشت و در آن جا مدارکی برای آن ذکر کردیم و اضافه می کنیم که مرحوم کلینی آن را در روضه کافی و مرحوم حرانی در تحف العقول ضمن خطبه معروف وسیله آورده اند. همان گونه که حرانی در ضمن بعضی از وصایای امام (علیه السلام) به فرزندش امام حسین (علیه السلام) آن را (با کمی تفاوت) ذکر کرده و از این معلوم می شود که امام (علیه السلام) بارها این گفتار حکیمانه را بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 291).

امام (علیه السلام) در این کلام نورانی راه خوب و موثری به انسان‌ها برای تربیت خویش آموخته است. می‌فرماید: «برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی اجتناب ورزی»؛ (كَفَاكَ أَدْبَاً لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

بسیاری از افراد دوست دارند واقعاً خود را اصلاح کنند ولی اصلاح خویشتن و زدودن صفات رذیله از خود کار آسانی نیست زیرا در این جا حجابی وجود دارد که نمی‌گذارد انسان عیوب خود را ببیند و آن حجاب حب ذات است وای بسا نقاط ضعف خود را بر اثر این حجاب نقاط قوت پندارد و به جای آن که آن‌ها را از نفس خویشتن بزداید سعی در تقویت آن کند.

امام (علیه السلام) راه روشنی برای تهذیب نفس و تعلیم و تربیت خویشتن به همه انسان‌ها آموخته و آن این است که در اعمال و رفتار و صفات دیگران دقت کنند و ببینند چه چیزهایی را برای آن‌ها عیب و چه اعمالی را ناروا می‌شمرند، همان‌ها را از خود دور سازند.

چه تعبیر زیبا و چه راه روشن و چه روش موثری امام (علیه السلام) پیشنهاد می‌فرماید. انسان در برابر دیگران خرده بین و خرده گیر است و کمترین عیوب و اشکالات کار آن‌ها را می‌بیند زیرا آن حجاب که به آن اشاره کردیم در مورد دیگران وجود

ندارد. بنابراین می تواند آن ها را آینه ای برای دیدن صفات زشت و رفتار ناپسند خود قرار دهد و با این آینه خود را اصلاح کند و به صفات انسانی بیاراید و با اعمال و رفتار نیکو راه را برای رسیدن به قله های سعادت بگشاید.

انزوا و گوشه گیری و جدا شدن از مردم عیوب زیادی دارد. یکی از عیوبش همین است که انسان را از این آینه خوب برای اصلاح خود محروم می سازد و به همین دلیل گوشه گیران غالباً گرفتار توهم و خود بزرگ بینی و گاه ادعاهای ناروا و بی اساس می شوند. در حالی که اگر در اجتماع گام بگذارند و صفات خود را در دیگران ببینند و آن را به نقد بکشند می توانند از این مرکب شیطان پیاده شوند.

همان گونه که به هنگام ذکر مصادر اشاره شد امام (علیه السلام) این سخن را کرارا بیان فرموده است. در ذیل حکمت 365 با عبارت: «كَفَىٰ أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبَكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ»، اشاره به این مطلب فرموده بود و در حکمت 353 با تعبیر دیگری آن را بیان فرموده: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ؛ بزرگ ترین عیب آن است که چیزی دیگران را به عیب بگیری که در خود تو موجود است».

این تعبیرات متنوع و متعدد نشان می دهد که امام (علیه السلام) اهمیت فراوانی برای این مطلب قائل بوده و آن را به شکل های مختلف ارائه می فرموده است. در وصیت امام (علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) همین مطلب به صورت گسترده تر و تعبیرات متنوع تر آمده است. آن جا که می فرماید: «فَأَحْبَبُ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اَكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسَنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَقْبَحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ اِرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ؛ پسرم! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آن ها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی. به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو

ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی. آنچه را که نمی دانی مگو، اگرچه آنچه می دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو» (1).

### نکته: روح ادب و اسباب آن

«أدب» (بر وزن ابر) در اصل به معنای دعوت کردن به مهمانی است و لذا به مجلس مهمانی مَأْدَبَةٌ و مَدْعَاةٌ می گویند.

«أدب» (بر وزن طلب) به معنای دعوت کردن دیگری به نیکی ها و ترک زشتی هاست و تأدیب نیز همین معنا را می رساند.

این کار وظیفه تمام انبیا و اولیا و معلمان و پیشوایان و پدران و مادران است که پیروان و شاگردان و فرزندان خود را به نیکی ها دعوت کنند و از بدی بازدارند. بلکه قبل از همه، ادب کردن کار خداست که گاه از طریق فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب آسمانی، انسان ها را ادب می کند و گاه از طریق آزمون های تکوینی و مجازات های مادی و معنوی.

این واژه گاه معنای اسم مصدری دارد و اشاره به حالتی است که انسان در پرتو نیکی ها و ترک زشتی ها پیدا می کند.

در روایات اسلامی بحث های گسترده ای درباره ادب وارد شده است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «أَفْضَلُ الشَّرَفِ الْأَدَبُ؛ ادب بالاترین شرافت است» (2).

ص: 76

---

1- نهج البلاغه، نامه 31.

2- غررالحکم، ح 5075.

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْأَبْنَاءَ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می گذارند ادب است»<sup>(1)</sup>.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «قَلِيلٌ الْأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ ادب اندک برتر است از بسیاری از نسب ها (و شرف های خانواده و فامیل)»<sup>(2)</sup>. و تعبیرات فراوان و جالب دیگری که نقل همه آن ها به طول می انجامد.

نیز در دستورات اسلامی وارد شده که در درجه اول انسان باید خویشتن را تأدیب کند. در حکمت 73 نیز این گفتار حکیمانه آمده بود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيَرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنَ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را پیشوای مردم می داند باید قبل از تعلیم دیگران، خویشتن را تعلیم دهد و باید ادب آموختن او از طریق اعمال خویش پیش از ادب آموختن به زبانش باشد و آن کس که معلم خویشتن و تأدیب کننده خود می باشد به احترام سزاوارتر است از کسی که به مردم تعلیم می دهد و آن ها را تأدیب می کند».

در تفسیر نمونه، ج 22، ذیل آیات (قدس سره) تا 5 سوره حجرات بحث های دیگری در این زمینه آمده است.

\*\*\*

ص: 77

---

1- غررالحکم، ح 9347.

2- غررالحکم، ح 5115.



اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْزَارِ، وَإِلَّا سَلَ سُلُو الْأَعْمَارِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

هرکس همچون آزادگان شکیبا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) وگرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت می زند (و بی نصیب خواهد بود).

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَفِي خَبْرٍ آخَرَ أَنَّهُ (عليه السلام) قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مُعْزِيًّا عَنِ ابْنِ لَهْ:

إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُو الْبَهَائِمِ.

امام (علیه السلام) در خبر دیگری (همین مضمون را) به اشعث بن قیس به عنوان



هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) وگرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد (و بی نصیب می مانی). (1)

ص: 80

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکمت آمیز (413) را ماوردی در ادب الدنیا و الدین آورده است. و در ذیل کلام حکمت آمیز 414 این را از آمدی نقل کرده و در دنبال آن می گوید: تسلیت گفتن امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به اشعث بن قیس مشهور است که علما و بزرگان دین قبل از سید رضی و بعد از او به عبارات مختلف آن را نقل کرده اند و مضمون همه یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 292).

به نظر می‌رسد امام (علیه السلام) این جمله گفتار حکیمانه 413 را به هنگام تسلیت گفتن به یکی از افراد مصیبت زده بیان فرموده و بعید نیست حکمت بعدی (414) که خطاب به اشعث بن قیس است تعبیر دیگری از این حکمت، و مخاطب در هر دو اشعث بن قیس باشد. امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه مصیبت زدگان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد، می‌فرماید: «هرکس همچون آزادگان شکیباً باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) وگرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت خواهد زد»؛ (مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْرَارِ، وَإِلَّا سَلَ سُلُوًّا الْأَغْمَارِ).

«سلا» از ماده «سَلُوًّا» (بر وزن غلو) به معنای به فراموشی سپردن و از یاد بردن چیزی است.

و «اغمار» جمع «عُمر» (بر وزن عمق) به معنای انسان جاهل و نادان است. این واژه در اصل به معنای از بین بردن اثر چیزی است مانند آب زیادی که چهره چیزی را می‌پوشاند و یا جهل و نادانی عمیق که انسان را در خود فرو می‌برد و گرفتار غفلت و سرگردانی می‌کند.

اشاره به این که برای تخفیف آلام و دردهای مصائب، انسان دو راه در پیش دارد؛ راهی را عاقلان برمی‌گزینند و راه دیگر را جاهلان.

افراد عاقل و بزرگوار و باشخصیت در برابر مصائب شکیبایی پیشه می کنند، جزع و فزع به خود راه نمی دهند و می دانند زندگی دنیا به هر حال، آمیخته با درد و رنج هاست که بسیاری از آن ها اجتناب ناپذیر است و همگان گرفتار آن می شوند، خواه یک فرد ضعیف باشد یا رئیس نیرومند یک کشور و فرمانده یک لشکر.

این شکیبایی سبب می شود که آن ها زبان به ناشکری نگشایند و از خداوند شکایت نکنند و در عمل نیز جزع و فزع ننمایند بلکه خدا را شکر گویند و مصیبت را آزمون الهی یا جبران خطاها و یا مقدمه نعمتی بدانند. آن ها اجر و پاداش صابران را خواهند داشت که قرآن مجید از آن ها با عظمت یاد کرده، می فرماید: (وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ)؛ «قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان! آن ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او باز می گردیم». اینها، همان ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن ها هدایت یافتگان هستند!». (1)

اما جاهلان، این راه روشن و پرافتخار را رها کرده برای فراموش کردن مصائب، خود را به غفلت و بی خبری می زنند و به سرگرمی های ناسالم و لهو و لعب می پردازند؛ نه اجر صابران را دارند و نه افتخارات آن ها را.

روشن است که منظور امام (علیه السلام) این نیست که یکی از این دو راه را انتخاب کنید بلکه منظور این است که اگر راه اول را نپذیرفتید به راه دوم خواهید افتاد که رهبر شما در این راه، شیطان و هوای نفس است.

ص: 82

البته بعضی از جاهلان راه سومی انتخاب می کنند؛ آنقدر جزع و فزع و بی تابی می کنند و سخنان ناموزون می گویند تا خسته شوند و با گذشت زمان به تدریج فشار مصیبت کاسته شود؛ این راه نیز راه عاقلان و افراد باایمان نیست.

در حکمت 414 که تعبیر دیگری از حکمت 413 است می خوانیم که امام (علیه السلام) در خبر دیگری این سخن را خطاب به اشعث به عنوان تسلیت مرگ فرزندش عنوان کرد و فرمود: «هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) وگرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد»؛ (إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكْرَامِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سَلَوَّ الْبَهَائِمِ).

تفاوت میان این دو گفتار حکیمانه این است که در جمله دوم به جای احرار (آزادگان)، اکارم (بزرگواران) آمده است که هر دو قریب المضمون هستند و به جای اغمار (جاهلان)، بهائم (چهارپایان) ذکر شده که آن ها نیز مضمونی شبیه به هم دارند.

در حکمت 291 تسلیت امام (علیه السلام) به اشعث بن قیس برای مرگ فرزندش به صورت گسترده تری آمده است که شرح آن را در ذیل همان حکمت بیان کردیم.

شرح حال اشعث بن قیس را نیز که از منافقان مشهور بود و امام (علیه السلام) به دلایلی با او مدارا می کرد در ذیل نامه پنجم (جلد نهم پیام امام (علیه السلام)) آوردیم.

### **نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی**

زندگی، خالی از مشکلات و درد ورنج ها نیست. پاره ای از آن ها قابل اجتناب است که انسان باید با هشیاری جلوی آن ها را بگیرد و یا اگر بر اثر غفلت مشکلی دامان او را گرفت راهی برای برون رفت از آن پیدا کند و دست روی دست نگذارد تا مشکل، او را از پای درآورد.

ولی پاره ای از مشکلات چنین نیست و هیچ کس قادر بر دفع آن نمی باشد از جمله این که همه دوستان و خویشاوندان با هم به دنیا نمی آیند و همه با هم از دنیا نمی روند؛ فقدان عزیزان مطلبی است غیر قابل اجتناب.

این از یک سو، از سوی دیگر فشار مصیبت گاه به قدری سنگین است که اگر انسان چاره ای برای آن نیندیشد او را از پای درمی آورد. بهترین راه برای کاستن و از بین بردن فشار مصیبت توجه به پاداش صابران و شخصیت آن ها در پیشگاه خداوند است و این زاینده ایمان و تقواست.

انسان مومن و متقی می داند هرچه از سوی دوست می رسد نیکوست وای بسا در مصائب، مصالحی باشد که بسیار مفید و موثر بوده و از اهمیت مصیبت، برتر و بالاتر است و یا جبران گناهی است که از انسان سرزده و سبب پاکی او می شود و یا آزمونی است که اگر از عهده آن برآید مقام مقربان درگاه خدا را پیدا می کند.

این تفکر و اندیشه است که فشار مصیبت را می کاهد و از بین می برد.

تعبیر به «احرار» در کلام امام (علیه السلام) نیز ناظر به همین معناست که آزادگان می کوشند از طرق مختلف، آثار سوء حوادث ناگوار را از خود دور سازند و با صبر و شکیبایی به استقبال آینده روشنی بروند و تا آن جا که ممکن است حوادث ناگوار را جبران سازند ولی اعمار (جاهلان) یا زبان به ناشکری می گشایند و یا با سرگرمی های ناسالم خود را مشغول می کنند.

توجه به آنچه در آیات و روایات درباره پاداش صابران آمده نیز تأثیر بسزایی در صبر و شکیبایی انسان در برابر حوادث ناگوار دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَ لَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند به بنده ای از بندگانش چیزی بهتر و گسترده تر از صبر عنایت نکرده است» (1).

ص: 84

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ فِي الرَّخَاءِ؛ صَبْرٌ فِي الْبَلَاءِ مِثْلُ صَبْرٍ فِي الرَّخَاءِ» (1) زیرا اجر فراوان اخروی آن قابل مقایسه نیست.

\*\*\*

ص: 85

---

1- غررالحکم، ح 6271.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي صِفَةِ الدُّنْيَا

تَغْرُّ وَ تَصْرُّ وَ تَمَرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ. إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَّكِبٍ بَيْنَهُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَازَتْحَلُّوا.

امام (علیه السلام) در وصف دنیا فرمود:

می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش نپذیرفته است. اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده اند که قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید): و آن ها کوچ می کنند. (1)

ص: 87

1- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب های خود آورده اند راغب اصفهانی در محاضرات و ماوردی در ادب الدنيا و الدین و آمدی در غررالحکم و ابن طلحه شافعی در مطالب السوول است که بعضی از آن ها آن را با تفاوتی نقل کرده اند و این تفاوت نشان می دهد مصدری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته اند. میدانی نیز در مجمع الامثال آن را با تفاوت هایی نقل کرده است. همچنین طبرسی در مشکاة الانوار. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 293). اضافه می کنیم که مجمع الامثال و مطالب السوول این کلام را در ضمن یک کلام طولانی از امام (علیه السلام) نقل کرده اند



امام (علیه السلام) در این بیان کوتاه و حکیمانه پنج صفت برای دنیا بیان فرموده است.

در سه وصف اول می فرماید: «دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد»؛ (فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ).

فریبندگی دنیا از طریق ظواهر پرزرق و برق آن است؛ اموال و ثروت ها، کاخ ها و زینت ها، مقام ها و قدرت ها؛ همه از مظاهر فریبنده دنیاست که گروه زیادی را به سوی خود جلب کرده و می کند.

زیان رساندن دنیا از طریق ناکامی ها، درد و رنج ها، شکست ها و مصیبت هاست. هنوز انسان دوران جوانی را طی نکرده برف پیری بر سر و روی او می نشیند و هنوز از قدرتش استفاده نکرده دیگران آن را از چنگ او درمی آورند. هنوز از سلامتی اش بهره مند نشده امواج بیماری و درد و رنج او را احاطه می کند.

اساساً فریبندگی دنیا گویا مقدمه ای برای زیان رساندن آن است؛ انسان را غرق نعمت می کند ناگهان از او بازمی ستاند و گرفتار امواج غم و اندوه می کند.

و گذرا بودن دنیا چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. تاریخ، بهترین شاهد و گواه آن است و حوادثی که با چشم خود در طول عمر دیده ایم گواه دیگری است.

فرعون ها و نمرودها و شدادها همه رفتند سلاطین بزرگ و قدرتمند و جهان گشا همگی در زیر خاک پنهان شدند. تنها کاخ های ویران شده آن ها باقی مانده است.

در عمر خود نیز کسان بسیاری را دیده ایم که یک روز در اوج قدرت بودند و روز دیگر در نهایت ذلت.

بعضی از شارحان «تَمَرُّ» را از ماده «مرارة» به معنای تلخی دانسته و گفته اند: مفهوم کلام این است که دنیا می فریبد و ضرر می زند و تلخ می شود. (1)

آنگاه امام (علیه السلام) به چهارمین وصف دنیا پرداخته که حقارت آن را در پیشگاه خداوند روشن می سازد، می فرماید: «خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش پذیرفته است»؛ «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا نَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ، وَلَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ».

این تعبیر بسیار جالبی است. درست مثل این که کسی بگوید: فلان مبلغ ناچیز به قدری بی اهمیت است که نمی تواند بخشیدن آن سبب تشویق دوستان و نبخشیدنش سبب مجازات دشمنان گردد و این نهایت حقارت دنیا را نشان می دهد.

قرآن مجید در سوره زخرف می فرماید: (وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوبِتَهُمْ سَفْهًا مِّنْ فَضَّةٍ وَمَعَارَجَ عَلَيْهَا يَطْهَرُونَ \* وَلِيُوبِتَهُمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ \* وَرُحُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ)؛ «اگر (تمکن کفار از مواهب مادی) سبب نمی شد که همه مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان، کافر

ص: 89

---

1- تَمَرُّ فعل لازم است و اگر به باب افعال برود بعضی گفته اند که معنای متعدی دارد و بعضی از ارباب لغت گفته اند که آن هم معنای فعل لازم دارد. ولی بودن آن به معنای مرور و عبور با آنچه در ذیل این گفتار حکیمانه آمده است و با تناسب مقام، مناسب تر است. به علاوه «تضر» معنای مرارت را نیز دارد و نیازی به تکرار نیست.

می شدند خانه هایی قرار می دادیم با سقف هایی از نقره و نردبان هایی که از آن بالا روند و برای اطاق های آن ها درهایی (پر زرق و برق) و تخت هایی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هرگونه زیوری را در اختیار آن ها می گذاشتیم، ولی این ها همه، متاع زندگی دنیاست، و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است». (1)

البته خداوند اقوام متعددی را به عذاب های دنیوی گرفتار کرده است که در قرآن مجید نمونه های فراوانی از آن دیده می شود ولی این به آن معنا نیست که فقط عذاب های دنیا و سلب نعمت ها جزای کافران باشد؛ جزای اصلی آن ها در قیامت است. همان گونه که قرآن می فرماید: (وَلَذِيقَتَهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛ «به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (عذاب آخرت) می چشانیم، شاید بازگردند!». (2)

در پنجمین و آخرین جمله امام (علیه السلام) شرح ناپایداری دنیا را در لباس مثال گویایی بیان کرده، می فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده اند که قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید) و آن ها کوچ می کنند»؛ (وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكَبٍ بَيْنَهُمْ حُلُوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَوْ تَحَلُّوا).

اشاره به این که مردم دنیا حتی وضعشان از مسافران عادی نیز بدتر است زیرا مسافران عادی هنگامی که وارد منزلی شدند مقداری در آن جا می مانند و استراحت می کنند و خود را آماده ادامه راه می نمایند مگر این که قافله سالار بعد از اجازه اقامت احساس کند در آن منزلگاه خطری است، در این صورت بلافاصله اعلام می دارد همه برخیزند و آماده حرکت شوند و اهل دنیا درست به چنین قافله و قافله سالاری می مانند و این مربوط به شرایط غیر عادی است.

ص: 90

---

1- زخرف، آیات 33-35.

2- سجده، آیه 21.

درباره بی وفایی و ناپایداری دنیا تعبیرات مختلفی در روایات اسلامی دیده می شود که هر یک از دیگری گویاتر است از جمله:

گاه دنیا را تشبیه به پلی کرده اند که باید از آن عبور کرد و ایستادن و توقف بر آن معنا ندارد. «إِنَّمَا الدُّنْيَا فَنَظْرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا». (1)

در جایی دیگر دنیا به عنوان سرای عبور و نه دار اقامت معرفی شده است همان گونه که امام امیر مؤمنان (علیه السلام) در حکمت 133 فرموده است: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌ».

در تعبیر زیبای سومی دنیا تشبیه به لباسی شده که تمام آن از هم شکافته و تنها به نخ بند است که هر زمان احتمال می رود آن نخ، پاره شود و لباس فرو افتد همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ شُقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يَوْشِكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ». (2)

در تعبیر چهارمی دنیا تشبیه به سایه ابرها شده که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه های دل انگیز خواب است که به زودی می گذرد همان گونه که در غررالحکم از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است: «إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَمَامِ وَحُلْمُ الْمَنَامِ». (3)

در پنجمین تعبیر، وضعیت انسان در برابر دنیا تشبیه به سواری شده است که برای استراحت و خواب نیمروز در سایه درختی در یک روز داغ تابستانی پیاده می شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می گوید و می رود همان گونه که

ص: 91

1- بحار الانوار، ج 14، ص 319، ح 20.

2- مجموعه وژام، ج 1، ص 148.

3- غررالحکم، ح 2166.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِقَيْلُولَةٍ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَيْفٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا». (1)

پیش از همه این ها قرآن مجید با مثال روشنی ناپایداری و بی وفایی دنیا را ترسیم کرده است: (وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا). (2)

و عجیب این است که با این همه توصیف و تشبیه باز هم گروه کثیری غافل اند و همچنان بر این دنیای ناپایدار تکیه می کنند و برای به دست آوردن گوشه ای از آن جانفشانی می نمایند.

\*\*\*

ص: 92

---

1- بحار الانوار، ج 70، ص 119، ح 111.

2- کهف، آیه 45.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِابْنِهِ الْحَسَنِ (علیه السلام)

لَا تُخَلِّفَنَّ وِرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيَتْ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعَتْ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ هَدَيْنَ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود:

چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می کند که در این صورت او به چیزی سعادت‌مند شده که توبه سبب آن محروم شده ای یا برای کسی می گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می گیرد در نتیجه توبه سبب چیزی که برای او اندوخته ای شقاوتمند، و محروم از سعادت می شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده ای و سزاوار نیست هیچ یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری. (1)

ص: 93

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می گوید: اما تعبیر اول را که امام (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) وصیت می کند گروهی از علما قبل از سید رضی و بعد از او روایت کرده اند مانند صدوق در کتاب خصال و ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر (با تفاوت مختصری). اما جمله دوم را مرحوم کلینی در روضه کافی نقل کرده و مخاطب امام (علیه السلام) یکی از اصحابش است که مال قابل توجهی از امام (علیه السلام) درخواست کرد. امام (علیه السلام) فرمود: به زودی سهم من از بیت المال معین می شود و من آن را با تو تقسیم می کنم. او گفت: من به این قناعت نمی کنم. از نزد حضرت بیرون رفت و به معاویه پیوست. امام (علیه السلام) این سخن را به صورت نامه ای برای او نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 294).

مرحوم سید رضی می گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است: اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می رسد تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می کند و با آن سعادت‌مند می شود در حالی که تو از آن محروم مانده ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده ای شقاوت‌مند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده ای). هیچ یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرَ وَهُوَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيهَا جَمْعَتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَدَّ عَدَّ بِمَا سَدَّ قِيمَتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَسَدَّ قِيمَتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ. وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذِينَ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِيَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

## شرح و تفسیر: برای چه کسی باقی می‌گذاری؟

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه با استدلال روشنی حریصان را از مال اندوزی باز می‌دارد و خطاب به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: «چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به سبب چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن شقاوت یافته و محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیری در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوت‌مندی، و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای»؛ (وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ): لَا تُخَلِّفَنَّ وِرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَدَّ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ).

و در پایان می‌فرماید: «و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویش‌تن مقدم داری»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَا حَقِيقًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ).

شک نیست که گذاشتن اموالی به عنوان ارثیه در حد نیاز فرزندان و بازماندگان مذموم و نکوهیده نیست و بسیاری از اولیاء الله و نیکان اموالی داشته‌اند که به فرزندان و همسران یا سایر بستگان آن‌ها رسیده و حتی در آیه 180 سوره بقره



خداوند توصیه می کند که به هنگام فرارسیدن مرگ، کسانی که اموالی دارند، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کنند و آن را حقی بر پرهیزکاران می شمرد: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَوْلِيَّةِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ) و حتی در این آیه از مال الارث به عنوان «خیر» یاد شده است که نشان می دهد باقی گذاشتن چنین مالی نه تنها عیب نیست بلکه مایه خیر و برکت است.

مخاطب امام (علیه السلام) حریصانی هستند که به نام تأمین آینده فرزندان به هر دری می زنند و حلال و حرام را به هم می آمیزند و خود را به زحمت و درد و رنج فراوان و مسئولیت های سنگین گرفتار می کنند.

امام (علیه السلام) به این گونه افراد می فرماید: برای چه کسی این اموال را ذخیره می کنید؟ برای افراد صالح که از آن در راه اطاعت خداوند بهره می گیرند؟ در این صورت آن ها خوشبخت می شوند و شما محروم و زیان کار؛ در حالی که زحمت جمع کردن مال را شما کشیده اید.

و اگر این اموال به دست افراد ناصالح و فاسد بیفتد واز آن در مسیر معصیت پروردگار کمک بگیرند سرنوشت بدتری خواهید داشت زیرا علاوه بر این که از برکات مال خود محروم شده اید، اعانت به اثم و کمک به گناه کرده اید.

بنابراین چه بهتر که انسان حرص و طمع را کنار بگذارد و به کفاف و عفاف قناعت کند و از گردآوری اینگونه اموال بپرهیزد و اگر اموال فراوانی، خواسته یا ناخواسته به دست او افتاد، تا زنده است از آن ها بهره بگیرد و بار سفر آخرت خود را با آن ببندد و صالحات و باقیاتی از خود به جای نهد و بخشی از آن را به صورت ارث برای بازماندگانش بگذارد. در این صورت در قیامت گرفتار حسرت و اندوه نخواهد شد به عکس کسانی که اموالی را از طرق مختلف گردآوری کرده و برای دیگران گذاشته اند که در هر صورت گرفتار حسرت و اندوه یوم القیامة خواهند بود.

بنابراین از هرکس شایسته تر برای اموالی که انسان گردآوری کرده است خود اوست که زحمت و مسئولیتش را بر دوش گرفته است.

در این جا این سوال پیش می آید که چرا نگوئیم در صورت اول که بازماندگان، اموال را در راه خیر مصرف می کنند شخص گردآوری کننده کمک به طاعت آن ها کرده و از این نظر دارای ثواب و پاداش، و سعادت‌مند است همان گونه که در صورت دوم به سبب اعانت بر گناه، شقاوتمند محسوب می شود؟

با توجه به یک نکته پاسخ این سوال روشن می شود و آن این است که به فرض که به انسان به دلیل کمک و اطاعت پاداشی بدهند ولی بدون شک اگر خودش آن را در طریق اطاعت مصرف می کرد چندین برابر عایدش می شد و از این نظر گرفتار خسران شده است.

اضافه بر این ممکن است در جمع آوری این اموال دقت در حلال و حرام بودن آن ها نکرده باشد که در این صورت وزر و وبال آن برای اوست و بهره گرفتن از آن در طریق طاعت برای کسی که از وجود حرام در آن خبر نداشته نصیب دیگران می شود.

سوال دیگر این که فقها در بحث اعانت بر گناه نیت را لازم می دانند و می دانیم شخصی که اموالی را گردآوری کرده نیتش این نیست که فرزند ناصالحش آن را حتماً در طریق گناه مصرف کند بنابراین چگونه امام (علیه السلام) می فرماید: اعانت بر گناه کرده است؟

پاسخ این است که در بحث اعانت بر اثم گفته ایم که اگر انسان یقین داشته باشد مثلاً انگوری که به کارخانه شراب سازی می فروشد حتماً برای ساخت شراب مورد استفاده واقع می شود آن را نیز مصداق اعانت بر اثم می دانیم و ای بسا حریصانی که اموالی را جمع آوری کرده اند بدانند فرزندان آن ها از آن در کارهای ناشایست استفاده می کنند بنابراین مصداق اعانت بر اثم می شود.

مرحوم سید رضی بعد از پایان این گفتار حکمت آمیز می گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است»؛ (قَالَ الرَّضِيِّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَيَّ وَجْهٍ آخَرَ وَهُوَ).

این قسمت، که مرحوم سید رضی نقل می کند از نظر معنا تفاوتی با بخش گذشته ندارد و روشن است که نقل به معنا شده است یا آن بخش نقل به معنای این بخش بود. ولی این تفاوت در آن دیده می شود که بخش گذشته به صورت وصیتی به امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود اما این بخش به صورت خطبه ایراد شده است چون در آغازش «اما بعد» آمده که معمولاً در آغاز خطبه ها می آید. به هر حال می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می رسد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَلْدَى فِي يَدِكَ مِنَ أَلْدُنِيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ).

آنگاه می افزاید: «تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می کند و با آن سعادت مند می شود در حالی که تو از آن محروم مانده ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده ای شقاوتمند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده ای)»؛ (وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعْتَهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ).

و در پایان می فرماید: «هیچ یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ).

آنگاه نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: «بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (فَازِجْ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةً أَللَّهُ، وَ لِمَنْ بَقِيَ رِزْقًا أَللَّهُ).

در حکمت 352 نیز مطلبی آمده بود که از بعضی جهات شبیه کلام مورد بحث است آن جا که می‌فرماید: بیشترین دل مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آنها) اختصاص مده زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خداوند دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟ (وَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) : لِيُعْضِ أَصْحَابِهِ لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَوْلِيَاءَهُ وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هَمُّكَ وَ شُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ).

و در حکمت 429 نیز تنها به یک بخش از حکمت مورد بحث اشاره شده است که به خواست خدا خواهد آمد.

مرحوم علامه شوشتری در ذیل این کلام حکمت آمیز داستان جالبی از کتاب انوار نعمانیة نقل می‌کند، می‌گوید: حضرت عیسی (علیه السلام) روزی با جماعتی از یارانش از کنار زراعتی می‌گذشت که هنگام دروی آن رسیده بود. عرض کردند: ای پیغمبر خدا! ما همه گرسنه ایم. خداوند به عیسی (علیه السلام) وحی فرستاد که به آن‌ها اجازه بده به مقدار قوتشان از آن زراعت بخورند. آن‌ها در آن زراعت متفرق شدند و هرکدام مقداری را آماده خوردن کردند و خوردند. در این هنگام صاحب زراعت رسید و فریاد زد: این زراعت و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. به اجازه چه کسی از آن می‌خورید؟ حضرت مسیح (علیه السلام) از خداوند تقاضا کرد تمام کسانی که از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا آن زمان مالک آن زمین شده بودند همه را مبعوث و حاضر کند. آن‌ها حاضر شدند و هرکدام فریاد زدند: زراعت من و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. صاحب زمین از این صحنه در

وحشت فرورفت و کار و جایگاه حضرت عیسی (علیه السلام) به اطلاع او رسید (که به آن ها اجازه استفاده از آن زمین را داده است). خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: من تو را نشناختم. زراعتم برای تو حلال است. حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: همه کسانی را که دیدی، این زمین را به ارث برده، آباد کرده و گذاشته بودند و رفته بودند و تو نیز خواهی رفت و به آن ها ملحق خواهی شد در حالی که نه زمینی و نه مالی خواهی داشت. [\(1\)](#)

\*\*\*

ص: 100

---

1- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج 14، ص 623.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»:

تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْمُ بِتَغْفَارٍ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ اسْمٌ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضِدِّيَّتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيُنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

امام (علیه السلام) به شخصی که در حضور او (از روی غفلت و بی خبری) استغفرالله گفت، فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبه گان است و واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (مراحل شش گانه ای دارد): نخست پشیمانی از اعمال گذشته، دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده. سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آن ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی

و چهارم این که هر واجبی که از توفوت شده است حق آن را ادا کنی (وقضای آن را به جای آوری) پنجم، گوشت هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن ها بروید و ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می گویی: استغفر الله. (1)

ص: 102

---

1- سند گفتار حکیمانه: این کلام آموزنده را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده و لی طولانی تر از مرحوم سید رضی، و بعد از مرحوم سید رضی فخر رازی در تفسیر خود و دیلمی در کتاب ارشاد آن را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 295).

امام (علیه السلام) در این گفتار بسیار پرمعنا، حقیقت استغفار را بیان می کند. استغفاری که جامع جمیع شرایط است و انسان را از تمام آثار گناه پاک می سازد و شست و شو می دهد. داستان این گفتار از این قرار است: «شخصی در حضور امام (علیه السلام) (از روی غفلت و بی خبری) گفت: استغفرالله. امام (علیه السلام) (که احساس کرد استغفار او ظاهری بیش ندارد او را مخاطب ساخته) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند»؛ (لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»: ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ).

«ثکل» در لغت به معنای از دست دادن فرزند و یا از دست دادن یکی از عزیزان است بنابراین جمله (ثَكَلْتِكَ أُمَّكَ) یعنی مادرت تو را از دست بدهد که نتیجه آن این است که او عزادار می شود.

البته منظور از این جمله واقعاً نفرین به مرگ نیست بلکه این، تعبیری است که هنگام نهی اکید از چیزی، در ادبیات عرب به کار می رود. همان گونه که ما وقتی کسی کار بدی انجام می دهد و می خواهیم به شدت او را نهی کنیم می گوئیم: خدا مرگت دهد چرا این کار را می کنی؟ این در واقع نفرین جدی به مرگ نیست بلکه اشاره به نهی شدید است.

به هر حال، از قرائن معلوم می شود که شخص مزبور انسان آلوده به گناهی بوده که استغفارش ظاهری و یا بسیار کم محتوا بوده است. امام (علیه السلام) در این جا فرصت را غنیمت می شمرد تا کامل ترین مرحله توبه و استغفار را بیان کند.



نخست به او می فرماید: «می دانی استغفار یعنی چه؟»؛ (أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟).

این استفهام در واقع استفهام انکاری است یعنی تو حقیقت استغفار را نمی دانی، بگذار برای تو شرح دهم.

سپس می افزاید: «استغفار مقام بلند مرتبه گان است»؛ (الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةٌ الْعَالِيَيْنِ).

«علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل به معنای مکان بلند یا اشخاصی است که در محل بالا می نشینند و به اشخاص والا مقام که از نظر معنوی در مکان بالایی هستند نیز اطلاق می شود. بعضی نیز گفته اند که ذکر علیین به صیغه جمع به منظور تأکید است یعنی (عُلُوٌّ فِي عُلُوٍّ) ولی در کلام امام (علیه السلام) به معنای اشخاص والا مقام می باشد و معنای جمله این است که استغفار، مقام بلند پایگان نزد خداست و آن ها هستند که از هر ترک اولایی استغفار می کنند؛ استغفاری که جامع شرایط باشد (شرایط مذکور، در ادامه می آید).

آنگاه امام (علیه السلام) در تفسیر این سخن می فرماید: «استغفار واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (و مراحل شش گانه ای دارد)»؛ (وَهُوَ اسْمٌ وَقَعَ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ).

آنگاه امام (علیه السلام) به شرح این مقامات شش گانه پرداخته، می فرماید: «نخست پشیمانی از اعمال گذشته و دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده است»؛ (أَوَّلُهَا النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ إِلَيْهِ أَبَدًا).

به یقین، کسی که در مقام استغفار و توبه بر می آید باید از گذشته خویش پشیمان باشد و کسی که از گذشته خویش واقعاً پشیمان است باید تصمیم بر ترک آن ها در آینده داشته باشد. چگونه ممکن است کسی از خدا تقاضای عفو گناهی را کند اما در عین حال از انجام آن پشیمان نباشد و یا تصمیم به تکرار آن در آینده داشته باشد؟ این دو از ارکان قطعی استغفار و توبه است و بدون آن توبه مفهومی نخواهد داشت.

لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در کتاب شریف کافی می خوانیم: «الْمُقِيمُ عَلَى

الدُّنْبِ وَهُوَ مُسَدِّ تَغْفِرٍ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِي؛ کسی که به گناه خود ادامه می دهد و در عین حال استغفار می کند گویی دارد (خود را یا حکم گناه را یا نعوذ بالله خدا را) مسخره می کند» (1).

آنگاه می فرماید: «سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به آن ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) حق کسی بر تو نباشد و چهارم این که هر واجبی که از توفوت شده است حق آن را ادا کنی (وقضای آن را به جای آوری)»؛ (وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْسَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا).

این دو قسمت در حقیقت از آثار قطعی پشیمانی واقعی از گناه است زیرا کسی که از کاری پشیمان شده سعی می کند آن را جبران نماید و جبران، در ضایع کردن حقوق مردم، بازگرداندن حقوق به آن ها و در تضييع حق الله قضای آن است.

بدیهی است که این دو رکن در مواردی است که قابل جبران باشد اما گناهی که از طریق قضا کردن یا ادای حقوق مردم قابل جبران نیست تنها با انجام اعمال صالح دیگر می توان آثار آن را از روح و جان شست.

به همین دلیل در آیات بسیاری بعد از ذکر توبه، ذکر اصلاح (جبران با اعمال صالحه) آمده است از جمله در سوره بقره آیه 159 و 160 درباره علمای یهود که حقایق را مخفی می کردند می خوانیم: (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ \* إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)؛ «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، بعد از آن که در کتاب برای

ص: 105

مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آن‌ها را می‌پذیرم؛ که من تَوَاب و رَحِيمٌ».

درواقع شخص گنهکار به خصوص کسی که اصرار بر گناه داشته مانند بیماری است که نیروهای خود را از دست داده است؛ هنگامی که بیماری قطع شد باید به تقویت خویشتن پردازد تا نیروهای از دست رفته بازگردد و به صورت نخستین درآید. تأثیر گناه بر روح انسان نیز همین گونه است و جبران و اصلاح آن نیز از طریق انجام اعمال صالحه است.

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ پنجمین و ششمین مرحله که آخرین ارکان توبه و بالاترین مراحل آن هستند رفته، می‌فرماید: «پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها برآید و ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به جسمت چشانده ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی»؛ (وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى الشُّحْتِ فَتُدِيبُهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيُنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُدِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ).

البته این مربوط به جایی است که گوشت انسان از اموال حرام روییده باشد و تعبیر به «حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ؛ تا پوستت به استخوانت بچسبد» نوعی تأکید و مبالغه است. حداقل چنین شخصی که در عیش و نوش و اموال حرام فربه شده به وسیله گرفتن روزه های مستحب لاغر شود و بخش قابل توجهی از آن گوشت‌ها را از طریق روزه و ریاضت آب کند.

قابل توجه این که این دو مرحله یکی ناظر به جنبه های جسمی است

و دیگری ناظر به جنبه های روحی (هر چند هر دو از طریق جسم انجام می شود)؛ جسم را با ریاضت لاغر می کند و روح را با چشیدن زحمت طاعت، همان گونه که در حال معصیت جسمش را با اموال حرام چاق و فربه کرد و روحش را با گناهانی مانند شنیدن انواع موسیقی ها و کارهای حرام دیگری که از طریق جسم به روح منتقل می شود.

در پایان می فرماید: «پس از انجام این مراحل می گویی: استغفر الله»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»).

بنابراین استغفار بازیچه نیست و لقلقه زبان نمی باشد که انسان هر زمان مرتکب گناهی شود بی آن که شرایط توبه را فراهم کرده باشد با گفتن استغفرالله خود را راحت کند و گمان کند گنااهش بخشوده شده و از عذاب الهی در امان است.

البته بعضی از این مراحل شش گانه از ارکان است و بعضی دیگر از شرایط کمال. به یقین چهار مرحله اول از ارکان می باشد زیرا بدون پشیمانی که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و بدون جبران مافات از حقوق الناس و حقوق الله حقیقت توبه حاصل نمی شود. ولی آب شدن گوشت هایی که از حرام روییده و یا چشیدن مرارت طاعت برای از بین رفتن آثار لذت حرام، از مراحل کمال است.

به تعبیر دیگر - آن گونه که مرحوم امام خمینی (قدس سره) در مکاسب محرمة خود بیان کرده - دو مرحله اول، حقیقت توبه است، مرحله سوم و چهارم شرط پذیرش آن و مرحله پنجم و ششم شرط کمال آن است.

## نکته ها

### 1. شرایط توبه واقعی

نخستین گام در سیر و سلوک الی الله از نظر عمل، توبه از گناه است؛ تا انسان از آثار گناهان پیشین از طریق توبه صحیح، پاک و پاکیزه نشود در حریم قرب پروردگار راهی نخواهد داشت.

در واقع توبه یک کلاس تربیتی مهم است زیرا اگر گنهکار راه بازگشت را به روی خود بسته ببیند از ادامه گناه پرهیز نخواهد کرد و پیش خود فکر می کند: اکنون که من رانده درگاه خدا شده ام آب از سرم گذشته چه یک قامت چه صد قامت.

امام سجاد (علیه السلام) حقیقت توبه را در مناجات تائبین به صورت بسیار زیبایی ترسیم کرده است: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمِيئَةَ التَّوْبَةِ فَقُلْتُ تُوْبُوا إِلَى اللَّهِ تُوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُدُّ مَنْ أَعْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوند! تو همان کسی هستی که دری به سوی عفو تو برای بندگان گشوده ای و نام آن را باب توبه گذاشته ای و از همه گنهکاران دعوت کرده ای و فرموده ای: به سوی خدا بازگردید و توبه کنید؛ توبه ای خالص. اکنون که این باب رحمت گشوده است کسانی که از آن وارد نمی شوند چه عذری دارند؟» همان گونه که علمای اخلاق توبه را به عنوان گام نخستین، بسیار مهم می شمارند فقها نیز آن را جزء واجبات می دانند و بر همه واجب می کنند که اگر لغزشی از کسی سر زد بلافاصله توبه کند و در مقام جبران برآید.

جالب این است که توبه در آیات قرآن در بسیاری از موارد به گنهکار نسبت داده شده ولی در پاره ای از موارد به خدا نسبت داده شده است: (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ)؛ «به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن ها را پذیرفت، که او درباره آنان مهربان و رحیم است!». (1)

ص: 108

1- توبه، آیه 117.

هر دو توبه به معنای بازگشت است ولی توبه بندگان بازگشت از گناه به اطاعت است و توبه خداوند بازگشت از مجازات به رحمت.

و جالب این که هر دو توبه در یک آیه از قرآن در کنار هم قرار داده شده است آن جا که می فرماید: (فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛ «اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می پذیرد؛ (و از مجازات الهی؛ معاف می شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است».(1)

درباره توبه، هم در آیات قرآن به طور گسترده بحث شده و هم در روایات. در قرآن مجید بیش از هشتاد بار این واژه و مشتقات آن استعمال شده است.

همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت های مختلف مأموریت پیدا می کردند قبل از هرچیز، آن ها را به توبه دعوت می نمودند. هود و صالح و شعیب و ...: همه قوم خویش را به توبه دعوت کردند و همچنین پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله). امیر مؤمنان (علیه السلام) در وصیت نامه ای که خطاب به امام مجتبی (علیه السلام) نوشته است می فرماید: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ هر وقت مرتکب گناهی شدی هرچه سریع تر آن را به وسیله توبه محو کن» و به مومنان هشدار داده شده است که در مسأله توبه از تأخیر و تسویف بپرهیزند.(2)

و در جای دیگر می فرماید: «مُسَوِّفٌ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَى أَعْظَمِ الْخَطَرِ؛ کسی که در برابر هجوم اجل، توبه را به تأخیر بیندازد خود را در معرض بزرگ ترین خطرات قرار داده است».(3)

درباره توبه بحث های زیادی مطرح است که در اینجا نمی توان به تمام آن

ص: 109

1- مائده، آیه 39.

2- بحار الانوار، ج 74، ص 208.

3- مستدرک الوسائل، ج 12، ص 130.

پرداخت، از جمله این که قبول شدن توبه عقلی است یا نقلی؟ شرایط توبه و مراتب آن و آثار و برکاتش چیست؟ یکی از بحث‌ها نیز این است که توبه تا چه زمانی پذیرفته می‌گردد؟ و چه زمانی درهای توبه بسته می‌شود؟ که از آیات و روایات استفاده می‌شود هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت و چشم برزخی پیدا کرد درهای توبه بسته می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید: (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا)؛ «توبه کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آن‌ها فرا می‌رسد می‌گوید: «الآن توبه کردم!» پذیرفته نیست؛ و نه کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ این‌ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم» (1).

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حکمت مورد بحث شرایط توبه کامل و جامع را در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا بیان فرموده که چیزی فراتر از آن در امر توبه وجود ندارد.

چنین توبه ای است که انسان را از هرگونه گناه واز تمام آثار وضعی و تکوینی آن پاک و پاکیزه می‌کند و از نفوذ گناه در اعماق وجود انسان جلوگیری می‌نماید.

البته گاه آلودگی انسان به اندازه ای است که تصمیم به توبه گرفتن کار آسانی نیست؛ زندگی او آلوده به انواع اموال حرام شده، شغل او و فکر او آلوده به گناه است. در این گونه موارد تصمیم شجاعانه ای لازم است که توأم با امدادهای الهی شود و انسان را از منجلاب گناه بیرون آورد. همانگونه که در داستان معروف ابوبصیر و همسایه توبه کارش آمده است.

ص: 110

او می گوید: همسایه ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی امیه یا بنی عباس) بود و از این طریق اموال فراوانی را به دست آورده و مشغول عیش و نوش و لهو و لعب بود. اضافه بر این، افراد فاسد را به مجلس خود دعوت می کرد. بارها او را نصیحت کردم ولی دست برنداشت اما هنگامی که زیاد اصرار نمودم گفت: ای مرد! من آدمی آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی اگر شرح حال مرا برای یارت امام صادق (علیه السلام) بازگو کنی امید می رود نجات یابم.

ابوبصیر می گوید: گفته های او در دل من اثر کرد هنگامی که خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم شرح حال او را به آن حضرت عرض کردم. فرمود: هنگامی که به کوفه بازگشتی او به دیدار تو می آید. به او بگو جعفر بن محمد برای تو پیغام فرستاده و گفته است که دست از این کارها بردار، من بهشت را برای تو تضمین می کنم.

ابوبصیر می گوید: وقتی به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به دیدار من آمدند همسایه گنهکارم بود. هنگامی که خواست برخیزد و برود اشاره کردم بنشین تا منزل خلوت شود من کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم: حال تو را برای امام صادق (علیه السلام) شرح دادم امام (علیه السلام) فرمود: سلام مرا به او برسان و به او بگو اعمال ناشایست خود را ترک کند و در برابر آن، من بهشت را برای او تضمین می کنم.

مرد همسایه با شنیدن این سخن، سخت متقلب شد و گریه کرد. سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین پیامی به من داده است؟ ابوبصیر می گوید: قسم یاد کردم که این پیام آن حضرت است.

آن مرد گفت: همین کافی است و سپس از نزد من بیرون رفت.

بعد از چند روز کسی را به سراغ من فرستاد تا نزد او بروم. دیدم پشت در خانه ایستاده در حالی که بدنش تقریباً برهنه است. گفت: ای ابوبصیر! هرچه در منزل



از اموال حرام بود آن ها را در راه خدا دادم. (یا به صاحبانش بازگرداندم) و تو می بینی اکنون در چه حالم.

ابوبصیر می گوید: با کمک برادران شیعه، لباس (و سایر نیازمندی ها را) برای او گردآوری کردم (در حالی که از تصمیم و همت او سخت شگفت زده بودم).

مدتی گذشت بار دیگر به سراغ من فرستاد که بیا من بیمارم. ابوبصیر می گوید: به سراغش رفتم و مرتباً برای درمان او می کوشیدم ولی درمان ها سودی نبخشید و سرانجام در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت.

ابوبصیر می گوید: در واپسین ساعات عمر در کنار او نشسته بودم و او بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد صدا زد: ای ابوبصیر! دوست تو به عهدش وفا کرد. این سخن را گفتم و چشم از دنیا فروبست.

ابوبصیر اضافه می کند: مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق (علیه السلام) به مدینه آمدم هنگامی که می خواستم وارد منزل آن حضرت شوم در حالی که یک پای من در دالان خانه بود و پای دیگرم در حیاط خانه، امام (علیه السلام) از داخل اطاق صدا زد و فرمود: «یا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَيْتَنَا لِصَاحِبِكَ؛ ای ابوبصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم!» (1).

\*\*\*

ص: 112

---

1- کافی، ج 1، ص 474، ح 5.

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ.

امام (علیه السلام) فرمود:

حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان).<sup>(1)</sup>

ص: 113

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار موجز حکمت آمیز ذکر نکرده و ما هم جست و جو کردیم و منبع دیگری جز نهج البلاغه نیافتیم جز این که در غررالحکم نیز با عین همین عبارت ذکر شده است. (غررالحکم، ح 6379) همچنین دانشمند معروف، واسطی نیز که در قرن ششم می زیسته در کتاب عیون الحکم و المواعظ آن را آورده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص 38).

## شرح و تفسیر: بهترین یاور در برابر سفیهان

امام (علیه السلام) در این گفتار بسیار کوتاه و حکیمانه به حقیقت مهمی اشاره کرده، می فرماید: «حلم همچون یک قوم و قبيله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان)»؛ (الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ).

حقیقت حلم همان بردباری در برابر اهانت ها و سخنان درشت و سخیف و بی ادبانه افراد نادان است و همیشه در جوامع انسانی چنین افرادی بوده و هستند که گاهی از سر حسادت و یا نادانی، افراد باشخصیت را مورد اهانت قرار داده و می دهند.

یکی از دستورات اسلام که هم در آیات قرآن به اشاره شده و هم در روایات، سکوت و تحمل در برابر این افراد است. قرآن مجید می گوید: (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا)؛ «بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن ها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)» (1).

و در جای دیگر می فرماید: (وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا

ص: 114

کِرَامًا؛ «و کسانی که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند)؛ و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می گذرند».(1)

امام (علیه السلام) در این کلام نورانی می فرماید: هرگاه افراد با شخصیت در مقابل نادانی که ناسزا می گوید و اهانت می کند سکوت کنند و بردبار باشند مردم به یاری آن ها بر می خیزند و شخص نادان بی ادب را بر سر جای خود می نشانند و چه بهتر که دشمن انسان به دست دیگران تنبیه شود.

در همین کلمات قصار نهج البلاغه در حکمت 206 خواندیم که امام (علیه السلام) فرمود: «أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛ نخستین سودی که شخص حلیم از حلم خود می برد این است که مردم در برابر شخص جاهل از او حمایت می کنند».

در حدیث دیگری که در غررالحکم آمده همین معنی به تعبیر زیبایی دیگری بیان شده است. امام (علیه السلام) می فرماید: «وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرَ لِي مِنْ شُجْعَانِ الرَّجَالِ؛ بردباری و تحمل را یآوری بهتر از مردان شجاع یافتم».(2)

اضافه بر این، سکوت افراد با شخصیت در مقابل اینگونه افراد سبب می شود خودشان شرمند شوند و دهان فرو بندند همان گونه که در حکمت 211 آمده بود: «وَالْحِلْمُ فِدَاءُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری دهان بند سفیهان است». ولی اگر افراد با شخصیت به مقابله برخیزند، هم مقام خودشان را تنزل می دهند و هم بر آتش جهل جاهلان می افزایند و نتیجه معکوس خواهند گرفت.

مرحوم علامه شعرانی در پاورقی هایی که بر شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی نوشته در تفسیر جمله «الحلم عشيرة» چنین می گوید: بعضی از افراد نادان چنین می پندارند که حلم و بردباری نشانه ضعف است و شخص

ص: 115

---

1- فرقان، آیه 72.

2- غررالحکم، ح 6467.

نیرومند باغیرت هرگز آزار مردم را تحمل نمی کند زیرا قبول ظلم از ظلم کردن زشت تر و بدتر است و گاه به آیه شریفه (فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ) (1) و آیه شریفه (وَلَكُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ یَا اُولَی الْأَلْبَابِ) (2) و آیه (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَیْهِ سُلْطَانًا) (3) استدلال می کنند اضافه بر این، سکوت در برابر ظلم و رضایت دادن به آن سبب جرأت و جسارت شخص ظالم می شود و افراد ظالم و بی ادب اگر بدانند انسان های باشخصیت، مأمور به سکوت اند بر ظلم و جسارتشان می افزایند.

نامبرده در پاسخ این اشکال می گوید: حلم و بردباری جایی دارد و مطالبه حقوق جای دیگر. آنچه مسلم است این است که انسان نباید تسلیم عواطف ناشی از شهوت و غضب شود به گونه ای که اختیار را از او سلب کند و در مسیر قوه و همیه قرار گیرد بلکه واجب است مالک نفس خویش باشد. حتی قصاص و انتقام و ایستادنش در برابر شخص متجاوز باید به مقتضای عقل باشد نه برای ارضای عواطف و متابعت از هوای نفس و شهوات زیرا امتیاز انسان نسبت به حیوان در همین است و پیروی از حلم از وظایف انسان است نه پیروی از هوی، و آن چیزی است که ذخیره او برای قیامت می شود و مقتضای عقل همین است. (4)

از بعضی روایات معصومین (علیهم السلام) استفاده می شود که آن بزرگواران حتی طرز حلم کردن و برخورد با سفیهان و جاهلان را به ما آموخته اند.

در حدیث معروف عنوان بصری که خدمت امام صادق (علیه السلام) برای آموختن علم آمد از جمله مطالبی که امام (علیه السلام) به او فرمود این بود: من نُه چیز را به تو سفارش

ص: 116

1- بقره، آیه 194.

2- بقره، آیه 179.

3- اسراء، آیه 33.

4- شرح کافی، ج 8، ص 310.

می‌کنم که برای همه سالکان الی‌الله نیز همان را توصیه می‌نمایم. سه نکته درباره ریاضت نفس است و سه نکته درباره حلم و سه نکته درباره علم. آن‌ها را به خاطر بسپار و در آن سستی مکن.

عنوان بصری می‌گوید: تمام فکر و قلبم را متوجه آن حضرت ساختم. فرمود: اما آنچه درباره ریاضت نفس است این است که هرگز چیزی را که به آن تمایل نداری نخور که موجب حماقت است و هنگامی که سیر شدی دست به سوی غذا مبر و هنگامی که می‌خواهی چیزی بخوری باید از حلال باشد و نام خدا را ببری....

و اما سه نکته ای که درباره حلم است: اگر کسی به تو بگوید: اگر یک سخن نسنجیده درباره من بگویی ده برابر آن را درباره تو می‌گویم، تو در مقابل چنین شخصی باید بگویی: اگر ده گفتار نسنجیده بگویی حتی یکی هم نخواهم گفت و کسی که به تو دشنام و نسبت بد بدهد به او بگو: اگر در آنچه می‌گویی صادق هستی از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و اگر کاذب هستی از خدا می‌خواهم تو را ببخشد. و هرگاه به تو وعده شر و بدی بدهد تو وعده نصیحت و خیر خواهی به او بده.

اما آن سه چیز که در مورد علم است این است که آنچه رانمی‌دانی از علما بپرس و بپرهیز از این که برای آزار و آزمودن از آن‌ها سوال کنی، و از این که تنها به رأی خود چیزی را عمل کنی بپرهیز و راه احتیاط را در پیش گیر.... (1)

نقطه مقابل حلم؛ حدّت، تندى و پرخاشگرى است. افرادی را سراغ داریم که با شنیدن یک جمله نامناسب از یک فرد نادان ناگهان تبدیل به کوره ای از آتش می‌شوند و عکس العمل‌های تند و شدیدی نشان می‌دهند که هم از مقام آن‌ها کاسته می‌شود و هم شخص نادان را جسورتر می‌کند و هم کسی به یاری آن‌ها بر نمی‌خیزد.

ص: 117

لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَالْحِدَّةُ تُوجِّعُ إِحْرَاقَهُ؛ حلم و بردباری آتش غضب را خاموش می کند اما حدت و تندی بر آتش آن می افزاید».(1)

در حکمت 255 از نهج البلاغه نیز خواندیم: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ حدت و تندی و تندخویی نوعی از جنون و دیوانگی است».

جالب این که افراد سفیه و نادان دوست دارند عکس العملی در برابر آن ها نشان داده شود تا به کار خود ادامه دهند و عقده دل را بگشایند اما هنگامی که به آن ها بی اعتنایی شود غمگین می شوند. آیا بهتر نیست با بی اعتنایی آن ها را غمگین و مأیوس سازیم همانگونه که امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «إِذَا حَلُمْتَ عَنِ السَّفِيهِ غَمَمَتْهُ فَرِدُهُ غَمًّا بِحِلْمِكَ عَنْهُ؛ هنگامی که در برابر شخص سفیه و نادان بردباری نشان دهی غمگین می شود. حال که چنین است با حلم خود بر غم و اندوه او بیفزای».(2)

\*\*\*

ص: 118

---

1- غررالحکم، ح 6450.

2- غررالحکم، ح 6389.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ: مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونٌ الْعِلَلِ، مَحْفُوظٌ الْعَمَلِ تُؤْلَمُهُ الْبَقَّةُ، وَتَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَتُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و (تمام) اعمالش در جایی محفوظ است. پشه او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ او می شود و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد. (1)

ص: 119

1- سند گفتار حکیمانه: در مصادر آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، جاحظ در المائة المختارة این کلام حکمت آمیز را آورده و بعد از سید رضی آمدی در غررالحکم آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده و همچنین ابن القاسم در ریاض الاخبار با بعضی اضافات آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 296). اضافه می کنیم که طبق نقل دمیری در کتاب حیاة الحیوان اصیغ بن نباتة از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) روایت رابه این صورت نقل کرده است: ابن آدم وما ابن آدم تولمه البقة و تنتنه العرقة و تقتله الشرقة. (ر.ک: شرح علامه تستری، ج 11، ص 337). نیز زمخشری در ربیع الابرار آن را با اضافه جمله «وتميته الغرقة» آورده است. (ربیع الابرار، ج 2، ص 342).



## شرح و تفسیر: نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه پرده از روی ضعف انسان برداشته و غرور و غفلت او را درهم می شکند و نشان می دهد که در برابر تمام نقطه های قوت و توانایی هایی که انسان دارد نقاط ضعف عجیبی را نیز داراست و در مجموع به شش نقطه از این نقاط ضعف اشاره می فرماید، سه قسمت از درون انسان سرچشمه می گیرد و سه قسمت از برون.

اما درباره سه قسمت اول می فرماید: «بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و اعمالش در جایی محفوظ است»؛ (مِسْکِیْنُ ابْنُ آدَمَ(1): مَكْتُومٌ اَلْاَجَلِ مَكْنُونٌ اَلْعِلَلِ، مَحْفُوظٌ اَلْعَمَلِ).

آری از یک سو نمی داند پایان عمر او در چه زمان و تاریخی است؛ شب می خوابد از صبح خبر ندارد، صبح می شود از عصر خبر ندارد. خواه پیر باشد یا جوان یا کودک در هر لحظه احتمال فرا رسیدن مرگ وجود دارد.

و از سویی دیگر عوامل بیماری در درون بدن او به صورت ناپیدا وجود دارد. به خصوص با کشفیات امروز که می گویند: در هر ساعت از طریق آب و هوا و غذا و پوست بدن میکروب هایی وارد جسم انسان شده و در خون انسان شناور

ص: 120

---

1- در این جمله «ابْنُ آدَمَ» مبتدای مؤخر است و «مِسْکِیْنُ» خبر مقدم و تنوین مِسْکِیْنُ گاه برای تخویف حذف می شود.

می شوند. هر زمان که بخشی از آن ها غلبه کنند انسان به یکی از بیماری ها مبتلا می شود.

دستگاه های بدن انسان اعم از دستگاه تنفس و قلب و کلیه و عروق و مغز، همه آسیب پذیرند و در معرض انواع آفات و بیماری ها قرار دارند. با این حال چگونه انسان می تواند به فردای خود مطمئن باشد که سالم است و توانا؟

از سوی سوم، هر عملی که به جا می آورد در نامه اعمال او ثبت می شود و فرشتگان الهی مأمور حفظ اعمال او هستند. اضافه بر این، زمین و زمان و اعضای بدن او نیز همگی مأموریت ضبط اعمال او را دارند.

آیا چنین انسانی شایسته عنوان مسکین نیست که امام (علیه السلام) فرموده است؟

آنگاه اشاره به عوامل بیرونی کرده و به چند نمونه ظاهراً کوچک آن که می تواند زندگی انسان را برهم زند اشاره می کند، می فرماید: «پشه ای او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مرگ اوست و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد»؛ (تَوَلَّمُهُ الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرَقَّةُ، وَ تُنَبِّئُهُ الْعَرَقَةُ).

«شرقة» اسم «مرة» از ماده «شَرَقَ» (بر وزن طرب) به معنای گلوگیر شدن است.

آری پشه ای که گاه به آسانی به چشم نمی آید و در گوشه و کنار در کمین انسان است که بر بدن او بنشیند و با نیش خود بخشی از خون او را بمکد و خواب و استراحت را از او بگیرد. اضافه بر پشه های خطرناکی که گاه مایه مرگ انسان اند یا بیماری هایی را به او تحمیل می کنند.

از سویی دیگر مجرای تنفس و تغذیه انسان دقیقاً در کنار یکدیگر قرار دارند. به هنگامی که انسان می خواهد غذایی ببلعد دریچه تنفس بسته می شود و به هنگامی که بلعیدن تمام شد باز می شود. حال اگر آن دریچه کوچکی که این وظیفه را برعهده دارد دیر بجنبند و مقداری آب یا غذا وارد ریه شود اگر بسیار کم باشد با سرفه های شدید به خارج پرتاب می شود و اگر زیاد باشد حالت خفگی

به انسان دست می دهد و پایان عمر او فرامی رسد. همچنین اگر لقمه یا جرعه آب در آن فضا بایستد و حرکت نکند راه نفس کشیدن را بر انسان می بندد و اگر در مدت کوتاهی مشکل برطرف نشود مرگ به سراغ او می آید.

انسانی که اینقدر مرز زندگی و مرگش به هم نزدیک است چگونه ممکن است مغرور شود و از باده قدرت سرمست گردد و دست به هر کاری بزند؟

همچنین هر انسانی به هنگامی که فعالیت جسمانی شدیدی داشته باشد و یا در گرمای هوا گرفتار شود عرق از روزنه های پوست او جاری می گردد و بدن او را بدبو می سازد یعنی عوامل تعفن به وسیله خود او بر بدنش آشکار می شود.

از مجموع این نقاط ضعف شش گانه به خوبی روشن می شود که چرا انسان مسکین و بیچاره است.

امام (علیه السلام) با این گفتار حکیمانه اش نمی خواهد مقام انسان را کاهش دهد و یا از عظمت او بکاهد؛ انسانی که خلیفه الله و گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشتگان الهی است. بلکه می خواهد غرور و غفلت او را درهم بشکند؛ همان غرور و غفلتی که او را آلوده انواع گناهان و ظلم و ستم ها و مفاسد بی شمار می سازد.

جالب این است که ابن معروف (قاضی القضاة ابو محمد عبیدالله بن احمد بن معروف، متولد 306) اشعاری دارد که ظاهراً از کلام امام (علیه السلام) در آن الهام گرفته است. او می گوید:

يَا بُوسَ لِلْإِنْسَانِ فِي \*\*\* الدُّنْيَا وَإِنْ نَالَ الْأَمَلَ

يَعِيشُ مَكْشُوفَ الْعِلَلِ \*\*\* فِيهَا وَمَكْتُومَ الْأَجَلِ

بَيْنَا يُرَى فِي صِحَّةٍ \*\*\* مُغْتَبِطًا قَيْلَ اعْتَلَلِ

وَبَيْنَمَا يُوجَدُ فِيهَا \*\*\* ثَاوِيًا قَيْلَ انْتَقَلَ

فَأَوْفَرَ الْحِظَّ لِمَنْ \*\*\* يَتَّبَعُهُ حُسْنُ الْعَمَلِ

بدا به حال انسان در دنیا هر چند به آرزوهای (دراز) خود برسد.

زندگی می کند در حالی که عوامل بیماری در او مکتوم و پایان عمرش نیز ناپیداست.

در حالی که کاملاً در سلامت است به طوری که مردم به حال او غبطه می خورند ناگهان گفته می شود که بیمار شد.

و در حالی که مشغول حرکت به این طرف و آن طرف است ناگهان می گویند که از این جهان چشم فرو بست.

بنابراین بهره کامل از آن کسانی است که اعمال نیک در پی داشته باشند. (1)

## نکته ها

### 1. نیرومند ضعیف!

انسان موجودی است از یک نظر بسیار قوی و نیرومند که عرصه زمین و پهنای آسمان و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار داده و تمام موجودات زمینی را مسخر خود ساخته و از تمام مواهب این جهان به نفع خود استفاده می کند. ولی با تمام قدرتی که دارد موجودی بسیار ضعیف و آسیب پذیر است. یک پشه کوچک که گاه با چشم هم دیده نمی شود او را آزار می دهد یا بیمار می کند و گاهی سبب مرگ او می شود و از آن کوچک تر میکروب ها و ویروس های بیماری زا هستند که ابدآ با چشم دیده نمی شوند ولی این موجودات نامرئی و ظاهراً بسیار ضعیف و ناتوان انسان های قوی و قهرمان را می توانند از پای در آورند.

این ترکیب عجیب انسان از قوت و ضعف ظاهراً برای این است که از طرفی بتواند مدارج ترقی و کمال را طی کند و از سویی دیگر گرفتار غرور و غفلت و خودبزرگ بینی نشود.

ص: 123

از جمله مسائلی که انسان با آن دست به گریبان است زمان اجل اوست که کاملاً مخفی و پنهان است. این نیز هشدار برای انسان هاست که آنی غافل نشوند و به گمان زندگی طولانی دست به هر کاری نزنند و فکر نکنند که زمان توبه از گناه و جبران خطاها وسیع است چراکه هر لحظه ممکن است مرگ او فرارسد. یک جرعه آب یا یک لقمه غذا می تواند گلوی او را بفشارد و در عین سلامتی، راهی دیار آخرت کند.

این ها حقایقی است که امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به آن اشاره فرموده و ریشه آن در قرآن مجید است می فرماید: (يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)؛ «خدا می خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است». (1)

در جای دیگر می خوانیم: (إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا\* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا)؛ «انسان، حریص آفریده شده \* هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فرع می کند». (2)

و در جای دیگر می فرماید: (وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)؛ «و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!». (3)

در روایات آمده است: هنگامی که خداوند پشه ها را بر نمرود و لشکرش مسلط ساخت تعداد فوق العاده زیادی اطراف لشکر او را احاطه کردند. نمرود از لشکرش جدا شد و در خانه اش وارد گشت و تمام درها را بست و پرده ها را فرو افکند و بر پشت خود خوابید، فکر می کرد که چگونه از این لشکر عظیم پشه ها

ص: 124

---

1- نساء، آیه 28.

2- معارج، آیات 19 و 20.

3- لقمان، آیه 34.

رهای یابد ناگهان پشه ای وارد بینی او شد و به سوی مغز او بالا رفت. چهل روز او را آزار می داد به گونه ای که برای پیدا کردن آرامش موقت، سر خود را بر زمین می کوبید و در این حال بود تا به هلاکت رسید. (1)

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق (علیه السلام) نزد منصور دوانیقی بود در این حال پشه ای منصور را آزار می داد و هر زمان او را از خود دور می ساخت دو مرتبه به سوی او باز می گشت. او روی به امام صادق (علیه السلام) نمود و عرض کرد: خداوند چرا این پشه (مزاحم) را آفریده است. امام (علیه السلام) فرمود: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ مِثْلَكَ؛ برای این که ستمگرانی مانند تو را خوار کند». (2)

## 2. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو

دانشمندان تحقیقاتی درباره عرق کردن انسان و ماده تشکیل دهنده عرق و عوامل بدبویی آن کرده و به نتایج عجیب و شگفت انگیزی دست یافته اند. از جمله:

آن ها معتقدند که عرق بر دو گونه است: گونه ای از آن همان است که به هنگام فعالیت زیاد که بدن انسان گرم می شود و یا گرمی هوا تأثیر می گذارد بدن برای خنک شدن عرق می کند. این نوع عرق بدبو نیست.

نوع دوم عرقی است که در زیر بغل، کشاله ران، پاها و گاه کف دست ها ظاهر می شود. آن عرق بدبوست و تازه خود عرق نیز بدبو نمی باشد بلکه موجودات زنده ذره بینی که در این نقاط از بدن هستند از عرق استفاده می کنند و مدفوعی از خود خارج می سازند که بوی بد از آن است و به همین دلیل دستور داده شده که به خصوص این نقاط از بدن شسته شود تا محلی برای پرورش این موجودات

ص: 125

---

1- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج 11، ص 339.

2- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج 11، ص 339.

زنده باقی نماند و در روایات اسلامی نیز آمده است که یکی از فایده های غسل جمعه آن است که بوی بد زیر بغل را برطرف می کند.

البته وجود موهای زائد و بلند در زیر بغل نیز محل مناسبی برای پرورش این موجودات ذره بینی مزاحم است و لذا در روایات اسلامی دستور به برطرف کردن آن ها داده شده است. (1)

### 3. پشه، موجودی کوچک اما شگفت انگیز

پشه ظاهراً موجود بسیار کوچک و بی ارزشی است ولی تحقیقات دانشمندان نشان می دهد که آن ها نیز جهان بزرگی برای خود دارند. آنان می گویند که بیش از 2800 گونه پشه در سراسر جهان وجود دارد و چون حشراتی خونسرد هستند در فصل زمستان به خواب زمستانی فرو می روند ولی به هنگامی که فعال می شوند به خون نیاز دارند اما نه برای تأمین انرژی بلکه پشه های ماده از آن برای تولید مثل و نمو تخم های خود استفاده می کنند.

خرطوم و نیش پشه از دو کانال مجزا تشکیل یافته، یکی مجرای بزاق است و دیگری برای مکیدن خون و عجیب این که پشه هنگام مکیدن خون، از طریق بزاق خود یک ماده ضد انعقاد خون ترشح می کند تا هنگام مکیدن آن لخته نگردد و همین بزاق پشه است که موجب تحریک بدن می گردد و در نتیجه خارش و تورم و قرمزی در محل پدید می آید.

پشه ماده قادر است از فاصله سی متری و گاه پنجاه متری بوی بدن انسان را احساس کند و به سوی او برای گرفتن خون بیاید. افرادی که گروه خونی آن ها O می باشد بیشتر گزیده می شوند و آنهایی که گروه خونی شان A می باشد کمتر.

\*\*\*

ص: 126

---

1- رجوع شود به وسائل الشیعه، باب 6 از ابواب اغسال مسنونه، ح 15.

وَرَوَى أَنَّهُ (عليه السلام) كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَتْهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحٌ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبٌ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَتِي كَأَمْرَاتِي.

فقال رجل من الخوارج: «قاتله الله كافراً ما أفقهه» فوثب القوم ليقتلوه، فقال (عليه السلام): رُوِيَ إِذَا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ!

روایت شده است که آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود.

امام (عليه السلام) فرمود:

چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن هاست. هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش!

در این هنگام مردی از خوارج گفت: خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا



و فقیه است!! هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند، ولی امام (علیه السلام) فرمود: آرام باشید  
جواب دشنام، بدگویی است و یا گذشت از گناه (نه کشتن مرد بدزبان). (1)

ص: 128

---

1- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق در خصال و مرحوم ابن شعبه در تحف العقول (با تفاوتی در ضمن حدیث  
اربع مائه) قبل از سید رضی آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 297).

این گفتار حکیمانه زمانی از امام (علیه السلام) صادر شد که روایت شده است آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود. امام (علیه السلام) فرمود: «چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن هاست»؛ (وَرُوی أَنَّهُ (علیه السلام) كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ (علیه السلام): إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحٌ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا).

«رَمَقَ» از ماده «رَمَقَ» (بر وزن رنگ) به معنای نگاه کردن است.

«فحول» جمع «فَحْلٌ» (بر وزن نخل) به معنای جنس مذکر قوی است.

«طوامح» جمع «طامح» به معنای طغیانگر است.

«هباب» در بسیاری از نسخه ها و در لغت «هباب» به (کسر هاء) آمده و به معنای هیجان است و مجموع این سخن که در نهایت فصاحت و بلاغت بیان شده اشاره به این است که وقتی نظر مردی (مخصوصاً مرد جوان) بی اختیار به زن زیبایی می افتد هیجان جنسی پیدا می کند و راه علاجش همان است که امام (علیه السلام) در ادامه این سخن بیان فرموده است.

در این جا امام (علیه السلام) تصریح می کند که افتادن چشم اصحاب بر چنین زنی خواه ناخواه سبب تحریک آن ها می شود.

سپس به عنوان یک حکیم آگاه و مهربان راه حل مشکل را به آن‌ها نشان می‌دهد، می‌فرماید: «هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش»؛ (فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تَعْجَبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَتُهُ كَأَمْرَاتِهِ).

درست است که زن‌ها از نظر زیبایی و جاذبه جنسی با هم متفاوت اند ولی نتیجه نهایی ارتباط با آن‌ها که آمیزش جنسی است کم و بیش یکسان است و می‌تواند جلوی تحریکات و انحرافات را بگیرد.

و این درسی است از سوی امام (علیه السلام) به همه جوانان که برای نجات از انحرافات جنسی و آلودگی به گناه اقدام به ازدواج کنند زیرا یک همسر مناسب می‌تواند جلوی همه این هیجانات را بگیرد و اگر کسی هوی پرست و شهوت پرست نباشد مشکل جنسی خود را با همسرش به هر صورت حل خواهد کرد.

در این هنگام مردی از خوارج گفت: «خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فقیه است»؛ (فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ»).

هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند ولی امام (علیه السلام) فرمود: «آرام باشید جواب دشنام، دشنام است و یا گذشت از گناه (نه اعدام)»؛ (فَوَثَبَ الْقَوْمَ لِيَقْتُلُوهُ، فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): زُوَيْدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَن ذَنْبٍ!).

در این جا سؤالاتی پیش می‌آید که باید به پاسخ آن‌ها پرداخت:

1. بعضی سوال می‌کنند که چرا امام (علیه السلام) در این جا نهی از منکر نفرمود بلکه تنها دستوری داد که اصحاب و یارانش در آینده با مشاهده زنی زیبا گرفتار مشکلی نشوند.

پاسخ این سوال روشن است و آن این که نظرانداختن اصحاب و یاران امام (علیه السلام) به آن زن عمدی نبود بلکه یک نظر اتفاقی و غیر ارادی بود و می‌دانیم چنین

نظریه‌هایی جزء منکرات نیست که از آن نهی کنند. اگر کسی چشمش بی اختیار به چنین منظره‌ای افتاد و بعد به نگاه کردن ادامه داد، ادامه آن نگاه، گناه است. همچنین در بعضی از روایات از علی (علیه السلام) نقل شده است: «سَدَّيْلَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَنِ الرَّجُلِ تَمَرُّ بِهِ الْمَرْأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَقَالَ أَوَّلُ نَظْرَةٍ لَكَ وَالثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَ لَا لَكَ وَ النَّظْرَةُ الثَّلَاثَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ لَا لِغَيْرِهِ أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ؛ از رسول خدا (صلى الله عليه وآله) سوال کردند که زنی (زیبا) از مقابل مردی عبور می کند و آن مرد به او نگاه می نماید (چه حکمی دارد؟) پیامبر (صلى الله عليه وآله) فرمود: نخستین نظر از آن توست (چون بی اختیار است و گناهی در آن نیست) و نگاه دوم بر ضد توست نه به سود تو و نگاه سوم تیر زهرآگینی از تیرهای شیطان است، هرکس آن را برای خدا نه به سبب دیگری ترک کند خداوند ایمانی در قلب او ایجاد می کند که طعم آن را احساس می نماید»<sup>(1)</sup>.

2. سوال دیگر این که آن مرد خارجی که نعوذ بالله نسبت کفر به امام (علیه السلام) داد قطعاً ناصبی و کافر بود. چرا امام (علیه السلام) اجازه نداد او را به قتل برسانند؟

پاسخ این است که امام (علیه السلام) از تعبیر او استفاده کفر به معنای واقعی نفرمود بلکه این کفر همان کفری بود که خوارج می گفتند؛ آن ها معتقد بودند که هرکس گناه کبیره ای مرتکب شود و توبه نکند کافر خواهد بود و چون به زعم آن ها امام (علیه السلام) تن به مسأله حکمیت داده بود و این حکمیت به پندار آن ها برخلاف شرع بود چنین نسبتی را به امام (علیه السلام) داد ولذا امام (علیه السلام) او را در حد یک سب و لعن تلقی کرد و فرمود: «إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ».

3. سوال دیگر این که آیا می توان در مقابل دشنام، دشنام داد که در عبارت امام (علیه السلام) آمده است؟

ص: 131

---

1- مستدرک الوسائل، ج 14، ص 268، ح 1.

جواب این که مراد از سب در این جا لعن است یعنی می توان چنین شخص بدزبانی را لعن کرد چون مستحق لعن است.

در عین حال اشاره فرمود: راه دیگر، استفاده از عفو است همان راهی که امام (علیه السلام) درباره او انتخاب فرمود.

4. سوال دیگر همان چیزی است که ابن ابی الحدید در شرح این گفتار حکیمانه مطرح کرده است و آن این که می گوید: یکی از دوستان من هنگامی که این گفتار امام (علیه السلام) را شنید پرسید: چرا امام (علیه السلام) آن مرد را که از خوارج بود عفو کرد ولی هنگامی که اشعث تعبیر زشتی درباره امام (علیه السلام) در برابر سخنی که فرموده بود به کار برد وگفت: «هذه عليك لا لك؛ این سخن بر ضد توست نه به نفع تو»، امام (علیه السلام) برآشفت و او را به شدت توبیخ کرد و حتی او را مخاطب به خطاب «منافق بن کافر» فرمود؟

سپس چنین پاسخ می گوید که این مرد خارجی علم امام (علیه السلام) را ستود و در عین حال کلمه زشتی به امام (علیه السلام) گفت در حالی که اشعث بن قیس منافق، علم امام (علیه السلام) را انکار کرد و حضرت را به ناآگاهی متهم ساخت. چنین شخصی مستحق لعن و هرگونه سرزنش است. (1)

بعضی نیز در پاسخ این سوال گفته اند که اشعث، مرد منافق و شروری بود و می خواست با این سخنش شری به پا کند. امام (علیه السلام) محکم در مقابل او ایستاد و محکم او را بر سر جایش نشانند ولی این مرد خارجی چنین نظری نداشت و لذا امام (علیه السلام) او را مورد عفو قرار داد.

5. سوال دیگری نیز در این جا مطرح است قرآن این که نسبت کفر به امام (علیه السلام) به هر معنا باشد سب امام (علیه السلام) محسوب می شود و می دانیم سب امامان معصوم (علیهم السلام) موجب کفر است همان گونه که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا

ص: 132

فَقَدْ سَبَّيْنِي وَمَنْ سَبَّيْنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ؛ كَسَىٰ كَمَا عَلِيٌّ (عليه السلام) رَأْسَهُ كَمَا سَبَّ خَدَّيْنِي خَدَّيْنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ (و به یقین چنین کسی کافر است)» (1).

بنابراین چرا امام (علیه السلام) اجازه قتل او را نداد؟

پاسخ این سؤال با توجه به سیره امام (علیه السلام) در هنگام حکومتش روشن می شود و آن این است که امام (علیه السلام) برای جلوگیری از اختلاف در میان مسلمین و نقشه های شوم منافقین که پیوسته درصدد ایجاد اختلاف و جنگ داخلی بودند در بسیاری از این گونه موارد با مدارا رفتار کرد و مجازات بسیاری از مستحقین مجازات را موقوف به زمان دیگری فرمود و محل کلام ما نیز از این قبیل بود که اگر امام (علیه السلام) دستور قتل این خارجی را می داد جمعیت خوارج فریاد بلند می کردند و غوغایی به راه می انداختند.

### نکته: راه های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی

می دانیم که یکی از سرکش ترین غرائز انسان غریزه جنسی اوست، تا آن جا که مطابق بعضی از روایات تأثیر آن روی انسان مساوی است با تأثیر تمام غرائز دیگر. حدیث معروف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که در کتاب شریف کافی آمده شاهد این مدعاست، می فرماید: «مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نَصْفَ دِينِهِ... فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ؛ کسی که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده، پس تقوای الهی را در نیم دیگر رعایت کند» (2).

به همین دلیل بسیاری از پرونده های جنایی به این مسأله ختم می شود، تا

ص: 133

---

1- مستدرک حاکم، ج 3، ص 121.

2- کافی، ج 5، ص 328، ح 2.

آن جا که بعضی گفته اند: هیچ پرونده جنایی مهمی وجود ندارد که در آن پای زنی در میان نباشد. نیز به همین دلیل، اسلام برای پیشگیری از خطرات ناشی از این غریزه سرکش دستورات فراوانی داده است که بخش مهمی از آن در سوره نور که در واقع سوره عفت و پاکدامنی است آمده است از جمله:

تأکید بر مسأله ازدواج جوانان می فرماید: (وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ)؛ «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است» (1).

اشاره به این که حتی فقر نمی تواند بهانه ای برای فرار از این موضوع شود.

روشن است که اگر منظور از ازدواج، ازدواج های پر زرق و برق و پر از تشریفات و چشم و هم چشمی ها باشد و هزینه های تالارهای پر از گناه آن ها سنگین و کمرشکن گردد بسیارند کسانی که قادر بر آن نیستند. اما اگر ساده باشد و مهریه گاه یک قرآن مجید و گاه یک شاخه گل و یا چهارده سکه طلا باشد و مراسمی ساده و مملو از معنویت و صفا برگزار کنند و دامنه توقعات، به خصوص در سنین جوانی که آغاز زندگی است کم شود، ازدواج کار آسانی خواهد بود. اسلام بر همه این موضوعات تأکید کرده است.

دیگر این که دستور موکد به حجاب داده تا یکی از مهمترین عوامل تحریک جوانان که خودنمایی زنان است از میان برود و از سویی دیگر به همه دستور داده که از چشم چرانی به شدت پرهیزند: (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ \* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ

ص: 134

عَلَى جُيُوبِهِنَّ؛ «به مومنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است، و به زنان باایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)». (1)

و حتی در ذیل آیه اخیر از این که زنان به هنگام راه رفتن پیشان را محکم به زمین بزنند تا صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش افراد نامحرم برسد نهی فرموده، که حاکی از نهایت دقت اسلام در این زمینه است: (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

و در سوره احزاب از این که زنان به هنگام سخن گفتن طرز کلام خود را به صورت هوس انگیز در آورند نهی فرموده مبادا بیمار دلان به آن ها طمع کنند: (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ). (2)

در روایات اسلامی نیز دستورات جالب و دقیقی در این زمینه دیده می شود از جمله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که هرگاه زنی در جایی بنشیند و آن محل بر اثر نشستن او کمی گرم شود مرد نامحرمی بلافاصله در آن جا ننشیند، تا آن محل سرد شود: «إِذَا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ مَجْلِسًا فَقَامَتْ عَنْهُ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسِهَا رَجُلٌ حَتَّى يَبْرُدَ». (3) حتی در صورتی که دسترسی به ازدواج دائم نباشد اجازه ازدواج موقت را داده که شرایط آن بسیار آسان و ساده تر است.

و دستورات فراوان دیگری که نقل همه آن ها نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد.

ص: 135

1- نور، آیات 30 و 31.

2- احزاب، آیه 32.

3- کافی، ج 5، ص 546، ح 38.





وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد. (1)

ص: 137

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که آن را با تفاوتی که حاکی از تعدد منبع است آورده، می گوید: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَبَانَ رُشْدَكَ مِنْ غَيْبِكَ». (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 299).

می دانیم عقل شاخه های متعدد و آثار فراوانی دارد و حتی گاهی شیطنت با عقل اشتباه می شود. امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه نشانه عقلی را که مایه نجات انسان است به روشنی بیان می کند و می فرماید: «این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد»؛ (كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غِيكَ مِنْ رُشْدِكَ).

ارباب لغت «غی» را به معنای گمراهی یا سرگردانی در بیراهه ها تفسیر کرده اند ولی به عقیده راغب در مفردات به هرگونه گمراهی غی گفته نمی شود بلکه به نوعی از گمراهی اطلاق می گردد که از فساد عقیده سرچشمه می گیرد و به تعبیر دیگر، گمراهی توأم با اعتقاد فاسد است.

«رشد» در لغت به معنای راه یافتن به مقصد و مقصود و رسیدن به واقع است و اگر به کودک بالغ شده و آگاه «رشید» گفته می شود برای این است که به مقصود رسیده و صلاح و مفسده خود را درک می کند.

البته در مورد عقل مراحل بالاتری نیز وجود دارد که انسان به وسیله آن دقایق معانی و مسائل عمیق علمی را درک می کند و می تواند نوآوری ها و ابتکارات فراوانی در علوم مختلف از خود به یادگار بگذارد. این مرحله از عقل، بسیار خوب است و مهم و تأثیرگذار ولی برای نجات انسان کافی نیست و چه بسیار عالمان بزرگی در فنون مختلف بودند که گرفتار انحرافات شدند.

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اش انگشت روی آن شاخه از عقل گذاشته که مایه نجات انسان در دنیا و آخرت است و هدف اصلی از آفرینش عقل همان می باشد.

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ؛ خداوند در میان بندگانش هیچ نعمتی را مهمتر از عقل تقسیم نکرده است».(1)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ كَانَ عَاقِلاً كَانَ لَهُ دَيْنٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دَيْنٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاقل باشد دیندار است و کسی که دیندار باشد وارد بهشت می شود».(2)

حتی ممکن است انسان در مسیر حق باشد ولی چون عقل درستی ندارد ناگهان فریب هوای نفس یا شیطان و یا انسان های شیطان صفت را بخورد و از راه منحرف گردد.

از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ؛ هنگامی که به شما خبر برسد که فلان شخص دارای حالت خوبی (و در مسیر اطاعت) است، به آن قناعت نکنید و نگاه به خوبی عقل او کنید چراکه جزای اعمال به مقدار عقل است».(3)

در حدیث دیگری که در تحف العقول آمده می خوانیم: جمعی در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند. مردی نصرانی از اهل نجران که دارای بیان خوب و وقار و هیبتی بود وارد مدینه شده بود. به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: چقدر این مرد نصرانی عاقل و هشیار است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین نگویید. عاقل کسی

ص: 139

1- کافی، ج 1، ص 12، ح 11.

2- کافی، ج 1، ص 11، ح 6.

3- کافی، ج 1، ص 12، ح 9.

است که به یگانگی خداوند ایمان داشته باشد و اطاعت فرمان او کند؛ «مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ» (1).

این سخن را با اشعاری که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان (علیه السلام) آمده و هماهنگ با این گفتار حکیمانه است پایان می دهیم:

وَأَفْضَلُ قَسَمِ اللَّهِ لِلْمَرْءِ عَقْلُهُ \*\*\* فَلَيسَ مِنَ الْخَيْرَاتِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ

إِذَا اكْمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ \*\*\* فَقَدْ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَمَأْرِبُهُ

يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ إِنَّهُ \*\*\* عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عِلْمُهُ وَتَجَارِبُهُ

يُزِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ صِحَّةُ عَقْلِهِ \*\*\* وَإِنْ كَانَ مَحْظُورًا عَلَيْهِ مَكَاسِبُهُ

يُشِينُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قَلَّةُ عَقْلِهِ \*\*\* وَإِنْ كَرُمَتْ أَعْرَاقُهُ وَمَنَاصِبُهُ

برترین تقسیم نعمتی که خداوند برای انسان کرده است عقل اوست و هیچ چیز از نیکی ها به پای آن نمی رسد.

هنگامی که خداوند بخشنده عقل انسان را کامل کند به یقین تمام اخلاق و اعمال او کامل می شود.

جوانمردان در میان مردم، با عقل خود زندگی می کنند چراکه علم و تجربه همراه عقل است.

آنچه انسان را در میان مردم زینت می دهد سلامت عقل اوست هر چند کسب و کار پر رونقی نداشته باشد.

و آنچه چهره انسان را در میان مردم زشت می سازد کمی عقل اوست هر چند ریشه ها و منصب های او فراوان باشد. (2)

\*\*\*

ص: 140

---

1- تحف العقول، ص 54.

2- دیوان علی، ص 66.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِفْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَةَ كَبِيرٍ وَقَلِيلَهُ كَثِيرٌ،

وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَىٰ بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونَ وَآلَهُ كَذَلِكَ. إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكْتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است. هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد. هرکدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند. (1)

ص: 141

1- سند گفتار حکیمانه: تنها منبعی که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه غیر از نهج البلاغه نقل می کند غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوت هایی نه چندان زیاد آورده است (و احتمالاً از منبع دیگری گرفته است) (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 299).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم و سرنوشت ساز در زندگی بشر اشاره می کند. نخست می فرماید: «کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم م شمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است»؛ (افْعَلُوا الْخَيْرَ (1) وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ).

بسیارند اشخاصی که وقتی به کارهای نیک کوچک برخورد می کنند بی اعتنا از کنار آن می گذرند در حالی که گاهی همین کارهای کوچک، سرنوشت ساز است؛ ممکن است جرعه آبی تشنه ای را از مرگ نجات دهد یا مقدار کمی دوا مایه نجات انسانی از مرگ شود.

اضافه بر این اگر همه مردم حتی به کارهای نیک کوچک اهمیت دهند، قطره قطره جمع می شود و تبدیل به دریایی از خیر و خیرات می گردد.

از این گذشته هرگاه کار خیر به نیت اطاعت فرمان خدا انجام گیرد بزرگ خواهد بود همان گونه که گناه، هر قدر کوچک باشد به دلیل جایگاه عظیم پروردگار، بزرگ خواهد بود.

ص: 142

---

1- «خیر» معنای وسیعی دارد که شامل هرگونه کار نیکی اعم از عبادات و خدمات مردمی و انسانی می شود. گاه در همین معنای عام به کار می رود مانند محل کلام ما و گاه در بخش خاصی به کار می رود که از قرینه کلام فهمیده می شود.

اضافه بر این، رفتن به سوی کارهای خیر کوچک انسان را به تدریج آماده برای خیرات بزرگ می کند و این خود نکته مهمی است.

در حکمت 95 نیز به این نکته اشاره شده است: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَّقِبُلُ؛ هیچ عملی اگر با تقوا (و قصد قربت) همراه باشد کم نیست و چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداوند است».

با توجه به این چهار نکته هیچ کار خیری را هر چند کم و کوچک باشد نباید نادیده گرفت. همان گونه که شر کوچک را نباید کوچک گرفت که گاه از کار شر کوچکی آتشی بی پایان برمی خیزد؛ می توان با یک کبریت شهر بزرگی را آتش زد و در تاریخ نیز خوانده ایم که حادثه قتل یک شاهزاده در اروپا جرعه جنگ جهانی را زد و به دنبال آن تمام اروپا در آتش سوخت.

به این ترتیب امام (علیه السلام) همه مردم را به کارهای نیک اعم از کوچک و بزرگ تشویق می کند تا در سایه آن جامعه اسلامی راستین به وجود آید.

در بخش دوم امام (علیه السلام) به عذر و بهانه هایی که بعضی از افراد برای فرار از کار نیک می آورند اشاره کرده و پاسخ می گوید. می فرماید: «هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد»؛ (وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذَلِكَ).

سپس امام (علیه السلام) توضیح می دهد و می فرماید: «هرکدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند»؛ (إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا (1) تَرَكْتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ).

ص: 143

---

1- در تعدادی از نسخ نهج البلاغه به جای مهما «ما» آمده و در غررالحکم نیز همین گونه است اگر چنین باشد ضمیر مفرد «ترکتّموه» به آن برمی گردد ولی اگر به صورت مهما شرطیه باشد مرجع ضمیر مبهم خواهد شد. بنابراین نسخه «ما» صحیح تر به نظر می رسد.



در میان مردم، معمول است که وقتی کار خیری به کسی پیشنهاد می شود برای این که از آن فرار کند می گوید چرا به سراغ فلان کس نمی روی که هم ثروتش از من بیشتر است و هم امکانات فراوانی دارد؟ با وجود او نوبت به من و امثال من نمی رسد.

این درواقع بهانه ای است که انسان را از انجام کارهای خیر محروم می سازد. امام 7 می فرماید: ای بسا همین سخن سبب شود که توفیق از چنین انسانی سلب گردد و هیچ گاه نتواند کار خیری انجام دهد.

اضافه بر آن، کارهای خیر بر زمین نمی ماند همان گونه که کارهای شر هم طرفدارانی از افراد شیطان صفت دارد. پس باید سعی کرد در صف گروه اول قرار گرفت و از قرار گرفتن در صف گروه دوم پرهیز کرد.

قرآن مجید نیز در این زمینه اشارات پرمعنایی دارد که مضمون همه آن ها این است که اگر گروهی به دنبال راه حق و کارهای نیک نباشند این بار بر زمین نمی ماند؛ اقوام دیگری هستند که آن را بر دوش می کشند و راه حق را هموار می سازند:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ فَإِنْ يُكْفَرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾؛ «آن ها (پیامبران) کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (این گروه) به آن کفر ورزند، (آیین حق زمین نمی ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می سازیم که به آن، کافر نیستند» (1).

و در جای دیگری می فرماید: ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسَّرَ لَكُم مَّا تَدْرَأُونَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُم﴾؛ «و هرگاه (شما) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد که آن ها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می کنند)» (2).

ص: 144

1- انعام، آیه 89.

2- محمد، آیه 38.

در جای دیگر از زبان هود (علیه السلام) پیغمبر الهی، خطاب به مخالفان قولش می گوید: (فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسَّرَ لَكُمْ خَلْفَ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ)؛ «پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی رسانید؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هر چیز است!». (1)

نیز در آیه دیگر خطاب به گروهی از امت اسلامی که برای رفتن به میدان جنگ تعلل می ورزیدند می فرماید: (إِلَّا تَتَفَرُّوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسَّرَ لَكُمْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛ «اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می کند، و گروه دیگری غیر از شما را به جای شما قرار می دهد؛ و هیچ زبانی به او نمی رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!». (2)

کوتاه سخن این که آیین خدا در هیچ عصر و زمانی بدون پیرو راستین و فداکار نمی ماند ما باید سعی کنیم جزء آن گروه باشیم؛ چه افتخاری از این بزرگتر و چه فرصتی از این بهتر.

آخرین نکته ای که لازم است در این جا به آن اشاره کنیم این می باشد که مفهوم جمله اخیر در کلام امام (علیه السلام) این نیست که نیک و بد هرکدام طالبانی دارد و اگر شما نیک و بد را ترک کنید آن ها به سراغش می روند بلکه منظور این است که این دو هرکدام طالبانی دارد شما به سوی نیکی ها و مبارزه با بدی ها بروید و اگر شما نروید کسانی هستند که این بار را به مقصد برسانند.

\*\*\*

ص: 145

1- هود، آیه 57.

2- توبه، آیه 39.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ أَصْلَحَ سِرِّيَّتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نماید و هرکس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیايش را سامان می بخشد و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد. (1)

ص: 147

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا می گوید: این گفتار حکیمانه شبیه همان است که در حکمت 89 با تفاوتی در الفاظ و اضافه ای بر این جا گذشت. منظور او این است که مدارک این سخن همان مدارکی می باشد که در آن جا ذکر کرده از جمله: تذکره ابن جوزی و نیز کسانی که قبل از سید رضی آن را آورده اند از جمله مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال و کتاب امالی و کلینی در روضه کافی با اضافه ای که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

## شرح و تفسیر: اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...

مردم معمولاً خواهان سه چیزند: آراستگی ظاهر، تأمین امر معاش و حسن رابطه با سایر مردم. امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه و نورانی طرق معنوی رسیدن به این خواسته های سه گانه را در سه جمله کوتاه و پرمعنی بیان فرموده است. نخست می فرماید: «آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نماید»؛ (مَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ).

البته رابطه وثیق میان ظاهر و باطن، روح و جسم، و سریره و علانیه ایجاب می کند که حسن باطن تأثیر در حسن ظاهر بگذارد ولی از این گفتار امام (علیه السلام) استفاده می شود که خداوند نیز در این امر امداد و کمک می کند و به یقین با امداد الهی ظاهر چنین انسانی نیز اصلاح خواهد شد.

در دومین جمله می فرماید: «هرکس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می بخشد»؛ (وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَا).

عمل به دستورات دینی تنها منحصر به نماز و روزه و عبادات نیست بلکه سعی و تلاش و کوشش برای تحصیل روزی حلال و زندگی آبرومند نیز جزء آن است و به یقین دستورات دینی چنان است که اگر کسی به آن عمل کند دنیای او نیز آباد می شود و خداوند متعال برای رسیدن به این هدف به او کمک خواهد کرد.

قرآن مجید در سوره طلاق می فرماید: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا)؛ «و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است!». (1)

و اگر می بینیم کسانی ظاهراً اهل دین اند ولی دنیای آن ها تباه شده است، یا به این دلیل است که دین را به تمام و کمال نشناخته اند و تنها به بخشی از آن بسنده کرده اند یا نتیجه اعمال سابق خود را درک می کنند یا درگیر آزمونی از آزمون های الهی برای ترفیع مقام هستند و یا امور دیگری از این قبیل. بنابراین نباید وجود بعضی از استثنائات، ما را درباره اصل این قانون دچار شک کند.

در سومین جمله می فرماید: «و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد»؛ (وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ).

کسی که پیوند خود را با خدا محکم سازد به یقین خیانت نمی کند، راستگو و درست کردار است، دارای سخاوت و محبت در برابر خلق خداست و امر به معروف و نهی از منکر می کند و به یقین این اعمال سبب حسن ظن مردم به او و حسن رابطه آنها با وی می گردد.

قرآن مجید در سوره مریم می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا)؛ «مسلمانان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد!». (2)

ص: 149

1- طلاق، آیات 2 و 3.

2- مریم، آیه 96.

و در دعای ابراهیم (علیه السلام) برای فرزندان در سوره ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: (فَجَعَلْ أَفْتِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ)؛ «دل های گروهی از مردم را متوجه آن هاساز».(1)

جالب توجه این که مرحوم کلینی هنگامی که این گفتار حکیمانه را در روضه کافی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می کند مقدمه ای به این صورت می آورد: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) كَانَتِ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثَةِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتَهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ...؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: دانشمندان و علما (انبیا و اولیا) هنگامی که می خواستند نصیحتی برای دیگران بنویسند سه چیز را که چهارمی نداشت می نگاشتند: کسی که در فکر آخرتش باشد خدا مشکل دنیایش را حل خواهد کرد و کسی که باطنش را اصلاح کند...».(2)

از این روایت به خوبی استفاده می شود که عمل به این سه برنامه مهم برای سعادت انسان در دنیا و آخرت کافی است و نیاز به چیز دیگری نمی باشد.

مرحوم علامه شوشتی در شرح نهج البلاغه خود داستان عجیبی که شاهد بخشی از سخن مولاست در ذیل این کلام از تاریخ مروج الذهب نقل کرده، می گوید: در زمان متوکل عباسی شخصی به نام اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد بود شبی در خواب دید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او می گوید: این قاتل را آزاد کن. اسحاق بسیار ترسید و روز بعد فهرست اسامی زندانیان را بررسی کرد و قاتلی در آن ندید. دستور داد مأموران زندان را احضار کردند. سوال کرد: آیا شخص متهم به قتل در زندان ها وجود دارد؟ یکی از آن ها گفت: آری ما اسمش را در فهرست زندانیان نوشته ایم. اسحاق مجدداً نگاهی به فهرست اسامی کرد در لابه لای آن ها نام مردی را دید که شهود گواهی به قاتل بودن او داده و خودش نیز اقرار کرده

ص: 150

1- ابراهیم، آیه 37.

2- کافی، ج 8، ص 307، ح 477.

بود. دستور داد احضارش کنید، به او گفت: اگر راست بگویی من تو را آزاد خواهم کرد. آن مرد داستان خود را چنین نقل کرد: من و جمعی از دوستانم آلوده به انواع مفاسد و محرّمات بودیم. در منزلی در شهری به نام منصور حضور می یافتیم و هر کاری می خواستیم انجام می دادیم. روزی پیرزنی که واسطه فساد در میان ما بود آمد و زن جوان زیبایی همراه داشت. هنگامی که آن زن وارد خانه شد فریاد کشید. من به سراغ او رفتم و او را در اتاقی وارد ساختم و به او آرامش دادم و درباره این کار او سوال کردم. گفت: شما را به خدا سوگند مراعات حال مرا بکنید و از من دست بردارید این پیرزن مرا فریب داد و به من گفت خزانه ای دارد که در آن جعبه زیبایی است که هیچ کس مثل آن را ندیده و مرا تشویق کرد که آن را ببینم. من به سخن او اطمینان پیدا کردم و با او به این جا آمدم که ناگهان خود را در میان شما دیدم. جد من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و مادرم فاطمه زهرا (علیها السلام) و از دودمان حسن بن علی (علیهما السلام) هستم احترام آن ها را درباره من رعایت کنید. من به او تضمین دادم که هر طور باشد او را خلاص خواهم کرد. به سراغ دوستانم رفتم و وضع آن زن را برای آن ها بازگو کردم ولی گویا مایه تشویق آن ها برای تجاوز به آن زن شدم و به من گفتند: تو خواسته خود را از آن زن برآورده کردی می خواهی ما را از او باز داری؟ برخاستند و به سراغ آن زن رفتند و من هم به حمایت از او برخاستم. در میان ما درگیری شد تا این که مرا مجروح ساختند. من به آن فردی که از همه بیشتر در مورد آن زن اصرار داشت و تصمیم بر هتک او گرفته بود حمله کردم و او را کشتم و پیوسته از آن زن دفاع می کردم تا این که او را رهایی بخشیدم و از خانه بیرون بردم. آن زن برای من دعا کرد و گفت: خداوند تو را از شر دشمنان محفوظ دارد همان گونه که تو مرا محفوظ داشتی و خداوند حامی تو باشد همان گونه که تو حامی من شدی. در این هنگام همسایگان صدای فریاد را از خانه ما شنیدند و به سوی ما آمدند، کار را در دست من دیدند در حالی که



مقتول در خون خود دست و پا می زد. به همین صورت مرا نزد مأمورین حکومت آوردند. اسحاق گفت: فهمیدم که تو در حفظ آن زن کوشیده ای. تو را به خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بخشیدم. آن مرد نیز گفت: قسم به حق کسی که مرا به او بخشیده ای هرگز به هیچ گناهی بازگشت نمی کنم و تا پایان عمر به جاهای آلوده نخواهم رفت. در این جا بود که اسحاق خوابی را که دیده بود برای او بازگو کرد و گفت: خداوند خدمت تو را بی پاداش نگذاشت. سپس مال فراوانی را به او عرضه کرد اما او چیزی از آن را نپذیرفت. (1)

\*\*\*

ص: 152

---

1- مروج الذهب، ج 4، ص 12 مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج 14، ص 535.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ. (1)

امام (علیه السلام) فرمود:

حلم پرده ای است ساتر و عقل شمشیری است برنده؛ بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن.

ص: 153

---

1- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده اند مرحوم کلینی در اصول کافی استکه با تفاوت و اضافه ای آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 300). اضافه می کنیم: مرحوم آمدی بخشی از آن را در غرر آورده (غررالحکم، ح 300) و زمخشری در ربیع الابرار آن را به طور کامل نقل کرده است (ربیع الابرار، ج 3، ص 446) و نویری (متوفای 733) همین کلام نورانی را با اضافاتی در نهایت الارب آورده است. (نهایت الارب، ج 6، ص 96).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو نعمت خدادادی اشاره می‌فرماید که اگر انسان آن‌ها را در اختیار داشته باشد می‌تواند خود را از خطرات مادی و معنوی حفظ کند. می‌فرماید: «حلم پرده‌ای است پوشنده و عقل شمشیری است برنده»؛ (الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ).

سپس کاربرد این دو را در یک کلام کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن»؛ (فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ).

انسان برای حفظ خود در برابر خطرات مادی و معنوی احتیاج به دو چیز دارد: یکی وسیله‌ای که خود را در برابر خطرات بپوشاند مانند زره و دژهایی که در سابق وجود داشت و وسایل نقلیه محکمی که امروز در جنگ‌ها در آن خود را حفظ می‌کنند و دیگری سلاحی که به وسیله آن با دشمن مبارزه کند و او را از خود دور سازد.

امام (علیه السلام) این دو وسیله حیاتی را به حلم و عقل تفسیر کرده است.

حلم چگونه عیوب انسان را می‌پوشاند؟ روشن است که وقتی انسان عصبانی شد هم سخنان زشتی ممکن است بر زبان او بیاید و هم حرکات نادرستی انجام

دهد و خوی حیوانی خود را ظاهر و آشکار سازد و اضافه بر این بر آتش خشم سفیه و نادانی که در برابر او به درشت گویی و پرخاشگری برخاسته افزوده می شود و ناسزاهای دیگری می گوید و ای بسا عیوب پنهانی انسان را نیز آشکار سازد.

بنابراین حلم تمام این ها را می پوشاند و از ضایعات حاصل از آن جلوگیری می کند.

قرآن مجید درباره پرهیزکاران راستین صفاتی را در سوره آل عمران بر شمرده که از جمله آن ها این است: (وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ)؛ «آنهايي که بر خشم خود مسلط می شوند و غضب خود را فرو می نشانند و مردم (نادان و خطاکار) را می بخشند».(1)

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا؛ انسان بنده واقعی خدا نخواهد بود مگر آن زمانی که صاحب حلم و بردباری شود».(2)

در حکمت 211 نیز خواندیم که امام (علیه السلام) می فرماید: «وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری، دهان بند سفیهان است».

در حدیث پر معنای دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِسَفِيهِ مِنْهُمَا قُلْتَ وَقُلْتَ وَأَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ وَيَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبْرَتْ وَحَلُمْتَ سَتُغْفَرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ أَتَمَمْتَ ذَلِكَ قَالَ فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ اِزْتَعَعَ الْمَلَكَانِ؛ هنگامی که میان دو نفر نزاعی رخ دهد دو فرشته الهی در آن جا نازل می شوند. به سفیه می گویند: آنچه می خواستی گفتی و همه آن سزاوار خود توست و به زودی کیفر سخنانت را خواهی دید و به حلیم می گویند: صبر کردی و بردباری نشان دادی خداوند به زودی تو را می آمرزد اگر

ص: 155

1- آل عمران، آیه 134.

2- کافی، ج 2، ص 111، ح 1.

به همین حال نزاع را به پایان رسانی. اما اگر شخص حلیم مقابله کرد هر دو ملک آن جا را ترک می گویند. (نه وعده غفرانی به حلیم می دهند و نه سفیه را تهدید می کنند)» (1).

البته حلم و بردباری در مقابل افراد سفیه و نادان فایده بسیار مهم دیگری نیز دارد که در چند مورد از کلمات امام (علیه السلام) به آن اشاره شد و آن این که وقتی انسان باشخصیتی در مقابل سفیه سکوت آمیخته با حلم می کند مردم به یاری او بر می خیزند حتی در تعبیری امام (علیه السلام) می فرماید: حلم به منزله عشیره و قبیله ای است که انسان را در مقابل نادان حمایت می کند. (2)

و برای دفع خطرات هوای نفس دستور می دهد که با شمشیر عقل با آن مبارزه کن. به یقین خطرناک ترین دشمن انسان - همان گونه که در روایت نبوی (صلی الله علیه و آله) وارد شده است - هوای نفس اوست: (أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ). (3)

و تنها چیزی که می تواند در مقابل این دشمن بسیار خطرناک بایستد همان عقل است؛ عقلی که زیان های هوی پرستی را برای انسان تشریح می کند و عاقبت کار هوس بازان را به او نشان می دهد. هر قدر این عقل قوی تر باشد بازدارندگی آن بیشتر است و اگر ضعیف و ناتوان گردد هوای نفس بر آن غلبه می کند و او را به گوشه ای می راند و محصور می سازد و خودش یکه تاز میدان وجود انسان می شود.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَىٰ فَلْيَغْلِبِ الْهَوَىٰ؛ کسی که دوست دارد به درجات بالای فضیلت انسانی برسد باید بر هوای نفس خود غالب گردد» (4).

ص: 156

---

1- کافی، ج 2، ص 112، ح 9.

2- نهج البلاغه، حکمت 418.

3- بحار الانوار، ج 67، ص 64، ح 1.

4- غرر الحکم، ح 4893.

در حدیث دیگری امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «وَتَوَقَّ مُجَازَفَةَ الْهَوَىٰ بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ وَ قِفْ عِنْدَ غَلْبَةِ الْهَوَىٰ بِاسْتِزْشَاءِ الْعِلْمِ؛ از بیهوده کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن و اگر هوای نفس خواست بر تو غالب شود با راهنمایی علم و اندیشه در برابر آن بایست».<sup>(1)</sup>

\*\*\*

ص: 157

---

1- بحار الانوار، ج 75، ص 163، ح 1.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيَقْرُبُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.

امام (علیه السلام) فرمود:

خداوند بندگانی دارد که نعمت های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند، به همین دلیل مادامی که از این نعمت ها به دیگران می بخشند خدا آن را در دستشان نگه می دارد اما هنگامی که آن نعمت ها را از دیگران دریغ داشتند از آن ها می گیرد و آن را به گروهی دیگر می دهد (که این شکرانه را انجام می دهند).<sup>(1)</sup>

ص: 159

---

1- سند گفتار حکیمانه: این کلام نورانی را مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوت هایی آورده که به احتمال قوی منبع دیگری غیر از نهج البلاغه نزد او بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 300). اضافه می کنیم: همین سخن با تفاوت مختصری در تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است. (تاریخ بغداد، ج 9، ص 466).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می کند و می فرماید: «خداوند بندگان را دارد که نعمت های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند»؛ (إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنَّعْمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ).

زیرا بندگان ضعیفی پیدا می شوند که توانایی مدیریت اموال خود را ندارند خداوند این مدیریت را به افرادی می سپارد که توان آن را دارند و در واقع سهم بندگان ضعیف را در اختیار بندگان قوی قرار می دهد تا آن را مدیریت کنند و به هنگام نیاز به آن ها بپردازند.

در واقع آن ها وکیلان خداوند در آن اموال هستند همان گونه که در حدیث قدسی وارد شده است: «الْمَالُ مَالِي وَالْفُقَرَاءُ عِيَالِي وَالْأَغْنِيَاءُ وَكَلَائِي فَمَنْ بَخِلَ بِمَالِي عَلَى عِيَالِي أُدْخِلَهُ النَّارَ وَلَا أَبْلِي؛ اموال، متعلق به من است و فقرا تحت کفالت من قرار دارند و اغنیا وکیلان من هستند و اگر از دادن اموال من به آن ها که تحت تکفل من اند خودداری کنند آن ها را وارد دوزخ می کنم و اهمیتی (به آنان) نمی دهم».(1)

سپس امام (علیه السلام) در ذیل این گفتار حکیمانه نتیجه گیری کرده، می فرماید: «اکنون که چنین است مادامی که از این نعمت ها به دیگران می بخشند خدا آن را در دستشان نگه می دارد اما هنگامی که آن نعمت ها را از دیگران دریغ دارند از آن ها

ص: 160

می‌گیرد سپس آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این وظیفه را انجام می‌دهند)؛ (فَيَقْرُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوها؛ فَإِذَا مَنَعُها نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ).

این کلام در واقع اخطار شدیدی به افراد متمکن و ثروتمند است که گمان نکنند همه آنچه را خداوند به آن‌ها ارزانی داشته متعلق به خود آن‌هاست بلکه خداوند سرپرستی اموال مورد نیاز نیازمندان را نیز به آن‌ها سپرده است. اگر به وظیفه خود در این سرپرستی و مدیریت عمل نکنند از آن‌ها می‌گیرد و به افرادی که وظیفه شناس اند می‌دهد.

حدیث قدسی بالا نیز که فرمود: فقرا تحت تکفل من اند و اغنیا وکلای من می‌باشند اشاره به این است که وکیل مادامی می‌تواند وکیل باشد که خیانت در امر وکالت نکند، آن روز که خیانت کند او را عزل می‌کنند و به دیگری می‌سپارند.

گفتار حکیمانه 13 نیز که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تَنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ؛ هنگامی که مقدمات نعمت به شما روی آورد دنباله آن را به واسطه قلت شکرگزاری از خود دور نسازید». می‌تواند اشاره ای به همین نکته باشد زیرا یکی از شئون شکرگزاری نعمت این است که دیگران را هم در آن سهیم و بهره‌مند سازند.

در حدیثی که معاذ بن جبل از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند می‌خوانیم: «مَا عَظَمْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيَّ عَبْدٌ إِلَّا عَظَمْتُ مَثْوَنَةَ النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَثْوَنَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ؛ نعمت خداوند بر هیچ بنده ای فزونی نمی‌یابد مگر این که هزینه‌های مردم بر او زیاد می‌شود کسی که آن هزینه‌ها را نپردازد آن نعمت را در معرض زوال قرار داده است» (1).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِتْدًا مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ

ص: 161

فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ یکی از عوامل بقاء مسلمانان و بقاء اسلام این است که ثروت ها نزد کسانی باشد که حق را در آن بشناسند و کارهای نیک انجام دهند (و به نیازمندان کمک کنند) و یکی از عوامل فناء اسلام و فناء مسلمین این است که ثروت ها در دست کسانی باشد که حق را در آن نشناسند و نیکی نکنند»<sup>(1)</sup>. مضمون این گفتار حکیمانه با عبارات مختلف در روایات معصومین (علیهم السلام) بیان شده است.

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَهْلًا مِنْ خَلْقِهِ حَبَّبَ إِلَيْهِمْ فِعَالَهُ وَوَجَّهَ لِطُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ لِلْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُحْيِيَهَا وَيُحْيِيَ بِهِنَّ أَهْلَهَا وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَضَ إِلَيْهِمْ الْمَعْرُوفَ وَبَغَضَ إِلَيْهِمْ فِعَالَهُ وَحَظَرَ عَلَى طُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَحْرِمُ الْغَيْثَ عَلَى الْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُهْلِكَهَا وَيُهْلِكَ أَهْلَهَا وَمَا يَعْفُو اللَّهُ أَكْثَرَ؛ خداوند متعال برای کارهای نیک (و خدمت به مردم) افرادی از خلق خود را قرار داده و انجام آن را محبوب آن ها ساخته و طالبان کمک را به سوی آن ها فرستاده و بر آوردن حاجت آنان را برای آن ها آسان نموده همان گونه که باران در سرزمین خشک تأثیر می گذارد و آن را زنده می کند و صاحبان زمین به وسیله آن زنده می شوند و نیز خداوند دشمنانی برای کار نیک از خلقش قرار داده (که بر اثر اعمال و نیت سوئشان گرفتار این دشمنی شده اند) و انجام آن را در نظر آن ها مبعوض ساخته و طلب کردن از آن ها را بر طالبان نیکی ممنوع کرده همان گونه که باریدن بر (پاره ای از) زمین های خشک را بر باران ممنوع کرده تا آن زمین و اهلیش هلاک شوند و آنچه خداوند عفو می کند بیشتر است»<sup>(2)</sup>.

ص: 162

1- کافی، ج 4، ص 25، ح 1.

2- کافی، ج 4، ص 25، ح 2.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةَ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى، إِذْ سَقِمَ؛ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ أَفْتَقَرَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می بینی ناگهان بیمار می شود و در همان حال که او را ثروتمند مشاهده می کنی ناگهان فقیر و مستمند می گردد. (1)

ص: 163

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: منابع دیگر آن را در پایان بحث های نهج البلاغه خواهیم آورد. گویا در آن موقع دسترسی به منابع مختلف نداشته و یا وقت او اجازه نداده و موقوف به بعد کرده است و متأسفانه بعداً هم موفق نشده به وعده خود در این مورد و امثال آن وفا کند. خدایش غریق رحمت گرداند. اضافه می کنیم: در کتاب التذکرة الحمدونیه ابن حمدون از علمای قرن ششم (که تمایل به تشیع داشته) این گفتار حکیمانه با مختصر تفاوتی آمده است. (التذکرة الحمدونیه، ج 1، ص 379، ح 983).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته ای درباره ناپایداری نعمت های دنیا اشاره کرده و مخصوصاً دو نعمت بزرگ سلامتی و بی نیازی را مورد توجه قرار داده، می فرماید: «سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می بینی ناگهان بیمار می شود و در همان حال که او را ثروتمند می بینی ناگهان فقیر و مستمند می گردد»؛ (لَا يَبْغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافَى، إِذْ سَقِمَ؛ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ أَفْتَقَرَ).

آنچه را امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بیان فرموده همه یا غالب ما در طول عمر خود نمونه های متعددی از آن را دیده ایم؛ افرادی سالم، قوی پیکر و قهرمان را مشاهده کرده ایم که ناگهان به ما اطلاع دادند بیمار شده و در بستر بیماری افتاده و قادر به حرکت نیست.

آری! انسان بسیار آسیب پذیر است، یک میکروب بسیار کوچک و از آن کوچکتر یک ویروس که با چشم مسلح نیز به زحمت دیده می شود ممکن است انسانی را از پای درآورد.

بیماری بسیار خطرناک سرطان، از طغیان یک سلول در بدن شروع می شود که رشد و نمو پی در پی می کند و تبدیل به غده ای سرطانی می شود و انسان قدرتمندی را از پای درمی آورد.

یک رگ کوچک از رگ هایی که قلب را تغذیه می کند به وسیله ذره کوچک خون لخته شده ای بسته می شود و ممکن است منجر به ایست قلبی گردد.

رگ های بسیار ظریفی که از لابه لای مغز می گذرند و آن را تغذیه می کنند اگر بر اثر فشار خون یا عامل دیگری پاره شوند و خون، بخشی از مغز را فراگیرد ممکن است قسمت مهمی از بدن را فلج کند یا انسان را به دیار باقی بفرستد.

با این حال چگونه انسان مغرور می شود و چنین می پندارد که سلامتی او دائماً باقی و برقرار است و هر کاری از دستش برمی آید باید انجام دهد و به هرکس می خواهد ظلم و ستم روا دارد؟

اموال و ثروت های کلان انسان نیز وضع بهتری از این ندارد؛ یک آتش سوزی مهیب، یک زلزله، یک خشکسالی، یک تلاطم در امور اقتصادی جهان، یک جنگ محلی یا جهانی ممکن است آن ها را بر باد دهد، شب بخوابد در حالی که ثروتمندترین مردم جامعه خویش است، فردا به صورت فقیرترین افراد درآید و به گفته شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو \*\*\* کان را به شبی برند و این را به تبی

آیا با این حال سزاوار است که انسان به اموال خویش مغرور گردد؟

شاعر عرب می گوید:

وَبَيْنَمَا الْمَرْءُ فِي الْأَحْيَاءِ مُغْتَبِطٌ \*\*\* إِذْ صَارَ فِي اللَّحْدِ تَسْفِيَهُ الْأَعاصِيرِ

در همان حال که انسان در میان زندگان مورد غبطه این و آن است ناگهان چشم از دنیا فرو می بندد و به قبر سپرده می شود و بادها بر قبر او می وزند.

و شاعر دیگری می گوید:

لَا يَغُرَّتْكَ عِشَاءُ سَاكِنٍ \*\*\* قَدْ يُوفَى بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرِ

شب آرام، تو را مغرور نسازد گاه ممکن است سحرگاهان مرگ در انتظارت باشد.

شاعر دیگری می گوید:

وَكَمْ بَاتَ مِنْ مُتْرَفٍ فِي الْقُصُورِ \*\*\* فَعَوَّضَ فِي الصُّبْحِ عَنْهَا الْقُبُورِ

چه بسیار ثروتمندانی که شبانه در قصرها زندگی می کردند و صبحگاهان به جای آن در قبرها قرار گرفتند. (1)

در حکمت 302 نیز همین معنا با عبارت جالب دیگری آمده بود. امام (علیه السلام) فرمود: «مَا الْمُتَبَتَّلِي الَّذِي قَدِ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ الَّذِي لَا يَأْمَنُ الْبَلَاءُ؟» آن کس که به شدت به بلایی مبتلاست نیازمندتر به دعا نیست از کسی که مبتلا نمی باشد ولی هر لحظه انتظار آن را می کشد».

مقصود امام (علیه السلام) از این گفتارهای حکیمانه هشدار است به همه انسان ها که در زندگی دنیا گرفتار غفلت و غرور نشوند. هیچ چیز از دنیا برای هیچ کس در هیچ زمانی پایدار نیست و همه چیز در معرض زوال است آنچه باقی و پایدار می ماند ذات پاک خداست و تمام کارهایی که برای او انجام می شود.

در حالات شاعر معروف، اعشی می خوانیم که تصمیم گرفت به مکه بیاید و اسلام را بپذیرد. هنگامی که به مکه یا نزدیکی آن رسید بعضی از مشرکان قریش او را ملاقات کرده و از مقصدش جو یا شدند. او گفت: تصمیم گرفته ام که خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسم و اسلام بیاورم. یکی از مشرکان گفت: می دانی که او زنا را حرام کرده است؟ اعشی گفت: والله من علاقه ای به این کار ندارم. سپس آن مرد مشرک گفت: می دانی که شراب را تحریم نموده است؟ اعشی گفت: اما این یکی هنوز مورد علاقه من است بنابراین من برمی گردم و امسال از آن بهره می گیرم سپس می آیم و اسلام را می پذیرم. او بازگشت و در همان سال از دنیا رفت و هرگز خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نرسید و اسلام را نپذیرفت. (2)

بنابراین تا فرصت در دست است باید کاری کرد.

ص: 166

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 71.

2- سیره ابن هشام، ج 1، ص 388.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ شَكَأَ الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَأَ اللَّهَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مومنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است. (1)

ص: 167

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر کلام سید رضی آورده این است که می گوید: مرحوم آمدی در غررالحکم، آن را به این صورت نقل کرده است: «مَنْ شَكَأَ ضُرَّهُ إِلَى غَيْرِ مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَأَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ح 5636) و «مَنْ شَكَأَ ضُرَّهُ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَأَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ح 1115) (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 300) و این تفاوت نشانه تعدد منابع است. اضافه می کنیم: زمخشری در کتاب ربيع الابرار عین این کلام نورانی را از امام (علیه السلام) نقل کرده است. (ربيع الابرار، ج 3، ص 195).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه در واقع به مومنان توصیه می کند که مشکلات و گرفتاری های خود را تنها با برادران مومن خود در میان نهند نه با دشمنان و کافران. می فرماید: «کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مومنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است»؛ (مَنْ شَكَاهَا إِلَى الْمُؤْمِنِ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى الْكَافِرِ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ).

تفاوت «شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» و «شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» در این است که در اولی انسان، گرفتاری خود را در پیشگاه خدا شرح می دهد و از او تقاضای حل مشکل می کند که امری است بسیار پسندیده ولی در دومی از خداوند شکایت و گله می کند که چرا چنین نکرد و چنان نکرد، و این امری است بسیار زشت و ناپسند که انسان از پروردگاری که این همه نعمت برای او آفریده است شکایت کند.

روشن است کسی که نزد برادر ایمانی خود می رود و از گرفتاری ها و مشکلات خویش سخن می گوید هرگز تعبیراتی را که دلیل بر ناشکری و ناسپاسی باشد به کار نمی برد بلکه هدفش این است که با طرح مشکل خود از آن برادر کمک بطلبد و پناه بردن برادران ایمانی به یکدیگر در مشکلات، کار خلافی نیست بلکه مفهوم تعاون و همکاری همین است که هر کس در مشکلات

به یاری دیگری برخیزد. امروز این برادر از آن برادر کمک می طلبد، فردا به عکس.

البته بازگو کردن گرفتاری ها و مشکلات ممکن است برای کمک طلبیدن نباشد بلکه به عنوان درد دل برای کسب آرامش باشد اما تعبیر به «حاجه» نشان می دهد که منظور امام (علیه السلام) بازگو کردن برای حل مشکل است.

در داستان یعقوب و یوسف (علیهما السلام) می خوانیم که یعقوب (علیه السلام) به فرزندانش گفت: (قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ)؛ «گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم (و شکایت نزد او می برم)!».» (1)

این آیه شریفه نشان می دهد که واژه «شکایت» در ادبیات عرب به معنای ابراز ناراحتی و گله نیست و هرگز یعقوب (علیه السلام) در برابر خداوند گله نکرد بلکه مشکلات و گرفتاری های خود را بازگو نمود و لذا به دنبال آن می گوید: من از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید (وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ).

به همین دلیل خداوند دعای او را مستجاب کرد و طولی نکشید که حاجت او را بر آورد و دوران فراق او پایان یافت.

ولی اگر انسان مومنی نزد دشمنان اسلام حاجت خود را بازگو کند و یا درد دل نماید قطعاً کلمات دیگری را به کار می برد که خوشایند نیست و از این گذشته دشمن را خوشحال می کند وای بسا دشمن سنگدل لب به ملامت او بگشاید و مشکلات را ناشی از مسلمان بودن او بداند. به همین دلیل امام (علیه السلام) می فرماید: چنین کسی گویا شکایت خدا را نزد آن فرد بی ایمان کرده است.

در تأیید این گفتار حکیمانه در حکمت 66 آمده است: «فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا؛ از دست رفتن حاجت، بهتر از طلب کردن آن از نامردان است».

ص: 169

مرحوم کلینی در روضه کافی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند که به بعضی از شیعیانش فرمود: «إِذَا نَزَلَتْ بِكَ نَزْلَةٌ فَلَا تَسُدَّ كُفَّهَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَ لَكِنْ اذْكُرْهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تُعَدَمَ حَصَلَةً مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ إِمَّا كِفَايَةً بِمَالٍ وَ إِمَّا مَعُونَةً بِجَاهٍ أَوْ دَعْوَةً فَتُسَدَّ تَجَابُ أَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ؛ هنگامی که مشکلی برای تو پیش می آید نزد هیچ یک از مخالفان بازگو مکن بلکه نزد بعضی از برادران دینی ات بازگو کن زیرا یکی از چهار چیز عاید تو می شود: یا با مال خویش تو را کمک می کند یا از موقعیت خویش به نفع تو استفاده می نماید یا دعایی در حق تو کرده و مستجاب می شود و یا مشورت مفیدی در اختیار تو می گذارد».(1)

\*\*\*

ص: 170

---

1- کافی، ج 8، ص 170، ح 192.

## اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ

إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهَ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ، وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ.

امام (علیه السلام) در یکی از اعیاد (عید فطر) فرمود:

امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن ها مقبول درگاه پروردگار و عبادت های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته است و (بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است. (1)

ص: 171

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این کلام نورانی هیچ مدرک دیگری اضافه نمی کند و وعده می دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد و همان گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار برای او حاصل نشد. اضافه می کنیم: در شرح احقاق الحق همین مضمون با تفاوت هایی از جمعی از دانشمندان اهل سنت از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است از جمله شیخ ابو الفتح دیرینی در طهارة القلوب.

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه که در یکی از اعیاد (عید فطر) فرموده، اشاره به نکته مهمی درباره عید کرده، نخست می فرماید: «امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن ها مقبول درگاه پروردگار و عبادت های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته باشد»؛ (فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبْلَ اللَّهِ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ).

سپس نتیجه گسترده و مهمی از آن گرفته، می افزاید: «(بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است»؛ (وَكُلُّ يَوْمٍ لَّا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ).

حقیقت این است که همه مردم جهان برای خود روزهای شادی خاصی دارند که آن را عید می نامند. این روزها یا مانند عید نوروز است که تحول جالبی در جهان طبیعت رخ می دهد؛ گیاهان می خندند، درختان شکوفه می کنند و حیات و زندگی در طبیعت تجدید می شود. یا این که در آن روز، فتح مهمی در تاریخ مردم یک منطقه واقع شده و یا تحول اجتماعی و علمی صورت گرفته که یاد و خاطره آن را زنده می دارند و عید می شمردند.

جالب این که در اسلام، اعیاد به دنبال اطاعت اوامر مهم الهی قرار دارد.

در عید فطر، ملت مسلمان بعد از یک ماه روزه داشتن به فرمان خدا و عبادات

روزانه و شبانه و بر شیطان پیروز شدن، این پیروزی را جشن می گیرند؛ جشن اطاعت فرمان حق.

در عید قربان که دومین عید اسلامی است بعد از انجام فریضه حج توسط زوار خانه خدا و به پایان رساندن قسمت عمده این فریضه، حاجیانی که در منا هستند عید می گیرند و سایر مسلمانان نیز با آن ها هم صدا می شوند و آن را روز عید اعلام می کنند که آن هم عید اطاعت است.

از این جا روشن می شود، این که امام (علیه السلام) می فرماید: روز عید فطر عید برای کسانی است که روزه و طاعات آن ها قبول شده، یک واقعیت است. کسانی که خدای نکرده اصلاً روزه نگرفته اند و یا روزه های آن ها آلوده به گناهان و نافرمانی ها بوده و به همین دلیل مقبول درگاه حق واقع نشده نمی توانند شاد و خوشحال باشند؛ شادی از آن کسانی است که طاعاتشان مقبول درگاه حق شده است.

بر اساس این منطق هر روزی که انسان در آن گناه نکند و از صبحگاهان تا آخر شب از معصیت پروردگار بپرهیزد آن روز، روز عید او محسوب می شود و به این بیان، ما می توانیم تمام ایام سال را ایام عید خود قرار دهیم.

البته در اسلام اعیاد دیگری وجود دارد که مربوط به حوادث بسیار مهم است از جمله عید غدیر که همان عید ولایت و منصوب شدن امیر مؤمنان (علیه السلام) به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و عید الله الاکبر نامیده شده است.

میلادهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) نیز هر کدام عید محسوب می شود چون یادآور واقعه مهمی است و آن بهره مند شدن از یک پیشوای بزرگ الهی است.

شاعر عرب می گوید:

قالوا أتى العیدُ والأیامُ مُشْرِقَةً \*\*\* وأنتَ تَبکی وَكُلُّ النَّاسِ مَسرورٌ

فَقَلْتُ إنَّ وَصَلَ الأَحبابِ كانَ لنا \*\*\* عیداً وإلا فهِذا یومُ عاشورٌ

ص: 173

گفتند: روز عید آمده و ایام نورانی و توأم با شادمانی است پس چرا تو گریه می کنی در حالی که همه مردم مسرورند؟

گفتم: اگر وصال محبوب رخ دهد عید ما خواهد بود و الا روز عاشورای ماست. (1)

در قرآن مجید نیز اشاره به یکی از اعیاد مسیحیان شده و آن روزی است که برای حواریین مائده آسمانی فرارسید. آن ها قبلا به حضرت مسیح (علیه السلام) چنین گفته بودند که آیا پروردگار تو می تواند مائده ای از آسمان برای ما بفرستد که از آن بخوریم و اطمینان کامل به نبوت تو پیدا کنیم؟

در این جا حضرت مسیح (علیه السلام) به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت: خداوند! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی؛ (اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) (2) یکی از علمای اهل سنت به نام ابوالفتح دیرینی در کتاب طهارة القلوب چنین نقل می کند که مردی در یکی از روزهای عید خدمت علی (علیه السلام) رسید. مشاهده کرد آن حضرت نان خشکی می خورد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! روز عید، شما نان خشک و خشن می خورید؟

امام (علیه السلام) فرمود: «الْيَوْمَ عِيدٌ مَنْ قَبِلَ صَوْمَهُ وَشُكْرَ سَعْيِهِ وَغُفِرَ ذَنْبُهُ ثُمَّ قَالَ: الْيَوْمَ لَنَا عِيدٌ وَكُلُّ يَوْمٍ لَا نَعْصِي اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ؛ امروز عید است برای کسانی که روزه آن ها قبول شده و به سعی آن ها پاداش داده شده و گناهانشان بخشوده شده است».

سپس فرمود: «امروز برای ما عید است و هر روزی که در آن معصیت خداوند را نکنیم آن روز هم برای ما عید است». (3)

ص: 174

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 73.

2- مائده، آیه 114.

3- شرح احقاق الحق، ج 17، ص 594.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده که در یک روز عید فطر امام حسن (علیه السلام) گروهی را دید که بازی می کنند و (بیهوده) می خندند امام (علیه السلام) به یارانش فرمود: خداوند ماه رمضان را وسیله آزمایش خلق خود قرار داده که از طریق اطاعتش برای رسیدن به بهشت و رضایت او از یکدیگر پیشی گیرند. جمعی به سرعت در آن شتافتند و به مقصد رسیدند و گروهی تخلف کردند و گرفتار خسران شدند. بسیار مایه تعجب است از کسی که در این روز بیهوده می خندد و به بازی مشغول است؛ روزی که نیکوکاران پاداش داده می شوند و مقصران ناامید می گردند. به خدا سوگند اگر پرده ها کنار رود نیکوکاران به اعمال نیکشان سرگرم خواهند بود و بدکاران به بدی هایشان. (1)

\*\*\*

ص: 175

---

1- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 511، ح 1479.





وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسْرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بزرگترین حسرت ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می گرداند. (1)

ص: 177

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا نیز هیچ مدرک دیگری اضافه نمی کند و وعده می دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد ولی همان گونه که قبلا نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار را پیدا نکرد.

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته دقیقی می کند که بسیاری، در زندگی گرفتار آن اند. می فرماید: «بزرگترین حسرت ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می کند و شخص اول را به سبب همان مال، وارد جهنم می گرداند»؛ (إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسْرَةِ رَأَتْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةَ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ).

گاه می شود که انسان مالی به دست می آورد ولی نمی تواند از آن استفاده کند و از دست می رود. چنین کسی واقعاً گرفتار حسرت می شود که چرا از این مال برای دنیا و آخرت استفاده نکردم ولی از آن فراتر حسرت کسی است که مال حلالی را به دست آورده ولی خودش از آن به نفع آخرتش بهره نگرفته و وارثان از آن بهره گرفته اند و در قیامت می بیند آن ها با اموالی که او با تلاش و زحمت به دست آورده بود به جایی رسیده اند و خودش محروم مانده است.

ولی از همه این ها بدتر حسرت کسی است که مال حرامی را با تلاش و زحمت به چنگ آورده و برای وارثانش گذاشته و وارثان بی آن که از حرام بودن آن باخبر باشند آن را در راه خدا انفاق کرده اند و ذخیره یوم المعاد آن ها شده

است. در حالی که آن کس که مال را به دست آورده در آن روز گرفتار مجازات الهی می شود. چنین حسرتی اعظم حسرت هاست.

این احتمال نیز وجود دارد که وارثان از حرام بودن آن آگاه می شوند ولی از آن جا که صاحبانش را نمی شناسند به عنوان اموال مجهول المالک که روش مصرف آن، صدقه به نیازمندان است به فقرا می دهند و از این راه حسنتی به دست می آورند در حالی که پدیدآورنده مال گرفتار سیئات خویش است.

گاه ممکن است مالی به دست انسان از طریق حرام بیفتد که حرمت آن تنها جنبه تکلیفی دارد مثلاً مرتکب احتکار شده که کار حرامی است ولی با توجه به این که معامله باطل نیست مالی که به دست آورده حرام نمی باشد در عین حال از آن بهره ای نمی گیرد و مال به دست وارثی می رسد که از آن در طریق اطاعت فرمان خدا بهره می گیرد. روز قیامت حسرت عظیم نصیب شخص اول است و فوز عظیم نصیب شخص دوم.

البته مانعی ندارد که هر سه معنا در کلام امام (علیه السلام) جمع باشد. زیرا به عقیده ما «استعمال لفظ در اکثر از معنا» هیچ اشکالی ندارد.

همین مضمون با تعبیر گویای دیگری در حدیثی از همان حضرت نقل شده است: کسی از محضر مبارک آن حضرت پرسید: چه کسی از همه حسرتش در قیامت بیشتر است؟ امام (علیه السلام) فرمود: «مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَ أَدْخَلَ وَارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ کسی که روز قیامت مال خود را در میزان عمل دیگری ببیند خداوند صاحب مال را به دوزخ بفرستد و وارثش را به بهشت».

کسی پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام (علیه السلام) فرمود: همان گونه که یکی از برادران دینی برای من نقل کرده که نزد کسی رفت که در حال احتضار بود به او گفت که این صد هزار درهمی که در این صندوق است چه وضعی دارد؟ گفت: هرگز نه زکات آن را پرداخته ام و نه با آن صلّه رحم کرده ام؟ گفت: پس

برای چه آن را اندوخته ای؟ گفت: برای مالیات حکومت و تقاضاهای قبیله و ترس از فقر بر عیال و دگرگونی زمان. آن برادر دینی گفت که هنوز از نزد او خارج نشده بودم که جان به جان آفرین تسلیم کرد. (و فرزندانش از آن مال برای کارهای خیر و ادای حقوق بهره گرفتند). (1)

همین معنا درباره امور معنوی مانند علم نیز جاری است که عالمی از علوم خود استفاده نکند و بیچاره شود ولی دیگران با فراگرفتن علم از او اهل نجات گردند. همان گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى وَطُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین پشیمانی دوزخیان و برترین حسرت آن ها برای کسی است که دیگری را به سوی خداوند دعوت نمود و او اجابت کرد و پذیرفت و بدین سبب اطاعت خدا را می کند و خداوند او را وارد بهشت می سازد ولی دعوت کننده را به دوزخ می فرستد به دلیل ترک علم خویش و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز». (2)

ابن ابی الحدید داستان جالبی را از عمر بن عبدالعزیز نقل می کند که مردم درباره او می گفتند: «سعید بن شقی» (سعادت‌مند، فرزند شقاوت‌مند) و علتش آن بود که پدرش عبدالعزیز اموال زیادی را از مصر و شام و مدینه از طریق نفوذ برادرش عبدالملک در حکومت و حکومتی که عبدالعزیز خودش در مصر داشت و غیر آن به ظلم جمع آوری کرده بود. سپس تمام آن را برای فرزندش عمر گذاشت. او اموال مزبور را در راه اطاعت خداوند سبحان و کارهای خیر مصرف می کرد تا زمانی که خلافت به او رسید در آن زمان تمام اسناد مالکیتی را

ص: 180

---

1- بحار الانوار، ج 100، ص 14، ح 68. در حکمت 416 نیز همین معنا باز با تعبیر دیگری آمده است.

2- کافی، ج 1، ص 44، ح 1.

که عبدالملک برای پدر او عبدالعزیز نوشته بود بیرون آورد و در حضور مردم همه آن ها را پاره کرد و گفت: این ها اسنادی است که به صورت نامشروع نوشته شده و من همه آن ها را به بیت المال بازگرداندم (تا همه مسلمین به خصوص نیازمندان از آن استفاده کنند).<sup>(1)</sup>

\*\*\*

ص: 181

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 74.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صَفَقَةً وَأَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِزَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

زیانکارترین مردم در داد و ستد و ناامیدترین آن‌ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهایش در سرای آخرت گام نهاده است. (1)

ص: 183

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا تنها مدرک دیگری که به آن اشاره کرده غررالحکم است که با تفاوت نسبتاً مختصری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 310). اضافه می کنیم: ابن دمشقی (متوفای 871) در کتاب جواهر المطالب همین مضمون را با تفاوت قابل توجهی به این صورت ذکر کرده است: «إِنَّ أَخْيَبَ النَّاسِ سَعِيًّا وَأَحْسَرَ رَهْمَ صَفَقَةً مَن أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي آمَالِهِ وَشَغِلَ بِهَا عَنْ مَعَادِهِ وَ مَالِهِ، وَ لَمْ تُؤَافِقْهُ الْأَقْدَارُ عَلَى مُرَادِهِ وَقَدِمَ عَلَى آخِرَتِهِ بغير زاده» (جواهر المطالب، ج 2، ص 144) کتاب مزبور گرچه بعد از نهج البلاغه گردآوری شده ولی تفاوت آن نشان می دهد که از منبع دیگری آن را اخذ کرده است. در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکیمانه با تفاوت هایی ضمن وصایای علی (علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص 978).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه کسی را که از همه بیشتر در معامله زندگی دنیا گرفتار خسران می شود و سعی و تلاش او به جایی نمی رسد معرفی کرده، می فرماید: «زیانکارترین مردم در داد و ستد و ناامیدترین آن ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است»؛ (إِنَّ أَوْسَدَ النَّاسِ صَفْقَةً وَأَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ (1)، وَ لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِزَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ).

«صفقة» در اصل به معنای زدن دست به دست به هنگام معامله است (خریدار و فروشنده به عنوان انجام معامله دستشان را به دست یکدیگر می زنند) و تصفیق

ص: 184

---

1- در بسیاری از نسخ به جای «ماله»، «آماله» آمده است که تعبیر صحیح تری به نظر می رسد زیرا دنیاپرستان تمام تلاش خود را تنها برای رسیدن به مال نمی کنند بلکه برای رسیدن به مقام یا بهره مند شدن از عیش و نوش و شهوترانی نیز تلاش فراوان دارند.

به معنای کف زدن نیز آمده است و سپس این واژه به معنای معامله و داد و ستد استعمال می شود.

«اخلق» از ماده «خلوق» به معنای کهنگی است.

«تبعه» به معنای پیامدهای نامطلوب است.

حاصل کلام امام (علیه السلام) این است که گروهی از انسان ها را به معامله گرانی تشبیه می کند که در این دنیا تمام نیروهای خود را برای رسیدن به آمال و آرزوها به کار می گیرند و در عین حال، مقدرات به آن ها اجازه رسیدن به مقصود را نمی دهد و هنگامی که از دنیا خارج می شوند چیزی نیندوخته اند در حالی که تمام نیروهای خود را از دست داده اند و با دست خالی و کوشش های بیهوده وارد عرصه محشر می شوند؛ کفه حسنات آن ها بسیار سبک و کفه سیئاتشان سنگین است. چراکه برای رسیدن به آمال و آرزوها علاوه بر هدر دادن نیروهای خدادادی، سیئاتی در نامه اعمال خود ثبت کرده و بار سنگینی بر دوش خود نهاده اند.

اگر تنها نیروهای خود را از دست داده بودند و گناهی مرتکب نمی شدند حسرت آن ها کمتر بود اما شدیدترین حسرت ها به فرموده امام (علیه السلام) حسرت گروهی است که زبان حالشان این است:

سرمایه ز کف رفت و تجارت نمودیم \*\*\* جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشارات گویایی دارد از جمله در آیه 167 سوره بقره می خوانیم: (كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ)؛ «خداوند این گونه است که اعمال آن ها را به صورت مایه حسرت به آنان نشان می دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد!».

در سوره والعصر نیز تصریح شده که همه انسان ها در خسران و زیان اند جز

گروهی که برنامه مشتمل بر چهار ماده دارند: ایمان، عمل صالح، دعوت به سوی حق و دعوت به استقامت (در برابر عوامل گناه، مشکلات اطاعت و مصائب): (وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْأِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ).

در غررالحکم نیز همین معنا به صورت فشرده تری از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده است: «أَخْسَرُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ بِالدُّنْيَا عَوْضًا عَنِ الْآخِرَةِ؛ زیان کارترین مردم کسی است که دنیا را به جای آخرت بپذیرد. (و برای رسیدن به آن هیچ قید و شرطی قائل نباشد)».(1)

در آیه 14 سوره حدید آمده است: (وَلَكِنَّكُمْ فَتَنَّا أَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأُمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ)؛ «ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (های بیهوده) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد تا فرمان (مرگ از سوی) خدا فرارسید، و شیطان فریب کار شما را در برابر (اوامر) خداوند فریب داد!».

جمله «لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ» اشاره به این است که تقدیرات با گروهی همراه می شود و آن ها به خواسته دل و هوس های خود می رسند و دست خالی از دنیا می روند. گرچه این ها نیز زیان کارند ولی از آن ها زیان کارتر کسانی هستند که به آن خواسته ها نیز نمی رسند.

این سخن را با کلامی عبرت انگیز از مرحوم شیخ مفید در کتاب جَمَلِ پایان می دهیم. او از حسن بصری(2) چنین نقل می کند که طلحه از یکی از مزارع بسیار

ص: 186

---

1- غررالحکم، ح 2472.

2- معروف این است که حسن بصری در جنگ جمل حضور نداشت و حتی در بعضی از روایات آمده است که او بعداً سخت از این مسأله پشیمان شد (بحار الانوار، ج 1، ص 78) و آنچه در روایت مورد بحث از حسن نقل شده ظاهراً با واسطه بوده است همان گونه که روایات دیگری از او درباره جنگ جمل با تصریح به واسطه نقل شده است. (بحار الانوار، ج 32، ص 327، ح 313).

وسیع و مهم که عثمان به او بخشیده بود خارج می شد مزرعه ای که گاه هنگام رفتن به آن جا هزار سوار او را همراهی می کردند سپس همراه او از مزرعه باز می گشتند و این وضع همچنان ادامه یافت تا او در قتل عثمان شرکت کرد. هنگامی که جنگ جمل فرارسید برای جنگیدن به وسط میدان آمد در حالی که زره محکمی پوشیده بود تا او را از تیرهای دشمن حفظ کند. ناگهان تیری آمد و بر بدن او نشست و مقدرات الهی واقع شد. در آن حال می گفت: تاکنون به خاک افتادن کسی را ندیدم که از من بدبخت تر باشد. و این در حالی بود که سال ها همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جهاد کرده و از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حمایت نموده بود. سرانجام این افتخارات را از دست داد. حسن بصری می افزاید: من قبر او را دیدم که عابران آن را آلوده کرده بودند. اما زبیر؛ او نیز هنگامی که پشیمان شد و از جنگ جمل کناره گیری کرد به سراغ یکی از قبایل عرب آمد و گفت: مرا پناه بدهید. به او گفتند: ای زبیر! تو قبلا به دیگران پناه دادی و نیاز به پناه نداشتی. از چه چیز می ترسی؟ به خدا سوگند پسرت باعث این ترس تو شده است. در این هنگام ابن جرموز به سراغ او رفت و او را به قتل رساند. و به خدا سوگند هرگز کسی را ضایع تر از او ندیدم. قبر او در سرزمین وادی السباع، محلی است که شغالان آن را آلوده می کنند.

سپس می افزاید: «وَلَمَّا خَرَجَا لَمْ يَدْرِكَا مَا طَلَبَا وَلَمْ يَرْجِعَا إِلَى مَا تَرَكَآ؛ آری، این دو نفر از دنیا رفتند و به آنچه می خواستند، نرسیدند (و آنچه را از دست دادند نیز دوباره به دست نیاوردند)» (1).

\*\*\*

ص: 187



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ. فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسُدَّ تَوْفَى رِزْقِهِ مِنْهَا.

امام (علیه السلام) فرمود:

روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود. کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد. (1)

ص: 189

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها منبع دیگری که خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و شبیه صدر این کلام در نامه 31 (وصیت امام (علیه السلام) به فرزند دلبندهش امام مجتبی (علیه السلام)) و در حکمت 379 آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 301).

## شرح و تفسیر: طالبان دنیا و طالبان آخرت

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه برای این که دنیاپرستان را از راهی که می روند بازدارد و طالبان آخرت را در مسیری که دارند تشویق کند می فرماید: «روزی بر دوگونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود»؛ (الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ).

تجربه های ما نیز در زندگی به ما نشان داده است که گاه روزی های فراوانی بی آن که انسان به دنبال آن برود و یا تلاش زیادی داشته باشد به او می رسد و گاه به عکس، تمام تلاش خود را برای رسیدن به اموال و ثروت هایی به کار می گیرد و گاه بخش مهمی از عمر خودش را در این راه صرف می کند ولی هرگز به آن نمی رسد و ناکام از دنیا می رود.

لذا امام (علیه السلام) به دنبال این تقسیم دوگانه می فرماید: «کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد»؛ (فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا).

اشاره به این که دنیاپرستان غالباً به اهداف خود نمی رسند به خصوص این که هر قدر از دنیا را به دست آورند عطش آن ها فزون تر می شود تا زمانی که مرگ

گلولی آن‌ها را می‌فشارد و با حسرت آنچه به دست نیاورده‌اند و حسرت عدم استفاده از آنچه به دست آورده‌اند با زندگی وداع می‌گویند.

به عکس، طالبان آخرت به وسیله تلاش آمیخته با تقوایی که دارند به زندگی ساده مطلوبی می‌رسند و خداوند منان روزی آن‌ها را تأمین می‌کند و زمانی که از دنیا می‌روند نه حسرت و آه دارند و نه نگرانی.

در روایت هشامیه معروف که مرحوم کلینی در آغاز کتاب کافی آن را آورده است از قول امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسَّ تَوْفِي مِنْهَا رِزْقَهُ وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيُفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتَهُ؛ عاقلان، زهد در دنیا و رغبت در آخرت را پیشه کردند زیرا آن‌ها می‌دانند که دنیا طالب و مطلوب و آخرت نیز طالب و مطلوب است (یعنی) آن‌کس که آخرت را طلب کند دنیا به سراغ او می‌آید تا رزق او را به طور کامل به او برساند اما کسی که دنیا را طلب کند آخرت، او را می‌طلبد یعنی مرگ به سراغش می‌آید؛ هم‌دنیایش را فاسد می‌کند و هم آخرتش را» (1).

البته مفهوم این سخن این نیست که طالبان آخرت برای تأمین زندگی ساده خود تلاش نکنند چراکه در روایات زیادی دستور به تلاش برای معاش داده شده است، بلکه منظور این است که دنیاطلبان که پیوسته برای رسیدن به اموال و ثروت‌های بیشتر تلاش می‌کنند حرص را کنار بگذارند و عمر خود را برای چیزی که هرگز به دست نمی‌آید و یا اگر به دست آید نمی‌توان آن را مصرف کرد تباه نکنند.

در حکمت 379 نیز تعبیر دیگری از این گفتار حکیمانه آمده است آن‌جا که

ص: 191



امام (علیه السلام) روزی را به دوگونه تقسیم می کند: گونه ای از آن به سراغ انسان می آید هرچند او به سراغش نرود و گونه ای از آن که انسان به سراغ آن می رود؛ گاه به آن می رسد و گاه به آن نمی رسد و به دنبال آن، امام (علیه السلام) توصیه به خویشتن داری از زیادت طلبی و حرص می کند، همان چیزی که جهان را پر از شور و شر می کند و سرچشمه بسیاری از بدبختی هاست.

شبییه همین مضمون در وصیت نامه امام (علیه السلام) به فرزندش حسن به علی (علیه السلام) دیده می شود و تمام این عبارات پرمعنا برای نجات انسان ها از چنگال حرص در دنیااست.

\*\*\*

ص: 192

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاسْتَعْلَوْا بِأَجْلِهَا إِذَا اسْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّه سَيُتْرَكُهُمْ، وَرَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا، أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ، وَسَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ! بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

اولیاء الله (دوستان واقعی خدا) کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند، آن ها به آینده آن مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز آن سرگرم اند، و اموری را که بیم دارند سرانجام قاتلشان خواهد شد از میان می برند، آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند، و آنچه را دیگران از دنیا بسیار می شمارند اولیاء الله کم می شمردند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند، آنان با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند، کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن

حقایق را درک می کنند، قرآن به وسیله آن ها برپاست همان گونه که آن ها به وسیله قرآن برپا هستند، برتر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته اند امیدوارکننده ای نمی بینند و برتر از آنچه از آن می ترسند مایه ترس سراغ ندارند. (1)

ص: 194

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را ابو نعیم اصفهانی (از علمای اهل سنت) در کتاب حلیة الاولیاء از حضرت مسیح (علیه السلام) نقل کرده و اگر این نسبت صحیح باشد مفهومی این است که ابو نعیم آنرا به عربی ترجمه نموده زیرا زبان عیسی (علیه السلام) عربی نبود. سپس اضافه می کند که مرحوم مفید (قبل از سیدرضی) آن را در کتاب مجالس از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 302).

امام (علیه السلام) در این گفتار بسیار پرمعنا و حکیمانه، دوستان خاص خدا را با اوصاف دوازده گانه ای معرفی می کند.

نخست می فرماید: «اولیاء الله کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند»؛ (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا).

همان گونه که قرآن مجید در سوره روم آیه (علیه السلام) می فرماید: (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)؛ «آن ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل اند!».

آری ظاهر دنیا آن ها را چنان به خود مشغول می سازد که گمان می کنند هدف نهایی و کمال مطلق در رسیدن به آن است ولی اولیاء الله می دانند دنیا سرابی است ناپایدار، مزرعه ای است برای آخرت و منزلگاهی است بر سر راه که باید از آن زاد و توشه برای سفر طولانی آخرت بگیرند.

در دومین صفت می فرماید: «آن ها به آینده دنیا (سرای آخرت) مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز و حاضر آن سرگرم اند»؛ (وَأَشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا).

اولیاء الله دنیا را گذرگاهی در مسیر آخرت می بینند در حالی که دنیاپرستان گمان می کنند سرای همیشگی آن هاست و هرکدام مطابق تفکر خود عمل می کنند.

قرآن مجید در سوره کهف، آیه 28 به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا)؛ «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به سبب زیورهای دنیا، چشمان خود را از آن ها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

در سومین وصف می فرماید: «آن ها اموری را که خوف دارند سرانجام قاتلشان باشد از میان می برند»؛ (فَأَمَّا تُوًّا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ).

اولیاء الله از چه اموری می ترسند که مایه مرگشان شود؟ (منظور مرگ دل هاست).

پاسخ روشن است: آن ها از هوی و هوس های سرکش، و حرص و طمع، و از وسوسه ها و نقشه های پیچیده شیطان و شیطان صفتان بیمناک اند، مبادا بر آنان چیره شود و قلب آن ها را بمیراند.

قرآن مجید دنیاپرستانی را که هوی و هوس ها بر آن ها غلبه کرده مردگانی می شمرد که حتی صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گوش آنها نمی رسد: (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ)؛ «مسلماً تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند فراخوانی!». (1)

ص: 196

در چهارمین وصف می فرماید: «آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند»؛ (وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيُرَكُّهُمْ).

آری آن ها می دانند مقام ها و زینت ها و ثروت ها سرانجام، آن ها را ترک می کند و تنها با کفنی ساده به سوی دیار آخرت رهسپار می شوند پس چه بهتر که دل به این امور عاریتی نبندند، در نتیجه پیش از آن که این امور آن ها را ترک کند، آن ها این امور را به فراموشی می سپارند.

تعبیر به «منها» که از «من» تبعیضیه در آن استفاده شده اشاره به این است که اموری در دنیا وجود دارد که هرگز انسان را ترک نمی گوید و در همه موارد با اوست همان گونه که قرآن می فرماید: (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ)؛ «آنچه نزد شما ذخیره شده نابود می شود و آنچه در نزد خداست باقی می ماند» (1).

نیز قبلا (در خطبه 203) خواندیم که امام (علیه السلام) می فرماید: «أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ دل های خود را از دنیا خارج کنید پیش از آن که بدن های شما خارج شود».

آنگاه در پنجمین وصف می فرماید: «آنچه را دیگران از دنیا بسیار می بینند اولیاء الله کم می شمردند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند»؛ (وَرَأَوْا أَسْتَكْتَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا أَسْتِقْلَالًا، وَدَرَكُهُمْ لَهَا فَوْتًا).

این یک واقعیت است که دنیاپرستان هنگامی که به مال یا ثروت زیاد یا مقام مهمی می رسند در نظرشان بسیار زیاد است در حالی که دوستان خدا آن را متاع بی ارزشی می دانند، تا آن جا که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) تمام دنیا و آنچه در زیر افلاک واقع شده را کمتر از برگ درختی می داند که در دهان ملخی جویده شده است و سپس می افزاید: علی را با نعمت هایی که به زودی فانی می شود چه کار؟: «إِنَّ

ص: 197

دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَاهُونَ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يُفْنِي وَ لَذَّةٍ لَا تَبْقَى». (1)

جمله «وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا» اشاره به این است که اولیاءالله رسیدن به زرق و برق و اموال و مقامات دنیوی را نه تنها برای خود افتخاری نمی دانند بلکه آن را سبب از دست دادن توفیقات بیشتر و مهمتری محسوب می دارند؛ درست به عکس دنیاپرستان که آن را افتخار می شمرند هر چند توفیقات بیشتری را برای رسیدن به معنویات از دست بدهند.

و در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند»؛ (أَعْدَاءُ مَا سَأَلَمَ النَّاسُ، وَ سَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ!).

روشن است که دنیاپرستان با شهوات دنیا و لذات نامشروع آن و افتخار و مباحثات به فزونی مال و ثروت پیوند دوستی بسته اند چیزی که اولیاءالله با آن مخالف اند و از سویی دیگر، دنیاپرستان، با تقوا و پرهیزکاری و زهد و ایثار و فداکاری دشمن اند همان چیزهایی که اولیاءالله با آن پیمان صلح و دوستی بسته اند.

اولیاءالله طرفدار حق اند و دنیاپرستان مخالف آن، چون اجرای حق منافع کثیف آن ها را بر باد می دهد و به عکس، اولیاءالله دشمن ظلم و ستم هستند چیزی که دنیاپرستان پیوسته از آن طرفداری می کنند زیرا اهداف شوم آن ها را تحقق می بخشد.

در هشتمین و نهمین توصیف آن ها می فرماید: «کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می کنند»؛ (بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا).

ص: 198

آری از یک سو حق جویان و حق طلبان به سراغ آن ها می روند و حقایق قرآن را از آن ها دریافت می دارند و از سویی دیگر خود آن ها نیز به سراغ قرآن می روند و حقایق را از آن در می یابند و به تعبیر دیگر سرچشمه فهم مردم از قرآن، آن ها هستند و سرچشمه علوم آن ها قرآن است.

قرآن مجید در سوره عنکبوت آیه 49 می فرماید: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)؛ «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد».

و در جای دیگر می فرماید: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ). (1)

جمعی از مفسران نهج البلاغه جمله «وبه علموا» را چنین تفسیر کرده اند که مقام و منزلت آن ها در نزد مردم به وسیله قرآن دانسته می شود؛ آیاتی همچون آیات مباهله و تطهیر و ولایت و امثال آن بیانگر مقامات آن هاست. البته این تفسیر در صورتی صحیح است که «علموا» به صورت فعل مجهول (علموا) خوانده شود ولی هرگاه - آن گونه که در نسخه های مختلف آمده است - به صورت فعل معلوم (علموا) خوانده شود تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم.

سپس در دهمین و یازدهمین وصف اولیاء الله می افزاید: «قرآن به وسیله آن ها برپاست همان گونه که آن ها به وسیله قرآن برپا هستند»؛ (وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا).

دلیل قیام قرآن به وسیله آن ها روشن است زیرا تبلیغ قرآن و تبیین مفاهیم آن برای عموم مردم و اجرای دستورات آن، به وسیله آن ها صورت می گیرد.

اما قیام آن ها به وسیله قرآن به سبب آن است که قرآن سرچشمه اصلی تمام علوم و دانش های آن هاست.

ص: 199



آری آن‌ها همچون چشمه‌هایی هستند که از منابع زیرزمین مدد می‌گیرند و سپس به سوی باغ‌ها و گلزارها و کشتزارها سرازیر می‌شوند.

این دو وصف در واقع تأییدی است بر دو وصف سابق، با این تفاوت که در دو وصف سابق، سخن از علم و آگاهی آن‌ها و علم و آگاهی مردم به وسیله آن‌ها بود و در این جا سخن از عمل به دستورات و اجرای اوامر و نواهی الهی است.

در جمله «به قاموا» این احتمال نیز وجود دارد که برجستگی آن‌ها در میان مردم و موقعیت آنان در افکار عمومی به سبب قرآن مجید است که آن‌ها را ستوده و منزلت آن‌ها را روشن ساخته است.

در واقع مضمون این دو جمله همان است که به صورت دیگر در حدیث ثقلین آمده است آن جا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» (1).

سپس امام (علیه السلام) در دوازدهمین و آخرین وصف اولیاء الله می‌فرماید: «بالا تر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته اند امیدوارکننده ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند»؛ (لَا يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرَجُونَ، وَلَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ).

آری آن‌ها به لطف عمیم و بی‌پایان خداوند امیدوارند که بالاتر از آن چیزی نیست و از خشم و سخط او می‌ترسند که مخوف تر از آن چیزی نمی‌باشد و در حقیقت، خوف و رجاء، وجود آن‌ها را پر کرده و به همین دلیل نه دلبستگی به غیر او دارند، نه غیر او را در سرنوشت خود موثر می‌دانند و نه از غیر او بیمناک اند و همین امر مایه صبر و استقامت و ثبات آن‌ها در تمام حوادث زندگی است.

ص: 200

---

1- برای اطلاع از مدارک این حدیث معتبر به جلد نهم پیام قرآن تحت عنوان «حدیث ثقلین» مراجعه شود در آن جا بیست و دو مدرک از صحاح معروف اهل سنت و سنن و غیر آن‌ها ذکر شده است.

در حکمت 82 نیز تعبیری شبیه همین تعبیر آمده بود آن جا که فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می کنم که برای به دست آوردن آن هر قدر تلاش و کوشش کنید به جاست. سپس فرمود: «لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ هیچ کس از شما امیدش جز به پروردگارش نباشد و از هیچ چیز جز گناهش نهراسد».

### **نکته: اولیاء الله در این کلام امام (علیه السلام) چه کسانی هستند؟**

بسیاری از شارحان نهج البلاغه که پیرو مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هستند تصریح کرده اند که این اوصاف مربوط به ائمه معصومین (علیهم السلام) است، آن ها بودند که این صفات دوازده گانه را در سرحد اعلا داشتند، آن ها بودند که مفسران حقیقی قرآن و برپا دارنده احکام آن محسوب می شدند و قرآن نیز فضایل آن ها را بیان کرده است. (1)

ابن ابی الحدید به این جا که می رسد می گوید: مطابق عقیده شیعه این صفات قابل تطبیق بر امامان معصوم آن هاست ولی ما آن را ناظر به جمعی از علمای عارفین می دانیم. (2)

این احتمال نیز وجود دارد که صورت کامل و جامع این صفات در امامان معصوم (علیهم السلام) یافت می شود و کلام مزبور در درجه اول ناظر به آن هاست ولی مرتبه و مرحله ای از آن نیز در بزرگان علما وجود دارد که علاوه بر صفاتی مانند توجه به آخرت و کم ارزش دانستن دنیا و زهد در زندگی مادی، دارای بخش مهمی از علوم قرآن و تفسیر هستند و در میان مردم آن ها را گسترش می دهند

ص: 201

---

1- به شرح نهج البلاغه ابن میثم و مرحوم مغنیه و علامه شوشتری و مرحوم کمره ای رجوع شود.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 77.

و مردم نیز به اعتبار تأکیدهایی که قرآن درباره رجوع به علما و دانشمندان دارد به آن ها رجوع کرده و می کنند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نیز همین احتمال را پذیرفته، آن جا که می گوید: «وهذه من أوصافِ أئمتنا المُقدَّسِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَيُحْتَمَلُ أَنْ تَشْمَلَ الْحَفْظَةَ لِأَخْبَارِهِمُ الْمُتَّبَسِّبِينَ مِنْ أَنْوَارِهِمْ».(1)

\*\*\*

ص: 202

---

1- بحارالانوار، ج 66، ص 320.

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَذْكُرُوا أَنْتِقِطَاعَ اللَّذَّاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می گیرد و تبعات و آثار سوء آن (مدتها) باقی می ماند. (1)

ص: 203

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم آمدی در غررالحکم این جمله را با دو تفاوت نقل کرده است: «اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات وبقاء التبعات» و این تفاوت نشان می دهد که از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 302).

## شرح و تفسیر: لذات زودگذر و تبعات بسیار

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجهی درباره گناهان اشاره کرده، می فرماید: «به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می گیرد و تبعات و آثار سوء آن باقی می ماند»؛ (أَذْكُرُوا أَنْفِقَاعَ اللَّذَّاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ).

این یک واقعیت است که معاصی و گناهان لذت بخش، لذاتی ناپایدار و زودگذر دارند؛ یک فرد شراب خوار چقدر از آنچه می نوشد لذت می برد و یا زناکار لذتش از این گناه چقدر زمان می برد؟ و این در حالی است که آثار گناه و تبعات آن بسیار طولانی و پایدار است.

اما تبعات اخروی آن تا دامنه قیامت و در عرصه قیامت باقی و برقرار است و حتی تبعات و آثار سوء دنیوی آن نیز غالباً طولانی است؛ شراب خوار، به خصوص با تکرار این گناه، انواع بیماری ها را برای خود خریداری می کند. افرادی را می بینیم که چند صباحی با استعمال مواد مخدر چنان خود را اسیر و ذلیل می کنند که این ذلت و اسارت تا آخر عمر بی ثمرشان از آن ها دست بردار نیست.

شخص ظالمی ممکن است در یک لحظه مرتکب قتل شود و لذت انتقام از مخالف خود را بچشد اما ناراحتی وجدان، یک عمر باقی است اضافه بر این گناه

زندان طولیل‌المدتی به سبب آن دامنگیرش می‌شود و عذاب الهی کشتن مومنان بی‌گناه طبق صریح قرآن مجید، خلود در جهنم و عذاب جاویدان است. (1)

بنابراین هرکس در لحظه فراهم شدن اسباب گناه باید مراقب این نکته باشد که لذتش بسیار زودگذر و آثار سوئش بسیار درازمدت است.

اضافه بر همه این‌ها آن‌گونه که از آیات و روایات اسلامی برمی‌آید یکی از آثار گناهان، سلب نعمت‌ها و مواهب الهی است که گاه زمان‌های بسیار طولانی این محرومیت ادامه می‌یابد. همان‌گونه که در خطبه 178 می‌خوانیم: «ایمُّ اللّٰهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِيْ عَصِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا؛ به خدا سوگند هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند نعمتشان زوال نیافت مگر بر اثر گناهی که مرتکب شدند. اضافه بر این‌ها بسیار می‌شود که بر اثر یک گناه لذت بخش زودگذر، ننگ و عاری بر دامان انسان می‌نشیند که بعد از مرگ نیز مردم او را به زشتی یاد می‌کنند».

در اشعاری که در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است چنین می‌خوانیم:

تَقْنَى اللَّذَاذَةَ مِمَّنْ نَالَ شَهْوَتَهَا \*\*\* مِنَ الْحَرَامِ وَ بَيَقَى الْإِثْمَ وَالْعَارُ

تَبَقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِي مَعْبِيَّتِهَا \*\*\* لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کسانی که به شهوت‌های نفسانی می‌رسند لذاتش به زودی پایان می‌گیرد لذاتی که از حرام حاصل شده ولی گناه و ننگ آن باقی می‌ماند.

آری عواقب سوء آن در پایان، می‌ماند و هیچ‌خیری در لذتی که بعد از آن آتش دوزخ باشد نیست. (2)

ص: 205

1- نساء، آیه 93.

2- دیوان امام علی (علیه السلام)، ص 204.

در دعای 31 صحیفه سجادیه (فی ذکر التوبه وطلبها) امام (علیه السلام) به پیشگاه خدا عرضه می دارد: (من توبه می کنم) از گناهی که لذتش پایان یافته و تبعاتش پیوسته دامنگیر من است؛ «مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرَتْ لَدَائِبَهَا فَذَهَبَتْ، وَ أَقَامَتْ تَبَعَاتُهَا فَلَزِمَتْ». شاعر عرب نیز در این زمینه می گوید:

ما كان ذاك العيش إلا سكرة \*\*\* رحلت لذائذها وحلّ خمأؤها

آن زندگی (دنیوی آلوده به گناه) چیزی جز همچون مستی از شراب نبود که لذتش پایان گرفت و خماری آن باقی ماند. [\(1\)](#)

در ضمن باید توجه داشت که منظور امام (علیه السلام) لذات معقول و مشروع نیست چراکه در بعضی از روایات تصریح شده که بخشی از ساعات شبانه روز را برای لذت مشروع و معقول بگذارید تا به شما برای انجام وظایف اصلی کمک کند، بلکه منظور، لذات نامشروع و نامعقول است به قرینه «وبقاء التبعات» یعنی باقی ماندن آثار سوء و عقوبت های آنها.

روایتی که در غرر آمده است نیز این معنا را تأیید می کند؛ فرمود: «اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء التبعات». [\(2\)](#)

شاهد دیگر باز هم حدیثی است که از امام (علیه السلام) در غررالحکم نقل شده است، فرمود: «إِنَّ مَنْ فَارَقَ التَّقْوَى أَغْرَى بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَوَقَعَ فِي تِيهِ السَّيِّئَاتِ وَلَزِمَهُ كَبِيرُ التَّبَعَاتِ؛ کسی که از تقوا دوری گزیند تشویق به لذات و شهوات سرکش می شود و در بیابان گناهان سرگردان خواهد شد و آثار شوم بزرگ آن دامانش را خواهد گرفت». [\(3\)](#)

\*\*\*

ص: 206

- 
- 1- شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج 14، ص 540.
  - 2- غررالحکم، ح 3517.
  - 3- غررالحکم، ح 6014.

## اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أُخْبِرُ تَقْلَهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

آزمایش کن تا دشمنش داری. (1)

سید رضی می گوید: «بعضی این سخن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند ولی آنچه تأیید می کند این کلام از امیر مؤمنان (علیه السلام) باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاِعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی (علیه السلام) فرمود: اخبر تقله. من می گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُوى هَذَا لِلرَّسُولِ (صلى الله عليه و آله) وَمِمَّا يَقْوَى أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أُخْبِرُ تَقْلَهُ» لَقُلْتُ: أَقْلَهُ تَخْبِرُ»).

ص: 207

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: در کتاب غرر الخصائص الواضحة (تألیف وطواط، از علمای قرن ششم) این گفتار حکیمانه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است. این مضمون، هم از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده و هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شبیه آن نیز از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 303).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا به یک اصل مهم اجتماعی اشاره کرده، می فرماید: به ظاهر اشخاص قناعت نکنید، آن ها را بیازمایید وای بسا با آزمودن، آن ها را دشمن بدارید و در یک عبارت کوتاه: «آزمایش کن تا دشمنش داری»؛ (أَخْبِرْ تَقْلَهُ).

«أَخْبِرْ» از ماده «خَبِرَ» (بر وزن قفل) به معنای آزمایش کردن است.

«تقله» از ماده «قَلَى» (بر وزن صدا) به معنای بغض است. این ماده، هم به صورت ناقص یایی آمده و هم ناقص واوی. در صورت اول به معنای بغض و عداوت و در صورت دوم به معنای طرد کردن است و در واقع هر دو به یک معنا بازمی گردد زیرا لازمه عداوت طرد کردن می باشد.

این درمورد جوامع آلوده یا گروه های خاص اجتماعی که افراد منحرف در آن کم نیستند صادق است والا نتیجه آزمایش، همیشه دشمن داشتن افراد مورد آزمون نخواهد بود. ممکن است اشاره به عصر خود حضرت نیز بوده باشد که افراد منافق و چند چهره در آن عصر فراوان بودند؛ گروهی خودفروخته به معاویه و گروهی دربند مال و منال، از هیچ کاری ابا نداشتند هر چند برای فریفتن مردم ظاهر خود را می آراستند ولی به هنگامی که در کوره امتحان قرار می گرفتند بسان سیاه سیم زراندد، خلاف آن به درمی آمدند که خلق می پنداشتند.

سیاه سیم زراندد چون به کوره برند \*\*\* خلاف آن به درآید که خلق پندارند

بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته اند که هاء در «تَقْلِه» هاء سکت است و در واقع بیان کننده کسره لام است که قبل از آن قرار گرفته ولی دلیلی بر این ادعا اقامه نکرده اند. در حالی که بعضی دیگر آن را ضمیر دانسته و اعراب برای هاء گذاشته اند (در حالی که هاء سکت، ساکن است) و در واقع اشاره به ضمیر محذوفی است که در کلمه «اخْبُر» وجود دارد و مفهوم کلام این می شود: او را آزمایش کن تا دشمنش داری.

همان گونه که در ذکر مصادر این گفتار حکیمانه اشاره کردیم همین معنا از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با تفاوتی نقل شده است: «وَجَدْتُ النَّاسَ أَخْبُرَ تَقْلِه»<sup>(1)</sup>.

و از امام صادق (علیه السلام) نیز به صورت دیگری نقل شده است: فرمود: «خَالِطِ النَّاسِ تَخْبُرُهُمْ وَمَتَى تَخْبُرُهُمْ تَقْلِهِمْ؛ با مردم معاشرت کن و آن ها را بیازما و هنگامی که بیازمایی (ای بسا گروهی را) دشمن می داری»<sup>(2)</sup>.

قابل توجه این که مرحوم سید رضی برای تأیید صدور این گفتار حکیمانه از علی (علیه السلام) بعد از آنی که اشاره می کند بعضی از مردم آن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند می گوید: «آنچه تأیید می کند این کلام از امیر مؤمنان (علیه السلام) باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی (علیه السلام) فرمود: اخبر تَقْلِه. من می گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی»؛ (قال الرضی: «قال المأمون: قال ابن الاعرابی: قال المأمون: لولا أن علیاً قال: «أخبر تَقْلِه» لقلت: اقله تخبر»).

همین معنا (سخن مأمون) از ابوحنیفان توحیدی در البصائر والذخائر و ابونعیم در حلیة الاولیاء نقل شده است.

ص: 209

---

1- ابوحنیفان توحیدی در البصائر والذخائر و ابونعیم در حلیة الاولیاء (طبق نقل مرحوم خطیب در مصادر، ج 4، ص 303).

2- کافی، ج 8، ص 176، ح 196.

منظور مأمون این بوده که برای آزمودن مردم باید از آن‌ها فاصله گرفت و حتی اظهار تنفر و بیزاری کرد اگر عکس العمل شدیدی نشان دادند معلوم می‌شود لایق دوستی نیستند و اگر مدارا کردند افرادی صبور و شایسته دوستی می‌باشند.

البته جای تردید نیست که کلام امام (علیه السلام) بر کلام مأمون برتری دارد. کلام امام (علیه السلام) ناظر به یک مسأله اجتماعی است و کلام مأمون در واقع یک مسأله سیاسی است و منظورش این است: باید به همه کس با بدبینی نگاه کرد تا عیوبشان آشکار شود زیرا با خوش بینی، عیوب افراد آشکار نمی‌گردد و سیاست مداران غالباً اصل را درباره اشخاص و حوادث بر سوءظن و بدبینی می‌گذارند.

### نکته: آزمودن قبل از دوستی

بی شک یکی از نیازهای انسان در زندگی، داشتن دوستان موافق و همراه است که در برابر انبوه مشکلات به او کمک کنند، در مصائب مایه تسلی خاطر او گردند و در حضور و غیاب مدافع او باشند زیرا انسان تنها در برابر این حوادث زانو می‌زند.

ولی در انتخاب دوست هرگز نباید عجله کرد بلکه باید نخست او را آزمود، اگر از آزمایش‌ها پیروز درآمد او را به دوستی برگزید. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) طبق حدیثی که در غررالحکم آمده، می‌فرماید: «لَا تَتَّقِ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخِبْرَةِ؛ به دوستت پیش از آزمودنش اعتماد نکن» (1).

به خصوص اگر زمان، زمان پرفسادی باشد، که در آن هنگام باید دقت بیشتری در انتخاب دوستان کرد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانًا جَوْرًا»

ص: 210

وَأَهْلُهُ أَهْلَ غَدَرٍ فَالطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ؛ هرگاه زمان، زمان ظلم (وفساد) باشد و اهل آن زمان پیمان شکن باشند اطمینان به هر کسی کردن نشانه عجز و ناتوانی است».(1)

در احادیث اسلامی مواد این آزمون نیز تعیین شده است. از جمله این که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «يُمْتَحَنُ الصَّدِيقُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ فَإِنْ كَانَ مُوَاتِبًا فَهُوَ الصَّدِيقُ الْمُصَافِي وَإِلَّا كَانَ صَدِيقَ رِخَاءٍ لَا صَدِيقَ شِدَّةٍ تَبْتَغِي مِنْهُ مَالًا أَوْ تَأْمَنُهُ عَلَى مَالٍ أَوْ تُشَارِكُهُ فِي مَكْرُوهِ؛ دوست را با سه چیز می توان امتحان کرد هرگاه حق این سه چیز را ادا کند او دوست خالص است والا- دوست حال آرامش است نه دوست حال شدت: از او مالی بطلب یا مالی در اختیار او قرار بده یا در کاری که مورد میل او نیست با او شریک شو».(2)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَا تَسْمِ الرَّجُلَ صَدِيقًا سِوَمَا مَعْرُوفَةً حَتَّى تَخْتَبِرَهُ بِثَلَاثِ تَغْضِبُهُ فَيَنْتَظِرُ غَضَبَهُ يَخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَعِنْدَ الدِّينَارِ وَالدَّرْهَمِ وَحَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ؛ نام دوست به صورت کامل بر کسی نگذار مگر این که او را به سه چیز بیازمایی: به هنگام غضب ببینی آیا او از مسیر حق به سوی باطل خارج می شود؟ و در برابر درهم و دینار (آیا امتحان خوبی می دهد؟) و دیگر این که با او مسافرت کنی (چراکه در سفر باطن افراد بهتر آشکار می شود)».(3)

\*\*\*

ص: 211

- 1- بحار الانوار، ج 75، ص 239، ح 108.
- 2- بحار الانوار، ج 75، ص 235، ح 107.
- 3- بحار الانوار، ج 71، ص 180، ح 28.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعَلِّقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ عَلَيَّ عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُعَلِّقَ عَنْهُ بَابَ الْأَجَابَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُعَلِّقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده ای بگشاید و در فزونی نعمت را به رویش ببندد، و چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد، و نیز چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد. [\(1\)](#)

ص: 213

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها مدرک دیگری که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند غررالحکم است که آن را با تفاوت هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 304). اضافه می کنیم که این گفتار نورانی به صورت کاملاً مشروح تری در ارشاد القلوب دیلمی آمده است. (ارشادالقلوب، ج 1، ص 148).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه که برگرفته از آیات قرآن مجید است سه بشارت به سه گروه می دهد. نخست می فرماید: «چنین نیست که خداوند در شکر را به روی بنده ای بگشاید و در فزونی را به رویش ببندد»؛ (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزَّيَادَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه هفتم از سوره ابراهیم است: (وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ).

آری این وعده الهی است که خداوند شاکران را فزونی نعمت می بخشد. دلیل آن هم روشن است: شخصی که از نعمت الهی در مسیر اطاعت او استفاده می کند و حق نعمت را ادا می نماید، با زبان حال می گوید: من لایق این نعمتم، و خداوند نیز نعمت را بر او می افزاید. درست مثل این که باغبانی هنگامی که باغ را آبیاری می کند درختان را بارور و پرثمر می بیند و این امر سبب می شود که باغبان بیشتر از آن باغ مراقبت کند زیرا درختانش به زبان حال، لیاقت خود را بیان کرده اند.

در دومین بشارت می فرماید: «چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد»؛ (وَلَا يَفْتَحُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُغْلِقُ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ).

این، اشاره به آیه شریفه 60 سوره غافر است: (وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ) و آیه شریفه 186 سوره بقره: (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي)؛ «هرگاه بندگان من درباره من از تو سوال کنند (بگو:) من به آن ها نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا (از صمیم دل) بخواند اجابت می کنم».

دلیل آن هم روشن است زیرا نه خداوند بخیل است و نه اجابت دعا چیزی از او می کاهد بلکه رحمانیت و رحیمیت او ایجاب می کند که تمام تقاضاهای بندگان را اجابت فرماید و اگر گاهی اجابت دعا تأخیر می افتد و یا بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد حتماً به دلیل مصالحی است یا به واسطه وجود موانع.

بسیار می شود که انسان از خدا چیزی می خواهد که دشمن جان اوست اما توجه ندارد. خداوند چنین دعایی را مستجاب نمی کند و گاه چیزهایی می خواهد اما موانعی مانند گناهان بزرگ جلوی اجابت آن را می گیرد.

در سومین بشارت می فرماید: «چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد»؛ (وَلَا لِيُفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُغْلَقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه 25 سوره شوری است: (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ)؛ «او کسی است که توبه را از بندگان می پذیرد و بدی ها را می بخشد، و آنچه را انجام می دهید می داند».

اصولاً امکان ندارد خداوند دستور به چیزی بدهد و نتیجه آن را پذیرا نشود؛ از یک سو به بندگان بگوید توبه کنید یا بفرماید دری به سوی رحمتم برای شما گشوده ام و آن، باب توبه است از این در وارد شوید ولی خودش حاضر نباشد توبه توبه کاران را بپذیرد.

شبهه همین معانی در حکمت 135 آمد که امام (علیه السلام) فرمود: کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که موفق به دعا شود از



اجابت محروم نمی گردد و کسی که موفق به توبه شود از قبول توبه محروم نخواهد شد و کسی که موفق به استغفار گردد از آمرزش محروم نمی شود و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند محروم از فزونی نعمت نخواهد شد.

قابل توجه این که جمله «مَا كَانَ اللَّهُ» و جمله های معطوف بر آن اشاره به توفیقات الهی است یعنی هنگامی که خداوند کسی را به یکی از این سه چیز (شکر و دعا و توبه) موفق دارد درهای نتایج آن ها را نیز به روی او می گشاید: فزونی نعمت در برابر شکر، اجابت در برابر دعا و آمرزش در برابر توبه.

در واقع شکر و دعا و توبه، سه موضوع سرنوشت ساز در زندگی انسان است و سعادت مند و خوشبخت کسانی هستند که بتوانند از هر سه استفاده کنند؛ در برابر نعمت ها شاکر باشند، در مشکلات دست به دعا بردارند و به هنگام لغزش ها و گناهان از در توبه وارد شوند.

در روایت ارشاد القلوب دیلمی که این گفتار حکیمانه به صورت مشروح تری در آن آمده جمله چهارمی نیز اضافه شده است و آن اینکه «وما كان الله ليفتح باب التوكل ولم يجعل للمتوكل مخرجا فإنه سبحانه يقول ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب ومن يتوكل على الله فهو حسبه؛ چنین نیست که خداوند باب توکل را به روی کسی بگشاید و برای خروج از مشکلاتش راهی برای او قرار ندهد زیرا خداوند می فرماید: کسی که تقوا را پیشه کند خداوند راه خروج از مشکلات را برای او قرار می دهد و از جایی که گمان نمی کند به او روزی می دهد و کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است»<sup>(1)</sup>.

در روایات اسلامی نیز بر این سه موضوع تأکیدات فراوانی شده است که به سه نمونه آن در این جا قناعت می کنیم.

ص: 216

امام صادق (علیه السلام) در مورد شکر می فرماید: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوْرَةِ اِنَّ شَكَرَ مَنْ اَنْعَمَ عَلَيْكَ وَ اَنْعَمَ عَلَيَّ مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَ لَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ الشُّكْرُ زِيَادَةٌ فِي النِّعَمِ وَ اَمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت بخشیده شکر او را به جای آور و کسی که از تو تشکر می کند نعمت را بر او افزون کن زیرا هنگامی که شکر نعمت به جای آورده شود نعمت زوال نمی پذیرد و هنگامی که کفران شود بقای آن نخواهد داشت و شکر، سبب زیادی نعمت ها و امان از دگرگونی هاست».(1)

امام صادق (علیه السلام) در روایت دیگری در مورد دعا می فرماید: «فَأَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَ نَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يَكْتُرُ قَرْعُهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ بسیار دعا کن چراکه دعا کلید هر رحمت و سبب رسیدن به هر حاجت است و به آنچه نزد خداست جز با دعا نمی توان رسید (و دعا سرانجام به اجابت می رسد) زیرا هر دری را بسیار بکوبند امید آن می رود که باز شود».(2)

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مورد توبه می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ هیچ کسی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن توبه کار نیست».(3)

\*\*\*

ص: 217

- 1- کافی، ج 2، ص 94، ح 3.
- 2- بحار الانوار، ج 90، ص 299، ح 33.
- 3- بحار الانوار، ج 6، ص 21، ح 15.



اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام

أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

شایسته ترین مردم به کرم، آن کسی است که افراد کریم به واسطه او شناخته شوند. (معرف کریمان، از همه کریم تر است). (1)

ص: 219

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب مدرک دیگری برای این گفتار حکیمانه در این جا نیاورده و حواله به آخر کتاب داده است؛ حواله ای که توفیق انجام آن را نیافت خدایش غریق رحمت کند. و ما هم در جست و جوهایی که کردیم چیز تازه ای در این باره نیافتیم هر چند سید رضی در گفتار خود صادق است و حتماً آن را از منبع معتبری گرفته است.

این گفتار حکیمانه در منابع مختلف نهج البلاغه به دو صورت نقل شده است: اول به همان صورتی که در عبارت بالا آمده و «عُرِفْتُ» از ماده «معرفت» ذکر شده و مفهوم کلام امام (علیه السلام) این است: «شایسته ترین مردم به کرم کسی است که معرف کریمان باشد»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ).

«کرم» در اصل به معنای شرافت است و به شخصی که دارای صفات برجسته باشد کریم گفته می شود و به گفته راغب در مفردات، هرگاه کرم به عنوان صفت خداوند به کار رود و گفته شود: خداوند کریم است، یعنی دارای انواع بخشش ها در برابر بندگان خویش است و هنگامی که آن را به عنوان وصفی برای انسان ذکر کنند به معنای دارا بودن صفات برجسته انسانی و شرافت و شخصیت است. و در گفتار حکیمانه مورد بحث به همین معنا آمده و اشاره به افراد صاحب فضیلت و باشخصیت است. به اشیاء نفیس نیز کریم گفته می شود و سنگ های قیمتی را «حجر کریم» می گویند.

اشاره به این که وقتی کسی اشخاص کریم و باشخصیت و بزرگوار را معرفی می کند مفهومش این است که او این اشخاص را دوست می دارد و کرم و کرامت را ارزش می شمرد اگر چنین است خودش از همه بیشتر باید به این موضوع اهمیت بدهد.

کسی که حاتم طایی را مدح و ستایش می کند باید خودش سهمی از سخاوت و کرم داشته باشد.

از آن فراتر کسی که امام بزرگواری را به صفات برجسته ای می ستاید؛ امیرمؤمنان (علیه السلام) را به جود و سخاوت و شجاعت و علم و درایت و امام حسین (علیه السلام) را به ایثار و شهادت در راه خدا می ستاید و همچنین هر یک از ائمه (علیهم السلام) را به صفات برجسته ای توصیف می کند چگونه می تواند خودش از تمام این اوصاف بیگانه و تهی باشد. آری آن کس که کرامت کریمان را می ستاید از همه شایسته تر است که راه آن ها را پیوید.

و در نقطه مقابل، بیچاره ترین مردم کسانی هستند که خوبی های خوبان را توصیف می کنند اما خودشان هرگز در عمل در مسیر آن ها نیستند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بَغَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت ها در روز قیامت حسرت و افسوس کسی است که از عدالتی تعریف و تمجید کرده ولی خودش به غیر آن عمل نموده است».<sup>(1)</sup>

مرحوم علامه مجلسی در جلد 69 بحار الانوار بابی به عنوان «من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره» آورده و احادیث متعددی در ذیل آن نقل کرده است.

و اما بنابر صورت دوم که در بسیاری از نسخ آمده مفهوم کلام امام (علیه السلام) این است: شایسته ترین مردم به کرم کسی است که از دودمان کریمان باشد (و کرم در اعماق وجودش ریشه دوانده باشد) «أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَّقَتْ فِيهِ الْكِرَامُ».

«عَرَّقَتْ» از ماده «عرق» (بر وزن فکر) به معنای ریشه، گرفته شده است.

ص: 221

شاعر عرب نیز در این باره می گوید:

إِنَّا سَأَلْنَا قَوْمَنَا فِخْيَارَهُمْ \*\*\* مَنْ كَانَ أَفْضَلَ لَهُمْ أَبُوهُ الْأَفْضَلُ

أَعْطَى الَّذِي أَعْطَى أَبُوهُ قَبْلَهُ \*\*\* وَتَبَخَّلَتْ أَبْنَاءُ مَنْ يَتَبَخَّلُ

ما درباره قوم و قبيله خود تحقيق كرديم ديديم بهترين آن ها كسى بود كه پدرش فضل و شرافتي داشت.

كسى عطا و بخشش مي كند كه پدرش پيش از او بخشش داشته و به عكس، فرزندان بخيلان بخل را پيشه مي كنند.

شاعر ديگري مي گويد:

إِنَّ الْعُرُوقَ إِذَا اسْتَسَرَّ بِهَا الثَّرَى \*\*\* أَثْرَى النَّبَاتُ بِهَا وَطَابَ الْمَرْعُ

هنگامي كه خاك ريشه ها را خوب تغذيه مي كند گياه و مزرعه اي كه از طريق آن ريشه ها مي رويد خوب و پاكيزه است.

این کلام را با سخنی از از سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) پایان می دهیم آن جا که فرمود: «إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السَّلْمَةِ وَالدَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ يَا بِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَحُجُورٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ، وَأَنْفٌ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسٌ أَيْيَةٌ، مِنْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید! مرد آلوده، فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته است. هیهات که من ذلت را بپذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مومنان و نیاکان پاک دامن و مادران پاکیزه من، از این ابا دارند که اطاعت لئیمان را بر قربانگاه بزرگواران ترجیح دهیم»<sup>(1)</sup>.

\*\*\*

ص: 222

وَسُئِلَ (عليه السلام) أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوْ الْجُودُ،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.

از امام (عليه السلام) سوال شد که کدام یک از این دو برترند: «عدالت» یا جود و بخشش؟

امام (عليه السلام) در جواب فرمود:

عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می دهد ولی سخاوت و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد. (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف تر و برتر است. (1)

ص: 223

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر ذیل این کلام حکیمانه منبع دیگری را نقل نمی کند ولی ابن حمدون (متوفای 562 قمری) در کتاب خود به نام التذکرة الحمدونية این گفتار حکیمانه را با تفاوت قابل ملاحظه ای که در ادامه مشاهده می کنید آورده است: وسئل أيُّهما أفضل: العدل أم الجود؟ فقال: العدل سائس عام، و الجود عارض خاص، فالعدل أشرفهما وأفضلهما. (التذكرة الحمدونية، ج 1، ص 254، ح 631). و فتال نیشابوری (متوفای 508) در کتاب روضة الواعظین عین این کلام را با اضافاتی بعد از آن ذکر کرده است و هر دو نفر ظاهراً این کلام را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته اند. (روضه الواعظین، ج 2، ص 466).



## شرح و تفسیر: عدالت برتر است یا جود و بخشش؟

این گفتار حکیمانه و بسیار پر معنا در پاسخ به سوالی که از امام (علیه السلام) پرسیده شد مطرح گردید. سوال کردند: «از این دو کدام برترند: عدالت یا جود؟»؛ (وَسُئِلَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ).

شاید این سوال به دنبال گفتگویی بوده که در میان بعضی از اصحاب آن حضرت واقع شده است. بعضی جود را مهمتر می دانستند و بعضی عدل را؛ قضاوت و داوری را خدمت امام (علیه السلام) آوردند و امام (علیه السلام) جواب بسیار جامع و حساب شده ای داد، فرمود: «عدل، هر چیزی را در جای خود قرار می دهد ولی جود و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد، (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف تر و برتر است»؛ (فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا).

درواقع امام (علیه السلام) به دو نکته اساسی اشاره فرموده است: نخست این که نتیجه عدالت این است که هر کسی در جامعه به حق خویش برسد و هر چیزی در جای خود باشد. اصولاً بعضی عدالت را چنین معنا کرده اند: «وضع الشيء في موضعه؛ هر چیزی را در جای خود قرار دادن».

روشن است که در این صورت تمام افراد اجتماع به تلاش و کوشش

برمی خیزند تا بتوانند حق عادلانه خود را بگیرند در نتیجه جامعه در سایه عدالت، شکوفا و فعال و مترقی می شود.

اما جود و بخشش چنین نیست زیرا چیزی اضافه بر استحقاق افراد است که البته در جای خود بسیار خوب و شایسته است ولی ای بسا همین صفت خوب و شایسته سبب شود که عده ای به تبلی روی آورند و تلاش و کوشش را کم کنند و به انتظار جود و بخشش سخاوتمندان بنشینند.

سپس امام (علیه السلام) به نکته مهم دیگری اشاره می کند، می فرماید: عدالت امری است فراگیر که تمام جامعه انسانی می تواند از آن بهره مند گردند و در سایه آن به زندگی آبرومندی ادامه دهند در حالی که جود و بخشش فراگیر نیست و همیشه موضعی و محدود است و روشن است چیزی که آثار مثبت آن همه افراد جامعه را فرامی گیرد از چیزی که جنبه محدود دارد بهتر و اشرف و افضل است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در این باره سخنی دارد که عیناً در ذیل می آوریم: جود و ایثار را نمی توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن ها مقررات و قانون، وضع و آن را اجرا کرد. اگر جود و احسان و ایثار تحت قانون و مقررات لازم الاجراء درآید دیگر جود و احسان و ایثار نام ندارد، به اصطلاح از وجودش عدمش لازم می آید. جود و ایثار وقتی جود و ایثار است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجراء نداشته باشد و آدمی صرفاً به خاطر کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی و بلکه حیات دوستی جود کند. بنابراین، عدل از جود افضل است... به علاوه همین جودها و احسان ها و ایثارهایی که در مواقعی خوب و مفید است و از نظر جودکننده فضیلتی بسیار عالی است، از نظر گیرنده فضیلت نیست، حساب او را هم باید کرد، حساب اجتماع را هم باید کرد؛ اگر رعایت موازنه اجتماعی نشود و حساب نکرده صورت بگیرد، همین فضیلت اخلاقی موجب بدبختی عمومی و خرابی اجتماع می گردد. صدقات زیاد

و اوقاف زیاد و حساب نکرده، نذورات زیاد و حساب نکرده در هر جا که وارد شده مانند سیل، جامعه را خراب کرده، روحیه ها را تنبل و کلاش و فاسد الاخلاق بار آورده، لطمه ها و خساراتی وارد آورده است. (1)

قرآن مجید نیز در آیه 90 سوره نحل اشاره پرمعنایی به این موضوع دارد، می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)؛ «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می کند؛ خداوند به شما اندرز می دهد، شاید متذکر شوید!».

نخست به اصل عدالت به عنوان یک اصل فراگیر اشاره می کند و مسأله احسان را در درجه بعد قرار می دهد، و از تعبیر به (إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى) فراگیر نبودن آن روشن می شود.

البته نمی توان انکار کرد که در بعضی از مواقع مشکلاتی در جامعه پیدا می شود که اصل عدالت با تمام اهمیتی که در اداره جامعه بشری بلکه در نظم تمام جهان آفرینش دارد به تنهایی کارساز نیست بلکه نیاز به احسان و ایثار وجود دارد. مانند موارد بحرانی که بیت المال جوابگوی نیازهای مستمندان و دردمندان و آسیب دیدگان نیست و باید افراد متمکن دست سخاوت را از آستین فتوت بیرون آورند و مشکلات را حل کنند.

البته جود و بخشش و احسان و انفاق به طور اصولی جزء واجبات نیست بلکه از مسائل مهم اخلاقی محسوب می شود ولی ممکن است جامعه در شرایطی قرار گیرد که جان عده ای با خطر جدی مواجه شود در این زمان آن جود و احسان اخلاقی تبدیل به یک واجب شرعی و انسانی می شود و حتی حکومت اسلامی می تواند مردم را به انجام آن مجبور سازد.

ص: 226

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است جود و احسان در موارد خاص از عدالت برتر باشد همان گونه که قرآن در مورد قصاص می گوید: (فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ). (1)

در این آیه به روشنی، عفو و احسان، برتر از اجرای عدالت به وسیله قصاص شمرده شده است و در مورد بعضی از اختلافات خانوادگی و مهریه می فرماید: (وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى). (2)

نیز می فرماید: (وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ). (3)

در تمام این آیات عفو و احسان، برتر از عدالت شمرده شده ولی این ها در محدوده های خاصی صورت می گیرد در حالی که عدالت محدوده ای ندارد و تمام امور فردی و اجتماعی جامعه انسانی را دربر می گیرد.

این بحث را با روایتی از امام صادق (علیه السلام) درباره اهمیت عدل پایان می دهیم. «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهَادَةِ وَالْأَيْنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ؛ عدل شیرین تر از عسل، نرم تر از کره و خوشبوتر از مشک است». (4)

\*\*\*

ص: 227

1- بقره، آیه 178.

2- بقره، آیه 237.

3- شوری، آیه 40.

4- کافی، ج 2، ص 147، ح 15.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام (علیه السلام) فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند!<sup>(1)</sup>

ص: 229

---

1- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه را مرحوم سید رضی عیناً و بدون کم و زیاد در حکمت 172 آورده و گویا بر اثر طولانی شدن فاصله زمانی بین این دو نوشته فراموش کرده است که آن را قبلاً آورده و به هر حال در کتاب مصادر منابع زیادی برای آن در ذیل همان حکمت 172 آمده که عیناً در این جا نقل می کنیم: (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختارة من کلامه (علیه السلام) و مفید در کتاب اختصاص و میلانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الآداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 304). در کتاب مطالب السوول نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد 75 بحار الانوار، صفحه 14 آورده است.

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا می فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی دانند»؛ (الْأَنَاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

همان گونه که در سند این گفتار حکیمانه ذکر شد این جمله عیناً در حکمت 172 بدون هیچ تغییری آمده و در آن جا تفسیرهای سه گانه ای برای آن ذکر کردیم و در این جا اضافه می کنیم که ممکن است بسیاری از امور دارای فواید زیادی باشد اما شخصی که از آن بی خبر است با آن به مخالفت برمی خیزد همان گونه که قرآن مجید می فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛ «جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است و خدا می داند، و شما نمی دانید».(1)

افراد ناآگاه که به اهمیت جهاد و تأثیر آن در عظمت و عزت مسلمین واقف نیستند آن را امری خشونت آمیز و زیانبار می پندارند و طبیعی است که با آن به

ص: 230

عداوت برخیزند یا برای آن‌ها ناخوشایند باشد. اما مومنان آگاه که به اسرار جهاد و حتی شهادت فی سبیل الله آشنا هستند به آن عشق می‌ورزند.

داروهای تلخ و شفابخش برای کودکی که از آن اطلاعی ندارد تنفرآمیز است و به این آسانی حاضر به نوشیدن آن نیست و با آن دشمنی می‌کند در حالی که افرادی که از آثار آن دارو باخبرند برای به دست آوردن آن هرگونه بهایی را می‌پردازند و با عشق و علاقه آن را می‌خورند.

مؤید این سخن گفتاری است که به عنوان یک اصل کلی، بعضی از روانشناسان اظهار کرده و مثال روشنی نیز برای آن ذکر نموده‌اند و آن این که جهل انسان به شرایط محیط، محیط را برای او غیر قابل تحمل می‌کند اما هنگامی که از آن شرایط باخبر می‌شود ناگهان همه چیز برای او قابل تحمل می‌گردد. آن‌ها در مثالشان چنین می‌گویند: شخصی در حال مسافرت با قطار با مسافر دیگری همنشین شد که چند فرزند خردسال شلوغ داشت ولی آن‌ها را از کارهای نادرستشان باز نمی‌داشت. این مرد مسافر بسیار عصبانی شد و رو به پدر آن بچه‌ها کرد و گفت: چرا مراقب آن‌ها نیستی؟ آن مرد با چشم‌های اشکبار گفت: ببخشید همسرم در بیمارستان در حال سختی است و من در فکر او بودم و از کودکان غافل شدم. این مرد با شنیدن این سخن و آگاه شدن از دلیل عدم مراقبت پدر، وضعش دگرگون شد، عذرخواهی کرد و بچه‌ها را نوازش نمود و روحش آرام گرفت.

آری، هنگامی که آن مرد از شرایط موجود آگاه شد عداوت او به دوستی مبدل گشت.

در مسائل اعتقادی در طول تاریخ بسیار دیده شده است که دو گروه به جان هم افتاده‌اند و علت اصلی آن بی‌خبر بودن از اعتقاد دیگری بوده است و اگر آگاه بودند نه تنها به عداوت بر نمی‌خاستند بلکه با هم دوستی داشتند.



در داستان معروفی که یکی از شعرا آن را به شعر درآورده می خوانیم که شخصی یک درهم به جماعتی داد که یکی از آن ها فارس بود و دیگری عرب و دیگری ترک و دیگری رومی و گفت که هر چه می خواهید با آن بخرید. شخصی که فارس بود گفت: انگور می خواهم، عرب گفت: عنب دوست دارم، آن که ترک بود گفت: نمی شود باید اوزوم بخریم، چهارمی گفت: امکان ندارد باید استافیل تهیه کرد. همه یک چیز می گفتند اما بر اثر ناآگاهی به جان هم افتادند و قیل و قال کردند:

در تنازع آن نفر جنگی شدند \*\*\* که ز سرّ نام ها غافل بدند

مشت برهم می زدند از ابلهی \*\*\* پر بدند از جهل و از دانش تهی

صاحب سرّی عزیزی صد زبان \*\*\* گر بدی آن جا بدادی صلحشان

کلام حکیمانه مولا (علیه السلام) پیام روشنی به همه مصلحان جهان می دهد که اگر می خواهید جوامع بشری اصلاح شود باید کار فرهنگی کنید و جهل ها را به علم مبدل سازید چراکه تا افراد، جاهل اند دشمنی آن ها با هرگونه اصلاح، طبیعی است و اگر آگاه شوند با پای خود شتابان به سوی آن خواهند رفت.

\*\*\*

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الرَّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَىٰ الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الرَّهْدَ بِطَرْفَيْهِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید». بنابراین آن کس که بر گذشته تأسف نمی خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دل بستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است. (1)

ص: 233

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می گوید: زمخشری (متوفای 538) آن را در کتاب خود به نام ربیع الابرار در باب الخیر و الصلاح آورده و همین کلام نورانی از امام سجاد و امام صادق (علیهم السلام) نیز نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 305). اضافه می کنیم: مرحوم طبرسی در مشکاة الانوار این گفتار حکیمانه را با اضافاتی در قبل و بعد از آن نقل کرده که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در دست داشته است. (مشکاة الانوار، ص 207) و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص تنها بخشی از این کلام حکیمانه را آورده که نشان می دهد او نیز منبع دیگری در اختیار داشته است. (تذکرة الخواص، ص 127).

می دانیم زهد از اموری است که در آیات و روایات درباره اهمیت و فضیلت آن سخن بسیار آمده است ولی ماهیت و حقیقت آن برای گروهی ناشناخته است تا آن جا که گاه کارهای ریاکارانه و گاهی ابلهانه را به حساب زهد می گذارند.

امام (علیه السلام) در این کلام حکیمانه زهد را به عالی ترین صورت توصیف کرده و از آیه ای از قرآن برای این تفسیر کمک گرفته است، می فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید»؛ (الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: (لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)).

سپس امام (علیه السلام) چنین نتیجه می گیرد: «بنابراین آن کس که بر گذشته تأسف نمی خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دل بستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ).

این گفتار حکیمانه که برگرفته از قرآن مجید است حقیقت زهد را از نظر اسلام تبیین می کند زیرا حقیقت زهد، وارستگی و آزادگی از زرق و برق دنیا و بی اعتنایی به آن است و نشانه این وارستگی و بی اعتنایی در دو چیز آشکار

می شود: نخست این که اگر انسان مواهبی از دنیا را در اختیار دارد و از دستش رفت ناراحت نشود و ناله سر ندهد و پیوسته اظهار تأسف نکند و نشانه دیگر این که به آنچه دارد دل بسته نباشد. به این معنا که پیوسته به دلیل این که مبادا از دست برود نگران و دل مشغول نباشد.

و یا به تعبیر دیگر به دلیل داشتن امکانات مادی و مال و ثروت و مقام، اظهار خوشحالی و افتخار و بزرگی نکند و آن ها را امانتی الهی بداند که روزی بر اساس حکمتش ارزانی می دارد و روز دیگری به حکم عدالتش باز می ستاند.

مناسب است در این جا به قسمتی از اشعار شیخ بهایی که در این زمینه سروده است اشاره کنیم، او می گوید:

زهد چه؟ تجرید قلب از حب غیر \*\*\* تا تعلق نایدت مانع ز سیر

گر رسد مالی نگردی شادمان \*\*\* و رود آن نبودت باکی از آن

لطف دانی آنچه آید از خدا \*\*\* خواه ذل و فقر خواه عز و غنا

هر که او را این صفت حالی نشد \*\*\* دل ز حب ماسوا خالی نشد

نفی لا تأسوا علی ما فاتکم \*\*\* یأس آوردش شده از راه گم

ولی اشتباه نشود مفهوم این گفتار آن نیست که انسان دست از تلاش برای تأمین معاش و پیشرفت جامعه اسلامی بردارد بلکه هدف، نفی وابستگی ها و اسارت های مادی است که سرچشمه انواع حسادت ها و جنگ و نزاع ها می باشد.

در صدر اسلام افرادی بودند که زهد را به معنای غلط آن تفسیر کرده و عملاً خود را به انزوا کشانده و تن به تنبلی و بی کاری داده بودند. هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از وضع آن ها باخبر شد آن ها را سخت نکوهش کرد و کار آن ها را بیگانه از تعلیمات اسلام دانست.

از این رو در روایات اسلامی زهد در نقطه مقابل حرص قرار داده شده است. این سخن را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که مرحوم کلینی در جلد

دوم کتاب شریف کافی آورده است پایان می دهیم: «إِنَّ عَلَامَةَ الرَّاعِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدُهُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا أَمَا إِنَّ زُهْدَ الزَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زَهَدَ وَإِنْ حِرْصَ الْحَرِيصِ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حِرْصَ فَالْمَغْبُورُ مَنْ حُرِّمَ حَظُّهُ مِنَ الْآخِرَةِ؛ نشانه علاقه مندان به ثواب آخرت زهد در زندگی زیبا و زودگذر دنیاست. بدانید زهد زاهدان در دنیا چیزی از قسمت الهی درباره آنها نمی کاهد هر چند راه زهد را پیش گیرند همان گونه که حرص حریصان به دنیای زیبای زودگذر چیزی بر آنها نمی افزاید هر چند حرص داشته باشند پس مغبون کسی است که از بهره اش در آخرت محروم گردد» (1).

\*\*\*

ص: 236

---

1- کافی، ج 2، ص 129، ح 6. درباره حقیقت زهد از نظر اسلام و مقامات زاهدان و آثار مثبت آن، در کتاب پیدایش مذاهب و همچنین در جلد دوم دائرة المعارف فقه مقارن و نیز در جلد سوم و چهارم پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بحث های زیادی داشته ایم و علاقه مندان می توانند به آن ها مراجعه کنند.

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام

مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد. (1)

ص: 237

---

1- سند گفتار حکیمانه: با توجه به این که این جمله حکیمانه جزئی از خطبه 241 بود مرحوم خطیب مدرک آن را ارجاع به آن خطبه می‌دهد و ذیل آن خطبه می‌نویسد که آمدی در غررالحکم بعضی از جمله‌های این خطبه را به صورت کلمات قصار ذکر کرده است.

## شرح و تفسیر: به وعده های اشخاص زیاد خوشبین نباشید

امام (علیه السلام) در این جمله کوتاه و پرمعنا می فرماید: «چه شکننده است خواب برای تصمیم هایی که (انسان) در روز می گیرد»؛ (مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ).

هدف امام (علیه السلام) از بیان این سخن این است که نمی توان به تصمیم ها و وعده های افراد زیاد خوش بین بود زیرا بسیار می شود که تصمیم های محکمی امروز می گیرند ولی شب می خوابند و صبح بیدار می شوند و به کلی آن را رها می سازند گویی نه تصمیمی گرفته بودند نه وعده ای داده بودند.

این سخن، هم می تواند اشاره به این باشد که زیاد نباید به قول و قرارهای افراد اعتماد کرد و روی آن برنامه ریزی نمود و نتیجه آن را سریع الوصول پنداشت و هم این که اگر کسانی بر اثر عصبانیت یا عدم مطالعه کافی تصمیم سوئی گرفتند نباید زیاد از آن وحشت کرد ای بسا خواب شبانه آن را برهم زند و فردا از آن خبری نباشد.

جمله ای که بعد از آن در خطبه 241 آمده معنی اول را تقویت می کند زیرا می فرماید: «وَأَمْحَى الظُّلْمَ بِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ؛ چه بسیار تاریکی های شبانه ای که یاد همت های بلند را از خاطره ها محو کرده است».

این درواقع شبیه ضرب المثل معروفی است که می گویند: «كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ النَّهَارُ؛ سخن شب را صبحگاهان محو می کند».(1)

به هر حال این موضوع هم یکی از نشانه های ناپایداری دنیاست. نه مالش پایدار است نه مقامش نه جوانی نه سلامت و نه وعده و وعیدهایش. با فاسد شدن یک خواب شبانه ممکن است همه چیز به هم بخورد و به همین دلیل هیچ عاقلی به مظاهر دنیا اعتماد و اطمینان نمی کند هر چند نباید دست از تلاش و کوشش برداشت.

این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور امام (علیه السلام) این است که خواب زیاد تصمیم ها را سست می کند و پر خوابی عامل عقب ماندگی و شکست است. از این رو مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل این کلام شریف را در بابی ذکر کرده که عنوانش چنین است: بَابُ كَرَاهَةِ كَثْرَةِ النَّوْمِ وَالْفَرَاغِ. و در همان باب به همین مناسبت احادیث دیگری آورده از جمله این که امام (علیه السلام) فرمود: «بِئْسَ الْغَرِيمُ النَّوْمُ يَفْنِي قَصِيرَ الْعُمُرِ وَيَقْوَتْ كَثِيرَ الْأَجْرِ؛ خواب، طلبکار بدی است عمر کوتاه را بر باد می دهد و اجر فراوان را از میان می برد».(2)

دیگر این که ابن ابی حمزة نقل می کند که به ابوالحسن (موسی بن جعفر (علیه السلام)) عرض کردم: پدرت جانشین خود را معین کرد شما هم جانشین خود را معرفی کنید. امام (علیه السلام) دست مرا گرفت و تکان داد و این آیه را تلاوت فرمود: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ)؛ «چنان نبود که خداوند قومی را،

ص: 239

---

1- این جمله ضرب المثلی است که از کلام کنیز محمد امین (خلیفه عباسی) گرفته شده، کنیز، شبانه وعده ای به او می دهد و فردا تخلف می کند وقتی از او می خواهد که به وعده اش عمل کند در جوابش می گوید: «كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ النَّهَارُ» و عده ای از شعرا این مصرع را با مصرع های دیگری تکمیل کرده اند که شرح آن را می توانید در الفتوح ابن اعثم، ج 8، ص 404 بیابید.

2- مستدرک الوسائل، ج 13، ص 44، ح 2.



پس از آن که آن‌ها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آن‌ها مخالفت نکنند)». (1)

در این هنگام (بر اثر خستگی) کمی چشمم به خواب رفت. امام (علیه السلام) فرمود: «مَهْ لَا تُعَوِّذُ عَيْنَيْكَ كَثْرَةَ النَّوْمِ فَإِنَّهَا أَقْلُ شَيْءٍ فِي الْجَسَدِ شُكْرًا؛ خودداری کن چشمت را به خواب عادت نده زیرا چشم در میان اعضای بدن از همه کمتر شکرگزاری می‌کند». (2)

لکن تفسیر اول صریح تر و مناسب تر به نظر می‌رسد.

به همین دلیل مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد 68 بحار الانوار، در باب «التدبير والحزم والحذر والتثبت في الأمور وترك اللجاجة» آورده است.

\*\*\*

ص: 240

1- توبه، آیه 115.

2- مستدرک الوسائل، ج 13، ص 44، ح 3.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْوَلَايَاتُ مَصَانِيرُ الرَّجَالِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

مقامات حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است. (1)

ص: 241

---

1- سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر، میدانی در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی تری) این گفتار حکیمانه و گفتار بعد را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 305). اضافه می کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السوول نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السوول، ص 202).

## شرح و تفسیر: میدان آزمون بزرگ

امام (علیه السلام) در این کلام کوتاه حکیمانه اشاره به یکی از مهمترین روش های آزمودن شخصیت ها کرده، می فرماید: «منصب های حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است»؛ (الْوَلَايَاتُ مَصَامِيرُ الرَّجَالِ).

هم شخصیت و ظرفیت آن ها در این گونه حالات آشکار می شود و هم استعداد و توان و لیاقت آنان.

«مصامیر» جمع «مضممار» از ماده «صُمور» (بر وزن ظهور) به معنای لاغر شدن گرفته شده و مضممار به میدانی گفته می شد که اسب ها را بعد از پرورش و تقویت کامل جهت مسابقه اسب سواری به آن جا می آوردند و با تمرین های مکرر آن ها را لاغر و چابک می ساختند بنابراین مضممار به معنای میدان تمرین است و گاه به محل مسابقه نیز اطلاق می شود و در کلام حکیمانه مورد بحث در همین معنا استعمال شده است.

انسان ها را در میدان های مختلفی می توان آزمود؛ گروهی به وسیله مال و ثروت، گروه دیگری به وسیله فقر و ناتوانی، گروهی دیگر به وسیله مصائب و حوادث سخت و دردناک.

ولی در میان میدان های آزمون و مسابقه به خصوص برای شخصیت های برجسته حساس ترین میدان، میدان حکمرانی است. آن جاست که معلوم می شود

ص: 242

چه کسانی را غرور فرامی گیرد و پا از گلیم خود فراتر می نهند و چه کسانی به واسطه داشتن ظرفیت کامل تغییری در وضع آن ها رخ نمی دهد. چه کسانی برای اندوختن مال و ثروت از طریق حکومت، به ظلم و ستم به دیگران می پردازند و چه کسانی تقوا را از دست نمی دهند. چه افرادی به نفع طرفداران خود حکم ظالمانه می کنند و چه اشخاصی همگان در برابر آن ها یکسان اند.

به راستی بسیار مشکل است کسانی را پیدا کنیم که بعد از رسیدن به مقام های بالا تغییر و دگرگونی در حال آن ها پیدا نشود جز معصومین (علیهم السلام) که کمترین تغییری پیدا نمی کردند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آن روز که در گوشه خانه نشسته بود و دیگران به ناحق حکومت می کردند زندگی زاهدانه ای داشت و آن روز نیز که به حکومت رسید همان زندگی زاهدانه را - و شاید به طور کامل تری - ادامه داد.

در حکومتش فرقی میان برادر خود و افراد عادی نگذاشت و طرفداران خود را به هنگام انحراف از طریق حق همان گونه مؤاخذه و ملامت می کرد که مخالفان خود را.

در زندگی روزانه خود نیز کسانی را سراغ داریم که وقتی مقام مختصری پیدا کردند همه چیز آن ها دگرگون شد و حتی دوستان سابق خود را به کلی فراموش کردند و از عهده امتحان مقام کوچکی برنیامدند و به عکس، افراد عالم و باتقوایی را می بینیم که رسیدن به مقامات بالا آن ها را دگرگون نساخت و گام جای گام های مولایشان علی (علیه السلام) گذاشتند.

به راستی این سخن حق است که مقامات حکومتی، در حکم میدان مسابقه مردان است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در مجموعه آثارش سخنی از یک نویسنده عربی به نام علی الوردی که اصالتاً عراقی، و شیعه و استاد دانشگاه بود ولی تمایلات مارکسیستی نیز داشت نقل می کند که جالب است. او می گوید: انصاف

این است که علی (علیه السلام) در زندگی خود این اصل مارکس را نقض کرد که یک انسان نمی تواند در کاخ و کوخ یک رقم فکر کند و خواه ناخواه فکر او عوض می شود. تاریخ علی (علیه السلام) نشان داد که مطلب این گونه نیست زیرا ما علی (علیه السلام) را در وضع طبقاتی اجتماعی مختلف می بینیم در آن حد نزدیک به صفر و در آن نقطه اوج که از آن بالاتر نبود. یک روز او را به صورت کارگر و سرباز ساده ای می بینیم که صبح از خانه اش حرکت می کند تا درخت و زراعتش را آبیاری کند و گاه ممکن است برای دیگری زحمت بکشد و مانند یک کارگر اجرت بگیرد. همین علی (علیه السلام) بعدها و در زمان خلافتش همان گونه فکر می کرد که قبلا داشت و راه و رسم زندگی اش هرگز عوض نشد. (1)

باید گفت: مارکس چون تفکر مادی داشته و در چنین محیطی می زیسته حق داشته چنین فکری کند در حالی که علی (علیه السلام) در محیطی مملو از معنویت و روحانیت می زیسته است.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) که جای خود دارد؛ شاگردان آن حضرت همچون سلمان ها و ابوذرها و مالک اشترها نیز هیچ گونه تغییری در دوران زندگانی شان در فراز و نشیب ها پیدا نشد.

شاعر عرب پنج نوع مستی برای افراد شمرده است که آخرین آن را مستی حکومت می شمرد، می گوید:

سَكَرَاتُ خَمْسٍ إِذَا مُنِيَ الْمَرْءُ \*\*\* بِهَا صَارَ عُرْضَةً لِلزَّمَانِ

سَكْرَةُ الْمَالِ وَالْحَدَاثَةِ وَالْعِشْقِ \*\*\* وَ سَكْرَةُ الشَّرَابِ وَالسُّلْطَانِ

پنج نوع مستی هست که وقتی انسان به آن مبتلا شود در معرض آزمون قرار می گیرد.

ص: 244

مستی مال و مستی جوانی و مستی عشق و مستی شراب و مستی حاکمیت. (1)

این بحث را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم. فرمود: «إِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوَلِّهِ وَلَايَةً فَأَصَبْتَهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَلَايَتِهِ فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٍ؛ هرگاه دوستی داشته باشی که به مقامی از مقامات حکومت برسد و حداقل یک دهم مناسبات قبل از دوران حکومتش با تو را حفظ کند دوست بدی نیست». (2)

\*\*\*

ص: 245

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 88.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 176، ح 10.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ. خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند). (1)

ص: 247

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می کند همان است که در گفتار سابق آمد و آن این که میدانی آن را در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی تری) آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 305). اضافه می کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السوول نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السوول، ص 202) زمخشری نیز در ربیع الابرار عین همین حکمت را ذکر کرده است: (ربیع الابرار، ج 1، ص 300، ح 218).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی برای پیشرفت انسان اشاره می کند و می فرماید: «هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند)»؛ (لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ).

اشاره به این که گرچه حب وطن یک میل باطنی عمیق است و در احادیث اسلامی بر آن تأکید شده ولی بسیار می شود که ماندن در وطن باعث عقب ماندگی و ذلت است در این گونه موارد انسان باید شجاعت به خرج دهد و از وطن خویش به جای دیگر مهاجرت کند؛ جایی که در آن اسباب پیشرفت و ترقی و آرامش خاطر او فراهم است و تعصب کور و کر به وطن در اینگونه موارد نه منطقی است و نه کمکی به زندگی انسان می کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته اند که در این جا دو مکتب در مقابل هم قرار دارند؛ مکتبی که می گوید در وطن خویش زندگی کن. همان گونه که مادر و قابله تو که تو را متولد می کنند بر تو حق دارند، شهری که در آن جا متولد شدی نیز به منزله مادر توست باید همواره در کنار آن بمانی.

و مکتب دیگری که می گوید: عشق به وطن یک عشق کاذب و بیهوده است؛ هر جا بهتر می توانی زندگی کنی به آن جا برو.

ولی حق این است که تضادی در میان این دو نیست. بدون شک اگر انسان بتواند در وطن خویش با دوستان و خویشاوندان و آشنایان زندگی کند و از آزادی و عزت و شرف و آبرو و آرامش برخوردار باشد آن جا از همه جا بهتر است و حدیث «حب الوطن من الایمان» نیز که حدیث مشهوری است این معنا را تأیید می کند و در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) در کتاب شریف کافی آمده است: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجِرُهُ فِي بَلَدِهِ وَيَكُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ وَيَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَسَّ تَعِينُ بِهِمْ؛ از سعادت انسان این است که محل کسب و کار او در شهر خودش باشد و دوستانی صالح و درستکار و فرزندانی که از آن ها کمک بگیرد داشته باشد».(1)

ولی با این حال نباید عشق و علاقه به زیستن در وطن را به عنوان یک اصل غیر قابل استثناء دانست بسیار می شود که انسان در وطنش جز ذلت و عقب ماندگی نصیبی ندارد در حالی که اگر به جای دیگری مهاجرت کند درهای پیشرفت و موفقیت به رویش گشوده می شود. در این صورت آیا سزاوار است تعصب حب وطن او را از مهاجرت بازدارد؟

و به گفته سعدی:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح \*\*\* نتوان مُرد به سختی که من این جا زادم

بعضی معتقدند که حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» مجعول است و ما هم در منابع معتبر به صورت مسند آن را نیافتیم و در جوامع روایی قدیم ذکر نشده ولی بعضی از متأخرین آن را به صورت روایت مرسله آورده اند(2) اما اولاً علاقه به

ص: 249

---

1- کافی، ج 5، ص 257، ح 1.

2- مرحوم شیخ حر عاملی در مقدمه کتاب امل الآمل فی ترجمة علماء جبل العامل آن را ذکر کرده همچنین مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج 1، ص 302) و مرحوم محدث قمی در سفینه البحار (ماده وطن).

زادگاه یک علاقه طبیعی است همانند علاقه به پدر و مادر و اقوام و بستگان و در واقع از روح حق شناسی سرچشمه می گیرد و می دانیم حق شناسی یکی از نشانه های ایمان است.

ثانیاً در روایات اسلامی تعبیراتی مشابه این حدیث آمده است که مضمون آن را تأیید می کند. از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می خوانیم: «عمرت البلدان بحبّ الأوطان؛ شهرها با حبّ وطن آباد می شود». (1)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مِنْ كَرَمِ الْمَرْءِ بُكَائُهُ عَلَيَّ مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَحَيْنُهُ إِلَيَّ أَوْطَانِهِ؛ از نشانه های شخصیت انسان آن است که برای عمر از دست رفته خویش (که در آن کوتاهی کرده) اشک بریزد و به وطنش علاقه مند باشد». (2)

فتال نیشابوری در روضة الواعظین چنین نقل می کند: هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مکه به سوی مدینه هجرت کرد وقتی به جحفه که منزلگاهی میان مکه و مدینه است رسید شوق به مکه و زادگاه خودش و پدرانش در دل او شعله ور شد. جبرئیل آمد عرض کرد: آیا به شهر و زادگاهت علاقه مندی؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند عزوجل می فرماید: (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ)؛ «آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به زادگاهت بازمی گرداند». (3)

و روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه مورد بحث وارد شده که همگی نشان می دهد عشق و علاقه به وطن و زادگاه از نظر اسلام پسندیده است. ولی

ص: 250

---

1- بحار الانوار، ج 75، ص 45، ح 50.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 264، ح 3.

3- قصص، آیه 85؛ روضة الواعظین، ج 2، ص 406.

امام امیر مؤمنان (علیه السلام) در گفتار حکیمانه مورد بحث می فرماید: این عشق و علاقه نباید چنان افراطی باشد که انسان را در وطنش نگه دارد هر چند به فقر و ذلت کشیده شود و یا دینش بر باد برود. در چنین مواقع هجرت کار بسیار پسندیده ای است. همان گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز با همه علاقه ای که به مکه به عنوان زادگاه و به عنوان کانون خانه خدا داشت آن را در شرایط خاصی رها کرد و به مدینه آمد و اسباب پیشرفت اسلام در آن جا به سرعت فراهم شد.

بسیاری از بزرگان نیز بعد از هجرت از وطن خود به مقامات عالی رسیدند و این هرگز با حب وطن منافات ندارد.

قرآن مجید نیز می فرماید: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ)؛ «ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا بپرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید و در چنین شرایطی هجرت کنید)» (1).

\*\*\*

ص: 251

---

1- عنكبوت، آیه 56.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وقد جاءه نعي الأشر رحمة الله:

مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِئْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر؛ به امام (علیه السلام) رسید،

امام (علیه السلام) درباره او چنین فرمود:

مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت. (1)

ص: 253

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر منابع بسیار دیگری غیر از نهج البلاغه برای این گفتار پرمعنا که امام (علیه السلام) درباره مالک اشتر فرموده بیان می کند. از جمله در کتاب الولاية والقضاة محمد بن يوسف کندی که به گفته او پنجاه سال قبل از صدور نهج البلاغه وفات کرده آمده است که علقمه ابن قیس می گوید: با جمعیتی از طایفه نخع بعد از شهادت مالک اشتر خدمت علی (علیه السلام) رسیدم هنگامی که مرادید همین جمله را (با تفاوت هایی) بیان فرمود. سپس بعضی از آن را از دانشمند رجالی معروف، کشی (متوفای نیمه قرن چهارم) نقل می کند و نیز از کتاب غارات ابراهیم بن هلال ثقفی و از مرحوم مفید در کتاب های اختصاص و مجالس و همچنین از نهاییه ابن اثیر (یک جمله آن) و از ربیع الابرار زمخشری و غررالحکم آمدی نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 305).

مرحوم سید رضی می افزاید: «واژه فِند (بر وزن هند) به معنای کوه یکه و تنهاست»؛ (قال الرضیُّ: والفِندُ: المُنْفَرِدُ مِنَ الْجِبَالِ).

ص: 254

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر؛ به امام (علیه السلام) رسید درباره او چنین فرمود: «مالک اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت»؛ (وَقَدْ جَاءَ نَعْيُ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَزْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ).

امام (علیه السلام) در این توصیف فشرده و پرمعنا درباره شخصیت مالک سنگ تمام گذاشته است. از یک طرف او را به کوه بی نظیری تشبیه می کند که هیچ انسان و پرنده ای نمی تواند به قله آن برسد و از سوی دیگر او را به سنگ محکمی تشبیه می نماید که در برابر حوادث بسیار مقاوم است.

درواقع دو وصف مهم در این عبارت درباره مالک بیان شده است: یکی اوج افکار بلند و همت عالی او و دیگر استقامت و پایداری اش در برابر دشمنان و مالک در طول عمر خود که در صحنه های مختلفی ظاهر شد هر دو معنا را به اثبات رساند.

«نَعْيُ» (بر وزن سعی) به معنای خبر فوت انسانی است و ناعی به کسی گفته می شود که خبر مرگ شخصی را به دیگران برساند.



«فند» (بر وزن هند) همان گونه که در تفسیر مرحوم سید رضی آمده بود به معنای کوه یکه و تنه‌است و به کار بردن این تعبیر درباره مالک اشتر به این معناست که او در میان اصحاب و یاران بزرگ علی (علیه السلام) از نظر عظمت، یکتا و تنها بود.

«صلد» (بر وزن فرد) به معنای سنگ صاف و محکم است و مُصَلِّد به آنچه آب در آن نفوذ نکند و آن را متلاشی نسازد اطلاق شده است.

«حافر» در اصل به معنای سُم است و به حیواناتی که تک سم هستند مانند اسب و قاطر، حافر نیز اطلاق می شود. به این مناسبت که پای آن ها زمین را حفر می کند و لذا اسم فاعل از ماده حفر بر آن اطلاق شده است و در عبارت حکیمانه امام (علیه السلام) به معنای مرکب است به قرینه جمله «لا یرتقیه» و همچنین تقابل با طائر.

«یرتقیه» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) به معنای بالا رفتن است.

«یوفی» از ماده «وفا» گرفته شده و در این جا به معنای بالا رفتن در حد اعلی است.

زندگی پرافتخار مالک اشتر نیز شاهد بر این گفتار امام (علیه السلام) است. فکر او به اندازه ای بلند بود که غیر از امام و پیشوای خود و مصالح مسلمین کسی یا چیزی را به رسمیت نمی شناخت و استقامت او در حدی بود که در برابر هیچ دشمنی سر تسلیم فرود نیاورد و به خصوص امتحان خود را در جنگ صفین پس داد که اگر فتنه گران مانع نشده بودند کار لشکر شام و معاویه را یکسره کرده بود.

امام (علیه السلام) در موارد دیگری از نهج البلاغه از جمله در نامه سیزدهم نیز به مدح و بیان منزلت او پرداخته به هنگامی که به او مأموریتی در لشکر صفین می دهد، درباره او می گوید: او کسی است که سستی در عزمش راه ندارد و بیم لغزش در او نمی رود. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آن جا که

ملايimt لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی دهد؛ «فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهُنُّهُ وَلَا سَمَقَطَتُهُ وَلَا بُطُوهُ عَمَّا إِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطَاءُ عَنْهُ أَمْثَلُ» (1).

و هنگامی که ولایت کشور مصر را به دست مالک سپرد در نامه ای به مردم آن کشور مرقوم داشت: بعد از حمد و ثنای الهی، من یکی از بندگان خاص خدا را به سوی شما فرستادم؛ کسی که به هنگام خوف و خطر خواب به چشم او راه نمی یابد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی هراسد و فرار نمی کند. در برابر بدکاران از شعله آتش سوزنده تر است و او مالک بن حارث از طایفه مذحج است؛ «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ أَشَدَّ عَلَى الْفَجَّارِ مِنَ حَرِيقِ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنِ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ».

### نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار

درباره شخصیت مالک اشتر و فضایل او بحث های فراوانی در کتب تاریخ و حدیث آمده که نقل همه آن ها در این جا به طول می انجامد. تنها به چند نکته قناعت می کنیم:

نخست این که آنچه امام (علیه السلام) در مدح و بیان اوصاف او فرموده درباره هیچ یک از اصحاب و یارانش بیان نکرده است از جمله هنگامی که خیر شهادت او به امام (علیه السلام) رسید فوق العاده ناراحت شد و کلماتی در مدح اشتر بیان کرد از جمله فرمود: «لَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)؛ مالک برای من همچون من برای رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بود» (2).

ص: 257

1- برای توضیح بیشتر به شرحی که درباره نامه مذکور در جلد نهم از همین کتاب صفحه 173 داده ایم مراجعه کنید.

2- رجال ابن داود، مدخل مالک بن اشتر.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در کلام معروفش درباره ابوذر اشاره سربسته ای به فضیلت مالک اشتر کرد. ابوذر به هنگام وفاتش در ربه در حالی که دخترش گریه می کرد گفت: گریه نکن بشارت باد بر تو. روزی من و سه نفر دیگر از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خدمتش بودیم فرمود: «لَيَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ بِفَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يَشْهَدُهُ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ یکی از شما در بیابانی از دنیا می رود که گروهی از مومنان (راستین) به سراغ او می آیند (و او را با احترام دفن می کنند). افراد دیگری که با من بودند هیچ کدام در بیابان از دنیا نرفتند و این منم که در این بیابان از دنیا می روم. نه من دروغ می گویم نه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلافی به من گفته است. تو در همین جا بنشین و به جاده نگاه کن خواهی دید که به سراغ من می آیند. مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این داستان، از ابن عبدالبرّ نقل می کند: از کسانی که آمدند و او را با احترام دفن کردند حجر بن عدی و مالک اشتر بودند. (1)

ابن ابی الحدید در شرح نامه سیزدهم نهج البلاغه به هنگامی که مالک اشتر را معرفی می کند می گوید: او تک سوار شجاعی بود، و رئیسی از بزرگان شیعه و شخصیت های برجسته محسوب می شد. بسیار به امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و یاری آن حضرت علاقه مند بود. (و به او عشق می ورزید).

سپس اشاره به جمله ای که ذکر نمودیم می کند که امام (علیه السلام) فرمود: او نسبت به من مانند من نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. سپس به ذکر فضایل مالک پرداخته و در این زمینه داد سخن می دهد و در ادامه می گوید: مدح و تمجیدی که امیر مؤمنان (علیه السلام) در این نامه (نامه سیزده) از مالک اشتر کرده در عین اختصار به قدری مهم است که در یک کلام طولانی نمی توان آن را بیان کرد و به جانم سوگند که مالک اشتر شایسته این مدح و تمجید بود. او مردی جنگجو،

ص: 258

باسخاوت، بردبار، فصیح و شاعر بود و میان نرمش و شدت عمل جمع کرده بود. به هنگام لزوم شدت، شدید و به هنگام لزوم مدارا، نرم و ملایم بود. (1)

این سخن را با روایتی درباره او که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده پایان می دهیم هر چند سخن در این زمینه بسیار است. در جلد 33 بحار الانوار چنین می خوانیم که جمعی از بزرگان طایفه نخع هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر به آن ها می رسد می گویند: خدمت امیر مؤمنان (علیه السلام) رسیدیم دیدیم او بسیار اندوهگین است و تأسف می خورد؛ فرمود: «لَلَّهِ دَرُّ مَالِكٍ وَمَا مَالِكٌ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ فِتْدًا وَلَوْ كَانَ مِنْ حَجَرٍ لَكَانَ صَدْلًا أَمَا وَاللَّهِ لِيَهْدَنَّ مَوْتَكَ عَالَمًا وَ لِيَفْرَحَنَّ عَالَمًا عَلَيَّ مِثْلَ مَالِكٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي وَ هَلْ مَرَجُوْ كَمَا لِكِ وَ هَلْ مَوْجُوْدٌ كَمَا لِكِ؛ آفرین بر مالک، چه مالکی! اگر کوه بود کوه تنهای بزرگی بود و اگر از سنگ بود سنگی بسیار محکم. به خدا سوگند مرگ تو عالمی را تکان می دهد و عالم دیگری را خوشحال می کند. (مردم عراق بر مرگ او اشک می ریزند و مردم شام و یاران معاویه شادی می کنند) گریه کنندگان برای مثل مالک باید گریه کنند. آیا شخص امیدوارکننده ای مثل مالک پیدا می شود؟ آیا موجودی مثل مالک یافت می شود؟».

یکی از طائفه نخع (قبیله مالک) می گوید: علی (علیه السلام) پیوسته اندوهگین بود و بر مرگ مالک تأسف می خورد به اندازه ای که ما فکر کردیم او مصیبت زده اصلی است نه ما که قبیله مالک هستیم و روزهای متوالی آثار آن در چهره امیر مؤمنان (علیه السلام) نمایان بود. (2)

فضایل مالک اشتر در بسیاری از کتاب هایی که قبل از نهج البلاغه تألیف شده بیان گردیده است.

ص: 259

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 98.

2- بحار الانوار، ج 33، ص 556.



اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت آور (و زودگذر) بهتر است. (1)

ص: 261

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: این جمله با اضافه ای در امالی ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای 425) آمده است و از عبارت او استفاده می شود که امام (علیه السلام) این جمله را در لابه لای خطبه ای بیان فرموده است. سپس می افزاید: نویسنده روض الاخیار نیز آن را در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 306).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه خود به یک اصل اساسی در همه فعالیت های فردی و اجتماعی اشاره کرده، می فرماید: «کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت آور (و زودگذر) بهتر است»؛ (قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيَّ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ).

این جمله حکیمانه در حکمت 278 با تفاوت مختصری گذشت و به نظر می رسد همان گونه که مرحوم سید رضی در مقدمه نهج البلاغه اشاره کرده گاه بر اثر فاصله زمانی فراموش می کرده که فلان جمله را قبلا آورده لذا آن را تکرار می کرده است. ولی به هر حال به گفته شاعر: «هو المسكُ ما كررتَه يتضوَعُ؛ کلمات امام (علیه السلام) همچون مشک است هر قدر تکرار شود بوی عطر بیشتری می دهد».

هدف امام (علیه السلام) از این گفتار حکیمانه این است که نباید همچون کسانی بود که وقتی مدح و فضیلت کاری را می شنوند با شتاب به آن روی می آورند و به صورتی خسته کننده آن را انجام می دهند ولی چیزی نمی گذرد که از آن ملول شده رهاش می سازند. چه بهتر که انسان کار سبک تری را انتخاب کند و همواره پرنشاط آن را انجام دهد.

این سخن، هم در مورد عبادات صادق است و هم در مورد مسائل اخلاقی و کمک های اجتماعی و فراگیری علم و دانش و مانند آن.

بعضی هستند هنگامی که فضیلت عملی مانند تلاوت قرآن را می شنوند شب و روز و وقت و بی وقت به تلاوت می پردازند و خود را خسته و ملول می کنند و آن را به زودی رها می سازند. یا در مسیر علم و دانش شروع به فراگیری از این استاد و آن استاد و بحث با دوستان مختلف و مطالعه کتب تا نیمه شب و فراتر از آن می کنند اما به زودی خسته می شوند و گاه متنفر و بیزار، و برای همیشه آن را رها می سازند و این خطری است بزرگ برای پویندگان راه حق.

ولی عاقلان و هشیاران کار سبک تر و مستمر را بر چنین کارهای پرفشار و ملالت خیزی ترجیح می دهند.

اولی مانند رگباری است که در زمین خشک و تشنه ای بریزد؛ موقتاً آن را سیراب می کند ولی بعد از آن، آفتاب سوزان، گیاهانی را که با آن رگبار سر از زمین بیرون آورده اند می خشکاند.

دومی مانند باران های ملایم و یا آبیاری قطره ای در عصر ماست که دست پرورده خود را رها نمی کند و پیوسته آن درخت و گیاه را سیراب و سرسبز و خرم و باطراوت نگه می دارد.

اضافه بر این، کار پرفشار و کوتاه مدت هرگز برای انسان به صورت ملکه در نمی آید در حالی که کار کم فشار و مستمر تبدیل به ملکه ای می شود که انسان همواره به راحتی آن را انجام می دهد و از آن لذت می برد.

شاعر عرب می گوید:

إِنِّي كَثُرْتُ عَلَيْهِ فِي زِيَارَتِهِ \*\*\* فَمَلَّ وَالشَّيْءُ مَمْلُولٌ إِذَا كَثُرَا

وَرَأَيْتُ أَنِّي لَا أَزَالُ أُرِي \*\*\* فِي طَرْفِهِ قَصْرًا عَنِّي إِذَا نَظَرَا

هنگامی که من زیاد به زیارت او (دوستم) می روم خسته می شود و هرچیزی که زیاد گردد خسته کننده است.



و این امر مرا نگران ساخته که پیوسته هنگامی که مرا نگاه می کند نگاهش کوتاه و بی رمق است. (گویی نمی خواهد مرا ببیند). (1)

شاعر پارسی زبان نیز می گوید:

رهر و آن نیست گهی تند و گهی خسته رود \*\*\* رهر و آن است که آهسته و پیوسته رود

مرحوم سید رضی در کتاب المجازات النبویة حدیثی در این زمینه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تَبْغُضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُنْبِتَّ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این دین متین و استوار است. با رفق و مدارا در آن رفتار کن و عبادت خداوند را (بر اثر افراط و زیاده روی) منفور و مبعوض خود نساز زیرا کسی که افراط در سیر می کند نه به مقصد می رسد و نه مرکب خود را سالم باقی می گذارد». (2)

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: «إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ أُدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ؛ من دوست دارم کارهای نیک را ادامه دهم هر چند کم باشد». (3)

اهمیت این موضوع به اندازه ای است که مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابتی تحت عنوان «استواء العمل والمداوة علیه» آورده و با سند معتبر این حدیث را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ لِيَدَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ؛ هنگامی که کسی کار نیکی انجام می دهد حداقل یک سال آن را ادامه دهد سپس اگر مایل بود کار نیک دیگری به جای آن انتخاب کند و این به

ص: 264

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 94.

2- المجازات النبویة، ص 244؛ بحار الانوار، ج 68، ص 218، ح 23.

3- کافی، ج 2، ص 83، ح 4.

دلیل آن است که شب قدر در آن یک سال خواهد بود و این چیزی است که خداوند می خواهد انجام شود. (اشاره به این که خداوند می خواهد اعمال نیک مصادف با شب قدر شود تا ارزش آن بسیار فزونی یابد)»[\(1\)](#)

\*\*\*

ص: 265

---

1- کافی، ج 2، ص 82، ح 1.



اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ حَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَانْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا.

امام (علیه السلام) فرمود:

هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز (در او) داشته باشید. (1)

ص: 267

---

1- سند گفتار حکیمانه: در مصادر نهج البلاغه تنها منبع دیگری که برای این کلام شریف ذکر شده مجمع الامثال میدانی است که از علمای قرن پنجم محسوب می شود که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 307).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته ای می کند که برای شناخت باطن اشخاص غالباً مفید و موثر است، می فرماید: «هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوب و خوشایندی باشد انتظار همان دهایش را نیز (در او) داشته باشید»؛ (إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَأَنْتَظِرُوا أَخْوَاتَهَا).

«خَلَّةٌ» (به فتح خاء و تشدید لام) به معنای خصلت و خوی و صفات اخلاقی است.

«رَائِقَةٌ» از ماده «روق» (بر وزن ذوق) به معنای زیبا بودن و جلب توجه کردن است و در بعضی از نسخ «رائعة» آمده است که همان معنا را می رساند.

طبیعی است که وقتی بر شاخه درختی میوه خوب و جالبی بینیم دور از انتظار نیست که همانند آن در شاخه های دیگر نیز یافت شود. همچنین هرگاه انسان در جایی به قطعه سنگ قیمتی ای برخورد کند چه بسا که نشانه وجود معدنی از آن در آن جا باشد.

این سخن در وجود انسان دلیل روشنی دارد و آن این که کارهایی که انسان به طور مکرر انجام می دهد یک ریشه باطنی دارد که در نهاد اوست و این ریشه باطنی سبب می شود که مشابهات آن نیز در وی ظاهر گردد.

همان گونه که عکس آن نیز چنین است؛ هرگاه بینیم انسانی بدزبان و فحاش

است غالباً پی می بریم که در کارهای دیگر نیز در مسیر غلط و ناپسند قرار دارد از چنین انسانی نمی توان انتظار امانت داری و صداقت داشت.

به تعبیر دیگر، نیکی ها و بدی ها غالباً به هم پیوسته اند گویی یکدیگر را صدا می زنند و دعوت می کنند.

البته ممکن است استثنائاتی وجود داشته باشد که شخصی تنها یک صفت خوب یا یک صفت بد داشته باشد و بقیه صفاتش با آن هماهنگ نباشد ولی همان گونه که اشاره شد این ها جنبه استثنایی دارد نه قاعده کلی.

به هر حال این گفتار حکیمانه دو پیام برای ما دارد: پیام اول در مورد انسان شناسی است که برای شناخت افراد، غالباً می توان روی یکی از صفات خوب یا بد آن ها تکیه کرد و آن را نشانه ای برای بقیه صفات دانست.

دوم این که در تهذیب نفس باید مراقب باشیم که اگر صفت زشتی در ما پیدا شد انتظار نفوذ بقیه زشتی ها را هم داشته باشیم و اگر توانستیم صفت خوبی را در خود ریشه دار کنیم باید به آینده خویش امیدوار باشیم که در پرتو آن، صفات دیگر نیز ممکن است رویش پیدا کند.

### **نکته: صفات اخلاقی کلیدی**

از یک نظر تقریباً تمام صفات اخلاقی در جهت اخلاق حسنه یا رذیله با هم پیوند دارند و هرکدام همجنس خود را صدا می زنند. همان گونه که در گفتار حکیمانه بالا امام (علیه السلام) به آن اشاره فرموده است.

ولی در میان ویژگی های اخلاقی، بعضی جنبه کلیدی داشته و با صفات دیگر که همجنس آن ها هستند پیوند محکمی دارند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

از جمله آن‌ها دروغ است که سرچشمه گناهان بسیاری است. رشوه خواری، ظلم، غش در معامله، پایمال کردن حقوق مردم، اهانت به اشخاص و کمک به ظالمان در بسیاری از موارد با دروغ پیوند نزدیک دارند. به همین دلیل در روایت معروفی که از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است می‌خوانیم: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ؛ تمام زشتی‌ها در اتاقی گذاشته شده و در آن قفل است و کلید آن دروغ می‌باشد».(1)

در روایات اسلامی شراب و مسکرات نیز از گناهان کلیدی ذکر شده چراکه وقتی انسان مست شد هر کار خلاف اخلاق و هر جنایتی ممکن است از او سر بزند و لذا در ذیل روایتی مشابه روایت بالا که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شر و زشتی‌ها قفل‌هایی گذاشته و کلیدهای آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ از شراب هم بدتر است».(2)

روشن است که یک عامل مهم بازدارنده در برابر زشتی‌ها عقل است و شراب عقل انسانی را از کار می‌اندازد و او را آماده هر زشتی‌ای می‌کند.

در مورد صفت رذیله بخل نیز حدیثی از امام (علیه السلام) در حکمت 378 آمده بود: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَ هُوَ زِمَامٌ يَقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل، جامع تمام عیب‌هاست و در حقیقت افساری است که انسان را به سوی هر بدی‌ای می‌کشاند».

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم، کلید همه بدی‌هاست».(3)

ص: 270

---

1- بحار الانوار، ج 69، ص 263، ح 46.

2- کافی، ج 2، ص 338، ح 3.

3- کافی، ج 2، ص 303، ح 3.

زیرا روشن است که در چنین حالتی کنترل عقل از تمام وجود انسان زایل می شود و گاه انسان به صورت دیوانه ای در می آید که هر کار خلافی را ممکن است انجام دهد.

و از همه فراتر حب افراطی به دنیاست که انسان را وادار به هر کار زشتی می کند تا به هدف و مقصود خود که مال و مقام و جاه و جلال مادی است برسد. به همین دلیل در روایت معروف نبوی آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (1).

در حدیث مشروح تری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) که در ذیل حکمت 371 آوردیم می خوانیم که امام (علیه السلام) بعد از آنی که تکبر و حرص و حسد را سرچشمه گناهان دیگر می شمرد در پایان می فرماید: «فَأَجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ همه این ها در حب دنیا جمع است و لذا پیغمبران و (بعد از آنها) دانشمندان با مشاهده این معنا گفته اند: حب دنیا سرچشمه همه گناهان است» (2).

این در مورد صفات زشت است که جنبه کلیدی دارد. در مورد اخلاق فضیله و صفات برجسته نیز همان معنا صادق است. حب آخرت و عشق به پروردگار و خوف از نافرمانی خداوند سرچشمه همه نیکی هاست همان گونه که در حدیثی از معصومین (علیهم السلام) آمده است: «أَنَّ أَصَلَ كُلِّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَ هُوَ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ریشه هر نیکی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از نافرمانی خداوند است» (3).

همچنین در برابر احادیث سابق که از امام حسن عسکری و امام باقر و امام سجاده: درباره حب دنیا نقل کردیم در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:

ص: 271

1- بحار الانوار، ج 51، ص 258.

2- کافی، ج 2، ص 131، ح 11.

3- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 235، ح 26.



«جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی ها و خیرات در اتاقی نهاده شده و کلید آن زهد در دنیا است».(1)

\*\*\*

ص: 272

---

1- کافی، ج 2، ص 128، ح 2.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لغالب بن صعصعة أبي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِلَيْكَ الْكَثِيرَةُ؟ قَالَ: دَعَدَعَتَهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فقال (عليه السلام): ذَلِكَ أَحْمَدُ سُئِلَهَا.

امام (عليه السلام) در سخنی که بین او و مردی به نام غالب بن صعصعه، پدر فرزدق، رد و بدل شد چنین فرمود: شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام (عليه السلام) فرمود: این بهترین راه مصرف آن ها بود. (1)

ص: 273

1- سند گفتار حکیمانه: در مصادر علاوه بر اشاره به روایت مشروحي که از ابن ابی الحدید نقل کرده و این کلام حکیمانه بخشی از آن است می گوید: از تعبیرات این روایت استفاده می شود که این کلام در میان راویان روایات مشهور بوده است. و نیز از ابن اثیر در کتاب نهاییه بخشی از آن را نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 307). اضافه می کنیم که این ماجرا و این گفتار حکیمانه در کتاب های زیاد دیگری نقل شده است از جمله ابن عساکر آن را در کتاب تاریخ دمشق (ج 74، ص 50) آورده همچنین در ربیع الابرار زمخشری (ج 2، ص 256) و در التذکره الحمدونیه (ج 2، ص 264) آمده است.

امام (علیه السلام) در این گفتار نورانی که در میان او و پدر فرزدق، غالب بن صعصعه، رد و بدل شد چنین فرمود: «شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیرمؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام (علیه السلام) فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود»؛ (و قال (علیه السلام) لغالب بن صعصعة أبا الفرزدق، فی کلام دار بینهما: مَا فَعَلْتَ إِبْلِكَ الْكَثِيرَةَ؟ قَالَ: دَغَذَعْتُهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ (علیه السلام): ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا).

در بسیاری از کتب و از جمله تاریخ مدینه دمشق (نوشته ابن عساکر، متوفای 571) این ماجرا به صورت گسترده تری نقل شده است. او می‌نویسد: فرزدق (شاعر معروف) در طفولیت همراه پدرش خدمت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) رسید. فرزدق می‌گوید: هنگامی که با پدرم خدمت امام (علیه السلام) رسیدیم در برابر او شمشیرهایی بود که آن‌ها را آزمایش می‌کرد. رو به پدرم کرد و فرمود: تو کیستی؟ پدرم گفت: غالب بن صعصعه. فرمود: تو همان کسی هستی که شتران فراوان داشتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: با آن‌ها چه کردی؟ عرض کرد: مشکلات و حقوق (زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت. فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود. سپس فرمود: این کودک که با توست کیست؟ عرض کرد: فرزندم همام (فرزدق) است. او در این سن و سال شعر می‌گوید. فرمود: قرآن به او تعلیم کن که قرآن برای او بهتر است. (1)

ص: 274

ابن ابی الحدید اضافه ای بر این سخن دارد و آن این است که فرزذق می گوید: پیوسته سفارش علی (علیه السلام) در ذهن من بود تا زمانی که خود را مقید کردم و سوگند یاد کردم که تا قرآن را حفظ نکنم دست برندارم. (1)

در بسیاری از نسخ نهج البلاغه و کتب دیگری که این جمله در آن ها نقل شده است به جای «دغذغة»، «ذعذعة» آمده که از نظر معنا تناسب بیشتری دارد زیرا «دغذغة» به معنای تحریک کردن و قلقلک دادن است که در این جا تناسبی ندارد در حالی که «ذعذعة» به معنای پراکنده کردن و متفرق ساختن است که مناسب محل کلام می باشد و به نظر می رسد نسخه صبحی صالح در این جا نادرست باشد.

## نکته ها

### 1. اهمیت زکات

می دانیم که زکات به آن نه چیزی که تعلق می گیرد هر سال تکرار می شود تا زمانی که مورد زکات از حد نصاب بیفتد. به خلاف خمس که هر مالی را یک بار خمس می دهند.

مثلاً کسی که دارای یکصد رأس گاو یا گوسفند است باید زکات مال خود را که در حدود دو و نیم درصد است (با رعایت نصاب های مختلفی که در آن است) پردازد و سال بعد هم اگر همان گاو یا گوسفندان را داشته باشد مجدداً زکات به آن تعلق می گیرد تا زمانی که از حد نصاب پایین بیاید. (آخرین حد نصاب در گاو 30 رأس و در گوسفند 40 رأس و در شتر 5 نفر است).

شاید منظور غالب بن صعصعه این بوده که من پیوسته زکات شترانم را پرداختم و چیزی بر آن نیفزودم تا از آخرین نصاب گذشت.

امام (علیه السلام) می فرماید: چه مصرفی بهتر از این که آن ها را ذخیره یوم المعاد خود

ص: 275

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 95.

ساخته ای و به نیازمندان کمک کرده ای و سلامت و عافیت را برای خود خریداری نموده ای.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از حقوق در جمله «ذَعَدَعَتْهَا الْحُقُوقُ» تنها زکات نباشد بلکه حقوق واجب یا مستحب دیگر را نیز شامل شود از جمله استفاده کردن از آن در راه جهاد و کارهای خیر دیگر، همان گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار در توضیح همین عبارت فرموده است. (1)

قرآن مجید نیز می فرماید: (مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ)؛ «آنچه نزد شماست سرانجام از بین می رود ولی آنچه نزد خدا ذخیره شده باقی و برقرار است». (2)

ولی بعضی از افراد ناآگاه یا ضعیف الایمان چنین می پندارند که اگر چیزی از اموال خود را در راه خدا هزینه کنند از اموال آن ها کاسته شده و گرفتار نوعی غرامت شده اند. همان گونه که قرآن مجید درباره اینگونه اشخاص می فرماید: (وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ «گروهی از (این) اعراب بادیه نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند، غرامت محسوب می دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!». (3)

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِنَّ صَاحِبَ النِّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَاللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النِّعْمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا أَزَالَ مِنْهَا عَلَى وَجَلِّ وَحَرَكَ يَدَهُ حَتَّى أَخْرَجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي عَلَى مَا مَنَّنَ بِهِ عَلَيَّ؛ کسانی که صاحب نعمتی هستند در خطرند تا حقوق واجب

ص: 276

1- بحار الانوار، ج 34، ص 322.

2- نحل، آیه 96.

3- توبه، آیه 98.

آن را پردازند. به خدا سوگند هنگامی که نعمت هایی از سوی خداوند متعال به من می رسد من ترسانم - در این جا امام (علیه السلام) دست خود را به نشانه وحشت و اضطراب تکان داد - تا زمانی که حقوقی را که برای خداوند در آن بر من واجب است پردازم. راوی عرض می کند: فدایت شوم شما هم با آن مقام و منزلتی که دارید باز بیمناکید؟ فرمود: آری من خدا را برای نعمت هایی که به من بخشیده است حمد و ستایش می کنم» (1).

## 2. صعصعه و غالب و فرزذق کیستند؟

فرزذق همان شاعر معروفی است که نام اصلی اش همام و لقبش فرزذق بود و اشعار او درباره امام زین العابدین (علیه السلام) در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا او را مشهور ساخته است که در آن اشعار بسیار بلند و زیبا و پر معنایش مقام امام (علیه السلام) را به بهترین وجه در مقابل دشمنش بیان کرد و از عواقب آن نیز نترسید.

و در جریان کربلا هنگامی که خبر از آن حادثه خونین شد جمله تکان دهنده ای بیان کرد. گفت: اگر عرب به دلیل شهادت فرزند بهترین فرد عرب خشم گیرد و یکپارچه بر ضد آن قاتلان قیام کند سبب دوام عزت و کرامت آن ها خواهد شد و اگر کوتاهی کند و حرکتی انجام ندهد برای همیشه از سوی خداوند به ذلت گرفتار خواهد شد. و این بیت را در این باره گفت:

وانتم لا تثار لابنِ خَیرِکم \*\*\* فالقوا السَّلاحَ و اغزِلوا بالمَغازِلِ

اگر برای خونخواهی فرزند بهترین فردتان قیام نمی کنید سلاح ها را کنار بگذارید و همانند پیرزنان مشغول پشم ریزی شوید.

فرزذق از همان کودکی شعر می گفت. مردی غیور و بسیار شجاع

ص: 277

و باشخصیت بود. در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که اگر اشعار فرزددق نبود یک سوم لغت عرب و نیمی از اخبار تاریخی آن ها از میان می رفت. او در سال 110 هجری چشم از جهان فرو بست. (1)

اما غالب، پدر فرزددق طبق گفته زرکلی در الاعلام، مردی بسیار با سخاوت و از قبیله بنی تمیم بود به قدری در سخاوت مشهور بود که حتی بعد از مردنش افرادی که گرفتار فقر می شدند به قبر او پناه می بردند که در یکی از این حادثه ها فرزددق زنی را دید که به قبر پدرش، غالب، پناه آورده است، سوال کرد: مشکلات چیست؟ او مشکل خود را فقر بیان کرد و فرزددق مشکل او را به نحو کامل حل نمود. غالب در حدود سال چهل قمری چشم از جهان فرو بست.

پدر غالب نیز که جد فرزددق بوده و صعصعة بن ناجية نام داشت مرد بسیار سخاوتمندی بود که سخاوت خود را برای فرزنداناش نیز به یادگار گذاشت.

در حالات او نوشته اند که این انسان آزاده شریف در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آن ها مبارزه می کرد تا آن جا که سیصد و شصت دختر را که پدرانشان می خواستند آن ها را زنده به گور کنند از پدرانشان خرید و از مرگ نجات داد. حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او گرفته بود مرکب سواری خود را به اضافه دو شتر به پدر آن دختر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است و حتی فرمود: همین پاداش برای تو بس که خداوند به سبب آن، نعمت اسلام را بر تو ارزانی داشت.

وفات او را بعد از سال (صلی الله علیه و آله) هجری نوشته اند. (2)

ص: 278

---

1- الاعلام زرکلی، مدخل همّام بن غالب.

2- برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج 13، ص 226 و الاعلام زرکلی مراجعه شود.

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ آتَجَرَ بغيرِ فِقْهِ فَقَدْ آزْتَمَ فِي الرَّبِّا.

امام (علیه السلام) فرمود:

کسی که بدون آگاهی (از احکام الهی) به تجارت پردازد در رباخواری غوطه ور می شود. (1)

ص: 279

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم کلینی پیش از سید رضی این گفتار حکیمانه را در فروع کافی، کتاب المعیشه، فروع کافی مسنداً از امام صادق (علیه السلام) از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل می کند همچنین صدوق با اضافه ای در من لایحضره الفقیه. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 307).



امام (علیه السلام) در این جا به تجار هشدار می دهد که احکام فقه اسلامی را مخصوصاً در مسائل مربوط به ربا فرا گیرند تا گرفتار رباخواری نشوند. می فرماید: «کسی که بدون آگاهی (از احکام اسلام) به تجارت پردازد در رباخواری غوطه ور می شود»؛ (مَنْ آتَجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ آرْتَمَ فِي الرَّبَا).

«اتجر» و «تجر» هر دو به معنای تجارت کردن و خرید و فروش نمودن است.

«ارتطم» از ماده «رطم» (بر وزن ختم) به معنای فرورفتن در چیزی است که امکان بیرون آمدن از آن نیست و معمولاً تشبیه به گل ولای عمیق و باتلاق می کنند که وقتی کسی در آن بیفتد قادر به خروج نمی باشد. در لسان العرب، ارتطام را به معنای فرورفتن در چیزی دانسته است که اگر هم کسی بتواند از آن بیرون بیاید با اندوه و غم سنگینی خواهد بود.

روشن است که ورود در هر کاری بدون آگاهی از مسائل مربوط به آن، مشکل آفرین است به خصوص ورود در تجارت با عدم آگاهی از فقه اسلامی انسان را گرفتار معاملات حرام و اعمال نامشروع می کند و دلیل آن این است که فقه اسلامی در امر تجارت و خرید و فروش دستورات دقیقی دارد که بخشی از مهمترین آن دستورات مربوط به ریاست.

در فقه اسلامی دو نوع ربا داریم: یکی ربای معاملی و آن خرید و فروش

جنسی در مقابل جنس مشابه آن با تفاضل است. مثلاً خریدن یک تن گندم نامرغوب در مقابل نیم تن گندم مرغوب. این کار، ربا و حرام است. همچنین در مورد اشیاء دیگر.

در این که چه چیزهایی با یکدیگر همجنس می باشند در میان فقها گفتگوهای زیادی است تا آن جا که حتی گروهی کره و روغن را با شیر یک جنس می دانند و خرید و فروش آن ها را با تفاضل، ربا می شمارند و شرح این اجناس و بحث های مربوط به آن ها در کتب فقهی به صورت گسترده آمده است.

نوع دوم، ربای قرضی است و آن این که انسان چیزی به دیگری وام بدهد و در مقابل آن اضافه ای بگیرد و جالب این که این اضافه ممکن است از قبیل همان جنس باشد مانند دادن یک میلیون پول نقد به کسی در برابر گرفتن یک میلیون و نیم، بعد از گذشتن یک سال، و یا از غیر آن جنس باشد و حتی اگر کسی چیزی را به دیگری وام بدهد و بگوید برای پدرم فلان سوره قرآن را نیز بخوان، این را هم نوعی ربا می دانند و یا خدمات دیگر که ارزشی دارد. همان گونه که در حدیث معروفی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است که فرمود: «كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ مَنْفَعَةً فَهُوَ وَجْهٌ مِنَ وَجْهِ الرَّبَا؛ هر وامی که جذب منفعتی کند نوعی رباست».<sup>(1)</sup>

یعنی هر شرطی که سودی را برای دهنده قرض به بار آورد ربا محسوب می شود خواه مبلغ اضافی باشد یا انجام کاری و یا حتی شرط معامله به مثل که در برابر این وام بعداً وامی به او پردازد. تمام این ها از اشکال رباست.

با توجه به پیچیدگی هایی که در مسأله ربا وجود دارد کسی که وارد میدان تجارت بشود و آگاهی از این مسائل نداشته باشد احتمال بسیار می رود که گرفتار رباخواری شود.

ص: 281

عده ای از شارحان نهج البلاغه پیچیدگی های حکمی مسأله ربا را نیز در این جا مطرح کرده اند که در ربای معاملی چه چیزهایی همجنس است و چه چیزهایی همجنس نیست که شبیه آن را در ربای قرضی و این که چه چیزهایی شرط اضافی محسوب می شود و چه چیزهایی محسوب نمی شود می توان تصور کرد.

ولی باید توجه داشت که اختلافات حکمی مشکلی ایجاد نمی کند زیرا مجتهد بعد از تلاش و کوشش اگر گرفتار خطا بشود معذور است و امام (علیه السلام) در این زمینه هشدار نداده است بلکه نظر مبارک امام (علیه السلام) اشتباهی است که در تشخیص موضوع برای ناآگاهان پیدا می شود و اگر در فراگرفتن مسائل مربوط به ربا و کسب های حلال و حرام کوتاهی کرده باشند مشکل بیشتر می شود.

در تأیید این سخن در روایتی که ذیل گفتار حکیمانه مورد بحث در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمود: «لَا يَقْعُدَنَّ فِي السُّوقِ إِلَّا مَنْ يَعْقِلُ الشَّرَاءَ وَالْبَيْعَ؛ کسی در بازار ننشیند مگر این که احکام خرید و فروش را به خوبی بداند».<sup>(1)</sup>

و در حدیث دیگری که اصیغ بن نباته از آن حضرت نقل می کند می خوانیم که امیر مؤمنان (علیه السلام) بر منبر می فرمود: «يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ الْفِقْهَ ثُمَّ الْمَتْجَرَ الْفِقْهَ وَاللَّهِ لِلرَّبَا فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ أَخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا شُوبُوا أَيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقِ التَّاجِرِ فَاجِرٍ وَالْفَاجِرِ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ أَخَذَ الْحَقَّ وَأَعْطَى الْحَقَّ؛ ای جمعیت تجار! اول آگاهی بر مسائل سپس تجارت، و این سخن را سه بار تکرار نمود آنگاه فرمود: به خدا سوگند ربا در میان این امت پنهان تر است از جنبش مورچه بر سنگ سخت. ایمان خود را با حق بیامیزید. تاجر، فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر کسی که حق بدهد و حق بستاند».<sup>(2)</sup>

ص: 282

1- کافی، ج 5، ص 154، ح 23.

2- کافی، ج 5، ص 150، ح 1.

می دانیم در اسلام درباره تحریم ربا تأکید بسیار فراوانی شده تا آن جا که به رباخواران از سوی خدا اعلام جنگ شده است: (فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ)؛ «اگر دست از رباخواری برندارید خدا و پیامبرش به شما اعلام جنگ می کنند»<sup>(1)</sup>.

آیات دیگری در قرآن مجید از سرنوشت شوم رباخواران در روز قیامت و شامل آن ها شدن عذاب الهی در این دنیا نیز خبر می دهد.

این حکم اسلامی بسیار حساب شده و حکیمانه است زیرا جامعه ای که رباخواری در آن رایج گردد به زودی به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم می شود. ثروتمندانی که بدون کار کردن، هر روز آلف و الوفی درآمد دارند و زحمت کشانی که هر چه زحمت می کشند باید در جیب رباخواران بریزند.

مفاسد شدید رباخواری را در دنیای امروز با چشم می بینیم تا آن جا که در عصر ما بحران های شدیدی در امور اقتصادی کشورهای بزرگ دنیا پیدا شده که یکی از علل مهم آن همین مسأله رباخواری است که حتی امروز که این بحث را می نویسیم هنوز از تنگنای آن بحران ها خارج نشده اند و آینده روشنی در پیش ندارند.

از این گذشته، رباخواری مسائل اخلاقی را درهم می کوبد و سبب کینه شدید قشرهای ضعیف جامعه از ثروتمندان رباخوار می شود که گاه بر اثر تراکم کینه ها شورش های عظیمی جامعه را فرامی گیرد.

یکی از مشکلات دنیای امروز بانک های رباخوار است که رباخواری در تار

و پود آن ها تنیده و هر چه مصلحان خیراندیش اسلامی می کوشند که رباخواری را از آن حذف کنند باز به صورت دیگری ورود پیدا می کند و کار به جایی می رسد که همه جامعه را آلوده می سازد. آن گونه که در حدیث نبوی آمده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَّ فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی برای مردم فرا می رسد که همه رباخوار می شوند و اگر کسی رباخوار نباشد گرد و غبار ربا بر دامن او می نشیند» (1).

البته اگر قراردادی بین وام دهنده و وام گیرنده نباشد ولی وام گیرنده به عنوان یک کار اخلاقی و تشکر از دهنده وام به هنگام پس دادن وام، هدیه ای بر آن بیفزاید شرعاً اشکالی ندارد. مهم آن است که وام دهنده خود را طلبکار چیزی نداند و مطالبه سودی نکند؛ خواه کم باشد یا زیاد. (2)

ص: 284

---

1- مستدرک الوسائل، ج 13، ص 333، ح 18.

2- برای توضیح بیشتر درباره ربا، خطرات ربا و مضرات آن می توانید به کتاب بانکداری اسلامی مراجعه کنید.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتِلَاءُ اللَّهِ بِكِبَارِهَا.

امام (علیه السلام) فرمود:

کسی که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می سازد. (1)

ص: 285

---

1- سند گفتار حکیمانه: میدانی این کلام شریف را در کتاب خود، مجمع الامثال آورده و قرآنی در کتاب اوست که نشان می دهد روایات خود از علی (علیه السلام) را از منبع دیگری نقل کرده است. ابن طلحه شافعی نیز در مطالب السوول این گفتار حکیمانه را در ضمن سخنان دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 308). اضافه می کنیم که مرحوم راوندی (متوفای 573) این کلام شریف را همراه کلام دیگری از علی (علیه السلام) نقل می کند. (دعوات راوندی، ص 169، ح 473).

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه حکیمانه به تمام کسانی که گرفتار پاره ای از مسائل می شوند هشدار می دهد که ناشکری نکنند مبادا گرفتار مصیبت های فزون تری شوند. می فرماید: «کسی که مصیبت های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می کند»؛ (مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ آتَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا).

زندگی این جهان خالی از مصائب نیست منتها هر کسی به یک شکل گرفتار مصیبت می شود. آیا می توان کسی را پیدا کرد که در تمام عمر مصیبتی ندیده باشد؟ آیا طول عمر که یکی از مواهب الهی است همواره توأم با تلخی مصائب دوستان و بستگان و آشنایان نیست؟ آیا افرادی که از عمر طولانی برخوردارند در پایان کار که مصداق ارذل العمر است گرفتار انواع بیماری ها نمی شوند؟

شکست در ازدواج، بیماری فرزندان، مشکلات کسب و کار، از دست دادن عزیزان، عوارض ناشی از خشکسالی ها و مانند آن، مصائبی است که هر کس به یک یا چند مورد از آن گرفتار است.

و همان گونه که در مباحث توحیدی آورده ایم بروز این حوادث فلسفه های زیادی دارد. گاه آزمایش و امتحان است، گاه کفاره گناهان، گاه زنگ بیدارباش و گاه در ظاهر مصیبت است و در باطن موهبت و رحمت و به طور دقیق نمی توان تعیین کرد که هر مصیبتی از کجا سرچشمه گرفته هر چند در بعضی از موارد قرآنی برای شناخت سرچشمه وجود دارد.

با این حال چرا و چگونه ممکن است انسان به مجرد مشاهده مصیبتی زبان به شکایت و ناشکری بگشاید و بی تابی کند و آه و ناله سر دهد؟

ای بسا خداوند رحیم مصیبت کوچک تری را برای جلوگیری از مصیبت بزرگ تری برای بنده اش فرستاده است.

در هر حال آن ها که در برابر مصیبت های کوچک جزع و فزع و بی تابی می کنند و زبان به شکایت می گشایند با این کار خود، مستحق مصیبت های بزرگتری می شوند و به عکس اگر شکر الهی را به جا آورند و حتی آن را به عنوان موهبتی از ناحیه او پذیرا شوند چه بسا خداوند مواهب مهمی نصیب آن ها کند که آن مصیبت در برابر آن کوچک و ناچیز است.

در تفسیر عیاشی آمده است که خداوند به یکی از شیعیان دختری داده بود و او خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید. حضرت او را به سبب تولد آن دختر خشمگین دید، فرمود: بگو بینم اگر خداوند به تو وحی می فرستاد که من جنس فرزند را برای تو انتخاب کنم یا تو برای خویش انتخاب می کنی؟ در پاسخ چه می گفتی؟ عرض کرد: می گفتم خداوند تو انتخاب کن. امام (علیه السلام) فرمود: اکنون نیز خداوند برای تو انتخاب کرده است. سپس امام (علیه السلام) فرمود: آیا داستان آن پسری را شنیده ای که در داستان خضر و موسی (علیهما السلام) به دست خضر (علیه السلام) به قتل رسید و سرانجام خضر (علیه السلام) گفت: خداوند می خواست بهتر و بامحبت تر از آن پسر (کافر فاسد) را به پدر و مادرش بدهد؟ آری آن پدر و مادر، آن پسر فاسد را از دست دادند و خداوند به جای آن، دختری به آن ها داد که هفتاد پیغمبر از دودمان او به عرصه وجود آمدند. (1)

تاریخ، افرادی را نشان می دهد که بر اثر روح بزرگ و فکر بلند، عظیم ترین مصائب را در خود هضم می کردند و با آن کنار می آمدند تا چه رسد به مصائب کوچک.

ص: 287



مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین کلام نورانی امیرمؤمنان (علیه السلام) می گوید: فرض کنید پادشاه قدرتمندی بر اثر حادثه ای ناگهان همه چیز را از دست می دهد و بر اثر بعضی از حوادث به کلی او را از حکومت کنار می گذارند. ناگهان او خود را مانند یک نفر از افراد عادی کوچک و خیابان می بیند که مالک هیچ چیز حتی به اندازه جای پایش نیست در این حال چه کند؟ آیا گریه کند؟ ناله سر دهد؟ فرض کنیم گریه کند و زبان به شکوه بگشاید آیا آنچه را که از دست رفته بازمی یابد؟ در چه زمانی گریه حلال مشکلات بوده در حالی که غم و اندوه، عقل و جسم را ضعیف می کند و مصیبت را سنگین تر می سازد و آن را به مشکلات مهلکی مبدل می کند.

سپس مرحوم مغنیه می گوید: آخرین پادشاه چین، بزرگترین پادشاه روی زمین بود ولی هنگامی که حکومتش از دست رفت همه آن قدرت ها و امکانات را به فراموشی سپرد و در یکی از باغستان ها با مزد کمی مشغول کار شد و گل ها را آبیاری می کرد و علف هرزه ها را با دست خود می کند و در همین حال کتاب های متعددی از شرح زندگانی خود به رشته تحریر درآورد، که درس عبرتی برای کسانی است که عبرت گیر هستند.

سپس می گوید: هر شخص عاقلی باید این گونه باشد و با واقعیت های موجود بسازد والا هویت خود را از دست می دهد و در جهانی مملو از خرافات و اوهام و خیالات زندگی می کند. (1)

وقتی بزرگترین مصیبت ها را می توان به فراموشی سپرد و به جای ناله و فریاد و بی تابی، زندگانی جدید مناسب و آرام بخشی ساخت چگونه نمی توان با مصائب کوچک کنار آمد تا مبدل به مصائب بزرگ تر نشود؟

ص: 288

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

کسی که برای خود شخصیت قائل است شهواتش در برابرش خوار خواهند بود. (1)

ص: 289

---

1- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکمت آمیز در مجمع الامثال میدانی با تفاوتی آمده که نشان می دهد آن را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است و ابن عبد ربه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 308).

## شرح و تفسیر: تضاد شخصیت با شهوات سرکش

امام (علیه السلام) در این گفتار حکمت آمیز اشاره به تضادی می کند که در میان شخصیت و شهوت پرستی وجود دارد، می فرماید: «کسی که برای خود شخصیت قائل باشد شهواتش در برابرش خوار خواهند بود»؛ (مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ).

«شهوات» جمع «شهوت» به معنای خواسته دل است و معمولاً به مواردی گفته می شود که معقول و پسندیده نیست و یا به تعبیر دیگر جنبه افراطی و ناپسند دارد.

بدیهی است کسی که می خواهد شخصیتش در میان مردم و یا حتی برای خودش محفوظ بماند باید از بسیاری از خواسته های نفس صرف نظر کند و به تعبیر امام (علیه السلام) آن خواسته ها در نظرش خوار و بی ارزش باشد زیرا در میان این دو تضاد روشنی است.

افراد هوی پرست که جز شکم و شهوت چیزی نمی فهمند در نظر عموم مردم افرادی پست و بی ارزش اند و به همین دلیل مطرود هستند.

بنابراین، عواقب سوء شهوت پرستی تنها مربوط به زندگی آخرت نیست در دنیا هم شهوت پرستان زندگی بدی دارند.

تعبیر به «هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ» مفهومی این نیست که خواسته های شهوانی نفس او از بین می رود بلکه در نظرش بی اهمیت می شود تا آن جا که گویی وجود ندارد.

امام (علیه السلام) در تعبیر دیگری که در غررالحکم آمده است می فرماید: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنَأْ بِالْمَعْصِيَةِ؛ كَسَى كَافِرًا خَدَّيْهِ شَخْصِيَّةً قَاتِلَةً أَسْرًا بِأَنْفِهَا مَوَهُونًا نَمِيًّا» (1).

قرآن مجید در جای جای خود اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به این حقیقت دارد. در داستان آدم (علیه السلام) می خوانیم که توجه به یک خواسته نفس لباس بهشتی را از اندامش فرو ریخت او را از بهشت بیرون کرد.

ولی یوسف (علیه السلام) با پا گذاشتن بر هوای نفس از بردگی به پادشاهی رسید.

### نکته: عواقب شوم هواپرستی

هوی پرستی و شهوت رانی نه تنها از شخصیت انسان در جامعه و حتی نزد خودش می کاهد بلکه پیامدهای سوء خطرناک تری نیز دارد. از جمله این که قرآن مجید کراراً هوی پرستی را مایه ضلالت می شمرد. در سوره صاد آیه 26 خطاب به داود پیامبر (علیه السلام) می فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ «و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می سازد».

در سوره قصص آیه 50 این گونه اشخاص را گمراه ترین مردم می شمرد: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ»؛ «و آیا گمراه تر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می شود؟!».

در حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، یکی از دو چیزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای امتش از آن می ترسد پیروی از

ص: 291

هوای نفس است چرا که انسان را از حق بازمی دارد: «أَمَّا اتَّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ» (1).

در حدیثی از امام جواد (علیه السلام) می خوانیم: «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تَسَدُّ تَقَالُ لَهُ عَثْرَةٌ؛ آن کس که بر مرکب شهوات سوار شود لغزش هایش قابل جبران نیست» (2).

اصولاً هنگامی که پای شهوت پرستی به میان آید حجابی بر عقل افتاده و حاکمیت عقل کنار می رود و هنگامی که زمام امور انسان از عقل سلب شود و به دست شهوات بیفتد هر گونه بدبختی یا خطری برای او فراهم شود جای تعجب نیست.

در این زمینه آیات و روایات، فراوان است و این سخن را با سخنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که در غررالحکم آمده است پایان می دهیم: «الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَالْهَوَىٰ قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَالنَّفْسُ مُتَجَادِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ؛ عقل دارای لشکر الهی است و هوای نفس فرمانده لشکر شیطان است و انسان در میان این دو قرار دارد هر کدام غالب شود انسان در اختیار او قرار می گیرد» (3).

همین معنا با عبارت شیوای دیگری از آن حضرت نقل شده است، فرمود: «الْعَقْلُ وَالشَّهْوَةُ ضِدَّانٍ وَ مُوَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مُزَيِّنُ الشَّهْوَةِ الْهَوَىٰ وَالنَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ؛ عقل و شهوت ضد یکدیگرند. عقل را علم یاری می کند و شهوت را هوای نفس زینت می دهد و روح انسانی در میان این دو در کشمکش است هر کدام از این دو پیروز شود انسان در کنار آن قرار می گیرد» (4).

ص: 292

1- بحار الانوار، ج 67، ص 75، ح 3.

2- بحار الانوار، ج 67، ص 78، ح 11.

3- غررالحکم، ح 304.

4- همان، ح 448. در ذیل حکمت شماره 2 نیز مطالبی در این زمینه داشتیم.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا مَزَحَ أَمْرٌ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.

امام (علیه السلام) فرمود:

هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فروریخت. (1)

ص: 293

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم آمدی در غرر الحکم نیز عین این عبارت را از علی (علیه السلام) آورده سپس اضافاتی برای آن ذکر کرده است (ولی این اضافات در غرر چاپ فعلی، ذیل این گفتار حکمت آمیز نیامده، بلکه در جای دیگری از غرر ذکر شده است). ابن قتیبه دینوری نیز همین مضمون را با عبارت دیگری آورده است: «إِذَا ضَحِكَ الْعَالِمُ ضِحْكَةً مُجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً». (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 308). اضافه می کنیم که ابشیهی، دانشمند معروف شافعی مذهب که از علمای قرن نهم هجری است همین مضمون را با تفاوتی در کتاب المستطرف آورده که نشان می دهد از جای دیگری گرفته است. (المستطرف، ص 469).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به کسانی که مزاح نامناسب می کنند یا در مزاح افراط می ورزند، هشدار می دهد که مزاح مایه فروریختن قسمتی از عقل انسان است، می فرماید: «هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فروریخت»؛ (مَا مَزَحَ أَمْرٌ مَوْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً).

حقیقت مزاح آن است که انسان سخنی غیر واقعی بگوید - البته با قرائن حالی یا مقالی - که مایه انبساط خاطر و تفریح شود ولی این کار با این که در بسیاری از موارد پسندیده است و در اخبار به آن توصیه شده گاه مشکلات عظیمی به بار می آورد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

«مَزَحَ» از ماده «مزاح» (بر وزن کتاب) و معادل آن در فارسی، شوخی کردن است و شامل سخنان غیر جدی است که برای انبساط خاطر گفته می شود و در مدح آن همین بس که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایتی فرمود: «إِنِّي أَمَزُحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ مَنْ مَزَحَ مِنِّي كُنْتُ وَلِيَّ جَزْءٍ نَمِيٍّ» (1).

«مَجَّ» از ماده «مَجَّ» (بر وزن حج) در اصل به معنای بیرون ریختن مایعی از دهان است. سپس به هرگونه ریزشی اطلاق شده است. و «مَجَّةً» به معنای یک بار فروریختن است. همچنین «مزحه» به معنای یک بار مزاح کردن می باشد.

ص: 294

و در روایات متعددی نمونه‌هایی از شوخی‌های پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که معروف است از جمله روزی پیرزنی خدمت آن حضرت رسید، ایشان رو به او کرد و فرمود: پیرزن هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پیرزن گریه کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (غصه مخور) آن روز تو پیرزن نیستی (بلکه جوان هستی)، خداوند می‌فرماید: (إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا)؛ «ما آن زنان بهشتی را به وجود آوردیم و همه را باکره قرار دادیم» (1). در حدیث دیگری آمده است که فردی اعرابی گاه خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد سپس عرض می‌کرد: پول هدیه را لطف بفرمایید رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (به سبب این شوخی) می‌خندید و گاه هنگامی که آن حضرت غمگین می‌شد می‌فرمود: اعرابی کجاست؟ ای کاش باز هم می‌آمد.

واژه «مداعبه» و «دعابه» در لغت عرب به معنی مزاح است و در روایات از آن مدح شده است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهِ السَّرْوَرَ عَلَى أُخِيكَ وَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسَّرَهُ؛ مزاح کردن از حُسن خلق است و تو به وسیله آن، سرور در دل برادر مومنت وارد می‌کنی و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گاهی با افراد شوخی می‌کرد تا آن‌ها را شاد کند» (2).

مخصوصاً در سفرها که مشکلات بیشتر است و گاه پیشامدهای نگران‌کننده‌ای رخ می‌دهد دستور به مزاح داده شده است.

در بحارالانوار، جلد 73 بابی تحت عنوان «حسن الخلق و حُسن الصحابة و سائر آداب السفر» ذکر گردیده و در آن روایات متعددی در مورد حُسن مزاح در سفر آورده شده از جمله حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که می‌فرماید: «وَأَمَّا الَّتِي فِي

ص: 295

1- واقعه، آیات 35 و 36؛ میزان الحکمة، ح 18858.

2- کافی، ج 2، ص 633، ح 3.



السَّفَرِ فَبَدَّلَ الزَّادَ وَحُسْنَ الْخُلُقِ وَ الْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ اما آنچه در سفر نشانه شخصیت و جوانمردی است بخشیدن زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح بدون آلودگی به معصیت است» (1).

### نکته: خطرات مزاح و شوخی

با این که مزاح - همان گونه که گفته شد - باعث آرامش روح و رفع هموم و غموم است و به خصوص در مشکلاتی همچون مشکلات سفر، کار را بر انسان آسان می کند ولی در عین حال اگر خارج از حساب و کتاب باشد ممکن است عظیم ترین مشکلات را به بار آورد.

بسیاری از مزاح ها ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و کینه ها را در سینه ها انباشته کند چرا که شخص مزاح کننده نمی تواند کار خود را سالم انجام دهد، در لباس مزاح بر زخم مخالفان خود نمک می پاشد و دشنه در پهلوئی آن ها فرو می کند.

گاهی مزاح جنبه انتقام جویی و ایذاء و آزار دیگران را ندارد اما مسائل مبتدل و رکیکی در آن مطرح می شود همان گونه که بسیاری از مزاح های عوام به این صورت است. این گونه مزاح ها شخصیت انسان را پایین می آورد و همان گونه که امام (علیه السلام) در کلام حکیمانه فوق فرمود: هر مزاحی که این گونه باشد مقداری از عقل و درایت انسان را فرو می ریزد.

گاهی مزاح، توأم با غیبت و تهمت است که آن نیز از گناهان کبیره می باشد.

گاه بعضی از مزاح ها موجب وحشت و شوک های سخت روحی می شود

ص: 296

و افرادی در این گونه مزاح ها جان خود را از دست می دهند مثل این که تلفن را بردارد و از روی مزاح به دوست خود بگوید: مغازه ات آتش گرفت یا اتومبیل تو را دزدیدند و یا فرزندت تصادف نمود و این گونه خبرهای دروغ و وحشتناک که در میان بعضی از افراد بی بندوبار معمول است.

گاه بعضی از مزاح ها که از فردی باشخصیت درباره افراد عادی صادر می شود زبان آن ها را می گشاید و او را هتک احترام و به او توهین می کنند. آن گونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاوُكَ وَلَا تُمَارِخَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مِرَاءٌ وَ جِدَالٌ بَا اِفْرَادٍ مَكْنٌ كِهْ اِبْهَتْ تُوْرَا اِزْ بِيْنِ مِيْ بَرْدٍ وَ مِزَاحٍ (با افراد ناآگاه) مکن که آن ها را در برابر تو جسور می سازد».(1)

همین مضمون در تحف العقول از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است.(2)

ص: 297

---

1- کافی، ج 2، ص 665، ح 17.

2- تحف العقول، ص 486؛ بحارالانوار، ج 75، ص 370، ح 1. درباره مزاح و موارد خوب و بد آن در جلد سوم، ذیل خطبه 84 نیز بحث دیگری داشتیم.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُفْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتِكَ فِي رَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

امام (علیه السلام) فرمود:

اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی اوست و اظهار میل به کسی که به تویی اعتناست سبب خواری تو خواهد بود. (1)

ص: 299

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر این گفتار حکیمانه را به صورت کوتاه تری از غررالحکم آمدی نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 309).

## شرح و تفسیر: چه بهتر محبت از دو سر باشد

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه درباره دو موضوع هشدار می دهد، می فرماید: «اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی او است و اظهار میل تو به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد شد»؛ (زُهْدُكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانٌ حَظٌّ، وَ رَغْبَتُكَ فِي رَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ).

این یک واقعیت مسلم است که اگر انسانی به ما اظهار محبت کند و ما به او بی اعتنایی کنیم خود را از دوستی و محبت و کمک های احتمالی او در مشکلات محروم ساخته ایم و به این ترتیب بهره کمی برده ایم. انسان عاقل و هشیار کسی است که دست های افراد لایقی را که به عنوان دوستی به سوی او دراز می شود بفشارد و روز به روز بر دوستان خود بیفزاید چرا که مشکلات زندگی به قدری زیاد است که انسان به تنهایی از عهده حل آن ها بر نمی آید ولی اگر دوستان فراوانی داشته باشد آن ها می توانند به حل مشکلات او کمک کنند و این جاست که در ضرب المثل گفته اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

به عکس، هرگاه کسی به انسان بی اعتنا باشد و انسان به او اظهار تمایل کند خود را خوار و بی مقدار کرده است. ضرب المثلی در فارسی هست که می گویند: برای کسی بمیر که برای تو تب کند. ولی آن کس که محبتی ندارد و دست دوستی دراز نمی کند و احساسی در او وجود ندارد، به سراغ او رفتن اشتباه و خطاست.

در حکمت دوازدهم نیز نکته ای شبیه همین نکته حکیمانه وجود داشت آن جا که می فرمود: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَ أَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ صَدَّيْعَ مَنْ ظَفِرَ بِهِ مِنْهُمْ؛ عاجزترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی انتخاب کند و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده است از دست بدهد».

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرَمَهُ وَ مَنْ اسْتَحْفَ بِكَ فَأَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْهُ؛ کسی که تو را گرامی می دارد گرامی اش بدار و کسی که تو را سبک می سازد خود را از او دور ساز» (1).

### نکته: نقش دوستان در زندگی انسان

زندگی انسان - همان گونه که بارها اشاره کرده ایم - زندگی پیچیده و مملو از مشکلاتی است که انسان به تنهایی از عهده حل آن ها برنمی آید و به همین دلیل انسان رو به زندگی اجتماعی کرده و همه جا گروه هایی از انسان ها با هم زندگی می کنند و مشکلات را به کمک یکدیگر حل نمایند.

ولی این مقدار نیز کافی نیست. هر کسی نیاز به دوستانی دارد که در مشکلات به یاری او بشتابند و این کمک متقابل سبب غلبه بر مشکلات خواهد شد. به همین دلیل در اسلام برداشتن دوست تأکید شده است.

در آغاز اسلام نیز مسلمانان علاوه بر آن که همه خود را برادر یکدیگر می دانستند هر کدام با فرد یا افرادی عقد اخوت و پیمان برادری بستند. این پیمان احترام فوق العاده ای دارد و احکامی در فقه بر آن مترتب می شود.

ص: 301

این گونه دوستان نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز می توانند سبب نجات انسان شوند و در صورتی که مومن صالحی باشند شفاعت کنند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «استَكْتَبُوا مِنَ الْإِخْوَانِ فَإِنَّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ شَفَاعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ تا می توانید دوست برای خود انتخاب کنید زیرا هر مومنی روز قیامت شفاعتی دارد».<sup>(1)</sup>

اضافه بر این، انسان هنگامی که در کنار دوستش می نشیند یا با او درد دل می کند احساس آرامش می نماید همان گونه که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسَّ كُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسَّ كُنُ الظَّمَانُ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ؛ شخص باایمان در کنار برادر مؤمنش آرامش پیدا می کند آن گونه که تشنه در کنار آب خنک».<sup>(2)</sup> به علاوه دوستان آگاه، مشاور خوبی برای انسان جهت حل مشکلات خواهند بود همان گونه که در حدیث معروفی امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «المؤمنُ أخُ المؤمنِ و هو عینه و مرأته و دلیله لا یخونه و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه؛ فرد باایمان، برادر فرد باایمان است به منزله چشم او و آینه او و راهنمای اوست هرگز به او خیانت نمی کند و نیرنگ نمی زند و ظلم و ستم روا نمی دارد و به او دروغ نمی گوید و غیبت او را نمی کند».<sup>(3)</sup>

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) که مرحوم صدوق در کتاب امالی نقل کرده است می خوانیم: «عَلَيْكَ يَا إِخْوَانَ الصَّدَقِ فَأَكْثِرْ مِنْ اِكْتِسَابِهِمْ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَ الرَّحَاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ؛ تا می توانی دوستان صادق و صمیمی انتخاب کن زیرا آن ها در حال آرامش کمک کار تواند و در مشکلات سپری برای تو هستند».<sup>(4)</sup>

ص: 302

---

1- میزان الحکمة، ماده «الآخ»، ح 161 به نقل از کنز العمال.

2- کافی، ج 2، ص 247، ح 1.

3- عدة الداعی، ص 187.

4- امالی صدوق، ص 304.

در مورد جمله دوم حکمت مورد بحث نیز امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَالْإِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ فَيَكُونَ اِفْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي لِينِ كَلَامِكَ وَحُسْنِ بَشْرِكَ وَيَكُونَ اسْتِغْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عَرْضِكَ وَبَقَاءِ عِزِّكَ؛ باید در قلب تو، هم نیاز به مردم باشد و هم بی نیازی از آن ها اما نیاز به آن ها در سخنان نرم و روی گشاده باشد و بی نیازی از آن ها در این که آبرو و عزت خود را در برابر آن ها حفظ کنی (و هرگز دست نیازی که تو را خوار می کند به سوی آن ها دراز نکنی)».<sup>(1)</sup>

ص: 303

---

1- کافی، ج 2، ص 149، ح 7.





اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام

الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) به پیشگاه خدا عرضه شود. (1)

ص: 305

---

1- سند گفتار حکیمانه: در غررالحکم، این جمله حکیمانه با تفاوتی آمده است که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 309).

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه و حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره حقیقت فقر و غنا کرده، می فرماید: «غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) بر خدا عرضه شود»؛ (الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ).

حقیقت غنا بی نیازی و حقیقت فقر نیازمندی است ولی می دانیم که این دو عنوان گاه جنبه مادی دارد و گاه جنبه معنوی. جنبه مادی آن نیز شاخه هایی دارد: غنا از نظر مال و ثروت، غنا از نظر مقام و جاه و جلال و غنا از نظر علوم و دانش های مادی.

تمام این انواع غنای مادی، زودگذر و زوال پذیر و ناپایدار است. گاه یک شب انسان می خوابد در حالی که صاحب مال و مقام و علم و دانش و سلامت جسم است ای بسا صبح بیدار شود در حالی که تمام آن ها را از دست داده است و به فرض که در زمان حیات انسان این سرمایه های مادی موجود باشد در پایان عمر از همه آن ها جدا می شود و همچون سایر افراد به خاک سپرده خواهد شد بی آن که تفاوتی میان او و فقرا باشد. همگی یک کفن را با خود از این دنیا به گور می برند.

ولی غنای معنوی که آن هم شاخه های متعدد دارد امری است پایدار که در دنیا و برزخ و آخرت با اوست. غنا از نظر علم و عرفان، غنا از نظر صفات برجسته

انسانی و غنا از نظر کارهای خیر و خدمات بشری که آثار همه این ها در قیامت آشکار می گردد.

امام (علیه السلام) در واقع اشاره به همین نکته می کند که به هنگام حضور همگان در عرصه محشر و در پیشگاه عدل خداوند، آن جا معلوم می شود چه کسی غنی است و چه کسی فقیر. آن ها که میزان اعمالشان سنگین و نامه اعمالشان پر از حسنات و خالی از سیئات است اغنیای حقیقی هستند. اما آن ها که کفه ترازوی حسناتشان سبک و نامه اعمالشان سیاه است فقرای واقعی می باشند.

چنین اغنیایی به بهشت برین هدایت می شوند که در آن جا هر کدام مالک عرصه هایی هستند که گاه از تمام این دنیا وسیع تر و گسترده تر است با آن همه نعمت های بی نظیر. آیا این غنا نیست؟

اما تهی دستان معنوی به قدری فقیرند که گاه دست به سوی بهشتیان دراز کرده و می گویند: آیا امکان دارد شربت آبی یا میوه ای بهشتی از آنچه در اختیار دارید به ما ارزانی دارید که با جواب منفی روبرو می شوند: (وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ)؛ «و دوزخیان، بهشتیان را صدا می زنند که «(محبت کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آن ها (در پاسخ) می گویند: «خداوند این ها را بر کافران حرام کرده است!». (1)

یا به هنگامی که در عرصه محشرند و به دوزخ نرفته اند اهل ایمان را صدا می زنند: نگاهی به ما کنید (و گوشه چشمی به ما بیفکنید): (يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا مَا نَقْتَسِمُ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا)؛ «روزی که مردان و زنان منافق به مومنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا

ص: 307

از نور شما پرتوی بگیریم!» به آن‌ها گفته می‌شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!» (1).

آری فقر و غنا در آن جا آشکار می‌شود. حتی گاهی در پایان عمر انسان در این دنیا نیز پرتوی از این فقر و غنا آشکار می‌گردد؛ افرادی که فقط سرمایه مادی داشتند هنگامی که در خاک پنهان شدند فراموش می‌شوند اما صالحان با ایمان نام نیک و آثار پسندیده شان سال‌ها و گاهی ابدالدهر در میان انسان‌ها باقی می‌ماند. این جاست که فقرا و اغنیا شناخته می‌شوند.

در این جا از بعضی جهات، مناسب است داستانی را که شاعر معروف، انوری درباره گفتگوی بوته کدو و چنار به شعر درآورده است یادآور شویم:

نشیده ای که زیر چناری کدوئی \*\*\* برجست و بر دوید برو بر به روز بیست

پرسید از چنار که تو چند روزه ای \*\*\* گفتا چنار عمر من افزون تر از دویست

گفتا به بیست روز، من از او افزون شدم \*\*\* این کاهلی بگوی که آخر ز بهر چیست؟

گفتا چنار: نیست مرا با تو هیچ جنگ \*\*\* کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داوری است

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان \*\*\* آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست!

این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که تناسب با بحث ما دارد پایان می‌دهیم. امام (علیه السلام) فرمود: عثمان دو نفر از خادمین خود را سراغ ابوذر فرستاد

ص: 308

و دویست دینار به آن‌ها داد و گفت: به سراغ ابوذر بروید و بگویید که عثمان به تو سلام رسانده و می‌گوید که این دویست دینار را بگیر و مشکلات خود را به کمک آن حل کن. هنگامی که فرستادگان عثمان نزد ابوذر آمدند ابوذر پرسید: آیا به هیچ یک از مسلمانان آنچه را به من عطا کرده، داده است؟ آن‌ها گفتند: نه. گفت: من یکی از مسلمانان هستم برای من آنقدر سزاوار است که برای سایر مسلمانان سزاوار می‌باشد. گفتند: عثمان می‌گوید که این از مال شخصی خود من است و به خداوندی که معبودی جز او نیست ذره‌ای حرام به آن مخلوط نشده و آنچه برای تو فرستاده مال حلال است.

ابوذر گفت: من نیازی به آن ندارم، من امروز را صبح کردم در حالی که از غنی‌ترین مردمم. فرستادگان عثمان گفتند: خداوند تو را به سلامت بدارد ما در خانه تو چیز زیاد و یا حتی کمی که قابل استفاده باشد نمی‌بینیم. گفت: آری زیر این پارچه که می‌بینید یکی دو گرده نان جو است که چند روزی از پختن آن گذشته، من این دینارها را برای چه می‌خواهم؟ نه به خدا سوگند نمی‌پذیرم، تا خداوند بداند گر چه من قادر به چیز کم یا زیادی نیستم ولی غنی به ولایت علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) و عترت هادیان و مهدیین و راضیین و مرضیین او هستم همان کسانی که هدایت به حق می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند. من این گونه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می‌فرمود: برای پیران بسیار زشت است که دروغ بگویند (آنچه گفتم عین حقیقت بود). بنابراین این دینارها را به عثمان بازگردانید و به او بگویید: من نیازی به این دینارها و آنچه نزد اوست ندارم تا خداوندی که پروردگار من است را ملاقات کنم و او حاکم میان من و عثمان خواهد بود. (1)

این است معنای غنای معنوی یک انسان آگاه و وارسته.

ص: 309



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَسَأَ ابْنَهُ الْمَسْؤُومَ عَبْدُ اللَّهِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نما کرد (و پدر را گمراه ساخت). (1)

ص: 311

1- سند گفتار حکیمانه: صاحب مصادر نهج البلاغه می گوید: این گفتار حکیمانه و پرمعنا قبل از آن که نهج البلاغه به وسیله سید رضی گردآوری شود در روایات دیگران آمده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید آن را با تفاوتی آورده و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند ابن عبدالبر در استیعاب در شرح حال عبدالله بن زبیر، و ابن اثیر در اسد الغابة است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 309). اضافه می کنیم: مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الجمل، قبل از سید رضی همین مضمون را با کمی تفاوت به ضمیمه مطالب دیگری آورده است. (الجمل، ص 389).



## شرح و تفسیر: پسر شوم زبیر!

مطابق آنچه در تاریخ طبری آمده این گفتار پرمعنا را امام (علیه السلام) زمانی فرمود که در جنگ جمل دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. علی (علیه السلام) بر اسب سوار شد و زبیر را صدا زد و او در مقابل امام (علیه السلام) ایستاد. حضرت فرمود: چه چیز تو را به این جا آورده؟ گفت: تو سبب شدی زیرا من برای تو اهلیت خلافت قائل نیستم و تو اولی از ما نمی باشی. علی (علیه السلام) فرمود: آیا من بعد از عثمان شایسته خلافت نیستم؟ ما تو را از طائفه بنی عبدالمطلب (از طائفه خودمان) می دانستیم تا این که فرزند بد تو به وجود آمد و بین ما و تو جدایی افکند. (1)

سپس امام (علیه السلام) سخنانی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره خودش و زبیر نقل کرد و زبیر از خواب غفلت بیدار شد و از جنگ کناره گیری کرد. وی بعد آبه وسیله ابن جرموز کشته شد و امام (علیه السلام) از قتل او ناراحت گشت.

ولی بنا بر گفته شیخ مفید این سخن را امام (علیه السلام) بعد از قتل زبیر بیان فرمود و مانعی ندارد امام (علیه السلام) آن را در دو حالت بیان فرموده باشد. (2)

به هر حال امام (علیه السلام) در این گفتار پرمعنای خود می فرماید: «زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نمو کرد

ص: 312

---

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 519.

2- جمل، ص 389.

(و پدر را گمراه ساخت)؛ (مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُورِمُ عَبْدَ اللَّهِ).

### نکته: زبیر و عبدالله بن زبیر

زبیر، فرزند عوام و مادرش صفیه، عمه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. در نوجوانی، اسلام را پذیرفت و از افرادی بود که زود اسلام را پذیرفتند. او مرد شجاعی بود و در جنگ های اسلامی شجاعت خود را نشان داد. در جنگ های متعدد مهمی از جمله بدر، احد، خندق و حنین شرکت داشت و طرفداران او فضائلی برای او برشمرده اند. او در زمان خلیفه دوم جزء شورای شش نفری او بود و جالب این که در آن شورا به علی (علیه السلام) رأی داد و در جریان سقیفه نیز از مدافعان علی (علیه السلام) بود ولی مع الأسف زندگی او پایان خوبی نداشت چرا که بعد از خلافت ظاهری امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بر اثر حسادت و جاه طلبی و تحریک معاویه و سوسه های طلحه و همچنین فرزندش عبدالله، بیعت خود را با علی (علیه السلام) شکست و در جنگ جمل حاضر شد. اما پیش از آغاز جنگ با نصایح علی (علیه السلام) به اشتباه خود پی برد و از جنگ کناره گیری کرد و مردی به نام ابن جرموز او را در یکی از بیابان های اطراف بصره به قتل رسانید و هنگامی که این خبر به علی (علیه السلام) رسید به شدت ناراحت شد و بر عاقبت سوء او تأسف خورد. (1)

اما فرزندش عبدالله بن زبیر از اولین کسانی بود که بعد از هجرت به مدینه در میان مسلمانان متولد شد علاقه مندان به او فضایل زیادی برای وی ذکر کرده، شجاعت او را ستوده و او را از خطبای انگشت شمار قریش محسوب داشته اند. او در سال شصت و چهار هجری بعد از مرگ یزید، حاکم مصر و حجاز و یمن

ص: 313

---

1- درباره زبیر توضیح بیشتری در جلد دوم، صفحه 254 ذیل خطبه 31 داده ایم.

و خراسان و اکثر شام شد و پایتخت خود را مدینه قرار داد ولی در زمان عبدالملک به دست حجاج بن یوسف ثقفی در حالی که از مدینه به مکه آمده بود کشته شد و این، بعد از آن بود که همه یارانش او را رها کرده بودند و بدنش را مدت ها به دار آویزان کردند و این در سال 73 هجری بود.

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می نویسد: نامگذاری او به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و حتی گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از تولد برای او دعا کرد.

در عین حال، همین عبدالبر می نویسد که او صفاتی داشت که با خلافت سازگار نبود. از جمله بخیل و خسیس و بدخلق و حسود بود. او محمد بن حنفیه را از مکه و مدینه بیرون فرستاد و عبدالله بن عباس را به طائف تبعید کرد.<sup>(1)</sup>

بعضی از مورخان نوشته اند که او چهل روز جمعه در نماز جمعه نامی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبرد و درودی بر آن حضرت نفرستاد. هنگامی که مردم به او اعتراض کردند گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خانواده بدی دارد که اگر من درود بر آن حضرت نفرستم مردم به خانواده او علاقه مند می شوند و سبب خوشحالی آن ها می گردد.<sup>(2)</sup>

و این نشانه نهایت عداوت او با اهل بیت پیغمبر (علیهم السلام) بود.

ابن ابی الحدید در ادامه این سخن می نویسد: هنگامی که عبدالله بن زبیر بغض و عداوت خود را درباره بنی هاشم آشکار ساخت و نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در هیچ خطبه ای، نه در روز جمعه و نه در غیر جمعه، نبرد جمعی از نزدیکانش او را سرزنش کردند و این کار را به فال بد گرفتند و او را از عاقبت خطرناک این کار بر حذر داشتند. ابن زبیر گفت: والله من آشکارا نمی گویم ولی در پنهان نام آن حضرت را می برم (و درود می فرستم) ولی من دیدم بنی هاشم وقتی نام آن

ص: 314

---

1- ابن عبدالبر، استیعاب، شرح حال عبدالله بن زبیر؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 102 به بعد.

2- الکنی و الالقاب، ج 1، ص 293.

حضرت برده می شود صورت هایشان گلگون می گردد و گردن ها را می کشند، که نشانه خوشحالی آن هاست. به خدا سوگند من تا می توانم نمی خواهم سرور در قلب آن ها وارد شود. به خدا سوگند تصمیم گرفته ام گودالی برای آن ها حفر کنم و آتش در آن بیفکنم و آن ها را در آتش بسوزانم. (1)

ممکن است بعضی چنین تصور کنند که قتل پدر عبدالله در واقعه جمل سبب عداوت او شد در حالی که چنین نیست. او قبل از این واقعه نیز در برابر خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) عداوت می ورزید و همان طور که امام (علیه السلام) در گفتار حکیمانه بالا فرموده او یکی از عوامل اصلی انحراف پدرش بود.

حتی از تواریخ استفاده می شود که او از آتش بیاران اصلی جنگ جمل بود از جمله در داستان معروف سگ های حوئب. (2) روشن می شود که عبدالله بن زبیر چه نقش شیطنت آمیز خطرناکی در برافروختن آتش جنگ داشت. زیرا هنگامی که عائشه صدای سگ ها را شنید و سوال کرد که آن محل چه نام دارد؟ و به او گفتند: نام آن حوئب است؛ تصمیم بر بازگشت گرفت.

در این جا عبدالله بن زبیر آمد، قسم یاد کرد که این جا حوئب نیست و ما مدت هاست از آن جا گذشته ایم و شاهدانی آورد که گواهی دروغ بدهند که آن جا حوئب نیست. (3)

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که وقتی زبیر از جنگ با علی (علیه السلام) در میدان جنگ جمل منصور شد فرزندش عبدالله به شدت او را نهی کرد و سرزنش نمود ولی در او اثر نگذاشت. (4)

ص: 315

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 127 و 128.

2- حوئب منطقه ای بود در مسیر مدینه به بصره و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزی به عایشه فرموده بود: گویی من یکپاز شما را می بینم که سگ های منطقه حوئب در برابر او پارس می کنند و بترس ای عایشه از این که تو آن زنباشی (زیرا آن مسیر، مسیر گناه و خطر است).

3- ابن قتیبة در الامامة و السياسة، مطابق نقل بهج الصباغة، ج 12، ص 74.

4- بهج الصباغة، ج 5، ص 233.

به هر حال رسوایی های عبدالله بن زبیر بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و چه تعبیر زیبایی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کلام فوق درباره او کرده است: «ابنه المشئوم؛ فرزند شوم زبیر».

در ضمن، این گفتار حکیمانه پیام مهمی برای همه پدران دارد که مراقب باشند گاه پیوند عاطفی آن ها با فرزندشان سبب گمراهی و بدبختی آن ها در دنیا و آخرت می شود. سخنان گمراه کننده آن ها را بدون تحقیق می پذیرند و مسیر حق را رها می سازند و در بیراهه های زندگی سرگردان و بدبخت می شوند.

قرآن مجید نیز در این زمینه هشدار داده است آن جا که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکند! و کسانی که چنین کنند، زیان کاران اند!». (1)

ص: 316

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام

مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جَيْفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی بود و سرانجام مرداری (گندیده) است. نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد. (1)

ص: 317

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها کسی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر مرحوم سید رضی آورده است میدانی در مجمع الامثال می باشد که آن را با همین عبارت از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل کرده سپس اشاره می کند که بعضی از شعرا مانند ابوالعطایة و ابن بسام این مضمون را در اشعار خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 309).

## شرح و تفسیر: با این حال تکبر چرا؟

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اش به متکبران فخر فروش هشدار می دهد که به گذشته و آینده خود بنگرند و این صفت رذیله را از خود دور سازند، می فرماید: «انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی است و سرانجام مرداری (گندیده). نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد»؛ (مَا لِلْبَنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوْلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ).

شک نیست که انسان امتیازات فراوانی دارد و نسبت به مخلوقات دیگر برتر است و بسیاری از انسان ها امتیازات ویژه ای از نظر مال و ثروت و جاه و مقام و شرافت خانوادگی و قدرت جسمانی بر دیگران دارند ولی این امتیازات دلیل بر آن نمی شود که انسان موقعیت خود را فراموش کند و به این و آن فخر بفروشد و به خویشتن بیالد و گرفتار صفت رذیله ای شود که مردم را از او و او را از خدا دور سازد.

امام (علیه السلام) روی چهار نکته برای اثبات کوچکی و حقارت متکبران فخر فروش تأکید می کند، نخست روی آغاز آفرینش انسان تکیه می نماید که نطفه ای است کوچک و ناچیز که بسیاری از افراد از آن اظهار تنفر می کنند و در پایانش هنگامی که از دنیا می رود چند ساعت بعد تبدیل به جیفه گندیده ای می شود.

آیا این امور باعث افتخار و تکبر است؟

سپس به بیرون وجود او نظر افکنده، می فرماید: توان این را ندارد که خود را روزی دهد و نیز مرگ را از خود دور سازد.

البته ممکن است انسان برای تحصیل روزی، زراعت و دامداری و تجارت داشته باشد ولی اگر خشکسالی شود یا آفتی در زراعت و دام ها بیفتد همه سرمایه او بر باد می رود. یک طوفان یا آتش سوزی ممکن است مال التجاره او را نابود سازد و به تعبیر دیگر تمام این موارد از سوی خداوند روزی بخش است. انسان آن را جابه جا می کند و از آن بهره می گیرد. پس هرگز روزی دهنده خویش نیست.

مرگ را هم از طریق درمان بیماری ها و رعایت بهداشت ممکن است بتوان چند صباحی به تأخیر انداخت ولی چنین نیست که مرگ انسان در اختیار خودش باشد. به خصوص مرگ های پیش بینی نشده که ناگهان دامان انسان را از دورن یا برون وجودش می گیرد و به جهان دیگر می فرستد.

گویا این کلام امام (علیه السلام) برگرفته از آیات قرآن مجید در اواخر سوره واقعه است هر چند قرآن آن را به عنوان دلیلی بر خداشناسی و معاد ذکر کرده ولی امام (علیه السلام) آن را به صورت دیگری بیان نموده است.

قرآن مجید درباره آغاز وجود انسان می فرماید: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ \* أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ)؛ «آیا از نطفه ای که در رحم می ریزید آگاهید؟ آیا شما آن را می آفرینید یا ما آفریدگاریم».

بعد می فرماید: (نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ)؛ «ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد!...».

بعد می افزاید: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ...)؛ «آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟! آیا شما آن را می رویانید یا ما می رویانیم؟! هرگاه بخواهیم آن را مبدل به کاه درهم کوبیده می کنیم که در شگفتی فرو روید!



بعد می افزاید: (أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ...); «آیا درباره آبی که می نوشید اندیشیده اید؟! آیا شما آن را از ابر نازل کرده اید یا ما نازل می کنیم؟! هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می دهیم؛ پس چرا شکر نمی کنید؟!»، (1).

در حکمت های 126 و 419 نیز تعبیرات دیگری آمده است که به فخر فروشان و متکبران به شدت هشدار می دهد و به آن ها می گوید: آغاز و انجام زندگی خود را بنگرید و از ناتوانی های خود در برابر حوادث کوچک زندگی باخبر شوید تا از باده غرور و تکبر سرمست نگردید و راه زندگی را گم نکنید.

شاعر عرب نیز می گوید:

ما بَالٌ مِّنْ أَوَّلِهِ نُطْفَةٌ \*\*\* وَ جِيفَةٌ آخِرُهُ يَفْخَرُ

يُصْبِحُ مَا يَمْلِكُ تَقْدِيمَ مَا \*\*\* يَرْجُو وَلَا تَأْخِيرَ مَا يَحْذَرُ

چرا کسی که آغاز کارش نطفه بی ارزش و آخرش مردار گندیده ای است اینقدر فخر فروشی می کند؟

صبح می کند در حالی که توانایی ندارد آنچه را می خواهد به سرعت به دست آورد و آنچه را از آن بیم دارد به عقب اندازد. (2).

### نکته: بلای تکبر

از قرآن مجید از داستان ابلیس و آدم (علیه السلام) گرفته تا قارون عصر موسی (علیه السلام) و تا سران بت پرست قریش، به خوبی استفاده می شود که تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختی هاست.

ص: 320

---

1- واقعه، آیات 58-70.

2- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 150.

اولین گناهی که در جهان انجام شد همان نافرمانی ابلیس در برابر خداوند و حتی اعتراض به حکمت پروردگار بود که سرچشمه ای جز تکبر نداشت.

سرکشان قریش و بت پرستان مکه نیز به سبب همین رذیله خطرناک در برابر اسلام صف آرای کردند و سرانجام به شکست و ذلت گرفتار شدند.

قرآن مجید درباره گمراهان قوم نوح (علیه السلام) از زبان آن پیغمبر بزرگ می گوید: (وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا)؛ «و من هر زمان آن ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آن ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش هایشان قرار داده و لباس هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!». (1)

و درباره ولید بن مغیره مخزومی که راه مبارزه با قرآن را به مشرکان نشان داد می فرماید: (ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ \* ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ \* فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ)؛ «بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!)». (2)

سرانجام درباره همه متکبران جهان می فرماید: (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ)؛ «به آنان گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید؛ چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!». (3)

از این آیه شریفه به خوبی استفاده می شود که یکی از عوامل مهم دوزخی شدن همان استکبار است.

ص: 321

1- نوح، آیه 7.

2- مدثر، آیات 22-24.

3- زمر، آیه 72.

در احادیث نیز نکوهش شدید و گسترده ای در مورد کبر و غرور شده از جمله در حدیثی که در غرورالحکم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: «احذَرِ الْكِبَرَ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبر بپرهیزید که سرآغاز طغیان ها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است».(1)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ! قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر این که به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد».(2)

و از این جا روشن می شود که چرا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کلام مورد بحث و در کلمات دیگرش اشاره به ضعف های انسان و نقاط آسیب پذیرش می کند چون او را از مرکب غرور پایین بیاورد و در مسیر صحیح انسانی قرار دهد.

ص: 322

---

1- غرورالحکم، ح 2609.

2- بحارالانوار، ج 75، ص 186.

وَ سُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ،

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ أَلْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بَدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرؤ القیس).

از امام (علیه السلام) پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟

امام (علیه السلام) فرمود:

شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه پرداختند تا پیشگام آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سوال پاسخ داد باید گفت: برترین آنها همان سلطان گمراه بود. (1)

منظور امام (علیه السلام) امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام (علیه السلام) او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هر چند اشعار او محتوای جالبی ندارد).

ص: 323

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر، روایت مفصلی از امالی ابن درید (صاحب کتاب معروف جمهرة در لغت و متوفای 321 قمری) نقل می‌کند که گفتار حکیمانه بالا بخشی از آن را تشکیل می‌دهد (که نشان می‌دهد قطعاً منبع دیگری در اختیار داشته به خصوص این که پیش از سید رضی و گردآوری نهج البلاغه می‌زیسته است). (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 311). اضافه می‌کنیم که ابن اثیر نیز در کتاب لغت خود موسوم به النهاية در واژه ضلّ، بخشی از آن را آورده است.

همان گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد در یکی از شب های ماه مبارک رمضان که امام (علیه السلام) مجلس اطعامی برای مومنان فراهم کرده بود سخن از شعر و شاعران به میان آمد. بعضی از حاضران از امام (علیه السلام) پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟ امام (علیه السلام) در یک جواب کوتاه حکیمانه فرمود: «شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه پرداختند تا پیشگام آن ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سوال پاسخ داد باید گفت: او همان سلطان گمراه بود».

منظور امام (علیه السلام) امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام (علیه السلام) او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هر چند اشعار او محتوای جالبی ندارد)؛ «(وَ سُئِلَ مَنْ أَشْعَرَ الشُّعْرَاءِ فَقَالَ (علیه السلام): إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةِ تُعْرَفُ الْغَايَةَ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرأ القیس)).»

«حَلْبَةُ» (بر وزن دفعة) به معنای یک مرحله مسابقه اسب سواری است و گاه به معنای میدان مسابقه تفسیر شده است.

«قَصَبَةُ» (بر وزن شجرة) در اصل به معنای چوبه نی است و در این جا منظور آن چوبه نی ای است که در آن زمان در آخر مسیر مسابقه بر زمین نصب می کردند و هر کس از همه پیشتازتر بود خم می شد و آن را برمی گرفت و برنده از بازنده به این وسیله شناخته می شد.

«الضَّالِّيلُ» صیغه مبالغه به معنای شخص بسیار گمراه و بدکار است و این لقب را عرب برای امرؤ القیس انتخاب کرد زیرا او علی رغم استعداد فوق العاده اش در شعر، آلودگی های فراوان داشت. حتی بعضی گفته اند که او اباحی مسلک بود. (1)

به هر حال گفتار امام (علیه السلام) به خوبی نشان می دهد که نه تنها آن حضرت در فن خطابه سرآمد بود بلکه در شناسایی اشعار شاعران نیز آگاهی فراوان داشت و دیوانی از آن حضرت امروز در دست ماست که البته اصالت آن ثابت نیست و یا حداقل بخشی از اشعار آن مشکوک است.

مرحوم آیت الله استاد مطهری در کتابش به نام سیری در نهج البلاغه تحت عنوان «شاهکارها» به شرح این کلام حکیمانه امام (علیه السلام) پرداخته و در ابتدا سخنی درباره شعرای فارسی زبان دارد، می گوید: در زبان فارسی شاهکارهایی وجود دارد: در غزل عرفانی، غزل عادی، پند و اندرز، تمثیلات روحی و عرفانی، حماسه، قصیده و غیره، ولی چنانکه می دانیم هیچ یک از شعرای ما که شهرت جهانی دارند در همه این رشته ها نتوانسته اند شاهکار به وجود آورند.

شهرت و هنر حافظ در غزل عرفانی، سعدی در پند و اندرز و غزل معمولی، فردوسی در حماسه، مولوی در تمثیلات و نازک اندیشی های روحی و معنوی، خیام در بدبینی فلسفی و نظامی در چیز دیگر است، و به همین جهت نمی توان آن ها را با هم مقایسه کرد و میانشان ترجیح قائل شد. حداکثر این است که گفته شود هر کدام از این ها در رشته خود مقام اول را واجد است. هر یک از این نوابغ اگر احیاناً از رشته ای که در آن استعداد داشته اند خارج شده اند، تفاوت فاحشی میان دو نوع سخن آن ها ملاحظه شده است.

شعرای عرب نیز، چه در دوره جاهلیت و چه در دوره اسلام، چنین اند.

ص: 325

در نهج البلاغه آمده است که از علی (علیه السلام) سوال شد: شاعرترین شاعران عرب کیست؟ ایشان جواب دادند:

«إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ فَصَيَّتِهَا...».

این شاعران در یک میدان اسب نتاخته اند تا معلوم شود کدامیک گوی سبقت را ربوده است.

آنگاه فرمود: «فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ؛ اگر ناچار باید اظهار نظری کرد، باید گفت که آن پادشاه تبهکار (یعنی امروالقیس) بر دیگران مقدم است».

سپس در ادامه سخن می افزاید: اما از امتیازات برجسته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه این است که آن حضرت در هر موضوعی وارد می شود شاهکار می آفریند. در موعظه، حماسه و... (1)

نکته اصلی همان است که امام (علیه السلام) به آن اشاره کرده است. مقایسه کردن دو شخص یا دو چیز با هم در صورتی میسر است که وجه اشتراک زیادی داشته باشند. هرگز نمی توان گفت که فلان طبیب داناتر است یا فلان مهندس راه و ساختمان، فلان عالم نحوی برجسته تر است یا فلان فقیه و فیلسوف.

شاعران نیز گر چه همه شاعر بودند ولی مسیره‌های بسیار مختلفی را می پیمودند. بعضی مهارت در غزل‌های عاشقانه داشتند، بعضی در اشعار حماسی، بعضی به دنبال مسائل اخلاقی می رفتند و بعضی دیگر قهرمان داستان سرایی بودند. بنابراین مقایسه آن‌ها با هم چندان صحیح نیست.

ولی امام (علیه السلام) بعد از ذکر این نکته برای این که سوال کنندگان را بی پاسخ نگذارد اشاره به امرؤ القیس فرمود که در مجموع، شاعری بسیار قوی و صاحب قریحه فوق العاده شعری بود. هر چند زندگانی اش آلوده به انواع فجایع بود و از آن جا که

ص: 326

شاهزاده بود و بعد از پدرش جای او را گرفت امام (علیه السلام) به عنوان «الملک الضلیل؛ پادشاه گمراه» همان لقبی که در عرب بعد از اسلام مشهور بود از او یاد فرمود.

## نکته ها

### 1. شأن ورود این گفتار حکیمانه

در بعضی از کتب، شأن ورودی برای این سخن حکیمانه ذکر شده است و آن این که امیرمؤمنان علی 7 شب های ماه رمضان گروهی از مومنان را دعوت می کرد و با افطار از آن ها پذیرایی می نمود ولی با آن ها غذا نمی خورد (ظاهراً علتش این بود که غذای امام (علیه السلام) غذای ساده تری بود) هنگامی که مراسم افطار پایان می گرفت برای آن ها خطبه می خواند و موعظه می کرد.

شبی از شب ها هنگامی که غذا می خوردند سخن از شعرا به میان آمد. هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدند امام (علیه السلام) برای آن ها خطبه ای خواند و در ضمن خطبه اش چنین فرمود: «اعلموا أنَّ ملاکَ أمرِکُم الدِّینُ و عَصَمَتِکُمُ التَّقْوَى وَ زینَتِکُمُ الأَدَبُ وَ حُصُونُ أَعْرَاضِکُمُ الحِلْمُ؛ بدانید ملاک کار شما دین است و مایه نگهداری شما تقواست، زینت شما ادب و حافظ آبروی شما علم است».

سپس امام (علیه السلام) رو به ابوالاسود کرد و فرمود: درباره چه موضوعی بحث می کردید؟ (گفتگوی شان درباره مقایسه شاعران با یکدیگر بود) آنگاه فرمود: بگو بینم کدام یک از شاعران تواناتر است؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ابوداود ایادی. (و بعضی از اشعار آن را به عنوان گواه ذکر کرد).

امام (علیه السلام) فرمود: چنین نیست. عرض کردند: چه کسی در نظر شما از دیگران برتر است؟ امام (علیه السلام) فرمود: «لَوْ رُفِعَتْ لِلنَّوْمِ غَايَةُ فَجَرُّوا إِلَيْهَا مَعًا عَلِمْنَا مِنَ السَّابِقِ مِنْهُمْ؛ اگر برای آن ها میدان مسابقه ای تهیه می شد و همگی در آن مسابقه واحد شرکت می کردند تا به هدف برسند می دانستیم کدام یک از آن ها تواناترند».



سپس افزود: «وَلَكِنْ إِنْ يَكُنْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ عَنْ رَغْبَةٍ وَلَا رَهْبَةٍ؛ ولی اگر بنا شود انتخابی صورت گیرد برترین آن ها کسی است که نه به دلیل علاقه (به مالی) شعر سروده و نه از ترس کسی».

عرض کردند: ای امیر مؤمنان! او چه کسی بود؟ فرمود: پادشاه گمراه و مجروح. عرض کردند: ای امیر مؤمنان! منظور امرؤ القیس است؟ فرمود: آری منظورم هموست.

سپس سخن حاضران و امام (علیه السلام) پیرامون شب قدر بود. (1)

این که امام (علیه السلام) امرؤ القیس را به عنوان ذو القروح (صاحب جراثیم) معرفی می کند بعضی گفته اند که به دلیل زخم هایی است که در جنگ ها بر بدن او نشست و بعضی گفته اند: به دلیل این است که در پایان عمرش گرفتار آبله شد و با همان بیماری از دنیا رفت و بعضی گفته اند: به دلیل لباس زهر آگینی بود که برای او فرستادند، هنگامی که پوشید بدن او مجروح شد و از دنیا رفت. (2)

## 2. امرؤ القیس کیست؟

در نام اصلی او اختلاف کرده اند ولی معروف به حُنْدُج و پدرش حِجْر کندی بود. او از شعرای معروف زمان جاهلیت بود. تولد او را سال پانصد میلادی و مرگ او را سال پانصد و چهل نوشته اند (هفتاد سال قبل از بعثت). پدرش بر قبیله بنی اسد و قطفان حکومت می کرد و هنگامی که کشته شد او برای گرفتن انتقام خون پدر و به دست آوردن مقامش قیام کرد. از مخالفانش شکست خورد و از قیصر روم مدد خواست. قیصر او را گرامی داشت و حکومت فلسطین را به او سپرد و در پایان عمرش همان گونه که در بالا اشاره کردیم به عقیده بعضی با مرض آبله از دنیا رفت.

ص: 328

- 
- 1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 153 ذیل حکمت مورد بحث.
  - 2- الاعلام زرکلی، ج 2، ص 12؛ شرح معلمات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی.

او در کودکی به لهو و لعب مشغول بود و با ولگردان و دزدان عرب معاشرت داشت. هنگامی که پدرش باخبر شد او را از این کار بازداشت ولی او نپذیرفت. از این رو او را به منطقه ای در حضر موت تبعید کرد که وطن پدران و عشیره او بود در حالی که بیست سال داشت. پنج سال در آن جا اقامت کرد سپس با یاران خود به سوی قبیله های عرب رفت و پیوسته به شرب خمر و لهو و لعب مشغول بود تا زمانی که بنی اسد بر پدرش شوریدند و او را کشتند. این خبر هنگامی که امرؤالقیس مشغول نوشیدن شراب بود به او رسید. گفت: خدا رحمت کند پدرم را، در کوچکی مرا رها کرد و در بزرگی انتقام خونش را به گردن من انداخت. امروز مستم ولی فردا مستی وجود ندارد. امروز شراب است و فردا امر و فرمان. بعد قیام کرد تا انتقام خون پدرش را از بنی اسد بگیرد. اما چیزی نگذشت که یارانش از اطراف او پراکنده شدند و ناچار به پادشاه روم پناه برد. او هم حکومت فلسطین را به وی واگذار کرد. امرؤالقیس هنگامی که به سوی فلسطین می رفت به انقره (آنکارا) رسید. در جسمش زخم هایی پدیدار شد. ناچار در آن جا متوقف گشت و چیزی نگذشت که از دنیا رفت.

در این که او چه دینی داشت در میان دانشمندان گفتگوست ولی شاید صحیح این باشد که او عقیده مزدک را داشت.

دیوان کوچکی منسوب به او باقی مانده است که در آن شعر معروف او که جزء معلقات سبع است درج شده و شعرا بهترین شعر او را همین شعر می دانند.

معلقات سبع، هفت قصیده بود که عرب جاهلی به عنوان بهترین اشعار عرب، انتخاب و به دیوار کعبه آویزان کرده بودند که بعد از ظهور اسلام برداشته شد.

اشعار مزبور مخصوصاً قصیده امرؤالقیس که به اصطلاح، برترین آن هاست مجموعه ای از ابراز عشق و علاقه به دخترانی است که مورد علاقه او بودند و پر از کلمات پیچیده و نام مکان های نامأنوس است.

به هر حال تعبیر امام (علیه السلام) به «ملک ضلیل؛ پادشاه گمراه و بی بندوبار» به دلیل همان چیزی است که در شرح حال او آوردیم. (1)

3. تمسک امام (علیه السلام) به اشعار پر معنای عرب

در نامه ها و خطبه های نهج البلاغه گاه امام (علیه السلام) به اشعاری از شعرای نامدار تمسک می جوید که در نوع خود کم نظیر است.

از جمله آن ها شعر معروف اعشی است که در خطبه شقشقیه آمده است:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا \*\*\* وَيَوْمَ حَيَانَ أَخِي جَابِرٍ

بسی فرق است تا دیروزم امروز \*\*\* بسی مغموم ودی شادان و پیروز

و شعر دیگری در خطبه 25:

لَعَمْرُ أَبِيكَ الْخَيْرِ يَا عَمْرُو إِنِّي \*\*\* عَلَى وَصْرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ

به جان پدر نیکو کارت - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن پیمانانه دارم.

اشاره به این که بر اثر بی وفایی و سستی اصحابم سلطه من بر قلمرو حکومت کم شده است.

و در جای دیگری از همین خطبه می فرماید:

هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَتَاكَ مِنْهُمْ \*\*\* فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

اگر آن ها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به سوی تو می آیند!

اشاره به سواران بنی فراس می کند که مردانی شجاع بودند و می فرماید: ای کاش به جای این کوفیان سست، هزار نفر از سواران بنی فراس در اختیار من بودند.

ص: 330

---

1- الاعلام زرکلی، ج 2، ص 11؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی. برای توضیح بیشتر ر.ک: دانشنامه بزرگ اسلامی، ماده امرؤ القیس.

همچنین در خطبه 33 می خوانیم:

أَدُمْتَ لَعْمَرِي شُرْبَكَ الْمَحْضَ صَابِحاً \*\*\* وَأَكَلَكَ بِالزُّبْدِ الْمُشَّرَّةِ الْبُجْرَا  
وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعِلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ \*\*\* عَلِيّاً وَحُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَالسُّمْرَا

به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدی و به قدر کافی از سرشیر و کره و خرما بدون هسته خوردی و از غذاهای لذیذ به طور کامل بهره گرفتی.

و ما به تو عظمت بخشیدیم، در حالی که بزرگ نبودی! و در اطراف تو با اسب و نیزه پاسداری دادیم (و نگهداری ات کردیم، ولی تو قدر این نعمت را نشناختی).

اشاره به بی وفایی و حسادت قریش می کند و خدمت هایی که بنی هاشم به قریش کردند.

و در خطبه 35 می فرماید:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللَّوِيِّ \*\*\* فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَحَى الْعَد

من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم (ولی شما گوش ندادید) و اثر آن را صبح فردای آن روز درک کردید.

اشاره به نافرمانی در مورد حکمیت و پیامدهای شوم آن کرده و می فرماید: من دستورات لازم را به شما دادم ولی گوش ندادید و گرفتار پیامدهای آن شدید.

در خطبه 162 نیز آمده است:

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْباً صِيحَ فِي حَجْرَاتِهِ \*\*\* وَ لَكِنْ حَدِيثاً مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ

سخن از غارت هایی که در گذشته واقع شد را رها کن و از غارت امروز سخن بگو (اشاره به خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

ص: 331

در نامه 36 نیز می فرماید:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنتَ فَإِنِّي \*\*\* صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبٌ

يَعِزُّ عَلَى أَنْ تُرَى بِي كَأَبَةٍ \*\*\* فَيَشَمَتَ عَادٍ أَوْ يَسَاءَ حَبِيبِ

امام (علیه السلام) در این اشعار که ضمن پاسخ به برادرش عقیل بن ابی طالب آورده است اشاره به این نکته می کند که بعضی از فرماندهان لشکرم خیانت کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند و من جز صبر در برابر این حوادث ناگوار چاره ای ندارم و سعی می کنم دشمن از ناراحتی من باخبر نشود که موجب خوشحالی او می گردد.

در نامه 45 نیز آمده است:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِيْطْنَةَ \*\*\* وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقَدِ

این درد، تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

امام (علیه السلام) این شعر را در نامه عثمان بن حنیف که در میهمانی پرزرق و برق یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده بود آورده است.

در نامه 64 نیز از آن حضرت می خوانیم:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ \*\*\* بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَعْوَارٍ وَ جُلْمُودِ

لشکریانی دارم که به استقبال تندباد تابستانی می شتابند که آن ها را (دشمنان خود را) با سنگ ریزه ها و در میان غبار و تخته سنگ ها درهم می کوبند.

این سخن را امام (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه نوشت که حضرت را تهدید به جنگ کرده بود.

ص: 332

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَّازَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ تَمَنُّ إِلَّا أَلْجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.

امام (علیه السلام) فرمود:

آیا آزاد مردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلس واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید. (1)

ص: 333

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها منابع دیگری که برای این کلام حکیمانه ذکر می کند مجمع الامثال میدانی و غررالحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 313).

امام (علیه السلام) با تعبیر گویایی اشاره به بی ارزش بودن مواهب مادی و دنیوی و پرارزش بودن وجود انسان می فرماید: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلش واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید»؛ (أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا).

«لمماظه» که غالب شارحان نهج البلاغه به ضم لام ذکر کرده اند و تنها بعضی به فتح لام نوشته اند به معنی باقی مانده غذا در دهان است که انسان پس از فروبردن لقمه با زبان خود آن را از اطراف دهان جمع می کند و فرو می برد و گاه زبانش را بر لب ها می کشد که اگر چیزی از غذا مانده آن را نیز جمع کند، و این تشبیه بسیار گویایی است که امام (علیه السلام) در مورد بی ارزش بودن مواهب مادی دنیا فرموده است.

اشاره به این که اقوام زیادی به این دنیا آمده اند و از مواهب آن بهره برده اند و غذاهای آن را خورده اند گویا ته مانده آن به شما رسیده است، اصل آن ارزشی نداشته تا چه رسد به ته مانده آن.

تعبیر به «حر» اشاره به این دارد که تنها آزادگان می توانند خود را از قید و بند دنیای مادی رها سازند ولی آن ها که اسیر شهوات و زرق و برق ها هستند هرگز نمی توانند به آسانی خود را از عشق به دنیا رها سازند و برای رسیدن به آن دست به هر کاری می زنند.

تعبیر «لاهلها» (برای اهل دنیا) اشاره به این است که افراد کوتاه فکر و بی همتی هستند که گوهر گران بهای روح و جان انسانی را به متاعی قلیل و مال و مقام بی ارزش می فروشند؛ دنیا را برای آن ها واگذارند.

شک نیست که هرگز منظور امام (علیه السلام) ترک سعی و تلاش برای زندگانی آبرومندانه و کفاف و عفاف نیست چرا که بدون چنین زندگی ای انسان حریت و آزادی ندارد و ناچار می شود تن به ذلت وابستگی به دیگران بدهد و همچنین جوامع فقیر و نیازمند که همواره وابسته و ذلیل در چنگال دیگران اند بلکه منظور غرق شدن در مواهب مادی و فروختن شرافت انسانی خود برای به دست آوردن مال و مقام دنیاست.

آن گاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن و برای تکمیل آن می فرماید: به یقین برای وجود و جان شما بهایی جز بهشت وجود ندارد آن را به غیر بهشت نفروشید.

بهشت یعنی کانون رحمت الهی، آن جا که همه مواهب مادی و معنوی جمع است و زشتی های دنیا و آسیب هایش به آن جا راه ندارد بهشت یعنی کانون رضا و خشنودی پروردگار، مرکز پاکان و نیکان و عالمان و مجاهدان و شهیدان گران قدر. بهشت یعنی محلی که پذیرایی کنندگانش فرشتگان و الامقام الهی هستند و هم نشینانش انبیا و اولیای الهی. بهشت یعنی پیوستن به ابدیت قرب خداوند و بهره گیری از انواع جمال و جلال پروردگار. بهشت یعنی جایی که حتی یک کلام رکیک بر زبان کسی جاری نمی شود (لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيْمًا \* اِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا). آری وجود انسان آن چنان پرارزش است که اگر تمام دنیای مادی را بخواهیم با آن موازنه کنیم برابری ندارد.

در روایت معروف هشامیه امام کاظم (علیه السلام) همین نکته به شکل دیگری بیان شده است آن جا که می فرماید: «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطْرًا أَمَا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ گران قدرترین مردم کسی



است که دنیا را ارزشی برای وجود خود نمی شمرد. آگاه باشید! که وجود شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به غیر بهشت نفروشید». (1)

## نکته ها

### 1. هدف امام (علیه السلام) از نكوهش دنیا

بارها گفته ایم که اگر در آیات و روایات اسلامی نكوهش دنیا می شود و سخن از بی ارزش بودن آن به میان می آید هدف این نیست که مسلمین را به ترک دنیا و زندگی آمیخته با رهبانیت سوق دهند بلکه به سبب این است که غالب انسان ها به طور طبیعی تمایل فوق العاده ای به مظاهر مادی دنیا دارند و شبیه وسیله نقلیه ای هستند که در سراسی قرار گرفته که اگر بخواهند نیروی محرک آن را تشدید کنند خطر سقوط، حتمی است. در این جا باید راننده ماهر از عامل بازدارنده ای استفاده کند تا وسیله نقلیه از کنترل او خارج نشود.

اضافه بر این، در عصر امیر مؤمنان (علیه السلام) و همچنین ائمه هدی (علیهم السلام) فتوحات اسلامی سبب انتقال غنائم فراوانی به داخل سرزمین های اصلی یعنی حجاز و عراق و شام شده بود و به همین دلیل گروهی به عیش و نوش و مسابقه در تجمیل پرستی روی آورده بودند؛ در این جا لازم بود به آن ها پی در پی هشدار داده شود تا خود را به زخارف دنیا نفروشند و غرق در مادیات نشوند و خدا و دین را فراموش نکنند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل کرده است می خوانیم: «فَارْضُ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يَغْمِي وَيَصِمُّ وَيَبْكُمُ وَيَذِلُّ الرَّقَابَ؛ دنیا را رها کن چرا که عشق به دنیا انسان را کور و کر و گنگ می کند و او را ذلیل می سازد». (2)

ص: 336

---

1- کافی، ج 1، ص 19، ح 12.

2- کافی، ج 2، ص 136، ح 23.

در کتاب غررالحکم از همان حضرت نقل شده که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا يَفْسِدُ الْعَقْلَ وَيَصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَيُوجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ حب دنیا عقل و خرد را فاسد و قلب را در برابر شنیدن گفتار حکمت آمیز کر می کند و موجب کیفرهای دردناک می شود» (1).

## 2. ارزش وجود انسان

انسان سرمایه ای در اختیار دارد که بسیار پرارزش است و این سرمایه همان روح الهی و نفس شریف انسانی و عمری است که خدا در دنیا به او ارزانی داشته است.

همان گوهر شریفی که فرشتگان در برابر آن سجده کردند و به سبب آن، خداوند مقام خلیفه الهی به بشر داد.

این سرمایه را با هیچ ارزش مادی و دنیوی نمی توان برابر ساخت. حتی اگر تمام دنیای مادی را با آن همه ثروت و مقام و وسیله رفاهی و زرق و برق به انسان بدهند و روح الهی اش را از او بگیرند گرفتار خسران شدیدی شده است.

و همان گونه که امام (علیه السلام) در گفتار حکیمانه بالا فرمود، هیچ ثمن و بهایی جز بهشت برین و قرب پروردگار نمی تواند در برابر آن قرار گیرد.

قرآن مجید نیز به این معنا اشاره کرده آن جا که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛ «خداوند از مومنان، جان ها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به

ص: 337

این صورت که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ!»، (1)

ولی افسوس که بسیاری قدر این سرمایه بزرگ را نمی شناسند و آن را به بهای ناچیزی به مصداق (وَيْشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا) می فروشند.

می گویند: یکی از گران بهاترین گهرهای دنیا گوهری بود که یکی از گردشگران آفریقا آن را در دست کودکانی دید که در کوچه و بازار با آن بازی می کردند. چیز کمی به آن ها داد و آن را گرفت. کودکان خوشحال بودند ولی نمی دانستند چه گهر عظیمی را از دست داده اند. حال دنیاپرستانی که خود را به ارزش های قلیل جهان می فروشند حال همان کودکان است.

ص: 338

---

1- توبه، آیه 111.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا.

امام (علیه السلام) فرمود:

دو گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا. (1)

ص: 339

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از آن که این کلام نورانی را از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز نقل می کند می افزاید: کلینی نیز آن را در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که امیر مومنان (علیه السلام) فرمود: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود: «مَنْهُوَ مَنْ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ» و سپس آن را از صدوق به سندش از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند و ابن عبد ربه نیز آن را در عقد الفرید از ابن عباس ذکر کرده و روشن است که همه آن ها به ریشه وحی الهی باز می گردد. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 313).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو گروه اشاره می کند که هرگز سیر نمی شوند، می فرماید: «دو شخص گرسنه اند که هرگز سیر نمی شوند: طالب علم و طالب دنیا»؛ (مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا).

واژه «منهوم» از ماده «نَهَم» (بر وزن دهن) به معنای سیری ناپذیر بودن و اشتهای شدید به چیزی داشتن است. منهوم به معنای کسی است که این گونه شده است.

اما این که طالبان علم هرگز از طلب علم سیر نمی شوند به این دلیل است که اولاً علم، حد و مرزی ندارد و به فرموده قرآن: (وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ). (1)

و در جای دیگر تمام معلومات انسان را در مقابل مجهولات، ناچیز می شمارد و می فرماید: (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا). (2)

و در مورد علم خداوند و حقایق جهان هستی می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد،

ص: 340

---

1- یوسف، آیه 76.

2- اسراء آیه 85.

و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این ها همه تمام می شود ولی کلمات خدا پایان نمی گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است» (1).

ثانیاً علم، نشاط آور است، روح را صیقل می دهد و در واقع غذای اصلی روح آدمی است و به همین دلیل طالبان علم هرگز از علم سیر نمی شوند بلکه هر مرحله ای را که طی کنند خواهان مرحله بالاتری هستند.

این سخن معروف است که بعضی از بزرگان در عین محرومیت مادی هنگامی که بعضی از مسائل پیچیده علمی را می گشودند به قدری لذت می بردند که می گفتند: «أَيُّ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءِ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ؛ كَجَا هَسْتَنْد پادشاهان و شاهزادگان که ببینند چنین لذتی از که ما می بریم».

نیز در زمان های گذشته بسیاری از دانشمندان تن به مسافرت های طولانی می دادند که بسیار مشکل آفرین بود تا محضر بعضی از اساتید را درک کنند و حتی گاه به یک روایت از روایات معصومین (علیهم السلام) برسند.

و اما طالبان دنیا نیز در عشق به دنیا و زرق و برق و مواهب مادی آن آنقدر حرص و ولع دارند که با هیچ چیز سیر نمی شوند و به گفته شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه \*\*\* همچنان در بند اقلیمی دگر

می دانیم که جغرافی دانان در گذشته تمام کره زمین را به هفت اقلیم تقسیم می کردند و شاعر به این نکته اشاره می کند که اگر همه زمین را به دنیاپرست بدهند باز هم سیر نمی شود و مایل است دست به کرات آسمانی دیگر بیندازد.

به همین دلیل در حدیث معروفی از امام کاظم (علیه السلام) آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كَلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أزدَادَ عَطْشاً حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا، مَثَلُ آبِ

ص: 341

دریاست که هر چه انسان تشنه از آن بنوشد، عطش او بیشتر می شود، به حدّی که او را می کشد»<sup>(1)</sup>.

این گونه افراد که هرگز از دنیا سیر نمی شوند گرفتار بلاهای متعددی خواهند شد.

از جمله گرفتار طول امل و آرزوهای دور و دراز می شوند و آخرت را به کلی فراموش می کنند همان گونه که در حدیث معروف نبوی و علوی آمده است: «أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْأُخْرَةَ»<sup>(2)</sup>.

اضافه بر این، آرامش روح و جسم را به کلی از دست می دهند و اگر روزی بخشی از دنیایشان به خطر بیفتد به زمین و زمان بد می گویند و گاه دست به خودکشی می زنند.

علاوه بر همه این ها چون دنیا، دار مزاحمت است و هر کسی به بیش از حد نیاز خود برسد با خواسته های دیگران مزاحمت دارد، دشمنی و عداوت بسیاری را برای خود می خرد. حسودان نیز این گونه افراد را راحت نمی گذارند و پیوسته در انتظار زوال نعمت آن ها هستند.

ولی آن ها که قانع اند و اهل کفاف و عفاف اند از همه این آثار سوء و مرگبار در امان اند.

ص: 342

---

1- تحف العقول، ص 396.

2- کافی، ج 2، ص 335، ح 3.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الإيمان أن تُؤثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، وَ أَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ، وَأَنْ تَتَّقِيَ، اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

ایمان آن است که راست گویی را در آن جا که به زیان توست بر دروغ گویی در آن جا که به سود توست مقدم داری و این که گفتارت بیش از عملت نباشد و به هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی. (1)

ص: 343

---

1- سند گفتار حکیمانه: از کسانی که این گفتار حکیمانه را در کتاب خود آورده اند ابن شمس الخلافة (متوفای 622) در کتاب الآداب (الآداب النافعة بالالفاظ المختارة الجامعة) است که آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 314).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه حقیقت ایمان را در ضمن سه چیز که از مظاهر ایمان به خدا هستند بیان کرده است:

نخست می فرماید: «ایمان آن است که راست گویی را در آن جا که به زیان توست بر دروغ گویی در آن جا که به سود توست مقدم داری»؛ (الإیمانُ أَنْ تُؤثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ).

بسیار می شود که انسان اگر در بیان حقیقتی، راستی را برگزیند زیان هایی دامن او را می گیرد. مثل این که سوال کنند: تو چیزی به فلان شخص که از دنیا رفته است بدهکاری؟ و او حقیقتش را بگوید که آری فلان مبلغ را بدهکارم. این اعتراف گر چه ظاهراً به زیان گوینده است و دروغ گفتن به سود اوست ولی قطعاً این صدق و راستی از نشانه های ایمان به خدا و روز قیامت می باشد.

یا این که تصادفی موجب خسارت شده و شخص می داند مقصر بوده است اگر تقصیر خود را بپوشاند و دروغ بگوید نفع مادی می برد ولی اگر حق را آشکار سازد گرفتار زیان می شود ولی این زیان در حقیقت منفعت است و از نشانه های ایمان می باشد.

قرآن مجید نیز دروغ گفتن را نشانه بی ایمانی شمرده آن جا که می فرماید: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ)؛ «تنها کسانی دروغ

می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری،) دروغ گویان واقعی آن ها هستند!»، (1)

نیز در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که کسی از آن حضرت پرسید: آیا شخص باایمان ممکن است (لغزش پیدا کند و) آلوده زنا شود؟ فرمود: امکان دارد. عرض کرد: ممکن است آلوده سرقت گردد؟ فرمود: گاه ممکن است چنین شود. عرض کرد: ممکن است دروغ بگوید؟ فرمود: نه. (مگر نمی دانی؟) خداوند متعال می فرماید: (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ). (2)

در واقع راست گویی گاه همچون داروی تلخ شفابخش است و دروغ همچون غذای مطبوع زیان بار. انسان عاقل آن داروی شفابخش را رها نمی کند و به سراغ آن غذای زیانبار نمی رود.

البته شکی نیست که در مواردی، امر، دایر بین اهم و مهم است یعنی راست گویی سبب به خطر افتادن جان یا منافع مهم مسلمانی می شود. مثل این که یک ناصبی متعصب و مسلح از انسان سوال کند: آیا تابع مکتب اهل بیت (علیهم السلام) هستی؟ که اگر راستش را بگوید سلاح به روی او می کشد. به یقین این گونه موارد از کلام امام (علیه السلام) مستثنی است همان گونه که در باب تقیه به آن اشاره شد.

یا این که برای اصلاح ذات البین اگر مجبور به دروغ شویم مجاز است زیرا اصلاح ذات البین مهم تر از راست گویی است. البته تفاوتی نمی کند که نفع و زیان، مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به انسان دیگری. اگر مصلحت اهمی ایجاب کند از قاعده کلی مورد بحث که امام (علیه السلام) به آن اشاره فرمود مستثنی است.

به هر حال اصل اساسی این است که انسان همیشه صدق و راستی را پیشه کند هر چند به زیان او تمام شود ولی این قاعده موارد استثنایی هم دارد و آن در

ص: 345

---

1- نحل، آیه 105.

2- بحار الانوار، ج 19، ص 263، ح 47.

جایی است که مصلحت مهم تر از مصلحت صدق به خطر می افتد. مرحوم علامه مجلسی در جلد دوم بحار الانوار، صفحه 122 ذیل همین روایت به عنوان شرح و بیان می فرماید: ممکن است منظور امام (علیه السلام) از ضرر، در این گفتار حکیمانه ضرری باشد که تقیه در آن روا نیست.

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ دومین نشانه ایمان می رود و می فرماید: «این که گفتارت بیش از عملت نباشد»؛ (وَأَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ).

بسیارند کسانی که سخن از نیکی ها و خوبی ها و صفات برجسته انسانی، بسیار می گویند اما عملشان هماهنگ با آن نیست و این نشانه ضعف ایمان آن هاست. مومنان حقیقی آنچه را می گویند انجام می دهند و ای بسا اعمالشان فراتر از گفتارشان است.

به تعبیر دیگر اگر انسان به چیزی که می گوید اعتقاد راسخ داشته باشد حتماً عمل او با آن هماهنگ خواهد بود و اگر نبود، نشانه عدم اعتقاد راسخ به آن گفتار است.

قرآن مجید می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ). (1)

در بعضی از نسخه های نهج البلاغه به جای «عَمَلِك»، «عِلْمِك» آمده است که در این صورت مفهوم کلام امام (علیه السلام) چنین می شود: نباید انسان بیش از آنچه می داند سخن بگوید. همان گونه که قرآن مجید می فرماید: (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ). (2)

در آیات و روایات اسلامی نکوهش شدیدی از «قول به غیر علم» شده چرا که این کار سرچشمه اختلافات و مشکلات فراوان و گمراهی افراد و نزاع ها می شود.

ص: 346

---

1- صف، آیات 2 و 3.

2- اسراء، آیه 36.

بنابراین هر کدام از این دو نسخه واقعیت داشته باشد مفهوم صحیحی دارد هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه نسخه «عَمَلِك» را نادرست پنداشته اند.

آنگاه نشانه سوم و آخر را بیان می کند و آن این که «به هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی»؛ (وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ).

اشاره به این که غیبت نکنید، تهمت نزنید، حق کسی را با سخنانتان باطل نسازید، عیب بر مسلمانی ننهید و او را با سخن نیش دار نیازارید. خلاصه، تقوای الهی را در نظر داشته باشید و تمام این جهات را رعایت کنید.

در تفسیر کلام مذکور دو احتمال دیگر نیز داده شده است: نخست این که هنگامی که می خواهی سخنی از دیگری نقل کنی رعایت تقوای الهی کن و سخن او را بی کم و کاست و بدون اضافه نقل کن.

دیگر این که در برخورد با سخنان دیگران تقوا پیشه کن و فوراً گفتار آن ها را نفی نکن؛ درست بیندیش، اگر گفتار صحیحی است پذیر و جدال و مراء نکن و از روی حسادت به نفی سخنان صحیح دیگران اقدام مکن.

ولی معنای نخست مناسب تر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر سه معنا نیز امکان پذیر است.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ آلاَفَةُ فِي التَّيْبِيرِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می کند تا آن جا که (گاه) آفت انسان در تدبیر اوست. (1)

مرحوم سید رضی می گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت 16) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ (قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةٍ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ).

ص: 349

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می گوید: همین معنا با عبارت دیگری در حکمت 15 (طبق متنی که ما انتخاب کرده ایم حکمت شانزدهم است.) گذشت: «تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَنْفُ فِي التَّيْبِيرِ» و در ذیل آن حکمت منابع متعددی برای آن ذکر کرده از جمله مرحوم ابن شعبه در تحف العقول و جاحظ در المائة المختارة و همچنین شیخ مفید در ارشاد. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 314).

## شرح و تفسیر: مقدرات بر تدبیر ما پیشی می گیرد

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به تأثیر نافذ مقدرات کرده، می فرماید: «مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می کند تا آن جا که (گاه) آفت به سبب تدبیر (انسان) به وجود می آید»؛ (يَغْلِبُ الْمَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ آلَافُهُ فِي التَّدْبِيرِ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت 16) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ (قال الرضی: وَ قَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةِ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ).

«مقدار» در این جا به معنای مقدرات و اندازه گیری های الهی است.

واژه «حتی» در واقع برای بیان غایت و سرانجام چیزی است.

این گفتار حکیمانه در واقع سه پیام دارد:

پیام اول این که: ما را با مسأله خداشناسی و توحید افعالی پروردگار آشنا تر می سازد. هنگامی که می بینیم برای انجام کاری نقشه های فراوان می کشیم، مشورت بسیار و مدیریت کافی می کنیم ولی به آن نمی رسیم آگاه می شویم که پشت این دستگاه خلقت، دست با عظمتی است که چرخه جهان را می چرخاند و در واقع این کلام شبیه چیزی است که در گفتار حکیمانه دیگری از آن حضرت (علیه السلام) آمده بود: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ».<sup>(1)</sup>

ص: 350

پیام دوم پیام توکل بر خداست و آن این که تنها به تقدیر و تدبیر و قوت فکر خود اعتماد نکنیم بلکه در همه چیز و در هر کار توجه به مسبب الاسباب داشته باشیم و از او مدد بخواهیم و کمک بگیریم.

پیام سوم این که: غرور بر ما غلبه پیدا نکند. هنگامی که می بینیم صاحب قدرت ظاهری شده ایم و گروه عظیمی سر بر فرمان ما هستند و مشاوران تیزهوشی داریم که در همه کار به ما کمک می کنند مبادا غرور، ما را بگیرد و از خدا غافل شویم. چرا که گاه می بینیم همه اسباب فراهم است ولی کاری از پیش نمی رود. یعنی مقدرات طرح دیگری برای ما ریخته و تلاش های ما در برابر تقدیر الهی همچون نقش بر آب است.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد این کلام حکمت آمیز را با مقدمه ای به این شرح نقل می کند: هنگامی که «شاه زنان» دختر کسری اسیر شد و او را خدمت امام امیرمؤمنان (علیه السلام) آوردند آن حضرت از او پرسید: بعد از داستان ابرهه و لشکر فیل و نابودی آن در کنار کعبه (هنگامی که جریان به گوش پدرت رسید) چه شنیدی؟

او گفت: این سخن را از او شنیدم که می گفت: هنگامی که خداوند بر کاری غالب شود تمام طمع ها در برابر آن ذلیل می شوند و هنگامی که مدت حیات کسی سر آمده باشد مرگ او در چاره اندیشی های اوست.

امام (علیه السلام) فرمود: چه سخن زیبایی پدرت گفته است. آری. سپس فرمود: «تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَثْفُ فِي التَّذْيِيرِ» (1).

این جمله همان چیزی است که در حکمت 16 گذشت و هماهنگ با گفتار حکیمانه مورد بحث است.

ص: 351

---

1- ارشاد مفید، ص 159 (مطابق نقل علامه شوشتری در بهج الصباغة).



شعرای عرب در این زمینه اشعار متعددی گفته اند. ابوتّمّام می گوید:

وَرَكْبٌ كَأَطْرَافِ الْأَسِنَّةِ عَرَّسُوا \*\*\* عَلَى مِثْلِهَا وَاللَّيْلُ تَسْطُو غَيَاهِبُهُ

لَأَمْرٍ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَمَّ صُدُورُهُ \*\*\* وَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَمَّ عَوَاقِبُهُ

سوارانی بودند که همچون سرنیزه ها در برابر مخالفانشان صف کشیدند در حالی که تاریکی شب غلبه داشت.

آن ها به دنبال مقصدی بودند که آغازش به دست آن ها بود ولی پایانش از دست آن ها خارج [\(1\)](#).

شاعر فارسی زبان نیز می گوید:

دیده ای باید سبب سوراخ کن \*\*\* تا حجب را برکنند از بیخ و بن

تا مسبب بیند اندر لا مکان \*\*\* هرزه داند جهد واکساب و دکان

از مسبب می رسد هر خیر و شر \*\*\* نیست اسباب و وسائط ای پدر

جز خیالی منعقد بر شاهراه \*\*\* تا بماند دور غفلت چند گاه

بابا افضل کاشانی نیز در این زمینه می گوید:

سعی تو کلید قفل مشکل نشود \*\*\* تقدیر به تدبیر تو باطل نشود

گر هر دو جهان خواسته باشند چه سود \*\*\* چیزی که خدا نخواست حاصل نشود

قابل توجه این که در غررالحکم، کلام حکیمانه دیگری در کنار این کلام نقل شده که مفسر و موید آن است، می فرماید: «یجری القضاء

بالمقادیر علی خلاف الاختیار و التدبیر؛ قضای الهی همراه مقدرات، برخلاف اختیار و تدبیر ما جریان می یابد» [\(2\)](#).

ص: 352

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 176.

2- غرر الحکم، ح 1791.

شک نیست که منظور امام (علیه السلام) از بیان این گونه کلمات این نیست که انسان دست از تدبیر و تلاش و کوشش برای رسیدن به مقاصد مشروع و مطلوب بردارد و همه چیز را به مقدرات بسپارد بلکه منظور این است که ضمن هر گونه تلاش و کوشش مراقب باشد که ماوراء نقشه و تدبیر او نقشه و تدبیر کس دیگری است، از او غافل نگردد، دل به او بندد و پیروزی ها را از او بطلبد.

ص: 353



اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوْأَمَانِ يُنْتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند. (1)

ص: 355

---

1- سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر از جمله کسانی که این گفتار حکیمانه را از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده اند، ابن معتمر (متوفای 296) در کتاب البدیع است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 314). اضافه می کنیم که ابن عبد ربه (متوفای 328) در عقد الفرید (ج 2، ص 143) و راغب اصفهانی (متوفای 502) در محاضرات الادباء (ج 1، ص 276) نیز آن را آورده اند.

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه خود به اهمیت حلم و بردباری و ترک شتاب در کارها و سرچشمه این دو صفت برجسته اشاره کرده، می فرماید: «بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می شوند»، (الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوْأَمَانِ يُنْتَجِبُهُمَا عُلُوُّ الْهَيْمَةِ).

جالب این که ابن عبد ربه در کتاب عقد الفرید شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده و آن این که یکی از بزرگان ایران خدمت امام (علیه السلام) رسید. آن حضرت پرسید: بهترین پادشاهان شما نزد شما چه کسی بود؟ او در پاسخ عرض کرد: اردشیر در کشورداری پیشگام بود ولی بهترین روش را انوشیروان داشت. امام (علیه السلام) سوال کرد: کدام یک از فضایل اخلاقی در وی برجسته تر بود؟ عرض کرد: بردباری و عدم شتاب در کارها. امام (علیه السلام) فرمود: این دو، همچون فرزندان دوقلویی هستند که از علو همت متولد می شوند. (1)

«حلم» همان بردباری در مقابل سفیهان و افراد بی منطق و همچنین در برابر متخلفان و گنهکارانی که گناه سنگینی ندارند و ترک مجازات آن ها می باشد.

«اناء» به معنای شتاب نکردن در انجام کارها پیش از دقت کافی در اطراف

ص: 356

و جوانب آن و به تعبیر دیگر صبر و حوصله تا روشن شدن تمام جوانب کار و همچنین شتاب نکردن در مجازات بدکاران.

البته این دو، قرابت و نزدیکی با هم دارند و به همین دلیل امام (علیه السلام) این ها را به منزله فرزندان دو قلوب ذکر کرده است که در عین دوگانگی، دارای شباهت زیادی هستند.

اما علو همت به معنای شخصیت والا و برجسته، و بلند نظری و سعه صدر است. بدیهی است کسی که دارای چنین صفتی است هرگز در برابر سفیهان و اکثش نشان نمی دهد بلکه با تحمل و بردباری، می گذرد همان گونه که قرآن درباره صفات مومنان فرموده است: (وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). (1)

نیز افرادی که دارای علو همت و سعه صدرند در کارها شتاب نمی کنند بلکه تمام جوانب را در نظر می گیرند تا اقدام نسنجیده ای که موجب پشیمانی است صورت نگیرد.

همان گونه که قرآن مجید درباره حضرت سلیمان (علیه السلام) می گوید: هنگامی که سلیمان پیام هدهد را درباره مردم سرزمین سبا شنید، گفت: (سَنَنْظُرُ أَصْدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ)؛ «ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغ گویان هستی؟». (2)

سپس نامه ای برای آن ها فرستاد و با آن ها اتمام حجت کرد و این نشان می دهد که او در کارها هرگز شتاب نمی کرد.

و درباره خبری که ولید بن مغیره از طائفه بنی المصطلق داد که آن ها اسلام را رها کرده و مرتد شده و به مقابله با فرستادگان پیامبر (صلی الله علیه و آله) برخاسته اند قرآن می فرماید: (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقُ بَنِي فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا

ص: 357

1- فرقان، آیه 63.

2- نمل، آیه 27.

فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؟) «اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبدا به گروهی، از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!». (1)

در این آیه ضمناً اشاره به نتیجه منفی شتاب بدون تحقیق نیز شده است و آن، آسیب رساندن به بی گناهان و ندامت و پشیمانی است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الْأَنَاءُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ ترک شتاب از سوی خداست و عجله از شیطان است». (2)

البته این دستور مربوط به مواردی است که مسائل روشن نیست و نیاز به تأمل و دقت و تدبیر دارد. اما هنگامی که راه، روشن و برنامه معین باشد و تردیدی در صحت آن نباشد باید عجله کرد و فرصت را غنیمت شمرده و به بهانه های واهی از دست نداد.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صِلَةٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيُبَادِرْ لَأَيِّكُمْ هَمٌّ أَوْ صِلَةٌ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر کار خیر یا کمک به خویشاوند (یا غیر خویشاوند) گرفت باید عجله کند و آن را انجام دهد زیرا از طرف راست و چپ او دو شیطان حاضر می شوند و او را وسوسه می کنند». (3)

در حکمت 363 نیز آمده بود: «مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجَلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات و از دست دادن امکانات، بعد از فرصت، از نادانی است».

ص: 358

1- حجرات، آیه 6.

2- بحارالانوار، ج 68، ص 340، ح 12.

3- کافی، ج 2، ص 143، ح 12.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است. (1)

ص: 359

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه نقل نمی کند جز این که می گوید: در مجمعالامثال میدانی چنین آمده است: «للعبد جهد العاجز». سپس می افزاید: به یقین «للعبد» غلط و «لغیبة» به جای آن صحیح است. (به خصوص این که واژه للعبد در این جمله هیچ مفهوم صحیحی ندارد). (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 314). اضافه می کنیم: زمخشری آن را در ربیع الابرار (ج 2، ص 332) ضمن جمله های حکیمانه دیگری از امام (علیه السلام) نقل کرده و نیز ابن طلحه شافعی آن را در مطالب السؤل (ص 203) آورده است.



## شرح و تفسیر: غیبت نشانه ناتوانی است

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه و پرمعنا به یکی از عیوب مهم غیبت اشاره کرده می فرماید: «غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است»؛ (الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ).

اشاره به این که تنها فرومایگان و افراد پست و ناتوان به سراغ غیبت می روند چرا که اگر انسان در خود، توانایی و استعداد پیشرفت ببیند به جای این که با غیبت مقام کسی را خدشه دار کند خودش می کوشد و به آن مقام و برتر از آن می رسد ولی چون عاجز و ناتوان و فرومایه است سعی می کند به وسیله غیبت آبروی دیگری را در انظار عموم بریزد. از این رو امام (علیه السلام) می فرماید: غیبت، آخرین تلاش افراد ناتوان است.

در میان گناهان کبیره کمتر گناهی است که همانند غیبت، نشانه پستی و ضعف و زبونی و نوجوانمردی باشد.

به تعبیر دیگر، آن ها که پشت سر مردم به مذمت و عیب جویی می پردازند و آبرو و حیثیت افراد را با افشای عیوب پنهانی، که غالب مردم به یکی از این عیوب گرفتارند، می برند، و آتش حسد و کینه خود را به این وسیله فرو می نشانند، افرادی ناتوان و فاقد شخصیت اند که حتی در مبارزه بی دلیل و ظالمانه خود شهامت ندارند و تمام قدرتشان این است که از پشت خنجر بزنند.

در تعریف غیبت، در میان ارباب لغت و همچنین در کتب فقهیه و کلمات علمای اخلاق، تفسیرهای گوناگونی دیده می شود که در واقع همه آن ها به یک چیز بر می گردد.

مرحوم شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اخبار معصومین (علیهم السلام) واجماع فقها دلالت بر این دارد: حقیقت غیبت این است که از دیگری در غیاب او چیزی بگویند که اگر بشنود ناراحت شود. (1)

گاه گفته می شود که غیبت، افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد در غیاب آن ها نزد کسانی است که از آن آگاهی ندارند و این که بعضی از عوام می گویند: آنچه گفتیم، صفت اوست غیبت نیست؛ اشتباه روشنی است. زیرا غیبت همان بیان صفت زشت پنهانی در غیاب افراد است و اگر صفت آن ها نباشد مصداق تهمت و بهتان می باشد و نیز آنچه بعضی از عوام می گویند: حاضریم همین مطلب را نزد خود شخص بگوییم؛ این هم اشتباه دیگری است که خیال می کنند اگر چیزی واقعیت داشته باشد غیبت نیست.

به هر حال، شدیدترین تعبیر درباره غیبت در قرآن مجید آمده و درباره هیچ گناهی چنین تعبیری دیده نمی شود و آن این که غیبت کننده همچون کسی است که گوشت برادر مرده خود را بخورد: (أَيُّحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ). (2)

اشاره به این که آبروی انسان مانند گوشت تن اوست و غیبت کننده گوشت تن برادر مسلمانش را می خورد و غایب و بی دفاع بودن او به منزله مردن اوست.

ص: 361

---

1- مکاسب محرمة، شیخ انصاری، بحث غیبت.

2- حجرات، آیه 12.

در روایات اسلامی نیز شدیدترین تعبیر درباره غیبت دیده می شود و از میان روایات فراوانی که درباره غیبت در منابع مختلف آمده همین دو روایت که در ذیل می آوریم کافی است:

در حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی بن عمران (علیه السلام) خطاب کرد و فرمود: «مَنْ مَاتَ تَائِباً مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ مُصِيراً عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکرده و بر آن اصرار ورزیده باشد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود».<sup>(1)</sup>

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت، حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند».<sup>(2)</sup>

مشکل مهم غیبت چند چیز است:

نخست این که انگیزه های بسیار متنوعی دارد از قبیل خودخواهی و حسد و کینه توزی و جاه طلبی و ریاکاری و انتقام جویی و سخریه و استهزاء و مانند آن.

در ذیل روایت قبل چنین آمده است: «وَأَصْلُ الْغَيْبَةِ تَنَوُّعُ بَعْشَرَةِ أَنْوَاعٍ شِفَاءِ غَيْظٍ وَ مَسَاعِدَةِ قَوْمٍ وَ تَهْمَةٍ وَ تَصَدِيقِ خَبَرٍ بِلَا كَشْفِهِ وَ سُوءِ ظَنٍّ وَ حَسَدٍ وَ سُخْرِيَّةٍ وَ تَعَجُّبٍ وَ تَبَرُّمٍ وَ تَزْيِينٍ؛ اصل غیبت از ده چیز ریشه می گیرد: فرو نشانیدن خشم، کمک کردن (نامشروع) به گروهی، متهم ساختن افراد، تصدیق کردن خبری بدون اطلاع، داشتن سوء ظن، حسد، استهزاء و سخریه، اظهار تعجب، ناراحتی و خودستایی».

مشکل دیگر غیبت این است که به قدری رواج یافته که قبح آن در نظرها از

ص: 362

1- بحار الانوار، ج 72، ص 275.

2- بحار الانوار، ج 72، ص 257، ح 48.

بین رفته است و گاه نُقل بسیاری از مجالس می شود و حتی افراد ظاهراً بانقوا آلوده آن می شوند و همین امر، خطر آن را بیشتر می کند.

مشکل دیگر این که کسی که به غیبت گوش فرا می دهد در گناه غیبت کننده شریک است و ای بسا یک نفر غیبت کند و ده ها نفر در مجلس باشند و سخن او را بشنوند و اعتراض به او نکنند و همه در این گناه شریک شوند.

مشکل چهارم این که غیبت از گناهی است که جنبه حق الناس دارد و چنان نیست که تنها با آب توبه بتوان آن را شست بلکه باید از غیبت شونده حلیت طلبید و وای به حال کسی که غیبت افرادی را کرده و آن افراد از دنیا رفته اند که حلیت طلبیدن غیر ممکن شده است. در این گونه موارد دستور داده شده که برای آن افراد تا می تواند استغفار کند و کار خیر انجام دهد شاید از او راضی شوند.

مشکل دیگر این که غیبت آثار اجتماعی شومی دارد و تنها یک رذیله اخلاقی شخصی نیست. غیبت سبب می شود حس اعتماد در جامعه ضعیف گردد و همکاری افراد با یکدیگر کم شود. افراد جامعه به یکدیگر بدبین گردند و پیوندهای اخوت و محبت و دوستی و همکاری سست شود.

حق الناس یا حق الله؟

در این که آیا غیبت یک حق الهی است یا مردمی در میان فقها گفت وگوست آن ها که آن را حق الله می دانند به روایاتی استدلال می کنند که می گوید: برای رهایی از عواقب غیبت استغفار برای صاحبش کافی است. از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «سُبَّ لِلَّهِ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَنْ اغْتَبَيْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ؛ از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سوال کردند: کفاره غیبت چیست؟ فرمود: کفاره اش این است که هر زمان به یاد غیبت شونده افتادی برای او استغفار کنی» (1).

ص: 363

آن‌ها که آن را حق الناس می‌دانند به روایاتی استدلال می‌کنند که می‌گویند: تا غیبت شونده راضی نشود خداوند غیبت کننده را نمی‌آمرزد. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند».<sup>(1)</sup>

ولی با توجه به این که قرآن مجید غیبت را تشبیه به خوردن گوشت برادر بعد از مرگ او کرده و می‌دانیم که هر جنایتی بر میت حق الناس است و دیه دارد بنابراین، تشبیه مذکور، حق الناس بودن غیبت را تأیید می‌کند.

به علاوه، هم در روایات آمده و هم عقل حاکم است که آبروی انسان مانند مال و جان اوست و هرگاه کسی صدمه‌ای بر مال و جان کسی وارد کند، تا جبران نکند یا حلیت نطلبد در امان نخواهد بود. همین طور است درباره آبروی او، که گاه ارزش آن از مال و جان هم بیشتر است.

البته اگر غیبت به گوش غیبت شونده نرسد و شخص غیبت کننده آن را نزد اشخاصی که در حضور آنان غیبت کرده، جبران نماید مثلاً بگوید: اشتباه کردم، معلوم نیست او دارای چنین صفاتی باشد و به علاوه اگر هم چنین باشد ای بسا ما از او بدتریم؛ خلاصه آبروی از دست رفته او را جبران نماید، درست مثل کسی که خسارتی در غیاب کسی به مال او زده و در همان جا آن را جبران می‌کند؛ در چنین صورتی نیازی به طلبیدن حلیت نیست.

دعای معروف روز دوشنبه امام سجاد (علیه السلام) نیز به خوبی نشان می‌دهد که غیبت حق الناس است.

البته جای تردید نیست که اگر حلیت طلبیدن سبب فتنه و فساد یا اذیت و آزار بیشتری شود باید از آن صرف نظر کرد و به دعا و استغفار و کار خیر قناعت نمود

ص: 364

و شاید همان گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گفته، ممکن است به این وسیله جمع میان اخبار شود یعنی اخباری که می گوید: باید حلیت طلبید، مربوط به جایی است که منشأ فتنه و فساد و اهانتی نشود و اخباری که می گوید: استغفار کافی است، ناظر به جایی است که منشأ چنین اموری گردد. (1)

البته در هر حال غیبت کننده باید در پیشگاه خدا از گناه خود توبه و استغفار کند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر غیبت به غیبت شونده برسد گناه مضاعفی خواهد بود یک گناه این که آبروی او را در میان جمعی برده و گناه دیگر این که او را آزار داده و غمگین ساخته است.

البته سزاوار است هنگامی که غیبت کننده برای عذرخواهی، توأم با تواضع و ندامت نزد غیبت شونده می آید، او هم محبت کند و از خطای او درگذرد تا مسأله به طور کامل پایان یابد.

ص: 365



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام

رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند. (1)

ص: 367

---

1- سند گفتار حکیمانه: در کتاب مصادر آمده است که مثل همین مضمون در حکمت 260 آمده و سپس می افزاید: قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده و میدانی نیز آن را در مجمع الامثال آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 315). اضافه می کنیم که همین مضمون در حکمت 116 نیز ضمن بیان مطالب دیگر (مانند حکمت 260) آمده است.



## شرح و تفسیر: بی اعتنایی به تعریف و تمجید

امام (علیه السلام) در این گفتار کوتاه حکیمانه به کسانی که مورد مدح و تمجید از سوی این و آن قرار می گیرند هشدار می دهد و می فرماید: «بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند»؛ (رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ).

درست است که باید افراد نیکوکار را تشویق کرد و عالمانی را که علم آن ها سبب پیشرفت جامعه انسانی اسلامی شده مورد تمجید قرار داد ولی گاه این تعریف و تمجیدها آفاتی را نیز به دنبال دارد که باید از آن پرهیز کرد.

نخست این که در بسیاری از اوقات سبب کبر و غرور می شود و شخص تمجید و تعریف شده پیش خود فکر می کند که سرآمد افراد جامعه است همه باید به او احترام بگذارند و در برابر او سکوت کنند و گوش به فرمانش باشند، و می دانیم که غرور و خودبرتربینی یکی از مهلکات است.

دیگر این که گاه این تعریف و تمجیدها سبب می شود که انسان در مسیر تکامل متوقف گردد. شخص تعریف و تمجیدشده به خود می گوید: حال که همه پذیرفته اند من دارای صفات برجسته و فوق العاده ای هستم چه دلیلی دارد که بیش از این به خود زحمت دهم؟

مشکل دیگری که گاه از این تعریف و تمجیدها ناشی می شود این است که حسادت مخالفان را برمی انگیزد و به عداوت و دشمنی آن ها دامن می زند و سبب

می شود که آن شخص را به هر وسیله ای که ممکن است ضعیف و ناتوان سازند و از اعتبار و حیثیتش بکاهند.

به همین دلیل باید در هر چیز از جمله مدح و ثنای دیگران اعتدال را رعایت کرد و افراد کم ظرفیت و پرظرفیت را به تناسب حالشان مورد مدح و تشویق قرار داد.

واژه «مفتون» از ماده «فَتَن» (بر وزن متن) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل به معنای قراردادن طلا در کوره است تا خالص و ناخالص شناخته شود سپس این واژه به معنای آزمایش و امتحان به طور عام بکار رفته است. ولی در قرآن مجید در معانی متعددی استفاده شده است: آزمایش (عنکبوت، آیه 2)، فریب دادن (اعراف، آیه 27)، بلا و عذاب (انفال، آیه 25)، شرک و بت پرستی و مانع ایمان آوردن افراد شدن (انفال، آیه 39)، اضلال و گمراه ساختن (مائده، آیه 41) و شکنجه کردن (ذاریات، آیه 13).

ولی ظاهراً تمام این معانی به همان ریشه ای باز می گردد که به آن اشاره شد.

واژه «فته» نیز در معانی مذکور به کار رفته و اما در مورد کلام امام (علیه السلام) منظور از «مفتون» شخص فریب خورده است یعنی بسیارند کسانی که فریب تعریف و تمجیدها را می خورند و از راه راست منحرف می شوند.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که همان گونه که در شرح سند این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم سید رضی آن را در سه مورد از کلمات قصار آورده است: یکی در این جا و دو مورد دیگر در حکمت های 116 و 260. ممکن است این تکرار به دلیل مشغله های زیاد آن بزرگوار و طول زمان تألیف این کتاب نورانی بوده که گاه فراموش می کرده جمله ای را قبلاً آورده است، و باز تکرار می نموده و ممکن است به سبب اهمیتی که به این سخن داده تکرار آن را مناسب دانسته است.

ص: 369

نکته دیگر این که در بعضی از نسخ نهج البلاغه این گفتار حکیمانه آخرین کلمه قصار است و هجده کلمه قصار بعدی ذکر نشده است در حالی که در نسخه های دیگر چنین نیست شاید به این دلیل که مرحوم سید رضی بعداً آن ها را ملحق ساخته و در همه نسخه ها نبوده است.

### نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال

شک نیست که باید نیکوکاران را به سبب نیکی هایشان مورد تشویق و تقدیر قرار داد همان گونه که بدکاران مورد نکوهش قرار می گیرند.

خداوند متعال در قرآن مجید یاران پیشگام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و کسانی را که بعداً به آن ها ملحق می شوند و مسیر صحیح آن ها را در پیش می گیرند مورد تقدیر قرار داده، می فرماید: (وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود شد و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ!»، (1).

امیر مومنان علی (علیه السلام) نیز در عهدنامه معروف مالک اشتر به مالک چنین توصیه می کند: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سِوَاِ فَاِنَّ فِي ذٰلِكَ تَرْهِيْدًا لِّأَهْلِ الْاِحْسَانِ فِي الْاِحْسَانِ وَ تَدْرِيْبًا لِّأَهْلِ الْاِسْءَةِ عَلٰى الْاِسْءَةِ؛ هرگز نباید افراد

ص: 370

نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران در نیکی هایشان بی رغبت شوند و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند».

و این امر دلیل روشنی دارد: زیرا هنگامی که نیکوکاران به سبب نیکی هایشان مدح و ثنا شوند و یا - آنگونه که در دنیای امروز معمول است - جوایزی به آن ها داده شود، هم آن ها تشویق به ادامه راه می شوند و هم دیگران به راه نیک دعوت خواهند شد. همین گونه است در مورد نکوهش بدکاران یا مجازات آن ها، که هم سبب خودداری آن ها از تکرار آن اعمال در آینده می شود و هم دیگران عبرت می گیرند. ولی این کار - همانند هر کار دیگر - اگر از حد اعتدال بیرون رود آثار سوئی خواهد داشت. مدح و ثنای زیاد، اسباب غرور و غفلت و عُجب و خودبرتربینی و عوارض فاسد این صفات رذیله می گردد.

امیر مومنان علی (علیه السلام) در همان عهدنامه مالک اشتر، قبل از ذکر جمله هایی که پیش تر آمد به مالک خطاب کرده، می فرماید: «ثُمَّ رَضَهُمْ عَلَى الْأَلَاءِ يُطْرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأَطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ آنان را طوری تربیت کن که ستایش بیهوده از تو نکنند و تو را برای اعمالی که انجام نداده ای، تمجید نمایند! زیرا کثرت مدح و ثنا، خودپسندی و عُجب به بار می آورد و انسان را به تکبر و غرور نزدیک می سازد».

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسَيْفٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرَ آلَةٍ مِنْ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ؛ هرگاه کسی به دیگری با شمشیر تیز حمله کند بهتر از آن است که او را در پیش رو مدح و ثنا گوید».<sup>(1)</sup>

روایات در این زمینه بسیار است و حتی دستور داده شده که هرگاه انسان با چنین صحنه ای مواجه شد به خدا پناه برد.

ص: 371

امیر مومنان (علیه السلام) درباره صفات پرهیزکاران در خطبه همام می فرماید: «إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَطُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ!» هرگاه یکی از آن ها را مدح و ستایش کنند از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی هایی که به من نسبت می دهند مواخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آن ها گمان می کنند قرار ده و گناहانی را که من دارم و نمی دانند ببخش.»

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

امام (علیه السلام) فرمود:

دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است). (1)

مرحوم سید رضی در اینجا سخن مبسوطی دارد که متن و شرح آن ذیلا خواهد آمد.

ص: 373

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در کتاب مصادر برای این گفتار حکمت آمیز ذکر کرده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی آورده است. سپس می افزاید: در کلمات و خطبه های امام (علیه السلام) در این زمینه مطالب زیادی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 315).

## شرح و تفسیر: دنیا وسیله است نه هدف

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه موقعیت واقعی دنیا را در عبارت کوتاهی بیان کرده، می فرماید: «دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است)»؛ (الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا).

نکته مهمی که امام (علیه السلام) در این جا یادآوری می کند نگاه های مختلفی است که به دنیا می شود.

توضیح این که: گاه در نظر بعضی افراد، روایاتی که در مدح دنیا آمده و آن را مزرعه آخرت یا دار عافیت و یا به منزله دانشگاه شمرده، با روایاتی که در ذم آن آمده متناقض است. در حالی که هرگز چنین نیست. اگر دنیا را برای دنیا بخواهیم، دنیای مذموم و نکوهیده است و اگر دنیا را ابزاری برای رسیدن به آخرت و مزرعه ای برای کشت بذر نیکی ها و معارف بدانیم ممدوح است و سرای نمونه.

امام (علیه السلام) در کلام گران بهای دیگری در نهج البلاغه همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده است؛ در خطبه 82 می فرماید: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛ کسی که دنیا را وسیله بصیرت قرار دهد او را بینا می سازد و کسی که به آن به عنوان هدف نگاه کند نابینایش می کند».

مرحوم سید رضی در شرح این کلام در خطبه هشتاد و دو تعبیر جالبی دارد

می گوید: «وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ (علیه السلام): «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ وَلَا يُدْرِكُ عَوْرَتُهُ، لَا سِوَمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ«أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحاً نَبِيَّراً، وَعَجِيباً بَاهِراً! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ؛ اگر به درستی انسان در این سخن امام (علیه السلام) که می فرماید: کسی که با آن بنگرد بینایش می کند، دقت کند، در آن، معنای شگفت آور و مفهوم ژرفی خواهد یافت که هرگز به عمق آن نتوان رسید، به ویژه اگر جمله «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ» (کسی که به دنیا بنگرد و منتهای آرزویش را دنیا قرار دهد کورش خواهد کرد) در کنار جمله قبل گذاشته شود؛ در این صورت فرق واضحی میان آن دو خواهد یافت، فرقی روشن و شگفت انگیز و آشکار. درود وسلام خدا بر او باد».

به تعبیر دیگر اگر به دنیا از نظر جنبه های مادی آن نگاه شود مرکز تراحم و تعارض و انواع زشتی هاست و اگر به جنبه های معنوی که به وسیله دنیا می توان به آن ها دست یافت نگاه شود هیچ گونه تعارض و تراحمی نیست و همه انسان ها با هم در مسیر روشنی می توانند به سوی زندگی جاویدان و پرافتخار سرای دیگر از آن کوچ کنند.

و در خطبه 203 آمده است که امام (علیه السلام) می فرماید: «فَفِيهَا اخْتَبَرْتُمْ وَ لِعَیْرِهَا خُلِقْتُمْ؛ شما در دنیا آزمایش می شوید و برای غیر آن، آفریده شده اید».

قرآن مجید همین مطلب را با بیان شفاف دیگری ذکر کرده است آن جا که می فرماید: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ «آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟!». (1)

اشاره به این که اگر سرای آخرتی بعد از دنیا نبود این زندگی عبث و بیهوده

ص: 375



بود و همان گونه که در تفسیر نمونه در ذیل این آیه آمده است این جمله کوتاه و پرمعنی یکی از زنده ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن این که: اگر به راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان، با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات، مقدمات و برنامه هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد.

این موضوع، درست به آن می ماند که طفلی در شکم مادر صاحب عقل و هوش کامل گردد، از خود سوال می کند: چرا آفریدگار، مرا در این جا زندانی کرده است؟ این دست و پا این چشم و گوش برای چیست و به چه منظوری آفریده شده است؟ در این ظلمات ثلاث و در میان مستی خون و آب، وجود من چه فایده ای دارد؟

ولی هنگامی که به او بگویند: در این جا پرورش می یابی و به زودی وارد دنیای وسیعی می شوی که فضایی باز و آفتابی درخشان، نهرهایی جاری و باغ هایی پرگل و پرطراوت دارد و در آن جا می توانی به تحصیل علم و دانش و انواع تفریحات سالم پردازی، باور می کند که زندگی دوران جنینی بیهوده و عبث نیست. (1)

ص: 376

---

1- برای توضیح بیشتر به جلد 14 تفسیر نمونه ذیل آیه 115 سوره مومنون تحت عنوان «مرگ، نقطه پایان زندگی نیست» مراجعه کنید.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةٍ مَرُودًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَ لَوْ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ الصَّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آن‌ها اختلاف افتاد دشمنانِ ضعیفِ گفتارِ صفتشان آن‌ها را فریب می‌دهند و بر آنان پیروز می‌شوند. (1)

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «مَرُود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا

ص: 377

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نکرده ولی صدر آن در نه‌یامه ابن اثیر و همچنین در لسان العرب آمده است. ذکر آن در این دو کتاب لغت معروف، دلیل بر شهرت آن است. در مصنف ابن ابی شیبه (ج 8، ص 612) نیز این کلام بدون ذکر از بنی امیه آمده است. همچنین در کنز العمال متقی هندی (ج 5، ص 799).

امام (علیه السلام) مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قال الرضیُّ: و المرودُ هنا مفعَلٌ من الإروادِ و هو الإمهالُ و الإظهارُ و هذا من أفصحِ الكلامِ و أغربِهِ فكأنَّه (علیه السلام) شَبَّه المَهلةَ التي هم فيها بالمِضمارِ الذي يجرون فيه إلى الغايةِ فإذا بلغوا مُنقَطِعَها انتَقَضَ نظامُهم بعدَها).

ص: 378

امام (علیه السلام) در این گفتار حساب شده خود پیش بینی روشنی درباره آینده بنی امیه کرده، می فرماید: «بنی امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آن ها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف گفتار صفتشان آن ها را فریب می دهند و بر آنان پیروز می شوند»؛ (إِنَّ لِيْنِي أُمَّيَّةً مَرُودًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَ لَوْ قَدْ اِخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضُّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ).

همان گونه که مرحوم سید رضی گفته: «مَرُود» (بر وزن مکتب) (1) به معنای مهلت است و «يَجْرُونَ» به معنای حرکت به سوی مقصد می باشد. «كَادَتْهُمْ» از ماده «کید» به معنای فریب دادن است و «الضُّبَاعُ» جمع «ضَبْع» به معنای گفتار است.

امام (علیه السلام) پیش بینی روشنی درباره آینده تاریک بنی امیه کرده است و همان گونه که پیش بینی کرده بود رخ داد.

ابن ابی الحدید می گوید: این یک خبر غیبی صریح است زیرا بنی امیه مادامی که در میانشان اختلاف نبود و جنگشان تنها با غیر خودشان بود مانند جنگ

ص: 379

---

1- در نسخه صبحی صالح «مود» با کسره میم (بر وزن منبر) ذکر شده در حالی که ارباب لغت این واژه را به معنای میله ای که در سر مه دان می گذارند ذکر کرده اند که هیچ تناسبی با محل بحث ما ندارد. بنابراین، صحیح همان «مَرُود» (بر وزن مکتب) به معنای مهلت است.

معاویه در صفین و جنگ یزید با اهل مدینه و ابن زبیر در مکه و جنگ مروان ضحاک و عبد الملک با ابن اشعث و ابن زبیر و جنگ یزید بن عبد الملک با بنی المهلب و جنگ هشام با زید بن علی، در این ایام حکومت مستقری داشتند اما هنگامی که ولید بن یزید به حکومت رسید و پسر عمویش یزید بن ولید به جنگ او برخاست و او را به قتل رسانید بنو امیه با هم اختلاف کردند و وعده الهی فرارسید و در این زمان بود که دعوت کنندگان به سوی بنی العباس در خراسان برخاستند و مروان بن محمد از جزیره آمد و طالب خلافت بود. ابراهیم بن ولید را از خلافت خلع کرد و گروهی از بنی امیه را به قتل رسانید و حکومتشان سست شد و دولت هاشمی روی کار آمد و نمو کرد و حکومت بنی امیه به کلی زایل شد و زوال نهایی آن به دست ابو مسلم خراسانی بود (و عجب این که) او در ابتدای کار فردی بسیار ضعیف، فقیر و مسکین بود و این شاهد خوبی برای گفتار امام (علیه السلام) است که لشکر او را تشبیه به گفتار کرده است. (1)

این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه ابو مسلم و یارانش به گفتار نه به دلیل ضعف و ناتوانی آن ها بود؛ آن ها مردانی شجاع و نیرومند بودند ولی همچون گفتار تدبیر کافی نداشتند و لذا به آسانی بنی عباس قدرت را از دست آن ها گرفتند در حالی که پایه گذار قدرت آن ها بودند ولی بنی عباس شیطان صفت و فرصت طلب حکومت را ربودند و ابو مسلم را به آسانی کشتند.

در واقع زوال حکومت بنی امیه به دلیل قدرت زیاد لشکر ابو مسلم نبود بلکه بخش مهمی از آن به سبب همان اختلافات و جنگ درونی آن ها بود که امام (علیه السلام) در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

مرحوم شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در این زمینه چنین می گوید: برخی تاریخ نویسان ایرانی اخیراً کوشش دارند که همه

ص: 380

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 182.

موفقیت های قیام سیاه جامگان را مرهون شخصیت ابومسلم معرفی کنند. شک نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند که ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند. منصور پاسخ داد که اگر حتی کنیزی را برای این امر دعوت می کرد موفق می شد، و اگر تو به نیروی خودت می خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بگشاید و آب هم از آب تکان نخورد. (1)

بنابراین، مفهوم تشبیه امام (علیه السلام) ممکن است این باشد که به قدری بنی امیه بر اثر اختلاف درونی ضعیف می شوند که حتی فرد ضعیفی نیز می تواند آن ها را از پای درآورد تا چه رسد به سردار نیرومندی همچون ابومسلم.

البته در مورد قساوت و خون ریزی ابومسلم مطالب زیادی در تواریخ آمده که آن هم در جای خود قابل قبول است.

به هر حال مرحوم سید رضی در ذیل کلام امام (علیه السلام) چند جمله دارد که با ذکر آن این بحث را پایان می دهیم. او می گوید: «مَرود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح ترین و جالب ترین تعبیرات است گویا امام (علیه السلام) مهلتی را که آن ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می روند اما هنگامی که به آن

ص: 381

هدف رسیدند نظم آن ها به هم می خورد؛ (قال الرضی: و المبرودُ هنا مفعَلٌ من الإروادِ و هو الإمهالُ و الإظهارُ و هذا من أفصح الكلام و أغریه فكأنه (عليه السلام) شبه المهلة التي هم فيها بالمضمار الذي يجرون فيه إلى الغاية فإذا بلغوا منقطعها انتقض نظامهم بعدها). (1)

ص: 382

---

1- در جلد سوم از همین کتاب، ذیل خطبه 87 بحث مفصلی در مورد ناکامی بنی امیه در حکومت و زوال حکومت آن ها مطرح کرده ایم.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ

هُمْ وَاللَّهِ رَبُّوهُ الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوقَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمْ السَّبَاطِ، وَاللِّسَانِ السَّلَاطِ.

امام (علیه السلام) در مدح و ستایش انصار چنین فرمود:

به خدا سوگند آن‌ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست‌های گشاده و پرسخاوت و زبان‌های گویا و فصیح، با این که نیاز مادی به آن نداشتند. (1)

ص: 383

---

1- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر نهج البلاغه ذکر می‌کند این است که زمخشری در ربیع الابرار آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 315). ولی در نسخه ربیع الابراری که ما در دست داریم هیچ تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دیده نمی‌شود.



امام (علیه السلام) در این گفتار فصیحانه مدح بلیغی درباره انصار (یارانی که اهل مدینه بودند و به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیوستند) بیان کرده، می فرماید: «به خدا سوگند آن ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست های گشاده و پرسخاوت و زبان های گویا و فصیح، با این که نیاز مادی به آن نداشتند»؛ (هُمَ وَآلَهُ رَبُّوْا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوْءَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمْ السَّبَاطِ، وَالسِّنْتِيهِمُ السَّلَاطِ).

«فُلُوْءُ» (بر وزن حلم) به معنای بچه اسب است. در بعضی از شروح نهج البلاغه این واژه را تفسیر به مُهر کرده اند که آن هم به معنای بچه اسب است.

«سَبَاطِ» (بر وزن صفات) جمع «سَبَطُ» (بر وزن سبد) به معنای شخص سخاوتمند است.

«سِلَاطِ» (بر وزن صفات) جمع «سَلِيْطُ» به معنای شخص فصیحی است که منطق کوبنده ای دارد.

در این گفتار حکیمانه، امام (علیه السلام)، هم اشاره به نقش انصار در پیشرفت اسلام کرده و هم دو صفت برجسته آن ها را بیان نموده است.

در قسمت اول، کار آن ها را تشبیه به پرورش فرزند می کند و می دانیم که اسلام هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه هجرت کرد در واقع همچون نهال یا کودکی بود که هنوز پرورش نیافته بود. انصار و یاران مدینه به سرعت به

آن پیوستند و از آن حمایت کردند و در جنگ های مختلف دفاع جانانه نمودند تا اسلام پرورش و گسترش یافت و این نهال الهی به ثمر رسید.

به راستی اگر اسلام در مکه می ماند بر حسب ظاهر نور آن خاموش می گشت چرا که بت پرستان مکه تعصب عجیبی به بت های خود داشتند، اضافه بر این، سلطه آن ها بر کعبه و حرم مکه منافع مادی زیادی برایشان داشت و اسلام این منافع را تهدید می کرد. به همین دلیل با تمام قوا مقابل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ایستادند و حتی تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و اگر هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آن صورت پیچیده رخ نمی داد ای بسا به دست آن ها به شهادت می رسید.

ولی انصار از همان آغاز کار جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) تقدیم نمودند، و پشتیبانی آن ها حملات پی در پی بت پرستان مکه را خنثی کرد و سرانجام، اسلام، تمام جزیره العرب را در زیر بال و پر خود قرار داد و این افتخار برای انصار در تاریخ اسلام ثبت شد.

### نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

قرآن مجید کراراً انصار را ستوده است. در آیه 100 سوره توبه می خوانیم: (وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛ «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند، خداوند از آن ها خوشنود گشت، و آن ها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!».

همچنین در آیه 117 همین سوره می خوانیم: (لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ

وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ؛ «مسلماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل های گروهی از آن ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!».

همچنین در آیه 74 سوره انفال آمده است: (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)؛ «و آن ها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آن ها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مومنان حقیقی اند؛ برای آن ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته ای است».

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده نیز فضایل فراوانی برای طائفه انصار ذکر شده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» تا آن جا که فرمود: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عَيْنِي الَّتِي أَوَى إِلَيْهَا أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ تُرْسِي فَأَعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ وَأَعِينُوا مُحْسِنِيهِمْ؛ من از میان شما می روم و دو چیز گران مایه در میان شما می گذارم... آگاه باشید که اهل بیت من به منزله چشمان من اند که به آن ها اعتماد می کنم و انصار، سپر من (در برابر دشمنان) هستند. خطاکار آن ها را ببخشید و نیکوکار ایشان را یاری کنید».(1)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «وَمَا سَلَّتِ السُّيُوفُ وَلَا أُقِيمَتِ الصُّفُوفُ فِي صَلَاةٍ وَلَا زُحُوفٍ وَلَا جُهْرٍ بِأَذَانٍ وَلَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّى أَسْلَمَ أَبْنَاءُ الْقَيْلَةِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ؛ شمشیرها کشیده نشد و صفوف (پرجمعیت)

ص: 386

در نماز و میدان جنگ برپا نگشت و اذان آشکارا گفته نشد و خطاب به «یا ایها الذین آمنوا» از سوی خداوند نازل نگردید تا زمانی که فرزندان قبیله (1) یعنی اوس و خزرج (طائفه انصار) اسلام را پذیرفتند (و آن را یاری کردند)». (2)

در کامل ابن اثیر حدیث مشروحی که حاکی از فضیلت بزرگ انصار است از ابو سعید خدری نقل شده که خلاصه اش چنین است: هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) غنائم جنگ حنین را به قریش و قبایل عرب داد و به انصار چیزی عطا نفرمود انصار ناراحت شدند و گفتند: گویا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به قوم و قبیله خود رسیده و ما را فراموش کرده است. سعد بن عباده که بزرگ انصار بود این مطلب را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسانید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: جمعیت انصار را نزد من حاضر کن. آن ها نزد حضرت حاضر شدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن ها را مواخذه کرد و فرمود: این چه حرفی است که پشت سر من زدید؟ مگر هنگامی که به سوی شما آمدم گمراه نبودید؟ خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد، فقیر بودید بی نیاز کرد، با هم دشمن بودید شما را با هم متحد نمود. آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: آری، به خدا سوگند همین گونه است. فرمود: چرا به من پاسخ نمی گوید؟ عرض کردند: چه پاسخی بدهیم؟ فرمود: شما هم می توانید بگویید: دیگران تو را تکذیب کردند ما تصدیق کردیم، دست از یاری ات برداشتند ما یاری ات کردیم تو را ترک کردند ما به تو پناه دادیم. با این حال آیا راضی نیستید مردم (اشاره به قریش و قبایل عرب است) گوسفند و شتر ببرند اما شما همراه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به خانه هایتان بازگردید؟ سپس این جمله را فرمود: قسم به کسی که جان من به دست اوست اگر من از مهاجرین نبودم دوست داشتم از انصار باشم، اگر همه مردم مسیری را انتخاب کنند و انصار مسیر دیگری را، من به مسیر انصار خواهم رفت: «اللهم»

ص: 387

---

1- «قبیله» اسم مادر طائفه اوس و خزرج می باشد. (بحار الانوار، ج 19، ص 125).

2- بحار الانوار، ج 22، ص 312، ح 17.

ارْحَمِ الْأَنْصَارَ وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَأَبْنَاءَ أَبْنَاءِ الْأَنْصَارِ؛ خداوندا! انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آن ها را مشمول رحمت قرار ده. این جا بود که انصار به گریه افتادند و آنقدر اشک ریختند که محاسنششان از اشک چشمشان تر شد و عرضه داشتند: همه ما راضی شدیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سهم ما باشد» (1).

امام سجاد (علیه السلام) در دعای چهارم صحیفه سجادیه توصیف بسیار بلیغ و جالبی درباره انصار و فضایل آن ها فرموده است.

ولی روشن است که منظور از انصار در این آیات و روایات، افراد ثابت الایمان و خالص و مخلص هستند نه گروهی از منافقین که خود را در صف آن ها جای داده بودند و یا آن ها که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر عهد خود با خدا و رسولش باقی نماندند.

ص: 388

---

1- کامل ابن اثیر، ج 2، ص 271؛ تاریخ طبری، حوادث سال هشتم.

## اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْعَيْنُ وَكَأَنَّ السَّه.

امام (علیه السلام) فرمود:

چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است. (1)

مرحوم سید رضی در توضیح این گفتار می گوید: «این کلام امام (علیه السلام) از تشبیهات عجیب است. امام (علیه السلام) نشیمنگاه را به مَشک تشبیه کرده و چشم را به بندی که بر دهانه مشک می بندند که هرگاه بند را رها کنند مَشک نمی تواند آنچه در آن است نگهداری کند، مشهور است که این سخن نخست از پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیده شده ولی جمعی آن از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل کرده اند، این را مبرد در کتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف آورده و ما در کتاب مجازات آثار النبویة درباره

ص: 389

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر به آنچه مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف آورده قناعت کرده و می گوید: آن مرحوم در ذیل این کلام ذکر کرده است که مبرد آن را در کتاب مقتضب آورده و ما به همین قناعت می کنیم. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 316). اضافه می کنیم این کلام در بسیاری از کتب اهل سنت گاه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و گاه از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده از جمله: مسند احمد، ج 4، ص 97؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 25؛ تاریخ بغداد، ج 7، ص 95.

این استعاره و تشبیه سخن گفته ایم؛ (قال الرضی: و هذه من الاستعارات العجيبة، كأنه يشبه السه بالوعاء، و العين بالوكاء، فإذا أطلق الوكاء لم ينصّب بطِ الوعاء و هذا القولُ في الأشهرِ الأظهرِ من كلامِ النبيِّ (صلى الله عليه و آله) و قد رواه قومٌ لأميرالمؤمنين (عليه السلام) و ذكر ذلك المبرد في كتاب «المقتضب» في باب «اللفظ بالحروف». و قد تكلمنا على هذه الاستعارة في كتابنا الموسوم: «بمجازات الآثار النبوية»).

ص: 390

امام (علیه السلام) در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به نکته ای می کند که متن آن در واقع یک مسأله فقهی است و پیام آن یک مسأله اجتماعی و سیاسی و اخلاقی.

می فرماید: «چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است»؛ (الْعَيْنُ وَكَأُ السَّه).<sup>(1)</sup>

اشاره به این که هنگامی که انسان به خواب می رود بسیار می شود که وضوی او بر اثر خروج ریح باطل گردد.

«وكاء» به معنای نخعی است که دهانه مشک را با آن می بندند و «السَّه» به معنای نشیمنگاه است. هنگامی که این نخ محکم باشد چیزی از مشک خارج نمی شود ولی زمانی که آن نخ، باز یا شل شود آنچه در مشک است بیرون می ریزد و این تعبیر به گفته مرحوم سید رضی از کنایات و تشبیهات عجیب است و منظور امام (علیه السلام) این است که انسان تا خواب نرفته می تواند خود را حفظ کند تا وضوی او باطل نشود اما زمانی که به خواب رفت اعضای او سست می شود و نمی تواند خود را حفظ کند و ای بسا چیزی از او خارج شود و وضو باطل گردد و در واقع فلسفه بطلان وضو به سبب خواب، ممکن است همین باشد.

در احادیث اهل سنت جمله ای در ذیل این حکمت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که این معنا را روشن تر می سازد. در کتاب مغنی ابن قدامة از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که فرمود: «الْعَيْنُ وَكَأُ السَّهِ فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ».<sup>(1)</sup>

ص: 391



این گفتار پر معنی پیام مهمی در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی دارد و به ما می گوید. اگر چشمانتان بسته باشد خطاهای زیادی از شما سر می زند.

کسی که چشم بسته بر سر سفره غذا بنشیند نمی تواند خوب و بد و آنچه را برای او نافع یا زیان بار است تشخیص دهد.

کسی که چشم بسته در مسائل سیاسی وارد می شود ممکن است سرنوشت جامعه ای را به خطر بیفکند.

کسی که چشم بسته دوست انتخاب می کند ای بسا دوستانی را برگزیند که بالای جان او شوند.

خلاصه هر کس چشم بسته به راهی برود آینده مبهم و یا خطرناکی دارد. چشم در واقع طنابی است که بر دهانه زشتی ها و بدی ها و ناهنجاری ها گره می زند.

نویسنده معروف مصری، محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود در شرح این کلام می گوید: این سخن در واقع مثالی است برای فایده چشم در حفظ انسان از آنچه از پشت سرش (ناآگاهانه) ممکن است به او برسد و این که فایده چشم تنها این نیست که صاحبش را از آنچه در برابر اوست حفظ کند بلکه باید از آنچه پشت سر اوست نیز آگاه گردد و وی را حفظ کند و این در واقع ارشادی است به وجوب بینا بودن در مواردی که غفلت زاست.

و در پایان می گوید: آنچه سزاوار سخنی است که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا از امیر مؤمنان (علیه السلام) در این زمینه نقل شده، همین است. [\(1\)](#)

البته این سخن نباید بدان معنا باشد که مفهوم اصلی کلام امام (علیه السلام) یا کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد مبطلات وضو نادیده گرفته شود در واقع، کلام، یک مفهوم مطابقی دارد و یک سلسله معانی التزامی.

ص: 392

---

1- شرح نهج البلاغه عبده، ص 578.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي كَلَامٍ لَهُ:

وَوَلِيَّهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ.

امام (علیه السلام) در کلام خویش فرمود:

یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می رسند و از پیمودن راه راحت می شوند، استراحت می کنند آن گونه که گلوگاه خود را بر زمین می نهند).<sup>(1)</sup>

ص: 393

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها چیزی که در این جا نقل می کند کلام ابن ابی الحدید است که می گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از خطبه ای طولانی است که امام (علیه السلام) هنگام خلافتش آن را ایراد فرمود و موقعیت خود را نسبت به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و وضع مسلمانان را بعد از آن حضرت بیان کرد. سپس نتیجه گیری می کند: از کلام ابن ابی الحدید استفاده می شود که او دسترسی به خطبه ای در غیر نهج البلاغه پیدا کرده که در آن روز در میان اندیشمندان رواج داشته و این جمله بخشی از آن بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 316).

## شرح و تفسیر: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیین الهی را سامان بخشید

امام (علیه السلام) در این گفتار پر معنی خویش اشاره به شخصی کرده که نام او را نبرده و از خدمات او تعریف می کند می فرماید: «یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می رسند و از پیمودن راه راحت می شوند، استراحت می کنند آن گونه که گلوگاه خود را بر زمین می نهند)»؛ (فِي كَلَامِ لَهُ: وَ وَلِيَهُمْ وَالِ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ).

در تفسیر این سخن و این که امام (علیه السلام) اشاره به چه کسی نموده نظرات مختلفی در میان شارحان نهج البلاغه وجود دارد که می توان آن را در سه نظر خلاصه کرد:

نخست این که منظور، پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است که بر مردم حکومت کرد و امور را سامان داد و خود در مسیر صحیح الهی گام برداشت تا زمانی که اسلام سراسر جزیره العرب را فراگرفت و آرامشی پیدا شد آن گونه که شتر هنگامی که به مقصد می رسد می خوابد و گلوگاه خود را بر زمین می نهد.

محمد عبده، دانشمند معروف مصری در شرح نهج البلاغه خود می گوید: منظور از والی در این جا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که مردم را سرپرستی کرد

وسیاست شریعت را در میان آن ها گسترش داد. آنگاه اضافه می کند: بعضی گفته اند که منظور از این شخص، عمر بن خطاب است. (1) ولی روشن است که خود او نظریه دوم را نپذیرفته است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود موسوم به فی ظلال نهج البلاغه همین نظریه را تأیید می کند و می گوید: منظور از والی در این جا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است همانگونه که در شرح شیخ محمد عبده آمده و معنی کلام امام (علیه السلام) این است که اسلام در زمین مستقر شد و خداوند به برکت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آن را بر ادیان دیگر برتری داد. (2)

نظریه دیگر این است که منظور از این شخص، خلیفه دوم می باشد که در زمان او اسلام گسترش فراوانی یافت و فتوحات زیادی برای مسلمین رخ داد به گونه ای که اسلام قسمت عمده جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر خود قرار داد.

ابن ابی الحدید از طرفداران سرسخت این نظریه است.

آن ها برای اثبات این نظریه معتقدند که این جمله بخشی از خطبه ای بوده که امام (علیه السلام) ایراد فرموده و بخشی از آن خطبه طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده چنین است:

«فاختارَ المسلمون بعده بآرائهم رجلاً منهم، فقاربَ وسدّدَ حَسَبِ اسْتِطَاعَتِهِ عَلَى ضَعْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ وَلِيَهُمْ بَعْدَهُ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِحِرَاثَةِ عَلَى عَسْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ اسْتَخْلَفُوا ثَالِثًا لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ أَمْرَ نَفْسِهِ شَيْئًا غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ فَقَادَوْهُ إِلَى أَهْوَانِهِمْ كَمَا يَقُودُ الْوَلِيدَةَ الْبَعِيرُ الْمَخْطُومُ فَلَمْ يَزَلْ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ يَبْعُدُ تَارَةً وَيَقْرُبُ أُخْرَى حَتَّى نَزَّوْا عَلَيْهِ فَفَقَتَلُوهُ، ثُمَّ جَاءُوا بِي

ص: 395

---

1- شرح نهج البلاغه عبده، ص 578.

2- فی ظلال نهج البلاغه، ج 4، ص 480.

مَدَبَ اللَّبَّاءِ يَرِيدُونَ بَيْعَتِي؛ مسلمانان، بعد از او (بعد از رسول خدا 9) به آرای خود مردی را انتخاب کردند که به افکار آن ها نزدیک شد و به اندازه توان خود کارها را محکم نمود با این که ضعف و ناتوانی هایی نیز داشت سپس بعد از آن ها مردی بر آن ها حکومت کرد که حق را برپا داشت و در مسیر حق گام برمی داشت تا زمانی که دین گسترش یافت و همچون شتری که به مقصد می رسد و آرام می گیرد و گلوی خود را بر زمین می نهد آرامش در جهان اسلام پیدا شد هر چند او نیز دارای خشونت فراوان و عدم اعتدال در پیمودن راه بود سپس شخص سومی را به خلافت برگزیدند که مالک چیزی از امور خود نبود خاندان او بر او چیره شدند و او را به سوی خواسته های نادرست خود سوق دادند همانگونه که بچه شتر مهارزده را به هر طرف می برند و این وضع همچنان بین او و بین مردم ادامه یافت. گاه از مردم دور می شد و گاه به آن ها نزدیک می گردید تا (مردم به جان آمدند و) او را به قتل رساندند سپس به سراغ من آمدند و همچون سیل خروشان اطراف مرا گرفتند تا با من بیعت کنند». (1)

البته اگر صحت این خطبه را بپذیریم - هر چند مرحوم علامه امینی آن را شدیداً انکار کرده و از مجعولات می شمرد (2) - مشکل مهمی طبق عقاید شیعه ظاهر نمی شود

چرا که امام (علیه السلام) گرچه کارهایی از خلیفه دوم را ستوده اما اعمال دیگری از او را نکوهش کرده و او را به خشونت و عدم اعتدال در پیمودن راه توصیف کرده است.

نویسنده کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن نامه ای بیان کرده که امام علی (علیه السلام) در پاسخ سوالات مردم درباره خلفای پیشین نگاشت و دستور داد هر روز جمعه آن را در نقاط مختلف برای مردم بخوانند و آن نامه بسیار طولانی و مفصل است و جمله مذکور در ضمن آن آمده است.

ص: 396

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 218.

2- الغدیر، ج 8، ص 40.

نویسنده این کتاب در پایان این نامه منابع متعددی برای آن ذکر کرده است ولی چنان نیست که تمام آنچه او آورده در یک منبع باشد بلکه ظاهراً قسمت های مختلفی از آن در منابع گوناگونی بوده و او آن ها را به هم پیوند داده است. (1)

نظریه سوم این که آنچه امام (علیه السلام) در تمجید از خلیفه اول و دوم ذکر کرده از باب تقیه و ملا-حظه حال مردم بوده چرا که گروه زیادی تحت تأثیر تبلیغات پرشور طرفداران خلفای نخستین بودند و مقاومت در مقابل اعتقادات آن ها موجب تنش فراوانی می شد. امام (علیه السلام) در این بخش از سخنان خود مصلحت را در آن دیده که نخست خدمات آن ها را بستاید سپس به نقاط ضعف آن ها اشاره کند ولی در مورد خلیفه سوم که حتی مردم آن زمان اعتقاد چندانی به او نداشتند و از محبوبیت عامه برخوردار نبود تقیه را کنار گذاشته و با صراحت به اشتباهات او اشاره فرموده است.

ولی با توجه به این که اصالت این خطبه و نامه ثابت نیست تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در بعضی از کتب معروف، مانند کشف المحجبه سید بن طاووس و المسترشد محمد بن جریر طبری نامه فوق از مرحوم کلینی در کتاب الرسائل نقل شده است (متأسفانه الرسائل، امروز در دست ما نیست و به همین دلیل از دو کتاب فوق نقل کردیم) ولی جمله ای که مرحوم سید رضی آورده در آن نامه نیست. بنابراین احتمال دیگری وجود دارد و آن این که نامه مزبور خالی از این جمله بوده و بعداً این جمله را که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در جای دیگر بیان کرده به آن افزوده اند و محتوای نامه دگرگون شده است.

ص: 397



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَصُوفٌ، يَعِضُّ الْمُسِيدُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنَهَّدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَدَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيَبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ.

امام (علیه السلام) فرمود:

زمانی بر مردم فرا می رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می فشارند در حالی که چنین دستوری به آن ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می شوند و نیکان و پاکان را خوار می کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می فروشند در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از چنین معامله ای نهی فرموده است. (1)

ص: 399

1- سند گفتار حکیمانه: به گفته مرحوم خطیب در مصادر، جماعتی از علمای برجسته این کلام شریف را قبل از سید رضی در کتاب های خود آورده اند، از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و صدوق در عیون اخبار الرضا. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 317). اضافه می کنیم که این کلام شریف در کتاب صحیفه الامام الرضا (علیه السلام) که منسوب به آن حضرت است و از اصول اربع مائة به شمار آمده از جدش امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل شده است. (با تفاوت هایی).



امام در این گفتار پرمعنا که جنبه پیشگویی زمان آینده را دارد اشاره به زمانی می کند که مردم در فشار شدید قرار می گیرند و ارزش های اسلامی به فراموشی سپرده می شود می فرماید: «زمانی بر مردم فرا می رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می فشارند در حالی که چنین دستوری به آن ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می شوند و نیکان و پاکان را خوار می کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می فروشند در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از چنین معامله ای نهی فرموده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعَضُّ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسَدُّ تَدَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ».

«عضوض» از ماده «عَضَّ» (بر وزن خَزَّ) در اصل به معنی گازگرفتن با دندان

است، سپس این واژه در مورد مشکلات طاقت فرسا که انسان را شدیداً تحت فشار قرار می دهد اطلاق شده است و «عضوض» صیغه مبالغه از این ماده است و معنی آن در کلام امام (علیه السلام) زمانی است که بسیار مردم را تحت فشار قرار می دهند.

«تنهد» از ماده «نهد» (بر وزن مهد) به معنی برآمدن چیزی است و در کلام امام (علیه السلام) به معنی حاکمیت اشرار است.

امام (علیه السلام) درباره مشکلات و مصائب آن زمان به چهار نکته اساسی اشاره می کند: نخست بخل و امساک ثروتمندان را مطرح می کند. آن ها چنان درباره اموالشان سختگیر می شوند که گویا با دندان گرفته و فشار می دهند.

آنگاه می فرماید: این برخلاف دستور اسلام است. خداوند در آیات متعددی از قرآن با صراحت دستور به احسان و نیکی داده، از جمله در سوره بقره، آیه 237 به این معنی اشاره فرموده که هرگز مسلمانان نباید احسان و بخشش را فراموش کنند گر چه گاهی در مورد مهریه زنان مطلقه می باشد ولی حکمی که در پایان آن آمده عام است و مخاطب آن، همه مسلمانان هستند.

آنگاه به فساد اوضاع سیاسی آن زمان اشاره کرده و سلطه اشرار را بر حکومت اسلامی بیان می دارد سلطه ای که عامل مهمی برای فساد تمام مسائل اجتماعی است.

و به دنبال آن، انزوای نیکان و به خواری کشیدن آن ها را مطرح می فرماید. بدیهی است هنگامی که اشرار زمام حکومت را به دست گیرند اختیار به اجبار منزوی می شوند و از صحنه جامعه کنار می روند.

و درباره چهارمین مفسده آن زمان باز به مسائل اقتصادی برمی گردد و می فرماید: کار به جایی می رسد که افراد از روی اضطرار، اموال خود را به ثمن بخش می فروشند در حالی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از این کار نهی فرموده و در واقع دستور داده است که به این گونه افراد کمک کنید تا مجبور نشوند اموال خود را

این گونه بفروشد. درست است که معامله مضطر مانند معامله مکره نیست، معامله مکره باطل است اما معامله مضطر صحیح است اما اگر متمکنان جامعه وظیفه شناس باشند کار به جایی نمی رسد که افراد از روی اضطرار دار و ندار خود را بفروشند و ضروریات اولیه زندگانی خود را از دست بدهند.

در واقع امام (علیه السلام) در این پیش بینی، از دو فساد اجتماعی آینده خبر می دهد: نخست فساد اقتصادی و فاصله شدید طبقاتی که گروهی ثروتمند می شوند و برای ثروت اندوزی تلاش می کنند و اصرار دارند که هیچ گونه کمکی به نیازمندان نکنند هر چند همه آن ثروت ها را نمی توانند مورد استفاده قرار دهند.

و فساد دیگر فساد سیاسی جامعه است که گروهی از اشرار زمام امور را به دست گرفته و نیکان و پاکان و صالحان را به حاشیه می رانند.

و آنچه امام (علیه السلام) در این پیشگویی بیان فرموده به زودی در حکومت بنی امیه بعد از آن حضرت ظاهر شد. معاویه با یارانش بر بیت المال مسلط شدند کاخ ها ساختند مجالس عیش و نوش درست کردند و گروه عظیمی از جامعه را به صورت بردگان خود درآوردند.

تقاله های زمان جاهلیت و فرزندان آن ها را در پست های مهم قرار دادند و صحابی راستین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و فرزندان آن ها را خانه نشین ساخته و یا اگر اعتراضی می کردند یا بیم اعتراضی بود به زندان می انداختند و می کشتند و خاموش می کردند.

این ها همان چیزی است که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود: «زمانی بر مردم فرا می رسد که از قرآن چیزی جز خطش و از اسلام چیزی جز نامش باقی نمی ماند نامشان مسلمان است ولی از همه دورترند مساجد آن ها ظاهراً آباد و پرشکوه اما خالی از نور هدایت است فقهای آن زمان (که وابسته به حاکمان جورند) بدترین فقیهانی هستند که در زیر آسمان وجود

دارد فتنه ها از آن ها برمی خیزد و به سوی آن ها بازمی گردد»؛ (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَفَقَّهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ). (1)

## نکته ها

### 1. نکوهش شدید از بخل

کمتر چیزی در اسلام به اندازه بخل نکوهش شده است.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «هر روز که خورشید طلوع می کند چهار فرشته همراه آن هستند فرشته ای (خطاب به انسان ها) ندا می دهد: ای صاحب نیکی وظیفه خود را انجام ده و بشارت بر تو باد، و فرشته ای صدا می زند: ای صاحب بدی خودداری کن و دست نگه دار، و فرشته ای (به ثروتمندان) ندا می دهد: انفاق کنید تا اموال شما برقرار بماند و به سراغ امساک بروید تا اموالتان تلف شود، و فرشته ای آب بر خورشید می پاشد و اگر چنین نبود زمین شعله ور می شد»؛ (إِنَّ الشَّمْسَ لَتَطْلُعُ وَمَعَهَا أَرْبَعَةُ أَمْلاَكٍ مَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الْخَيْرِ أَتَمَّ وَأَبْشَرُ وَمَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الشَّرِّ انزِعْ وَأَقْصِرْ وَمَلَكٌ يُنَادِي أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا وَآتِ مُمْسِيَةً كَأَنَّهَا تَلْفَاءُ وَمَلَكٌ يُنْصِتُ جُحُهَا بِالْمَاءِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ اسْتَعَلَّتِ الْأَرْضُ). (2)

ممکن است منظور از پاشیدن آب بر خورشید این باشد که بادهای و بخارهایی از دریا برمی خیزد و حرارت خورشید را بر زمین تعدیل می کند.

اشاره به این است که هر لحظه خداوند می تواند بلایی بر سر مردم بفرستد

ص: 403

1- کافی، ج 8، ص 308.

2- کافی، ج 4، ص 42.

و به خورشیدی که مایه حیات و زندگی انسان هاست دستور دهد تمام زمین را شعله ور سازد.

اصولاً مواهب و نعمت هایی که خداوند در اختیار انسان ها گذاشته در بسیاری از موارد بیش از نیاز آن هاست به گونه ای که می توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند بی آن که زیانی به زندگی آن ها یا فرزندانشان برسد بلکه به عکس، مایه محبت و آرامش در جامعه می گردد.

ولی با نهایت تأسف گروهی به دلیل کوتاه بینی و تنگ نظری و داشتن بخل، از این کار امتناع می ورزند و هیچ کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی کنند. نه تنها سهیم نمی کنند بلکه گاه با نمایش ثروت و قدرت، نمک بر جراحات قلب محرومان می پاشند و گویا از این عمل بسیار زشت، لذت هم می برند آن چنان که در حالات قارون ثروتمند قوم بنی اسرائیل در قرآن مجید در سوره قصص آمده است.

احادیث فراوانی نیز در مذمت بخل وارد شده تا آن جا که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «الشَّحُّ وَالْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛ بخل و ایمان در یک قلب جمع نمی شود (آن جاکه پای بخل به میان آید ایمان رخت بر می بندد)» (1).

و در حدیث دیگری می خوانیم که امام امیر مومنان (علیه السلام) شنید که کسی می گوید: «إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْذَرُ مِنَ الظَّالِمِ؛ بخیل از ظالم معذورتر است و گناه او کمتر».

امام (علیه السلام) فرمود: «دروغ گفتمی، ظالم گاهی توبه می کند و استغفار می نماید و حق الناس را به صاحبانش می پردازد ولی بخیل هنگامی که بر سر بخل آید نه زکات می پردازد نه صدقه نه صله رحم می کند نه پذیرایی از میهمان نه انفاق در راه خدا و نه کارهای نیک (و بر همان حال می ماند). و بر بهشت حرام است که بخیل وارد آن شود»؛ (فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ وَيُرِدُّ الظُّلْمَةَ عَلَى أَهْلِهَا

ص: 404

وَالشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَالصَّدَقَةَ وَصِلَةَ الرَّحِمِ وَقَرَى الصَّنِيفِ وَالنَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْوَابَ الْبِرِّ وَحَرَامَ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا  
شَحِيحٌ). (1)

## 2. فرق میان بیع مکروه و مضطر

همه فقها اتفاق نظر دارند که بیع مکروه باطل است و مکروه به کسی می گویند که او را به اجبار وادار به فروش چیزی از اموالش کنند یا با تهدید جانی یا مالی یا عرض و آبرو، و قرآن مجید با صراحت می گوید: تجارت باید با رضایت طرفین باشد و غیر آن را مصداق اکل مال به باطل شمرده است: (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ). (2)

و اما بیع مضطر باطل نیست چرا که منظور از مضطر کسی است که به میل خود اموالش را می فروشد ولی ضرورتی در زندگی او پیش آمده که اقدام به فروش اموالش می کند مثل این که فرزندی دارد که به بیماری سختی مبتلا شده و یا در تجارت ورشکست گردیده و برای حفظ آبروی خود ناچار است خانه اش را بفروشد و به طلبکاران دهد. این گونه معاملات قطعاً باطل نیست و اگر باطل باشد شخص مضطر از حال اضطرار بیرون نخواهد آمد.

ولی از آن جا که مسلمانان باید در مشکلات به یاری هم برخیزند چنین معاملاتی مکروه است به ویژه این که در بسیاری از موارد متاع خود را به زیر قیمت می فروشند. باید به حکم اخوت اسلامی به چنین افرادی وام دهند یا کمک بلاعوض کنند تا آن ها مجبور نشوند ضروریات زندگی خود را بفروشند. به همین دلیل معامله با مضطر، مکروه شمرده شده است.

مرحوم شیخ طوسی در استبصار بعد از نقل این روایت (کلام حکیمانه

ص: 405

1- الفقیه، ج 2، ص 63.

2- نساء، آیه 29.

امام (علیه السلام) البته با تفاوتی، از امام صادق (علیه السلام) این جمله را در ذیل این حدیث آورده است: «اولئک هم شیء راژ الناس؛ کسانی که با مضطربین معامله می کنند (و رحم ندارند) بدترین مردم اند».

سپس روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که کسی به آن حضرت عرض کرد: «إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرَّبْحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَ هُوَ مِنَ الرَّبَا فَقَالَ وَ هَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا اشْتَرَى غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرَّبَا؛ مردم گمان می کنند سود بردن از معامله مضطر حرام است و آن نوعی رباخواری است. امام (علیه السلام) فرمود: آیا احدی را سراغ داری چه غنی باشد یا فقیر که معاملاتش به دلیل ضرورت ها نبوده باشد؟ خداوند بیع را حلال شمرده و ربا را حرام» (1).

مرحوم شیخ طوسی روایت نهی را حمل بر اکراه کرده و روایت دوم را حمل بر مضطر.

ولی ظاهراً چنین نیست؛ منظور از مضطر در روایت اول کسی است که به اصطلاح، کارد به استخوانش رسیده و اموال خود را به قیمت نازل می فروشد، معامله با چنین کسی مکروه است و باید به جای خریدن اموال آن ها به قیمت کم، به آن ها کمک کرد.

ولی منظور از مضطر در روایت دوم ضرورت های روزانه زندگی است که همه مردم دارند. طبیعی است که هر کسی که چیزی را خرید و فروش می کند لابد نیاز به آن دارد و در این گونه نیازهای عادی، گرفتن سود عادلانه اشکالی ندارد.

ص: 406

---

1- استبصار، ج 3، ص 71 و 72. بعضی از شارحان نهج البلاغه نیز همین معنا را انتخاب کرده اند.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ، وَبَاهِتٌ مُقْتَرٍ.

امام (علیه السلام) فرمود:

دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می کند و دشمنی که بهتان می زند و افترا می بندد. (1)

سید رضی در ذیل این کلام می گوید: «این سخن مانند سخن دیگری است که از امام (علیه السلام) نقل شده است: دو کس درباره من هلاک شده اند: دوست غلوکننده و دشمن کینه توز»؛ (قال الرضی: و هذا مثل قولہ (علیه السلام): هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالَ).

ص: 407

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: مانند همین کلام در خطبه 125 و در حکمت 117 گذشت و منابع آن را در آن جا بیان کردیم و به نظر می رسد امام (علیه السلام) این سخن را در چند مورد بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 317) نامبرده در ذیل حکمت 117 می افزاید که این سخن به صورت متواتر از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با الفاظ مختلف نقل شده است و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند ابوعثمان جاحظ در کتاب الحیوان و بیهقی در المحاسن و مرحوم صدوق در امالی است.



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو گروه از منحرفان اشاره کرده و همه آن ها را اهل هلاکت می شمرد می فرماید: «دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می کند و دشمنی که بهتان می زند و افترا می بندد»؛ (يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ، وَ بَاهِتٌ مُقْتَرٍ).

و همان گونه که سید رضی گفته، شبیه این سخن در حکمت 117 گذشت.

هنگامی که به تاریخ زندگی پرفراز و نشیب این امام بزرگوار مراجعه می کنیم می بینیم که درباره کمتر کسی اینگونه افراط و تفریط شده است.

گروهی آن حضرت را خدا دانسته اند که به غلات معروف شده اند.

شیخ مفید (متوفای 413) در کتاب تصحیح الاعتقاد می گوید: غلات که از متظاهرين به اسلام بوده اند کسانی بوده اند که امیر مومنان علی (علیه السلام) و ائمه هدی (علیهم السلام) از فرزندان آن حضرت را به خدایی یا نبوت نسبت می دادند و در بیان فضایل آن ها از حد گذشته و طریق افراط را پیموده اند. این گروه در شمار گمراهان و کافران اند حتی امیر مومنان علی (علیه السلام) فرمان کشتن و سوزاندن آنان را صادر کرد و ائمه طاهرين (علیهم السلام) نیز در حق آن ها به کفر و خروج از اسلام حکم کرده اند. (1)

ص: 408

غالیان، خود به گروه های مختلفی تقسیم شده اند که مشاهیر آن ها عبارت اند از: آل مشعشع، اباحیه، احمدیه، اخیه، ازدریه، اسحاقیه، بکتاشیه، تناسخیه، شلمغانیه و گروه های زیاد دیگر. (1)

شرح بیشتر را در این باره در پایان همین بحث در بخش نکته ها خواهیم آورد ان شاء الله.

نقطه مقابل غالیان، گروهی هستند که به نواصب یا ناصبی ها معروف شدند و آن ها کسانی بودند که با آن حضرت عداوت و دشمنی می کردند و نمونه آن در زمان آن حضرت، خوارج و گروهی از اهل شام بودند.

و قابل توجه این که آن حضرت و امامان بعد از آن حضرت از هر دو گروه تبری جستند و حکم به کفر هر دو کردند.

ابن ابی الحدید شرحی در ذیل این گفتار حکیمانه دارد که از جهاتی قابل توجه است. او چنین می گوید: کسانی که درباره امام (علیه السلام) (از نظر معنوی و عقیدتی) هلاک می شوند افراط گران و تفریط کنندگان اند. اما افراط گران همان غلات اند و کسانی که قائل به تکفیر بزرگان صحابه و نفاق یا فسق آن ها می شوند و اما تفریط کننده کسی است که آن حضرت را از مقامش پایین می آورد یا کینه او را به دل گرفته یا با او به جنگ برخاسته یا عداوتی در درون با او دارد و لذا اصحاب ما (اشاره به کسانی است که با او هم عقیده اند) اصحاب نجات و خلاص و رستگاری در این مسأله هستند زیرا آن ها طریق اعتدال را پیموده اند، درباره امام (علیه السلام) می گویند که او برترین خلاق در آخرت است و والاترین منزلت را در بهشت دارد و برترین خلق (بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)) در دنیا است و بیش از همه خصایص برجسته و مزایا و مناقب دارد و هر کس با او دشمنی کند و یا به جنگ با او برخیزد یا کینه او را به دل بگیرد دشمن خداست و همیشه در آتش دوزخ با

ص: 409

کفار و منافقین خواهد ماند مگر این که از کسانی باشد که توبه اش ثابت شده باشد و با محبت و علاقه به او، از دنیا رفته باشد.

اما بزرگان و مهاجرین و انصار، آن کسانی که امامت و خلافت را قبل از او بر عهده گرفتند اگر علی (علیه السلام) را انکار کرده باشند و آن حضرت بر آن ها خشمگین شده باشد تا چه رسد به این که شمشیر بر آن ها بکشد و آن ها را به سوی خویشتن دعوت کند، ما آن ها را از هالکین می دانیم آنگونه که اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر آن ها غضب می کرد؛ زیرا ثابت شده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي؛ جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من» و نیز ثابت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حق او فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و نیز فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

سپس ابن ابی الحدید برای این که اعتقادش را به خلفای پیشین توجیه کند چنین می گوید: ولی ما دیده ایم که علی (علیه السلام) به خلافت آن ها رضایت داد و با آن ها بیعت کرد و پشت سر آن ها نماز خواند و با آن ها پیوند ازدواج برقرار کرد و از بیت المال که در دست آن ها بود استفاده می کرد. ما هم نباید از آنچه آن حضرت انجام داد تجاوز کنیم آیا نمی بینی هنگامی که آن حضرت از معاویه برائت جست ما هم برائت جستیم و هنگامی که او را لعن کرد ما هم لعن کردیم و هنگامی که به گمراهی کسانی از اهل شام که در میان آن ها از بقایای صحابه مانند عمر بن عاص و فرزندش عبدالله و غیر آن ها بودند حکم کرد، ما هم حکم به گمراهی آن ها کردیم؟

و در پایان می افزاید: خلاصه این که ما میان او و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تفاوتی جز رتبه نبوت قائل نیستیم و غیر از آن تمام فضائلی را که آن حضرت داشت برای علی (علیه السلام) نیز قائلیم. در عین حال، بزرگان صحابه را که برای ما ثابت نیست علی (علیه السلام) آن ها را نکوهش کرده باشد، نکوهش نمی کنیم. (1)

ص: 410

البته توجیهاتی که ابن ابی الحدید برای پذیرش خلافت خلفای پیشین ذکر کرده و معتقد است امام (علیه السلام) درباره آن ها هیچ گونه طعن و مذمتی نداشته، صحیح نیست زیرا آن حضرت در روایات مختلف از جمله خود نهج البلاغه کراراً به صورت صریح یا کنایه از غضب حقش به وسیله آن ها نکوهش شدید کرده است.

## نکته ها

### 1. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟

غلات کسانی هستند که درباره پیشوایان دین، غلو کرده و آن ها را برتر از یک انسان بافضیلت دانسته و صفات خدایی برای آن ها قائل شده اند.

تاریخ نشان می دهد که قبل از اسلام نیز غلو درباره پیشوایان دینی وجود داشته و بعضی معتقدند که در طول تاریخ همواره در میان افراد نادان بوده است.

از جمله مصادیق روشن آن، غلو مسیحیان درباره حضرت عیسی (علیه السلام) و مریم (علیها السلام) است که آن ها را از خدایان سه گانه شمرده اند. قرآن مجید شدیداً آن ها را از این کار نهی کرده، می فرماید: (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا)؛ «ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و درباره خدا؛ غیر از حق نگویید. مسیح - عیسی بن مریم - فقط فرستاده خدا، (و مخلوق) و کلمه اوست؛ که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگویید: «(خداوند) سه گانه است.» (از این سخن خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزه است که فرزندی داشته

باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان ها و زمین است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آن ها، خداوند کافی است».(1)

در آیه 116 سوره مائده و بعضی دیگر از آیات نیز به این معنی اشاره شده است.

در اسلام نیز به نظر می رسد که نخستین بار جمعی تصمیم داشتند راه غلو را درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بپیمایند که حضرت آن ها را نهی کرد و به آن ها فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا؛ مرا بالاتر از حقم قرار ندهید زیرا خداوند مرا به عنوان بنده خود پذیرفته پیش از آنی که مقام نبوت بدهد».(2)

در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم که فرمود: «رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَيْءٌ مِمَّا عَمِلْتُمَا صَاحِبُ سُلْطَانٍ عَسُوفٍ غَشُومٍ وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ؛ دو گروه از امت من هستند که هرگز شفاعت من به آن ها نمی رسد: کسی که با حاکم سختگیر ظالمی همراهی کند و کسی که در دین غلو نماید و از آن فراتر برود».(3)

سپس در عصر امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) غلو به اوج خود رسید و گروهی رسماً قائل به الوهیت آن حضرت شدند که حکمت مورد بحث و مشابهاً آن در نهج البلاغه شاهد گویای آن است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که خطاب به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ وَمَحِبُّ شِيعَتِكَ وَعَدُوُّكَ وَالْغَالِي فِي النَّارِ؛ ای علی! تو و شیعیان و دوستان شیعیان در بهشت خواهید بود اما دشمنان و همچنین کسی که درباره تو غلو کند در آتش دوزخ است».(4)

ص: 412

1- نساء، آیه 171.

2- قرب الاسناد، ص 64.

3- بحار الانوار، ج 25، ص 269.

4- بحار الانوار، ج 25، ص 265.

این مسأله همچنان ادامه یافت تا زمان امام صادق (علیه السلام) که غلات به فریب جوانان پرداختند و آن حضرت در حدیثی فرمود: «اِحْذَرُوا عَلَى سَبَابِكُمُ الْعُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَإِنَّ الْعُلَاةَ سَدُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَدُّ عُرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرَّبُّوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ مراقب باشید غلات، جوانان شما را نفرینند و فاسد نکنند زیرا غلات بدترین خلق خدا هستند عظمت خدا را کوچک می شمردند و ربوبیت را برای بندگان خدا قائل اند» (1).

به نظر می رسد این صفت زشت از یکی از این دو چیز سرچشمه می گیرد: نخست، نشناختن خداوند و عدم آگاهی از حقیقت آفرینش بشر. کسی که بداند خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود، علمش، قدرتش، وجودش و دیگر صفاتش هرگز حد و پایانی ندارد ولی انسان ها هر قدر والا مقام باشند از نظر عمر و قدرت و علم و سایر صفات، دارای محدودیت هایی هستند چگونه ممکن است صفات دریا را برای قطره آبی قرار دهد؟ یا نور آفتاب را با نور یک چراغ یکسان بشمرد؟ ولی آن ها که از این مسائل غافل اند دست به دامن غلو می زنند و تمام صفات خدایا بعضی از صفات او را برای بعضی از بندگان قائل می شوند.

دیگر این که انسان بر اثر حب ذات افراطی علاقه دارد هر چه متعلق به اوست بسیار مهم باشد تا او نیز بر اثر انتساب به آن کسب اهمیت کند. گاه پدرش را تجلیل می کند و صفاتی که هرگز در او وجود نداشته برای او می شمرد تا خودش که فرزند اوست در سایه این دروغ پردازی ها بزرگ جلوه کند.

این امر در مورد پیشوایان نیز صادق است، سعی می کند پیشوایش را در حد خدایی توصیف کند تا خود نیز که پیرو چنین پیشوایی است از این طریق عظمتی کسب نماید.

ص: 413

گاه مشاهده معجزات و کرامات از اولیای دین نیز سبب می شود که افراد نادان به آن ها نسبت خدایی بدهند در حالی که آن ها تصریح می کردند که آنچه ما انجام می دهیم به اذن و اراده خداوند است و در واقع از اوست نه از ما.

در فقه اسلامی از جمله گروه هایی که محکوم به نجاست شده اند غلات می باشند و به عکس آنچه دشمنان شیعه به شیعه نسبت می دهند بزرگان شیعه همه دشمن غلات بوده اند و آن ها را شدیداً محکوم کرده اند.

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از گویندگان کم سواد یا بی سواد برای اظهار فضل یا ابراز علاقه شدید به پیغمبر اکرم و امامان معصوم (علیهم السلام) مطالبی را می گویند که مصداق آشکار غلو است و ما همواره آن ها را از این کار برحذر داشته ایم تا روشن شود که آنچه آن ها می گویند تعلیمات مذهب شیعه نیست. و بر همه بزرگان دین و علمای راستین فرض است که این افراد را نصیحت کنند و اگر نصیحت پذیر نیستند از خود برانند تا کسی تصور نکند شیعیان طرفدار غلوند.

در بعضی از روایات آمده است که امام امیر مومنان علی (علیه السلام) گروهی را که در حق او غلو کردند و هر چه آن ها را نصیحت کرد گوش ندادند اعدام فرمود.

البته فضایل امامان (علیهم السلام) فوق العاده زیاد است همان گونه که در احادیث متعدد از جمله در حدیثی از امیر مومنان (علیه السلام) می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عَبِيدٌ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ از غلو درباره ما پرهیزید و بگوئید که ما بندگانی هستیم تحت ربوبیت پروردگار ولی در فضل ما هر چه می خواهید بگوئید».(1)

تصور نشود که غلات فقط در میان بعضی از فرق شیعه که از تعلیمات اهل بیت (علیهم السلام) دور بودند پیدا شدند در میان اهل سنت نیز غلات کم نبودند از جمله این که به موازات روایاتی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره فضایل علی (علیه السلام)

ص: 414

---

1- خصال شیخ صدوق (بنابر نقل میزان الحکمة در ماده غلو).

نقل شده روایاتی درباره خلفای نخستین جعل کرده و آن‌ها را به مقامات فوق العاده ارتقا دادند و جالب این که بعضی از بزرگان اهل سنت حداقل به مجعول بودن بخشی از روایات مذکور تصریح کرده اند.

از آن مهم تر غلو عجیبی است که درباره صحابه از سوی علمای آن‌ها عنوان شده و آن این که همه آن‌ها بدون استثنا عادل بوده اند؛ در حالی که قرآن با صراحت می گوید: گروهی در میان مسلمانان بودند که ظاهراً جزء صحابه محسوب می شدند اما در باطن منافق بودند؛ (1) که در سوره های مختلفی از قرآن

درباره آن‌ها بحث شده است. با توجه به این آیات چگونه ممکن است آن‌ها عادل باشند؟ اضافه بر این، قرآن درباره بعضی از آن‌ها با صراحت حکم به فسق کرده، آیا فسق با عدالت سازگار است؟

از طرفی می دانیم که بعد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعضی از صحابه در اثر فساد اخلاقی محکوم به حد شدند و حد نیز بر آن‌ها جاری شد و از همه مهم تر این که جمعی در برابر امیر مومنان علی (علیه السلام) در آن زمانی که همه مردم با او بیعت کرده بودند به مبارزه برخاستند و به روی او شمشیر کشیدند و گروهی از مسلمانان را در میدان جمل به کشتن دادند. آیا همه آن‌ها عادل بودند؟

نمونه دیگر از غلو در میان اهل سنت اعتقادی است که گروه کثیری از آن‌ها که در زمره صوفیه هستند درباره مشایخ خود دارند که مصداق اتم غلو است.

در این زمینه بحث بسیار است که اگر بیش از این ادامه بدهیم از شیوه بحث های شرح نهج البلاغه خارج خواهیم شد.

2. ناصبی ها

«ناصبی» از ماده «نصب» در اصل به معنی برپا داشتن چیزی است و از آن جا

ص: 415

---

1- ر.ک: توبه، آیه 101.



که شخص عداوت خویش را آشکار می سازد به او ناصبی گفته اند ولی در عرف فقهای اسلام، ناصبی به کسی گفته می شود که عداوت و بغض علی (علیه السلام) را در دل دارد و آن را آشکار می سازد.

در کتاب قاموس آمده است: نواصب و اهل نصب کسانی بودند که بغض و عداوت علی (علیه السلام) را دین خود می شمردند، و به آن ها ناصبی می گفتند چون با آن حضرت عداوت و دشمنی داشتند (و یکی از معانی نصب، عداوت و دشمنی است).

همین معنی در کتاب لسان العرب نیز آمده است.

در واقع ناصبی ها در طرف تفریط در مقابل غالیان بوده اند گر چه ظهور و بروز شدید آن ها در عصر امیر مومنان علی (علیه السلام) بود ولی در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ناصبی هایی بودند که با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دشمنی می ورزیدند و ظاهراً در میان مسلمین و صحابه بودند. غالباً عداوت خود را مخفی می داشتند ولی گاه آشکار می ساختند. همانگونه که در سوره منافقین آیات 7 و 8 درباره آن ها آمده است: (هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْعَهُونَ \* يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ)؛ «آن ها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزاین آسمان ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی فهمند. \* آن ها می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مومنان است؛ ولی منافقان نمی دانند».

به یک معنا می توان گفت که ظهور ناصبی ها به صورت آشکار از جنگ جمل شروع شد و سپس در داستان حکمین تشدید گردید و در جنگ نهروان به اوج

خود رسید بعداً نیز به وسیله دار و دسته معاویه در شام قوت گرفت و تا آن جا که در تواریخ آمده است هفتادسال بر منابر-نعوذبالله -سبّ و لعن علی (علیه السلام) می کردند.

ولی در حال حاضر در میان مسلمین کمتر کسی پیدا می شود که درباره علی (علیه السلام) یا امامان اهل بیت (علیهم السلام) اظهار عداوت کند و یا زبان خود را - نعوذبالله - به سبّ و لعن آنان آلوده نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) ناصبی ها در زمره کفار شمرده شده اند بلکه مصداق بدترین کافران محسوب می شوند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در احکام آب حمام این حدیث را از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «از غسله آب حمام استفاده نکنید زیرا فرزندان نامشروع از آن استفاده کرده اند و نیز ناصبی ها - دشمنان ما اهل بیت - که بدترین آن ها هستند از آن استفاده نموده اند» (1).

ص: 417

---

1- کافی، ج 6، ص 498، باب الحمام.



اشاره

وَ سُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ،

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَالْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ.

از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد،

امام (علیه السلام) فرمود:

توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی گنجد و بدانیم در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید). (1)

ص: 419

---

1- سند گفتار حکیمانه: صاحب مصادر بعد از تمجید و ستایش بلیغی از این کلام مولا (علیه السلام) که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد می گوید: این گفتار حکیمانه در غررالحکم با تفاوت روشنی ذکر شده (که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته است) و همچنین راغب اصفهانی در کتاب مفردات (در ماده بصر، با تفاوتی) آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 317).

## شرح و تفسیر: حقیقت توحید و عدل

امام (علیه السلام) در این کلام کوتاه و بسیار پر معنا دو اصل مهم دین را به عالی ترین وجهی بیان می کند: «از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد، فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی آید و در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید)»؛ (وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَالْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ).

توحید در این جا به معنی خداشناسی است و خداشناسی در صورتی کامل می شود که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم بدانیم و از هر چه دیده ایم و شنیده ایم و گفته ایم فراتر بشماریم.

زیرا آنچه در وهم انسان و خیال و قیاس و عقل او می گنجد محدود است و خداوند وجودی است نامحدود از هر جهت و به همین دلیل همواره بزرگان علم عقاید گفته اند که کنه ذات خدا بر هیچ کس حتی بر انبیا و اولیا روشن نیست. آنچه از خداوند می دانیم صفات جلال و جمال اوست و افعال و آثاری که صحنه جهان را پر کرده است.

به همین دلیل در روایات دستور داده شده که در ذات خدا اندیشه نکنید که به جایی نمی رسید.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویند ولی درباره کنه ذات او نه، زیرا سخن درباره ذات خدا جز بر حیرت صاحبش نمی افزاید».(1)

و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ؛ کسی که درباره ذات خدا اندیشه کند که چگونه است؟ گمراه می شود».(2)

و در حدیث دیگری امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «قَلَّ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ؛ از تفکر درباره ذات خداوند بپرهیزید و اگر خواستید به عظمت او نگاه کنید به آفرینش عظیم او بنگرید».(3)

حتی در موضوع یگانگی خداوند، در روایات و همچنین در کلمات بزرگان آمده است که توحید به معنی یگانگی او، به معنی توحید عددی نیست که بگوئیم خداوند یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که هیچ چیز مثل او نمی باشد (لیس کمثله شیء) و در سوره توحید نیز می خوانیم: (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).

ابن ابی الحدید در این زمینه اشعار جالبی دارد می گوید:

فِيكَ يَا أُعْجُوبَةَ الْكَوْنِ \*\*\* عَدَا الْفِكْرُ كَلِيلًا

أَنْتَ حَيْرَتَ ذَوِي اللَّبِّ \*\*\* وَ بَلَبَلَتَ الْعُقُولَا

كُلَّمَا أَقْدَمَ فِكْرِي \*\*\* فِيكَ شَبْرًا فَرَّ مِيلًا

نَاكِصًا يَخِيطُ فِي عَمِيَاءٍ \*\*\* لَا يَهْدِي السَّبِيلَا

ص: 421

1- کافی، ج 1، ص 92.

2- کافی، ج 1، ص 93.

3- کافی، ج 1، ص 93.

در تو ای اعجوبه جهان هستی! (ای خدای بزرگ!) فکر، خسته و وامانده شد.

تو صاحبان عقل و اندیشه را حیران ساخته ای و خردها را به هم ریخته ای.

هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می شود یک میل فرار می کند (و از عظمت ذات در وحشتی شدید فرو می رود).

آری، به عقب برمی گردد و در تاریکی غرق می شود و راهی به سوی جلو پیدا نمی کند. (1)

و به گفته شاعر توانای فارسی زبان (سنایی غزنوی):

توان وصف تو گفتن که تو در وصف ننگی \*\*\* نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم \*\*\* همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی \*\*\* همه نوری و سروری همه جودی و جزایی (2)

این کلام حکیمانه انسان را به یاد حدیث معروفی می اندازد که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ؛ آنچه با وهم و گمان خود در دقیق ترین معانی (درباره خدا) فکر می کنید همانند خودتان مخلوق و ساخته شده است و به سوی شما بازمی گردد (و ذات واجب الوجود، برتر از آن است که مخلوق کسی باشد)». (3)

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه (وَ أَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ)؛ «همه

ص: 422

---

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 51.

2- در شرح خطبه 1 و 91 نهج البلاغه بحث مشروحی در این زمینه آمده است.

3- بحار الانوار، ج 66، ص 292.

چیز به سوی پروردگارت پایان می گیرد» (1). از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِدْ كُؤًا؛ خداوند متعال می فرماید: ان الی ربک المنتهی یعنی هنگامی که سخن به خداوند (وکنه ذات او) رسید توقف کنی و چیزی نگویی» (2).

و اما جمله دوم که امام (علیه السلام) می فرماید: «حقیقت عدل (عدالت خداوند) آن است که او را متهم نسازی» اشاره به این است که کسی عقیده کامل به عدالت خداوند دارد که همه کارهای او را بر وفق حکمت و عدالت بداند. تقسیم نعمت ها در میان بندگان، وجود حوادث دردناک در زندگی، هجوم آفات و بلاها در مواقع خاص به فرد یا گروهی؛ آری، او همه این ها را از سوی خداوند می داند و او را متهم به ظلم و بی عدالتی نمی کند و مشکل را در نقصان علم و آگاهی خود از مصالح و مفاسد امروز و آینده می شمرد. می گوید: دلیلی ندارد که این ها ظالمانه باشد چرا که خداوند نه نیاز به کسی دارد و نه کاری برخلاف حکمت انجام می دهد.

\*\*\*

این مطلب در علم کلام و عقاید در بحث عدل الهی تحت عنوان «فلسفه آفات و بلاها» به طور مشروح آمده است و ما آن را در کتاب پیام قرآن در بحث عدل الهی به صورت مشروح آورده ایم.

و به طور خلاصه امور بسیاری وجود دارد که ما آن را شرّ و آفت می نامیم در حالی که در پشت آن مصلحتی نهفته است و در واقع خیر و برکت است و بسیار می شود که شرور و آفات نتیجه اعمال خود ماست و گاه کیفر الهی برای پاک

ص: 423

1- نجم، آیه 42.

2- کافی، ج 1، ص 92.



کردن ما، و گاه هشدارى است براى زدودن آثار غفلت و گاه سوء تفاهم هاى است که با دقت زایل مى شود و... .

مرحوم خطيب در کتاب مصادر در ذيل اين گفتار حکيمانه سخنى دارد که با ذکر آن اين بحث را که بسيار عميق و گسترده است پايان مى دهيم.

او مى گويد: اين سخن از کلمات جامع و مانع آن حضرت (صلوات الله عليه و سلامه) مى باشد که در عين اختصار و فشرده گى، اساس تمام بحث هاى است که طرفداران عدل و توحيد از مسلمين، آن را گفته اند و نوشته اند.

سپس مى افزايد: صاحب طراز (اميرحبيبي علوى زيدى) مى گويد: اين دو جمله تمام آنچه را علوم توحيد با همه وسعتش و علوم حکيمانه با تمام گستردگى اش با لطيف ترين و فشرده ترين عبارات بيان کرد و اگر در کلام امير مومنان در باب توحيد و عدل جز اين دو جمله نبود در فضل و مقام آن حضرت و دارا بودن دقيق ترين نکات بلاغت کافى بود تا چه رسد به ساير حکمت هاى دينى آن حضرت و آداب درخشان علميه؛ و ما به لطايف کلام آن حضرت اشاراتى داشتيم و آنچه را خداوند از اسرار علوم آن حضرت به ما روزى داده بود در شرح کتاب نهج البلاغه آورديم و آن کتابى است جامع تمام صفات پسنديده و خصال نیکو درباره دين و دنيا. (1)

و چه غافل اند کسانى که در باب خداشناسى، او را داراى جسم و اعضا مى دانند يا مى گویند که در آخرت با همين چشم، به صورت حسى دیده مى شود و همچنين کسانى که منکر عدالت او هستند اجبار بندگان و سپس مجازات آن ها را براى اعمالشان درباره خدا جايز مى شمروند و انحرافات فراوانى به دنبال دورافتادن از چشمه فيض اهل بيت (عليهم السلام) دامنگير آن ها شده است. و ما افتخار مى کنيم که به عنوان پيروان آن مکتب، اصل عدل را يکى از اصول پنج گانه دين خود مى شمريم.

ص: 424

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّه لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد همان گونه که سخن گفتن نابخردانه [\(1\)](#).

ص: 425

---

1- سند گفتار حکیمانه: با توجه به این گفتار حکیمانه عین چیزی است که در حکمت 182 آمده و مرحوم خطیب در ذیل آن، مدارک آن را بیان کرده در این جا می گوید: اضافه می کنیم که زمخشری نیز آن را در باب سکوت کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 318).

امام (علیه السلام) در این گفتار نورانی موارد سکوت و سخن گفتن را به صورت جالب و موجزی بیان کرده، می فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد همان گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

همان گونه که در مصادر ذکر شد این کلام شریف یک بار دیگر در نهج البلاغه در حکمت 182 بدون کمترین تغییری آمده است و این نشان می دهد که مرحوم سید رضی گاه بر اثر فاصله زمانی در گردآوری خطبه ها و نامه ها و کلمات قصار حکمت آمیز فراموش می کرده که آن را قبلاً ذکر نموده لذا آن را بار دیگر در ضمن کلمات آن حضرت آورده است.

به هر حال منظور امام (علیه السلام) از واژه «حکم» در این جا قضاوت و داوری در میان مردم نیست آنگونه که بعضی از شارحان تصور کرده اند زیرا امام (علیه السلام) آن را در نقطه مقابل جهل قرار داده و می دانیم که نقطه مقابل جهل، علم و دانش و حکمت است.

و اگر به موارد استعمال «حکم» در قرآن مجید و روایات مراجعه کنیم خواهیم دید که «حکم» گاهی به معنای فرمان نبوت و رسالت، گاه به معنای قضاوت، گاه به معنی عقل و خرد و گاه به معنی علم و دانش آمده است.

و معنی اصلی «حکم» به گونه ای که ارباب لغت گفته اند همان منع کردن به منظور اصلاح است به همین دلیل به لگام حیوان «حکم» (بر وزن صدف) گفته می شود. سپس این واژه به هر چیزی که بازدارنده است اطلاق شده، مانند علم و دانش و عقل و خرد و حتی قضاوت که جلوی اختلافات را می گیرد.

در ذیل حکمت 182 بیان کردیم که در مورد برتری سکوت و سخن گفتن در میان دانشمندان گفت وگوست: بعضی سکوت را ترجیح می دهند زیرا خطرات و آفات زبان را بسیار می دانند و در واقع نیز همین طور است چرا که گناهان کبیره فراوانی (حدود سی گناه کبیره) با زبان انجام می شود.

از سوی دیگر، بدون سخن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای عدالت و فصل خصومت امکان پذیر نیست.

از این رو امام (علیه السلام) بیان دیگری می فرماید که موارد برتری سکوت و برتری سخن گفتن را در آن مشخص کرده است؛ آن جا که گفتار حکیمانه مفید و سودمند، راهنما و هدایت کننده است باید سخن گفت و آن جا که گفتار از سر جهل است، غیبت است، تهمت، افترا، دروغ، سخن چینی، مطالب بیهوده و لغو است سکوت ترجیح دارد و البته گاه پیدا کردن مصادیق این دو کمی مشکل است، هوای نفس می گوید: این گفتار حکیمانه است، بگو؛ و لیکن شرع و عقل می گویند: سخنی است بیهوده یا فسادانگیز، مگو؛ و در این گونه موارد اگر انسان بر هوای نفس چیره نشود چه بسا سخنان ناپسند را خوب و پسندیده پندارد و به سراغ آن برود و این همان چیزی است که به عنوان تسویلات نفس و تزئینات شیطان معروف است.

به همین دلیل هنگامی که از امام سجاد (علیه السلام) سوال کردند که سکوت بهتر است یا کلام؟ فرمود: «هرکدام آفتی دارد. اگر کلام، خالی از آفت باشد از سکوت بهتر است».

و هنگامی که پرسیدند: به چه دلیل؟ امام (علیه السلام) دو دلیل جالب بیان کرد: نخست فرمود: «لَأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛ خداوند متعال انبیا و اولیا را به سکوت کردن مبعوث نکرد بلکه آن ها را به سخن گفتن مبعوث نمود».

دیگر این که: «شما هنگامی که می خواهید فضیلت سکوت را بیان کنید از کلام استفاده می کنید ولی هرگز برای بیان فضیلت کلام از سکوت نمی توان استفاده کرد»؛ (إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَ لَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ). (1)

کوتاه سخن این که چگونه ممکن است خداوند نعمت بیان را به عنوان یکی از بزرگ ترین نعمت هایش بعد از نعمت آفرینش انسان در قرآن بیان کند، (الرَّحْمَنُ \* عَلَّمَ الْقُرْآنَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ) و با این حال او را دعوت به سکوت نماید؟ چرا از این نعمت بزرگ الهی که امتیاز انسان نسبت به تمام جانداران است برای گفتن ذکر خدا و تسبیح و تقدیس او، برای شکر نعمت هایش، برای تعلیم و تربیت خلق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم استفاده نشود؟

و نیز چگونه ممکن است خداوند و اولیایش اجازه دهند که از این موهبت بی نظیر در راه دروغ و تهمت و سخنان رکیک و اعانت ظالم و ظلم به بی گناهان بهره گیری شود؟

بنابراین همان گونه که امام (علیه السلام) در گفتار بسیار حکیمانه مورد بحث فرموده، نه سکوت از بیان حق، خوب است و نه سخن گفتن با جهل.

ص: 428

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ

اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا.

امام (علیه السلام) در دعایی که برای درخواست باران کرده، عرضه می‌دارد:

خداوند! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به وسیله ابرهای سرکش (و خطر آفرین). (1)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این دعای پرمعنا می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام (علیه السلام) ابرهای پر سر و صدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آن‌ها شیر دوشید و بر آن‌ها سوار شد»؛ (قال الرضی: و هذا من الکلام العجیب الفصاحه، و ذلک انه (علیه السلام) شبه السحاب

ص: 429

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این دعای پرمعنا و زیبا ذکر کرده نهاییه ابن اثیر در ماده «زلزل» می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 319).

ذوات الرُّعودِ وَالبُوارِقِ وَالرِّيحِ وَالصَّواعِقِ بِالْإِبْلِ الصِّعَابِ الَّتِي تَقْبِضُ بِرِحَالِهَا وَتَقْضُ بِرِكْبَانِهَا وَشَبَّهَ السَّحَابَ خَالِيَةً مِنْ تِلْكَ الرِّوَانِعِ بِالْإِبْلِ الذُّلَلِ الَّتِي تُحْتَلَبُ طَيْعَةً وَتُقْتَعَدُ مُسْمِحَةً).

ص: 430

باران یکی از نعمت های بزرگ الهی است که در قرآن مجید بارها به عنوان نعمت و همچنین به عنوان آیتی از آیات حق به آن اشاره شده است این نعمت الهی گاهی خالی از ضایعات است، ابرها نرم نرم می بارند بی آن که طوفان و صاعقه و گردبادی همراه داشته باشد. امام (علیه السلام) در کلام خود آن ها را ابرهای رام و تسلیم شمرده، و گاه با طوفان ها و صواعق و گردبادها همراه است که در عین باریدن، ضایعات فراوانی همراه دارد. آتش صاعقه انسان ها و خانه هایی را می سوزاند و خاکستر می کند و گردباد و طوفان سبب ویرانی خانه ها و امارت ها و ریشه کن شدن درختان می شود.

به همین دلیل امام (علیه السلام) در دعای باران خود عرضه می دارد: «خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به وسیله ابرهای سرکش»؛ (فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا).

جمعی از شارحان نهج البلاغه این کلام امام (علیه السلام) را طور دیگری تفسیر کرده اند گفته اند: منظور از ابرهای رام و تسلیم، ابرهای باران زا و منظور از ابرهای سرکش، ابرهای بدون باران و پرسر و صداست.

و ظاهراً مرحوم سید رضی نیز در شرح زیبایی که برای این کلام نوشته و بعداً آن را تفسیر خواهیم کرد کلام امام (علیه السلام) را همین گونه تفسیر کرده است.



در حالی که جمله «أَسْقِنَا» (ما را سیراب کن) به هر دو گروه از ابرها اشاره می‌کند. امام (علیه السلام) عرضه می‌دارد: «ما را با ابرهای رام سیراب کن نه با ابرهای سرکش». یعنی آن‌ها هم سیراب می‌کنند ولی توأم با آسیب‌های مختلفی هستند.

شبیبه این سخن چیزی است که در دعای باران از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است؛ در این دعا حضرت بارانی را تقاضا می‌کند که مایه برکت نهرها، رویش درختان، ارزان شدن ارزاق، پرنشاط شدن انسان‌ها و حیوان‌ها و پرورش زراعت‌ها و پرشیر شدن پستان حیوانات گردد نه بارانی که ضرر و زیان رساند و مشکلات گوناگون و پی‌درپی بیافریند. (1)

## نکته‌ها

### 1. صلاة الاستسقاء (نماز باران)

در دستورات اسلامی وارد شده است که هرگاه باران تأخیر بیفتد و مردم در زحمت قرار گیرند رو به درگاه خدا آورند و بعد از سه روز روزه پی‌درپی به طور گروهی به خارج شهر بروند و در زیر آسمان نماز باران را که آداب خاصی دارد به جا آورند. از گناهان خود توبه کنند و خدا را به اسماء حسنا پیش بخوانند و دعا کنند تا باران رحمت الهی نازل گردد.

بارها و بارها تجربه شده است - و ما خود نیز تجربه کردیم که خود داستان مفصلی دارد - که باران رحمت الهی به فاصله کمی بعد از نماز استسقاء باریده است.

بسیاری از آداب آن مانند نماز عید است و در روایات آمده که اگر روز دوشنبه انجام شود بهتر است. مودنان پیشاپیش امام به سوی خارج شهر حرکت می‌کنند و نماز بدون اذان و اقامه خوانده می‌شود یکصد بار رو به قبله تکبیر می‌گویند و یکصد بار رو به طرف راست، تسبیح و یکصد بار رو به طرف چپ ذکر «لا اله الا

ص: 432

---

1- رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج 6، ابواب صلاة الاستسقاء، باب 1، ص 179، ح 2.

الله» و یکصد بار رو به مردم «الحمد لله» می گویند و امام بعد از نماز خطبه می خواند و مردم را در آن خطبه به دوری از گناهان و قیام به واجبات دعوت می کند. (1)

در خطبه 115 و همچنین در خطبه 143 که پیش تر ذکر کردیم تعبیرات بسیار زیبا و پرمعنا و گویایی درباره نماز باران و چگونگی تقاضای این رحمت الهی از خداوند آمده است که به خوبی نشان می دهد امام (علیه السلام) در هر صحنه ای وارد بشود حق آن را به عالی ترین وجهی ادا می کند.

در این جا مناسب است از نماز باران باشکوهی یاد کنیم که امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در عصر مأمون به جا آورد و مایه حیرت مأمون و اطرافیانش شد.

جریان از این قرار است: هنگامی که مأمون امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را ولیعهد خود ساخت در آن سال باران نبارید، اطرافیان مأمون و آن ها که با امام (علیه السلام) دشمنی داشتند گفتند: ببینید، هنگامی که علی بن موسی الرضا آمد و ولیعهد ما شد باران از ماقطع گردید. این سخن به گوش مأمون رسید و بر او سخت آمد به امام (علیه السلام) عرضه داشت: آیا می شود دعایی کنی تا مردم از باران بهره مند شوند؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری. مأمون عرض کرد: کی انجام می دهی (آن روز، جمعه بود) فرمود: روز دوشنبه این کار را انجام می دهم زیرا شب گذشته پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم در حالی که امیر مومنان علی (علیه السلام) با او بود به من فرمود: فرزندم! منتظر روز دوشنبه باش و در آن روز نماز باران را در بیابان بخوان و بدان که خداوند باران را بر این مردم خواهد فرستاد و آن ها را از فضیلت و کرامتی که نزد پروردگارت داری باخبر خواهد ساخت (البته این احتمال نیز بعید نیست که یکی از مقدمات نماز باران گرفتن سه روز روزه است و امام (علیه السلام) می خواستند روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه را روزه بگیرند).

ص: 433

---

1- آداب نماز استسقاء را می توانید در جلد پنجم وسائل الشیعه، صفحه 162-169 مطالعه نمایید.

روز دوشنبه فرارسید، آن حضرت به بیابان رفتند و جمعیت زیادی همراه ایشان از شهر خارج شدند، سپس امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد و عرضه داشت: «خدایا، پروردگارا! تو حقی ما اهل بیت را عظیم داشتی و بر همین اساس مردم به ما توسل جسته اند، همان گونه که تو امر کردی آنان امید به فضل تو دارند و منتظر احسان تو اند، تو نیز بارانی نافع و فراگیر، بارانی بدون تأخیر و خالی از ضرر بر آنان فرو فرست، بارانی که پس از رسیدن آنان به خانه هایشان آغاز گردد». (1)

راوی این خبر می گوید: به آن خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث ساخت سوگند که پس از دعای آن حضرت مشاهده کردیم ابرهای متراکم در آسمان ظاهر شدند و رعد و برق شدیدی پدید آمد و مردم با سرعت به سوی خانه هایشان به راه افتادند گویی از باران شدیدی فاصله می گرفتند.

امام (علیه السلام) خطاب به آنان فرمود: این ابر مربوط به شما نیست مربوط به فلان منطقه است. ابرها عبور کردند و گذشتند، ابر دیگری ظاهر شد فرمود: این ابر نیز مربوط به شما نیست و مربوط به فلان منطقه است؛ ده بار ابرها آمدند و رفتند. هنگامی که ابر یازدهم ظاهر شد امام (علیه السلام) فرمود: این مال شماست، شکر خدا را به جا آورید و بدانید که این ابر نمی بارد تا وارد خانه هایتان شوید هنگامی که به خانه ها رسیدند باران دانه درشتی شروع به باریدن کرد به گونه ای که تمام ظرف ها و استخرها و بیابان ها پر از آب شد و مردم همگی زمزمه می کردند: «هنیئاً لولد رسول الله کراماته؛ این کرامات بر فرزند پیغمبر گوارا باد». (2)

ص: 434

---

1- . احتمال دارد که امام (علیه السلام) این دعا را بعد از نماز استسقاء به جا آورده و نیز محتمل است که حتی بدون نماز استسقاء این دعای پر معنی را خوانده و به سبب آن، بارانی پربرکت باریده است.

2- بحار الانوار، ج 49، ص 180.

## 2. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود که یکی از عوامل خشکسالی و کمی باران، گناهانی است که مردم مرتکب می شوند و به سبب آن از این رحمت و اسعه الهی محروم می گردند.

در سوره نوح در ماجرای گفت و گوی این پیغمبر بزرگ الهی با مردم آن زمان می خوانیم که آن حضرت می فرماید: از گناهان خود استغفار کنید تا باران های پربرکت نازل گردد: (اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا \* يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا).

و در آیه 130 سوره اعراف می خوانیم: (وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)؛ «ما آل فرعون را به خشکسالی و زیان های مالی گرفتار ساختیم شاید از راه نادرست خود بازگردند».

در ذیل خطبه 115 این حدیث را از امام صادق (علیه السلام) آوردیم که می فرماید: «إِذَا فَشَّتْ أُرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أُرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزُّنَا ظَهَرَتْ الزَّلَازِلُ وَإِذَا أُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَأْشِيَّةُ وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمْسِكَ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خُفِرَتِ الذِّمَّةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می شود: هنگامی که «زنا» شایع شود زلزله ها آشکار می گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مرگ و میر در چهارپایان می افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران بازمی ایستد و هنگامی که پیمان ها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می شوند».(1)

هنگامی که امام صادق (علیه السلام) فتوای نادرست ابوحنیفه را در بعضی از مسائل می شنود می فرماید: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَتَمْنَعُ

ص: 435

الأرضُ بَرَكْتَهَا؛ به دلیل این گونه قضاوت ها و مانند آن، آسمان آب خود را حبس می کند و زمین برکت خود را منع می نماید» (1).

\*\*\*

سخن در این زمینه بسیار است و در این جا با ذکر کلام سید رضی که در ذیل این گفتار حکیمانه آمده و شرح لغات آن، این بحث را به پایان می بریم.

او چنین می گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت انگیز است زیرا امام (علیه السلام) ابرهای پر سر و صدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می افکنند و سوار خود را به زمین می کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می توان از آن ها شیر دوشید و بر آن ها سوار شد». (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، و ذلك أنه (عليه السلام) شبه السحاب ذوات الرعود و البوارق و الرياح و الصواعق بالإبل الصعاب التي تقمص برحاليها و تقص برکبانها و شبه السحاب خالية من تلك الروائع بالإبل الدليل التي تحتلب طيعة و تقتعد مسحة).

«رعود» جمع «رعد» و «بوارق» جمع «برق» و «صواعق» جمع «صاعقه» می باشد.

«تقمص» از ماده «قمص» (بر وزن شمس) به معنی سرکش شدن شتر است به گونه ای که پاهای جلور را بلند کند و پاهای عقب را بر زمین بکوبد و سوار خود را بر زمین بیفکند.

«تقص» از ماده «وقص» (بر وزن نقص) به معنی پرتاب کردن شخص سوار بر زمین آمده است.

«روائع» جمع «روعه» به معنی چیز وحشت انگیز است و در بعضی از نسخ «زوابع» آمده که جمع «زوبعه» به معنی گردباد است.

ص: 436

«طیعة» به معنی مطیع و فرمانبردار است.

«تقتعد» از ماده «قعود» به معنی نشستن و «مسمحة» از ماده «سماح» به معنی رام است و در مجموع اشاره به شترانی است که به هنگام دوشیدن شیر هیچ گونه ناآرامی و نافرمانی ای نمی کنند.

ص: 437



اشاره

وَقِيلَ لَهُ (عليه السلام) لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ!

يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله)

به حضرت عرض کردند: چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید.

امام (عليه السلام) در پاسخ فرمود:

خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم.

(منظور امام (عليه السلام) رحلت پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) بود). (1)

ص: 439

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب برای این گفتار پرمعنی مدرکی غیر از نهج البلاغه ذکر نکرده است. اضافه می کنیم که مرحوم سید رضی آن را در کتاب خصائص الائمه (ص 125) نیز آورده است.



شک نیست که خضاب کردن و زدن رنگ مناسب به موهای سفید در هنگام کهنسالی یا میانسالی، هم از نظر عرف عقلا کار مطلوبی است و هم در شریعت اسلام بر آن تأکید شده است همان گونه که بعداً به صورت مشروح تر بیان خواهیم کرد.

به همین دلیل سوال کننده هنگامی که امام (علیه السلام) را با محاسن سفید شده و بدون خضاب دید سوال برای او پیش آمد و عرض کرد: «ای امیر مومنان! چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید»؛ (وَقِيلَ لَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: «خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم (منظور امام (علیه السلام) رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است)»؛ (فَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام): الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)).

ظاهر نسخه صبحی صالح که ما آن را متن کلام خود قرار داده ایم این است که جمله «يُرِيدُ وِفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)» جزء کلام سید رضی است نه کلام امام (علیه السلام) در حالی که ظاهر نسخه ابن ابی الحدید که بعضی آن را ترجیح داده اند این است که آن جمله جزء کلام خود امام (علیه السلام) است (نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ بِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)).

در این صورت تفسیرهای دیگری نمی توان برای این مصیبت ذکر کرد زیرا خود امام (علیه السلام) آن را تفسیر فرموده است که منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد.

ولی بنابر این که این تفسیر جزء کلام سید رضی باشد بعضی آن را نپذیرفته اند و گفته اند که منظور، مصیبت سقیفه و پیامدهای آن در عصر عثمان و سپس در دوران حکومت امام (علیه السلام) نظیر جنگ های جمل و صفین و مانند آن است که دائماً امام (علیه السلام) با نهایت تأسف درگیر آثار مصیبت بار آن بود. (1)

البته اگر منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) باشد آن نیز بعید به نظر نمی رسد زیرا مصیبت به اندازه ای سنگین بود که آثارش تا پایان عمر بر قلب امام (علیه السلام) سنگینی می کرد همان گونه که در حالات امام حسین (علیه السلام) هنگام دفن برادر ارجمندش امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که بر سر قبر او چنین بیان کرد:

«أَدَهْنُ رَأْسِي أَمْ أَطِيبُ مَحَاسِنِي \*\*\* وَرَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ

ایا موهای سرم را روغن بزنم یا محاسنم را خوشبو سازم در حالی که سر تو در زیر خاک پنهان شده و تو غارت زده ای (تمام حقوق را دشمنان غارت کردند)؟». (2)

و در حالات امام سجاد (علیه السلام) نیز می خوانیم که بعد از شهادت پدرش حضرت امام حسین (علیه السلام) تا پایان عمر همواره عزادار بود با این که حدود 40 سال طول کشید.

علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که طبق آنچه در احادیث معروف آمده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «زمانی فرامی رسد که محاسن تو را با خون سرت خضاب می کنند»؛ امام (علیه السلام) پیوسته آن زمان را انتظار می کشید تا شربت شهادت بنوشد و از شرّ اشراَر آسوده شود. (3)

به خصوص این که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «خَضَبَ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله)

ص: 441

1- منهاج البراعه، ج 21، ص 539 (این بخش از منهاج به وسیله مرحوم آیت الله کمره ای نگاشته شده است).

2- منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبی (علیه السلام) و بحار الانوار، ج 4، ص 160 (با کمی تفاوت).

3- سفینه البحار، ج 2، ص 604 ماده «خضب».

وَلَمْ يَمْنَعْ عَلِيًّا (عليه السلام) إِلَّا قَوْلُ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله) تَخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) خضاب کرد ولی آنچه علی (عليه السلام) را از این کار بازداشت کلام پیامبر (صلى الله عليه وآله) بود که فرمود: روی محاسنت از خون فرقت خضاب خواهد شد» (1).

## نکته ها

### 1. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام

در آموزه های اسلامی تأکید شده است که مسلمانان، پاکیزه و مرتب باشند و از زینت های معقول و دور از اسراف و تبذیر بهره بگیرند و به تعبیر دیگر، اسلام پیروانش را زیبا می پسندد.

در قرآن مجید به مسلمانان دستور داده شده هنگامی که به مسجد که کانون مهم عبادت است می روند لباس مزین بپوشند و زینت داشته باشند (يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ)؛ «ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید» (2).

و از آن جا که ممکن است بعضی از افراد نادان و سطحی نگر از این دستور تعجب کنند در آیه بعد از آن می فرماید: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)؛ «بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی های پاکیزه را، تحریم کرده است؟».

این زینت ممکن است معنی وسیعی داشته باشد که هم زینت های جسمانی را شامل شود و هم زینت های معنوی را.

در همین باره روایات متعددی درباره خضاب و رنگ کردن مو برای مردان

ص: 442

---

1- بحار الانوار، ج 41، ص 165.

2- اعراف، آیه 31.

و زنان وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار یک باب تحت عنوان «الْخِضَابُ لِلرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ» آورده و در آن 16 روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) ذکر نموده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین آمده است: «أُزِيعَ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَ النِّسَاءُ وَ السُّوَاكُ وَ الْحِنَاءُ؛ چهار چیز است که از سنت پیامبران است: عطر و داشتن همسر و مسواک و رنگ کردن موهای سفید با حنا». (1)

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اِخْتَضِبُوا بِالْحِنَاءِ فَإِنَّهُ يُجَلِّي الْبَصَرَ وَيُنْبِتُ الشَّعْرَ وَيَطَيِّبُ الرِّيحَ وَيُسَكِّنُ الزَّوْجَةَ؛ با حنا موهای سفید خود را رنگ کنید که بر نورانیت چشم می افزاید و موها را تقویت می کند و بوی انسان را خوش می سازد و به همسران آرامش می دهد». (2)

در حدیث دیگری می خوانیم: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) بِالْخِضَابِ ذَاتَ بَعْلِ وَ غَيْرِ ذَاتِ بَعْلِ؛ پیغمبر اکرم زنان را به خضاب کردن دستور داد هم زنان شوهردار را و هم زنان بدون شوهر». (3)

به همین دلیل هنگامی که سوال کننده موهای مبارک حضرت امیر مومنان (علیه السلام) را بدون خضاب دید پرسید که چرا خضاب نکرده اید؟ امام (علیه السلام) پاسخ معناداری به او داد و فرمود: ما عزاداریم.

## 2. خضاب در اشعار شعرا

شعرای عرب و عجم در اشعار خود از زوایای مختلف به این امر نگاه کرده و اشعار نابی سروده اند.

ص: 443

1- بحار الانوار، ج 73، ص 97.

2- بحار الانوار، ج 73، ص 99.

3- بحار الانوار، ج 73، ص 102.

یکی از شعرای عرب (به نام ابن الرومی) می گوید:

لَمْ أَخْضِبِ الشَّيْبَ لِلْغَوَانِي \*\*\* أَبْغَىٰ بِهِ عِنْدَهُمْ وَدَادَا

لَكِنْ خِضَابِي عَلَىٰ شَبَابِي \*\*\* لَيْسَتْ مِنْ بَعْدِهِ حِدَادَا

من محاسن سفید خود را برای جلب توجه زیبارویان و محبت آن ها خضاب نکردم بلکه خضاب من برای مرگ جوانی است.

شاعر معروف دیگری به نام ابوتمام می گوید:

فَإِنْ يَكُنِ الْمَشِيبُ طَعَىٰ عَلَيْنَا \*\*\* وَأُودَىٰ بِالْبِشَاشَةِ وَالشَّبَابِ

فَإِنِّي لَسْتُ أَدْفَعُهُ بِشَيْءٍ \*\*\* يَكُونُ عَلَيْهِ أَثْقَلَ مِنْ خِضَابِ

أَزْدْتُ بِأَنْ ذَاكَ وَذَا عَذَابٍ \*\*\* فَسَلَّطْتُ الْعَذَابَ عَلَىٰ الْعَذَابِ

اگر پیری بر ما طغیان کرد و شادی و جوانی را از ما گرفت

من هم او را به چیزی که سنگین تر از خضاب باشد از خود دور نمی کنم

درست است که هم پیری و هم خضاب کردن مشکلاتی دارد ولی من تصمیم گرفتم مشکل خضاب را بر مشکل پیری مسلط کنم.

شاعر فارسی زبان (کسائی مروزی) از زاویه ای دیگر به این موضوع نگاه کرده و چنین می سراید:

از خضاب من و از موی سیه کردن من \*\*\* گر همی رنج خوری بیش مخور رنج میر

غرضم زان نه جوانی است، بترسم که ز من \*\*\* خرد پیران جویند و نیابند اثر

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا أَلْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ أَلْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

امام (علیه السلام) فرمود:

مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن داری می کند، این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود. (1)

ص: 445

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: اکثر نسخه های نهج البلاغه این گفتار حکمت آمیز را ذکر نکرده اند ولی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده و شاید بتوانم در آینده به آن بازگردم (و مدارکی را برای آن گردآوری کنم) (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 320) هر چند ظاهراً موفق به این کار نشد.

امام (علیه السلام) در کلام کوتاهی مقایسه ای میان مجاهد شهید و فرد عقیف و پاکدامن کرده و عقیف را کمتر از مجاهد شهید نمی شمرد، می فرماید: «مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن داری می کند. این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته ای از فرشتگان خدا شود»؛ (مَا الْمَجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ الْعَقِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ).

می دانیم که مقام شهیدان در اسلام بسیار والاست و مطابق حدیث معروف نبوی که در کتاب شریف کافی آمده است: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بِرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛ والاتر از هر کار نیکی کار نیک دیگری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا می رسد که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست».

قرآن مجید و روایات، درباره شهیدان راه خدا و مقام والای آن ها سخن بسیار گفته اند.

با این حال، امام (علیه السلام) مسأله عفت و پاکدامنی و چشم پوشی از گناه را به هنگامی که انگیزه های شدید آن در وجود انسان زنده می شود کمتر از شهادت در راه خدا ندانسته است و این نشان می دهد که اسلام برای مسائل اخلاقی مخصوصاً عفت نفس به ویژه در مقابل انگیزه های شدید جنسی چه اندازه اهمیت قائل است.

امام (علیه السلام) در تأیید این مطلب و تأکید بر آن، در پایان این سخن، عقیف و پاکدامن را همچون فرشته ای از فرشتگان خدا می شمرد و می فرماید: چنین کسی نزدیک است به مقام فرشتگان مقرب الهی برسد.

بخشی از مقاماتی که بسیاری از اولیا و انبیا پیدا کرده اند مرهون عفت نفس آن ها بوده است.

حضرت یوسف (علیه السلام) گر چه به دلیل عفت و پاکدامنی سال ها در زندان به سر برد و رنج های فراوانی تحمل کرد اما علاوه بر مقامات معنوی و اخروی، در دنیا سربلند و سرافراز شد و عزیز مصر، آن کشور پهناور و بزرگ گشت.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَ اتِّبَاعِ الْهُوَى وَ شَهْوَةِ الْبَطْنِ وَ شَهْوَةِ الْفَرْجِ؛ کسی که از چهار چیز خود را حفظ کند وارد بهشت می شود، دنیاپرستی، هواپرستی، شهوت شکم و شهوت جنسی».(1)

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادت الهی ای برتر از این نیست که انسان در مقابل شکم پرستی و شهوت پرستی عقیف و پاک بماند».(2)

و در نقطه مقابل عفت و پاکدامنی، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أَكْثَرُ مَا تَلَجُّ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانَ؛ بیشترین چیزی که امت مرا گرفتار آتش دوزخ می کند دو چیز است: شکم و شهوت جنسی».

و اگر درست دقت کنیم می بینیم که سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره و ظلم ها و ستم ها و خونریزی ها علاقه به این دو چیز است.

در دنیای امروز به خوبی می بینیم که شهوت مال و شهوت جنسی انگیزه

ص: 447

1- بحار الانوار، ج 68، ص 271، ح 14.

2- بحار الانوار، ج 68، ص 270، ح 7.



بسیاری از حوادث دردناک می باشد و پرونده های جنایات در سایه آن ها رقم می خورد و به همین دلیل جهان خواران برای فریب و خرید وجدان ها از این دو عامل استفاده می کنند و بسیاری افراد ظاهراً سالمی که در این دو دام گرفتار می شوند.

همان گونه که در بحث سند این کلام حکیمانه گفتیم، کمتر کسی از شارحان نهج البلاغه این جمله بسیار پرمعنا را جزء کلمات قصار آن حضرت شمرده است و معلوم می شود در بسیاری از نسخ نهج البلاغه وجود نداشته با این که کلامی است بسیار گران بها.

ص: 448

اشاره

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَعُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

قناعت ثروتی است پایان ناپذیر. (1)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: بعضی این سخن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند. (قال الرضی: وقد روی بَعْضُهُمْ هذا الکلام لِرَسُولِ اللّهِ (صلی الله علیه و آله)).

ص: 449

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت آمیز می گوید: عین این جمله در حکمت 57 و 349 آمده است و قبلاً به مصادر دیگر این کلام اشاره کرده ایم. (منظورش چیزی است که در ذیل حکمت 349 آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 320).

امام (علیه السلام) در این جمله کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره قناعت اشاره کرده، می فرماید: «قناعت ثروتی است پایان ناپذیر»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

مال و ثروت، مهم ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته های ضروری و رفاهی خود می رسد و حتی وسیله ای است برای رسیدن هوس بازان به هوس هایشان.

اما این مال و ثروت هر قدر زیاد باشد باز هم پایان پذیر است به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدرانشان مال و ثروت هنگفتی به ارث می برند ولی بعد از مدتی همه آن را در راه شهوات و عیش و نوش و شراب و قمار و مانند آن تلف کرده و به روز فلاکت باری گرفتار می شوند و حتی اگر انسان ثروتش را در راه های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می روند.

در این جا امام (علیه السلام) ما را متوجه یک سرمایه معنوی، درونی و ذاتی می کند که هرگز پایان نمی گیرد و آن، روح قناعت است.

افراد قانع زندگی ساده و بی تکلف خود را به راحتی می توانند تأمین کنند و معمولاً تهی دست نخواهند شد زیرا اداره کردن یک زندگی ساده با یک کسب و کار ساده نیز امکان پذیر است در حالی که زندگی های پرزرق و برق روز به

روز گسترده تر و پرهزینه تر می شود و حدّ توقّعی ندارد و به همین دلیل حریصانی که به قناعت پشت کرده اند هر چه به دست آورند آن ها را راضی نمی کنند اما قانعان همیشه از زندگی خود راضی اند.

مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «قناعت» دارد که احادیث زیادی در ذیل آن آورده از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «إِيَّاكَ أَنْ تُطْمَحَ بِصِرْكَ إِلَى مَنْ فَوْقَكَ فَكَفَى بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ (صلى الله عليه وآله) فَلَا تُعْجِبَكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَقَالَ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَادْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) فَإِنَّ مَا كَانَ قُوْتَهُ الشَّعِيرَ وَحَلْوَاهُ التَّمْرَ وَوَقُودُهُ السَّعْفَ إِذَا وَجَدَهُ؛ از این که چشم به کسانی که (از نظر ثروت) از تو برترند بدوزی بپرهیز؛ (برای اثبات حقانیت این سخن)، آنچه خداوند به پیغمبرش خطاب کرده کافی است، فرموده که اموال و اولاد فراوان آن ها (کافران) تو را در شگفتی فرو نبرد و نیز فرموده که چشمان خود را به نعمت های مادی ای که به گروه هایی از آن ها داده ایم میفکن، این ها شکوفه های زندگی دنیاست (هدف این است که آن ها را با آن بیازماییم). و اگر وسوسه ای در دل تو درباره این امر واقع شد به یاد زندگی پیغمبر اکرم (صلى الله عليه وآله) باش، غذای آن حضرت از نان جو و حلواى آن حضرت خرما و وسیله آتش افروختش شاخه درختان نخل بود».<sup>(1)</sup>

امیر مومنان علی (علیه السلام) تفسیر زیبایی درباره حیات طیبه (در آیه شریفه (فَلَنَحْيِيَنَّاهُ حَيَاةً طَيِّبَةً)) کرده، می فرماید: «زندگی پاک و پاکیزه همان قناعت است».

چرا زندگی آن ها پاک و از هر نظر سالم است؟ زیرا نه افکارشان مشغول مطالبات از مردم است، نه رنج بدهکاری به این و آن دارند، نه تشویش حاصل از نوسان قیمت ها و نه مشکلات حفظ اموال و ثروت ها.

ص: 451



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَحْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسٍ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاهُ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ:  
اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَاحْذَرِ الْعَسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.

امام (علیه السلام) این سخن را به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس در منطقه فارس کرد در ضمن یک سخن طولانی فرمود و او را از گرفتن خراج و مالیات قبل از زمان به دست آمدن محصول نهی فرمود.

عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری پرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند. (1)

ص: 453

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب می گوید: این سخن را آمدی در غررالحکم در حرف الف با تفاوتی آورده و این تفاوت نشانمی دهد که از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 320). اضافه می کنیم که فتال نیشابوری (از علمای قرن پنجم هجری) در کتاب روضة الواعظین این کلام حکیمانه را در ضمن کلام مشروح تری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آورده و کاملاً روشن است که آن را منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است.

از سخن بعضی از شارحان نهج البلاغه استفاده می شود که والیانی که از طرف خلفا به منطقه فارس می رفتند گاه اصرار داشتند که خراج را قبل از موعد یعنی قبل از به دست آمدن محصول کشاورزی و باغداری از مردم بگیرند و علت آن این بود که توجه نداشتند که برای گرفتن خراج باید سال شمسی را در نظر گرفت زیرا فرا رسیدن زمان محصول، مطابق سال شمسی است نه سال قمری. اما آن ها سال قمری را معیار قرار می دادند و مردم را در فشار شدید گرفتار می ساختند به گونه ای که مردم مجبور بودند محصولات خود را به صورت پیش فروش به قیمت نازلی بفروشند و مال الخراج را پردازند و همین، سبب نارضایی شدید مردم می شد.

به همین دلیل هنگامی که امام (علیه السلام) می خواست زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس به فارس و مناطق اطراف آن بفرستد توصیه مفصلی به او فرمود و او را از مقدم داشتن خراج بر زمان به دست آمدن محصول نهی کرد و فرمود: «عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری بپرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند»؛ (لِزَيْدِ بْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاهُ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ: اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ، وَ أَحْذِرِ الْعُسْفَ وَ الْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ).

امام (علیه السلام) در این بخش از کلام خود نخست به زیاد دستور عدالت می دهد سپس آثار شوم تخلف آن را بیان می فرماید. نخست بر عدالت تأکید می ورزد عدالتی که زمین و آسمان به سبب آن برپاست، عدالتی که مایه آرامش و آسایش و نظم امور است و آنگاه از خشونت و سختگیری و ظلم و تعدی (در گرفتن خراج و یا غیر آن) که نقطه مقابل عدالت است نهی می کند و می فرماید: ترک عدالت سبب می شود که مردم مزارع و باغ های خود را رها کنند و از آن منطقه به جای دیگری بروند و در نتیجه منطقه به ویرانه ای تبدیل گردد و سخت گیری گاه سبب می شود که بمانند و بر حاکم و والی بشورند و دست به اسلحه ببرند که آن هم سبب ویرانی کشور اسلام می شود.

## نکته ها

### 1. چرا امام (علیه السلام) زیاد را به این منصب گماشت؟

همان گونه که در ذیل نامه 44 نیز گفته ایم زیاد در آغاز از یاران علی (علیه السلام) بود و در جنگ های آن حضرت با معاویه شرکت کرد و حتی قبل از صلح امام حسن (علیه السلام) با معاویه با آن حضرت بود ولی چیزی نگذشت که معاویه او را فریب داد و به سوی خود برد و سرانجام به یکی از مدافعان سرسخت بنی امیه مبدل شد.

بنابراین در زندگی او دو دوران مشخص وجود دارد: دوران اول، دوران سلامت فکر و ایمان به مقام ولایت علی (علیه السلام) و افتخار در خدمت بنی هاشم و اهل بیت (علیهم السلام) بودن است.

در همین دوران معاویه بارها برای او نامه نوشت یا پیکی فرستاد تا او را به سوی خود برد ولی موفق نشد.

دوران دوم: مدتی بعد از صلح امام حسن (علیه السلام) در حالی که او همچنان والی



فارس بود و اجازه نمی داد آن منطقه در سیطره معاویه قرار گیرد، تا این که معاویه او را فریب داد و گفت: تو فرزند آن مرد چوپان نیستی، تو فرزند پدر من، ابوسفیانی بنابراین به تو زیاد بن ابی سفیان می گویم و هر چه بخواهی نزد من برای تو وجود دارد. زیاد، گرفتار هوای نفس شد و فرزندی ابوسفیان و برادری معاویه و رسیدن به قدرت های عظیم اجتماعی را بر اعتقاد باطنی خود به امیر مومنان علی (علیه السلام) ترجیح داد و به معاویه پیوست و به صورت عنصری خطرناک برای اهل بیت (علیهم السلام) درآمد و می دانیم که فرزندش عبیدالله بن زیاد در ماجرای شهادت شهیدان کربلا چه نقش خطرناکی داشت.

اگر می بینیم امام (علیه السلام) در این جا او را جانشین ابن عباس در حکومت فارس و اطراف و نواحی آن می کند مربوط به دوران نخست زندگی اوست.

او مردی بسیار هوشیار و شجاع و سخنور و بی باک بود و در هر دو دوران زندگی اش از این استعداد خود بهره گرفت. دوران اول در خدمت علی (علیه السلام) و دوران دوم در خدمت معاویه و در واقع در خدمت هوای نفس و شیطان. (1)

## 2. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟

بعضی معتقدند که مجهول بودن پدرش سبب این تعبیر شد و بعضی می گویند که چون پدرش برده و چوپانی بود که هیچ موقعیت اجتماعی ای نداشت مایل نبود او را به نام پدرش خطاب کنند.

مادرش نیز کنیز حارث بن کلد، طیب معروف عرب بود، که به نام او نیز هرگز افتخار نمی کرد.

گر چه معاویه سرانجام اصرار داشت که او را فرزند نامشروع ابوسفیان بداند

ص: 456

---

1- برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تنقیح المقام علامه مامقانی و شرح نهج البلاغه علامه تستری ذیل خطبه 44 مراجعه کنید.

و برادر خویش بشمارد ولی همان گونه که در نامه 44 گذشت امیر مومنان (علیه السلام) شدیداً این سخن را انکار می کند و می فرماید: «در زمان عمر بن خطاب، ابوسفیان سخنی بدون اندیشه و فکر یا بر اثر تحریک شیطان گفت (منظور این است که زیاد را فرزند نامشروع خود خواند ولی این سخن کاملاً بی پایه بود) سخنی که نه با آن، نَسَب ثابت می شود و نه استحقاق میراث را همراه دارد»؛ (وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَ نَزْعَةٍ مِنْ نَزْعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ).

و به این ترتیب او را فرزند مشروع پدرش دانست و از وسوسه های معاویه که او را برادر خود می خواند برحذر داشت. هر چند همان گونه که گفتیم وسوسه ها بعد از دوران علی (علیه السلام) و صلح امام حسن (علیه السلام) کار خود را کرد و زیاد را برای همیشه گمراه و بدبخت نمود و عجب این که خود او نیز طبق بعضی از روایات به این گمراهی اعتراف کرد و درباره گذشته خود تأسف خورد ولی چه سود؟ چنان در دام معاویه و هوای نفس بود که راهی برای بازگشت پیدا نمی کرد. (1)

### 3. عدالت و سختگیری و خشونت

واژه عدالت از چیزهایی است که همه عاشق آن اند و نخستین شرط نظام جامعه اسلامی شمرده می شود ولی کمتر کسی از حکمرانان و زمامداران تاریخ توانسته اند آن را اجرا کنند جز انبیا و اوصیا که همواره در خط عدالت اجتماعی گام بر می داشتند هر چند همیشه با موانعی روبرو بودند.

با این که همه، آثار شوم ظلم و بی عدالتی را می دانند ولی از آن جا که رسیدن به جاه و مقام و شهوات و ثروت ها از طریق عدالت کمتر میسر می شود رو به ظلم

ص: 457

---

1- در این زمینه مرحوم علامه مجلسی روایت بسیار مشروحی در بحارالانوار نقل می کند که بسیار عبرت انگیز است. (بحارالانوار، ج 33، ص 261).

و جور آورده و مطامع خود را گاهی با صراحت و گاهی حتی به نام عدالت پیگیری می کنند.

نکته ای که امام (علیه السلام) درباره نتیجه ترک عدالت بیان کرده بسیار قابل توجه است. می فرماید: عسف (سختگیری و خشونت) سبب کوچ کردن مردم از منطقه و ویران شدن آبادی هاست و حیف (ظلم و بی عدالتی) سبب شورش مردم و قیام های مسلحانه است. گر چه این دو واژه قریب الافق هستند ولی تفاوت روشنی دارند که به آن اشاره شد.

بعضی از ارباب لغت (مانند راغب در مفردات) که اصرار به ریشه یابی لغات دارند می گویند: اصل حیف به معنای انحراف در حکم و تمایل به یکی از دو جانب افراط و تفریط است که مصداق ظلم و بی عدالتی است.

و ابن منظور در لسان العرب در تفسیر واژه عسف چنین می گوید: «و العسف فی الأصل: أَنْ يَأْخُذَ الْمُسَافِرُ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ وَلَا جَادَّةٍ وَلَا عَلَمٍ فَيَقْبِلُ إِلَى الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ؛ عسف در اصل این است که مسافر بدون در نظر گرفتن راه و جاده روشن و نشانه ها در مسیر خود اقدام به سفر کند (که مایه گمراهی و بدبختی او خواهد شد) سپس این واژه در معنای ظلم و جور استعمال شده است».

بعضی نیز اشاره به یکی دیگر از مصداق آن کرده اند و آن، تمایل به فرد یا گروهی و تبعیض در مورد آن هاست و آن نیز از مصداق ظلم است.

تاریخ زندگی بشر در ادوار مختلف شاهد بسیار خوبی بر گفته امام (علیه السلام) است. بسیاری از انقلاب ها از جمله انقلاب کمونیستی در شرق اروپا و شرق آسیا از ظلم حاکمان جور برخاست؛ هنگامی که توده های مردم کارد به استخوانشان رسید دست به اسلحه بردند و خروشیدند و حکومت را ریشه کن ساختند.

در بسیاری از کشورها هنگامی که جور سلاطین و زمامداران از حد گذشت مردم زمین ها را رها کرده و به نقطه های امن کوچ کردند؛ کاری که نتیجه اش ویرانی آن منطقه بود.

این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم که بعد از توصیه های متعدد به رعایت اعتدال در دعوت مردم به سوی اسلام و عبادات می فرماید: «أَمَّا عَلِمْتُ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعُسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّأْلُفِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحَسَنِ الْخُلُطَاءِ وَالْوَرَعِ وَالْأَجْتِهَادِ فَرَعَّبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ أَيَا نَمِي دَانِي كَه حَكُومَتِ بَنِي أُمَيَّةِ بِاشْمَشِيرٍ وَسَخْتَكِيرِي وَظَلَمٍ وَسْتَمٍ بُوَدٍ وَامَامَتِ مَا بَا مَدَارَا وَتَأْلِيفِ قُلُوبٍ وَوَقَارِ تَقِيَّةٍ وَخُوشِ رِفْتَارِي وَوَرَعٍ وَجَهْدٍ وَتَلَاشِ اسْت. بِنَابِرَايِنِ مَرْدَمِ رَا بَه دِينِ خُودِ وَآنچَه بَه آنِ اعْتِقَادِ دَارِيدِ از اِين طَرِيقِ دَعْوَتِ كُنِيد.» (1)

ص: 459

---

1- بحار الانوار، ج 66، ص 170، ح 11.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بدترین و خطرناک ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن، آن را کوچک بشمرد. (1)

ص: 461

---

1- سند گفتار حکیمانه: این گفتار حکیمانه نیز از روایات تکراری مرحوم سید رضی است زیرا عین آن با تفاوت بسیار کمی در حکمت 348 گذشت. در آن جا بدین صورت بود: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ». مرحوم خطیب در ذیل همان حکمت آن را از زمخشری در کتاب ربیع الابرار و ابن قاسم در روضة الاخيار نقل کرده است و در این جا چیزی بر آن نمی افزاید. اضافه می کنیم: در غررالحکم نیز با تفاوتی به این صورت آمده است: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ اسْتَهَانَ بِهِ رَاكِبُهُ». (غررالحکم، ح 3570).

## شرح و تفسیر: از گناهی که کوچک می شمردی بترس!

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در باب سنجش گناهان اشاره کرده، می فرماید: «بدترین و خطرناک ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن، آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَحَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ).

بعضی معتقدند که گناهان را نباید به صغیره و کبیره تقسیم کرد؛ همه گناهان نسبت به مقام شامخ الهی کبیره است زیرا هر قدر شخصی که معصیتش می شود بزرگ تر باشد معصیت، بزرگ تر خواهد بود و چون خداوند از هر چیز برتر و بالاتر است هر معصیتی در پیشگاهش عظیم است.

البته این سخن از یک نظر صحیح است ولی از یک نظر می توان میان گناهان تفاوت گذاشت. گاهی ذات گناهان با هم متفاوت است؛ تفاوتی که مثلاً در میان سیلی زدن به یک شخص بی گناه یا کشتن او می باشد و تفاوتی که میان زنای با غیر محارم و زنای با محارم است.

و گاه تفاوت به سبب اصرار یا ندامت و استغفار است. ممکن است کسی گناه کبیره ای انجام دهد ولی فوراً پشیمان شود و به درگاه خدا توبه کند این گناه نسبت به گناه کسی که صغیره ای را انجام می دهد و اصرار بر آن دارد کوچک تر محسوب می شود و گاهی این تفاوت به سبب نیت گناهکار است گاهی گناهکار گناه را با ترس و وحشت و اضطراب انجام می دهد و گاه با بی اعتنائی و کوچک شمردن گناه. به یقین دومی از اولی بزرگ تر است هر چند خود گناه هیچ تفاوتی نکند.

این از یک نظر، از نظر دیگر گناهی که انسان درباره آن بی اعتناست به آسانی دامن او را می گیرد و به او ضربه می زند ولی گناهی که در نظر او عظیم و خطرناک است کمتر به آن گرفتار می شود. درست مثل این که انسان، دشمنی را کوچک بشمرد، از چنین دشمنی ممکن است به آسانی غافل شود و ضربه بخورد ولی از دشمنی که او را بزرگ و خطرناک می شمرد در امان بماند.

در روایات اسلامی این مسأله نیز به صورت گسترده آمده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب جهاد نفس، بابی تحت عنوان «وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب» ذکر کرده و در آن باب، چهارده روایت از معصومین (علیهم السلام) در همین زمینه آورده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «لَا تُحَقِّرُوا شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ وَإِنْ صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ وَلَا تَسَّ تَكْثُرُوا شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ فَإِنَّهُ لَا كَبِيرَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ وَلَا صَغِيرَ مَعَ الْإِصْرَارِ؛ چیزی از کار بد را کوچک نشمرید هر چند در نظر شما کوچک باشد و چیزی از کار نیک را بزرگ نشمرید هر چند در نظر شما بزرگ و فراوان باشد زیرا هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی ماند و هیچ گناه صغیره ای با اصرار بر آن بخشوده نخواهد شد».(1)

از سویی دیگر هنگامی که انسان درباره گناهی بی اعتنا باشد، آن گناه تکرار می شود و روی هم انباشته می گردد و تبدیل به گناهی بسیار عظیم می شود. همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَمُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِباً وَإِنَّهَا لَتَجْتَمِعُ عَلَى الْمَرْءِ حَتَّى تُهْلِكَهُ؛ از گناهان کوچک برحذر باشید زیرا از سوی خدا درباره آن مطالبه می شود و آن ها روی هم انباشته می گردد تا انسان را هلاک کند».(2)

ص: 463

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 246، ح 8.

2- وسائل الشیعه، ج 11، ص 247، ح 11.



در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «وَمِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ لَيْتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا؛ از جمله گناهایی که هرگز بخشوده نمی شود گناهی است که کسی که آن را انجام می دهد (هنگامی که به او بگویند: چرا چنین می کنی؟) بگوید: (این که گناه مهمی نیست) کاش من با همین یک گناه مؤاخذه می شدم».(1)

در روایتی از حضرت مسیح (علیه السلام) می خوانیم: «بِحَقِّ أَقْوَلُ لَكُمْ إِنَّ صِدِّغَارَ الْخَطَايَا وَ مُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَارِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَ يُصَدِّغُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ فَتُحِيطُ بِكُمْ؛ حق را به شما می گویم که گناهان کوچک و حقیر از دام های شیطان است. آن را در نظر شما حقیر می شمرد و در چشم شما کوچک می نماید تا روی هم انباشته شود و وجود شما را احاطه کند (بر حذر باشید)».(2)

ص: 464

---

1- وسائل الشیعه، ج 11، ص 247، ح 10.

2- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 350، ح 11.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا.

امام (علیه السلام) فرمود:

خداوند از افراد جاهل پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند. (1)

ص: 465

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت می فرماید: در کتاب علی (علیه السلام) دیدم: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدَ أَنْ يَطْلُبَ الْعِلْمَ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدَ أَنْ يَبْدُلَ الْعِلْمَ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجُهْلِ» (و همان گونه که می بینیم این کلام به آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً شبیه است هر چند از جهاتی متفاوت می باشد). در اوایل جلد 88 بحار الانوار نیز روایات متعددی به این مضمون دیده می شود. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 321). ولی به نظر می رسد که جلد 88 صحیح نباشد بلکه صحیح، جلد 2، صفحه 64 است که مرحوم علامه مجلسی در آن باب، هشتاد و چهار حدیث ذکر کرده که قسمت مهمی از آن ها همین معنا را تعقیب می کند.

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته بسیار مهمی در مورد فراگیری علوم اشاره کرده، می فرماید: «خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند»؛ (مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا).

در بسیاری از کشورها در دنیای امروز تحصیل علم در حد قابل ملاحظه ای اجباری است و چنانچه فرزندی متولد شود و مثلاً به سن شش سالگی برسد و نام او برای فراگرفتن علم در هیچ مدرسه ای نوشته نشده باشد پدر و مادر او مورد مواخذه قرار خواهند گرفت.

این کار در دنیای ما که توجه خاصی به علوم در آن می شود چیز عجیبی نیست. مهم آن است که حدود چهارده قرن پیش، اسلام نه تنها فراگیری علم را فریضه شمرده بلکه بالاتر از آن، تعلیم دادن را بر دانشمندان واجب کرده است و منطق عقل نیز همین را ایجاب می کند. چگونه ممکن است بر افراد نادان فراگرفتن علم واجب باشد اما بر دانشمندان تعلیم دادن واجب نباشد؟

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به دو پیمان الهی می کند: پیمانی که در

درجه اول است پیمانی است که از دانشمندان گرفته که علم خود را کتمان نکنند و در اختیار مردم بگذارند، و پیمانی که از افراد جاهل گرفته که به دنبال تحصیل علم بروند. و اگر این دو پیمان در جامعه انسانی لباس عمل به خود بیوشد، جهل و نادانی ریشه کن خواهد شد.

همان گونه که در سند این کلام حکیمانه اشاره شد، در احادیث اسلامی مطالب بسیاری در همین زمینه وارد شده است، از جمله همان حدیث امام صادق (علیه السلام) که از جدش علی (علیه السلام) نقل کرده و این مطلب را به طور مشروح تری بیان می کند. می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجُهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجُهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ؛ خداوند از جاهلان پیمانی برای طلب علم نگرفت تا این که از عالمان پیمان بذل علم گرفت زیرا علم، قبل از جهل است (و تا عالمی که علمش را در اختیار بگذارد وجود نداشته باشد مکلف ساختن جاهلان به تحصیل علم مفهومی ندارد)» (1).

درباره همین گفتار حکیمانه حدیث جالبی از حسن بن عماره نقل شده که می گوید: روزی نزد «زهری» رفتم - بعد از آن که نقل حدیث برای مردم را ترک گفته بود - و به او گفتم: احادیثی که شنیده ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم؟! گفتم: به هر حال، یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو!

گفتم: از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرمود: «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا؛ خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند!» هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم،

ص: 467

سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم. و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد!<sup>(1)</sup>

همین مطلب را که امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بیان کرده در حکمت 372 با تعبیر دیگری فرموده است آن جا که قوام دین و دنیا را بر چهار اصل، استوار می شمارد و اصل اول و دوم را این قرار می دهد: «عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ وَ جَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و غیر عالمی که از فراگیری علم سرباز نزند».

در آیات و روایات متعددی شدیداً از کتمان علم نهی شده است که مفهومی این است که عالم باید علم خود را در اختیار دیگران بگذارد و به افراد ناآگاه اطلاع دهد. از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «كَاتِمُ الْعِلْمِ يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْتُ فِي الْبَحْرِ وَ الطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ؛ عالمی که علم خود را مکتوم دارد همه چیز، او را لعنت می کنند حتی ماهیان دریا و مرغان هوا».<sup>(2)</sup>

### نکته: آموزش کدام علم واجب است؟

این سوال در ذیل کلام امام (علیه السلام) مطرح می شود که خداوند برای تعلیم کدام علم از علما پیمان گرفته پیش از آن که از جاهلان فراگرفتن آن را پیمان گرفته باشد؟

شک نیست که علوم اعتقادی و واجبات و محرمات و اخلاق اسلامی نخستین علومی است که پیمان تعلیم آن از عالمان و پیمان فراگیری آن از جاهلان گرفته شده است.

ص: 468

---

1- تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابوالفتوح رازی، ذیل آیه 187 سوره آل عمران؛ بحار الانوار، ج 2، ص 80؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 55، ص 367.

2- کنز العمال (طبق نقل میزان الحکمة، باب التحذیر من کتمان العلم).

اما علوم دیگر که قوام جامعه و نظام اجتماع بر آن استوار است مانند علم طب و علوم مربوط به صنایع و کشاورزی و دانداری و سیاست و تدبیر مُدُن و علوم مربوط به جنگ و مبارزه با دشمنان، از علمی است که فقها تصریح کرده اند که فراگرفتن آن واجب کفایی است و اگر من به الکفایة (به مقدار کافی) نباشد واجب عینی می گردد. بنابراین در هر دو صورت لازم است عالمان این علوم به تعلیم گروهی از ناآگاهان بپردازند تا جامعه اسلامی از این جهت فقیر و ناتوان نگردد و نظام دین و دنیا به هم نریزد.

در عصر ما، کشورهای صنعتی بزرگ به سبب نیاز دیگران به صنایع آن ها، خواسته ها و افکار و فرهنگ خویش را به آن ها تحمیل می کنند و سعی در اسارت دیگران از طریق پیشرفت های علمی خود دارند، به همین دلیل بر مسلمانان لازم است که در میدان این علوم سبقت جویند و لااقل خود را به دیگران برسانند تا از قید اسارت آنان رهایی یابند.

ص: 469



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تَكَلَّفَ لَهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی) خود را به زحمت افکنی. (1)

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف وامی دارد مایه شر است. به همین دلیل او بدترین برادران محسوب می شود»؛ (قال الرضی: لأن التکلیف مُستلزم للمَشَقَّةِ، و هو شرٌّ لازمٌ عن الأخِ المُتکَلِّفِ لَهُ، فهو شرُّ الإخوان).

ص: 471

---

1- سند گفتار حکیمانه: مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابوحیان توحیدی در الصدیق و الصداقة نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 321).



امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده که دوستان خوب و بد را از هم جدا می کند. می فرماید: «بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی) خود را به زحمت افکنی»؛ (شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف وای می دارد مایه شر است. بنابراین او بدترین برادران محسوب می شود»؛ (قال الرضی: «لأنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَ هُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْإِخِّ الْمُتَّكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْإِخْوَانِ»).

اصولاً زندگی پرتکلف و پردردسر، همیشه مایه بدبختی و اضطراب و ناراحتی است بنابراین اگر دوستانی پیدا شوند که توقع زیادی در پذیرایی یا کمک رسانی دارند و انسان مجبور شود به خاطر آن ها خود را به زحمت بیفکند، دوستان بدی هستند.

دوست باصفا کسی است که پذیرایی ساده را به جان و دل می پذیرد و سعی می کند دوست خود را در آرامش و آسایش قرار دهد اما اگر توقعات زیادی داشت که به سبب آن، دوستش مجبور بود برای کمک به او یا پذیرایی از او خود را به زحمت بیفکند و گاه حتی وسایل منزل خود را برای این کار بفروشد چنین دوست خودخواهی لایق دوستی نیست.

اولیاءالله و پیروان آن‌ها همیشه این دستور را در نظر داشتند و در برابر دوستان خود بی‌تکلف بودند، به سادگی از آن‌ها پذیرایی می‌کردند و با آن‌ها انس می‌گرفتند.

به عکس، کسانی در گذشته و به خصوص امروز بوده و هستند که اگر دوستان پذیرایی سنگین و پرخرجی از آن‌ها نکنند آن‌ها را دلیل بر اهانت می‌دانند و از او فاصله می‌گیرند، در پشت سر گله می‌کنند و در پیش او گاه اظهار می‌دارند.

در مجموع، تکلف در پذیرایی از دوستان، عیوب زیادی دارد که به چهار عیب آن به خصوص می‌توان اشاره کرد:

نخست این که سبب می‌شود دوستان، کمتر یکدیگر را ملاقات کنند زیرا تشریفات پر در دسر به آسانی قابل تکرار نیست.

دوم این که طرف مقابل ممکن است توانایی پذیرایی به آن شکل را نداشته باشد و سبب شرمندگی او در آینده شود.

سوم این که از ساده زیستی که مورد تأکید اسلام است دور می‌شوند.

چهارم این که اینگونه پذیرایی‌ها غالباً توأم با خودنمایی و ریاکاری است که با روح تعلیمات اسلامی سازگار نیست.

البته تکلف گرچه غالباً در نحوه پذیرایی هاست ولی ممکن است آداب دیگر را نیز شامل شود مانند چگونگی تعارف‌ها و جلوس در مقابل یکدیگر و سایر اموری که در دیدار دوستان انجام می‌شود.

\*\*\*

ابن ابی‌الحدید در این جا به داستانی تاریخی اشاره می‌کند که از جهاتی قابل توجه است. می‌گوید: از حسن بن سهل (وزیر مأمون) نقل شده که گفت: روزی نزد مأمون رفتم و با سوالی که قابل پیش‌بینی نبود مواجه شدم. به من گفت: مروّت (شخصیت) یعنی چه؟ در پاسخ گفتم: منظور خلیفه را نمی‌فهمم تا جواب مناسبی عرض کنم. گفت: نزد عمرو بن مسعده برو و از وی سوال کن.

ص: 473

می گوید: من به سراغ عمر و رفتم، اوضاع خانه او به هم ریخته و مشغول بنایی بود. روی آجری نشسته و مراقب کارگران بود. به او گفتم: مأمون دستور داده تا درباره معنای مروت از تو سوال کنم. صدا زد آجری آوردند و به من گفت: روی آن بنشین. در همان حال، سخنانی گفت که مقصود من در میان آن ها وجود نداشت. من از این که مورد احترام واقع نشدم و مقدار زیادی حرف های نامناسب شنیدم عصبانی شدم و به خود می پیچیدم. هنگام غذا خوردن که شد خدمتکاری آمد و دو قرص نان و مقداری خورش ساده و یک ظرف آب با خود آورد. کمی از آن تناول کردم و در حالی که از چنین برخورد اهانت آمیزی ناراحت بودم با وی خداحافظی کردم، ولی به من گفت: هر روز دوست داشتی می توانی نزد من بیایی. من چیزی در این باره به مأمون نگفتم. فکر کردم اکنون که رسماً از طرف او دعوت شدم یک روز پیش او بروم و رفتار او را ببینم و بعد با مأمون ملاقات کنم. آن روز که نزد او رفتم برخلاف انتظار با استقبال بسیار خوب او روبرو شدم. مرا در آغوش کشید و پیشانی مرا بوسید و پشت سر من به راه افتاد و در محل پذیرایی مرا در جای خوبی نشاند و در برابر من نشست و با سخنان سنجیده ای با من گفت و گو کرد. هنگام پذیرایی، ظرف های پر از میوه و غذاهای گوناگون آوردند و در سفره چیدند و پ پذیرایی اش از من بسیار جالب بود. هنگامی که می خواستم خداحافظی کنم دستور داد هدایای فراوانی به من دادند و مرکبی را با هدایای فراوان آماده ساخت و غلامانی را همراه من فرستاد. بسیار تعجب کردم هنگامی که شنیدم همه آن ها را به من بخشیده است. در موقع خداحافظی گفت: اگر برادرت به دیدنت آمد به خاطر او خود را به زحمت نینداز و به آنچه در خانه وجود دارد کفایت کن اما اگر کسی را دعوت کردی از چیزی در خدمت به او فروگذار مکن همان گونه که من در این دو جلسه با تو رفتار کردم. سپس این جمله را افزود: معنای مروت همین است. (1)

ص: 474

البته عمرو بن مسعده در جلسه دوم مرتکب تکلف شده و مصداق کلام امام (علیه السلام) نیست ولی شاید هدف او این بوده است که کمبودها و اهانت های ظاهری جلسه اول را بدین وسیله جبران کند و از دل میهمان خود بیرون سازد.

مرحوم علامه شوشتري در شرح این عبارت، حدیثی از ابن قتیبه دینوری در عیون الاخبار نقل می کند که این بحث را با آن حدیث پایان می دهیم. می گوید: مردی علی (علیه السلام) را به مهمانی دعوت کرد. امام (علیه السلام) فرمود: «تَأْتِيكَ عَلِيٌّ أَنْ لَا تَتَكَلَّفَ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَلَا تَدَّخِرَ عَنَّا مَا عِنْدَكَ وَكَانَ يَقُولُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ؛ ما دعوت تو را اجابت می کنیم و نزد تو خواهیم آمد به شرط این که برای چیزی که نزد تو نیست تکلف نکنی و از آنچه نزد دوست دریغ نوری» و می فرمود: «بدترین دوستان، دوستی است که برای او خود را به تکلف و مشقت بیندازی».<sup>(1)</sup>

ص: 475

---

1- شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج 13، ص 438.



وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ.

امام (علیه السلام) فرمود:

هنگامی که مومن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد اسباب جدایی از او را فراهم کرده است. (1)

مرحوم سید رضی می گوید: «حشمة و أحشمة» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته اند: او را شرمنده ساخت و «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست؛ (قال الرضی: يقال: حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ إِذَا أَعْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخْجَلَهُ «أَوْ احْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَطْنَةٌ مُفَارَقَتِهِ).

ص: 477

1- سند گفتار حکیمانه: تنها موردی که مرحوم خطیب به عنوان منبع دیگری برای کلام فوق ذکر می کند چیزی است که در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی (از علمای قرن پنجم) آمده است. می گوید: علی (علیه السلام) فرمود: «شر الاخوان من یحتشم منه و یتکلف له» (و با توجه به تفاوتی که بین نقل راغب اصفهانی و آنچه در نهج البلاغه آمده وجود دارد و روشن می شود که او منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج 4، ص 322).

امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به یکی از عوامل مهم جدایی از دوست اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که مومن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد مقدمه جدایی از او را فراهم کرده است»؛ (إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ).

مرحوم سید رضی ذیل این حکمت، احشام و حشمت را چنین تفسیر می کند، می گوید: «حشمة و أحشمة» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته اند: او را شرمنده ساخت یا «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست؛ (قال الرضی: یقال: حَشْمُهُ و أَحْشَمُهُ إِذَا أَغْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخْجَلَهُ «أَوْ احْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَ هُوَ مَطْلَبَةٌ مُفَارَقَتِهِ).

آنچه سید رضی گفته، یکی از تفسیرهای کلام حکیمانه امام (علیه السلام) است، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری ذکر کرده اند که بر اساس مفهوم دیگری است که برای حشمت گفته اند و آن این که «حشمت» به معنی حفظ خودخواهی و تشخیص در برابر دیگران و برتری جویی در مقابل دوستان است و این تعبیر در مورد حشمت پادشاهان و امرا گفته شده که در پشت پرده های کاخ ها خود را مستور می دارند و دربان ها بر درهای آن می گمارند به گونه ای که مراجعه کنندگان نه قدرت مراجعه به آن ها را دارند و نه گفت و گوی با آن ها، مگر در موارد نادر آن

هم با شرایط سنگین خاص. همین معنی ممکن است در مورد دوستان به صورت ساده تری انجام گیرد. به هر حال حجایی میان انسان و سایرین می شود و یکی از اسباب جدایی از دوستان است. (1)

بنابراین برای گفتار حکیمانه مورد بحث سه تفسیر به نظر می رسد و ممکن است همه آن ها در مفهوم کلام امام (علیه السلام) جمع باشد. نخست، خشمگین ساختن دوستان، دوم، شرمنده نمودن آن ها وسوم، برتری جویی و تکبر در برابر آن ها.

هر کدام از این امور سه گانه برای جدا شدن دوستان از انسان کافی است البته ممکن است انجام یک مرتبه و دو مرتبه این کارها تأثیرگذار نباشد ولی به یقین اگر تکرار شود سبب جدایی از دوستان خواهد شد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ احْتَسَمَ أَخَاهُ حَرَمَتْ وُضْلَتُهُ وَ مَنْ اغْتَمَّهُ سَقَطَتْ حُرْمَتُهُ؛ کسی که برادر مسلمانش را عصبانی یا شرمنده سازد دوستی با او حرام است و کسی که برادر مسلمانش را اندوهگین نماید احترامش از بین می رود». (2)

و در کتاب دعائم الاسلام از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «أَكْرَمُ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ التَّزَاوُرُ فِي اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يَقْرَبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا جُرْعَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَنْ احْتَسَمَ أَنْ يَقْرَبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللَّهِ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ؛ برجسته ترین اخلاق پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیارت دوستان برای خداست و بر کسی که به زیارت او می روند لازم است آنچه را نزد او میسر است برای پذیرایی از دوستش بیاورد هر چند یک جرعه آب باشد، و کسی که از این کار خودداری کند

ص: 479

---

1- شرح مرحوم کمره ای بر نهج البلاغه (منهاج البراعه)، ج 21، ص 546.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 254.



و آنچه را میسر است برای پذیرایی دوستش نبرد پیوسته در خشم و غضب الهی در آن روز و شب خواهد بود» (1).

از این حدیث شریف معنی چهارمی برای احتشام استفاده می شود و آن خودداری کردن و بی اعتنائی نمودن است.

### نکته: شرایط دوستی

می دانیم که اسلام همه مسلمانان را برادر یکدیگر شمرده که این بالاترین رابطه و پیوند عاطفی در میان دو انسان است و به همه مسلمین سفارش کرده که با یکدیگر همچون دو برادر صمیمی رفتار کنند، و برای آن ها حقوق متقابل فراوانی ذکر شده که اگر جمع آوری شود خود یک کتاب خواهد شد.

به یقین به دست آوردن این چنین دوستان گر چه زیاد مشکل نیست ولی نگهداری آن ها آسان نمی باشد.

دوستان را به هنگام گرفتاری ها و مشکلات و پشت کردن دنیا به انسان می توان شناخت.

در حدیثی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده است می خوانیم: هنگامی که امیر مومنان (علیه السلام) در بصره بود کسی از میان مجلس برخاست و عرض کرد: «ای امیر مومنان! أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ؛ برادران حقیقی را به ما معرفی کن».

امام (علیه السلام) فرمود: «الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِخْوَانُ الثَّقَةِ وَ إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَأَمَّا إِخْوَانُ الثَّقَةِ فَهُمْ الْكَفُّ وَ الْجَنَاحُ وَ الْأَهْلُ وَ الْمَالُ فَإِذَا كُنْتَ مِنْ أَخِيكَ عَلَى حَدِّ الثَّقَةِ فَأَنْذِلْ لَهُ مَالَكَ وَ بَدَنَكَ وَ صَافٍ مِنْ صَافَاهُ وَ عَادٍ مِنْ عَادَاهُ وَ أَكْثَمَ سِرَّةً وَ عَيْبَةً وَ أَظْهَرَ مِنْهُ الْحَسَنَ وَ أَعْلَمَ بِئِهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكِبْرِيَّتِ الْأَحْمَرِ وَ أَمَّا إِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَإِنَّكَ

ص: 480

تُصِيبُ لَدَّتَكَ مِنْهُمْ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَلَا تَطْلُبِي مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ ضَمِيرِهِمْ وَابْذُلِي لَهُمْ مَا بَدَلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحَلَاوَةِ اللِّسَانِ؛ برادران دینی دو دسته اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. اما برادران واقعی مورد اعتماد: آن ها به منزله دست و بال و اهل و مال انسان اند. بنابراین هرگاه به برادرت اطمینان پیدا کردی از بذل مال و تن خود درباره او دریغ مدار، با دوستانتش دوست باش و با دشمنانتش دشمن، اسرار و عیب او را پوشیده دار و صفات نیکش را آشکار کن و بدان ای سوال کننده که آن ها از گوگرد سرخ (1) کمترند. و اما برادران ظاهری: می توانی لذت همنشینی با آن ها را داشته باشی. این مقدار را از آن ها قطع مکن و بیش از این از درون آن ها چیزی مخواه. تا زمانی که با تو خوشرو و خوش زبان اند با آن ها خوشرو و خوش زبان باش». (2)

این کلام را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) ادامه می دهیم؛ می فرماید: «برادران (دوستان دینی) سه دسته اند؛ گروهی همچون غذایی هستند که انسان همیشه به آن ها نیاز دارد و آن ها گروهی هستند که دارای عقل و درایت اند. دوم گروهی هستند که همانند درداند و آن ها گروه احمدق و نادان اند و سومی گروهی هستند که همچون دوا (به هنگام بروز بیماری) می باشند و آن ها اشخاص فهیمه هوشیارند». (3)

شک نیست که برای حفظ اخوت با دوستان واقعی باید تلاش و کوشش فراوان کرد. از جمله دوست را نه شرمنده بسازیم نه خشمگین و نه در برابر او برای خود جاه و جلالی قائل باشیم که امام (علیه السلام) در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

ص: 481

---

1- گوگرد سرخ ضرب المثلی است برای کمبود چیزی.

2- کافی، ج 2، ص 248، ح 3.

3- بحار الانوار، ج 75، ص 238، ح 107.

در روایات اسلامی آسیب های متعددی برای صداقت و دوستی ذکر شده است که باید برای حفظ دوستی از آن پرهیز کرد از جمله امیر مومنان علی (علیه السلام) طبق روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است به فرزند دلبندهش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «لَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ صَدِيقٍ صَفْحًا؛ مبادا سوءظن بر تو غلبه کند که هیچ دوستی را برای تو باقی نمی گذارد».(1)

و امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَصَدَّقَكَ وَدُّ أَخِيكَ فَلَا تُمَازِحَنَّهَ وَلَا تُمَارِيَنَّهَ وَلَا تُبَاهِيَنَّهَ وَلَا تُشَارِكَنَّهَ؛ اگر می خواهی محبت برادر مسلمانان برای تو صاف شود مزاح (افراطی) با او نداشته باش و ستیزه جویی و جر و بحث با او مکن و به او فخر مفروش و خصومت موز».(2)

در احادیث دیگری درباره حسد و گوش دادن به سخنان سخن چینان هشدار داده شده که این ها نیز دوستان را از انسان جدا می سازد.(3)

سخن پایانی مرحوم سید رضی: هنگامی که سید رضی؛ به پایان کلمات قصار می رسد چنین می گوید: «و هذا حين انتهائ الغاية بنا إلى قطع المختار من كلام أمير المومنين (عليه السلام)، حامدين لله سبحانه على ما من به من توفيقنا لضم ما انتشر من أطرافه، و تقريب ما بعد من أقطاره. و تقرر العزم كما شرطنا أولاً على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل باب من الأبواب، ليكون لاقتناص الشارد، و استلحاق الوارد، و ما عسى أن يظهر لنا بعد الغموض، و يقع إلينا بعد الشدوذ، و ما توفيقنا إلا بالله عليه توكلنا، و هو حسبنا و نعم الوكيل. و ذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة، و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل، و الهادي إلى خير السبل، و آله الطاهرين، و أصحابه نجوم اليقين؛ این زمان پایان چیزی است

ص: 482

1- بحار الانوار، ج 74، ص 209.

2- بحار الانوار، ج 75، ص 291، ح 2.

3- میزان الحکمة، فصل «ما یفسد الصداقة» ماده صدق.

که از کلمات امیر مومنان علی (علیه السلام) برگزیدیم. در حالی که خداوند سبحان را برای توفیق جمع آوری آن بعد از آن که پراکنده بود و از منابع مختلف، آن را به هم پیوستیم سپاس می گوئیم و همان گونه که از آغاز شرط کردیم صفحات سفیدی را در آخر هر باب از ابواب گذاشتیم تا اگر چیزی از دست رفته باشد بر آن بیفزاییم و سخنان جدیدی از آن حضرت را به آن ملحق سازیم و اگر تفسیری برای بعضی از کلمات پیچیده آن حضرت برای ما آشکار شد بر آن بیفزاییم و توفیق ما تنها به ذات پاک پروردگار است، بر او توکل کردیم و او برای یاری ما کافی است و بهترین وکیل ماست و پایان این سخنان در ماه رجب سنه چهارصد هجری بود. درود خداوند بر سید و مولای ما محمد؛ خاتم پیغمبران و هادی به سوی بهترین راه ها و همچنین بر خاندان پاک و یاران باوفایش باد که ستارگان ایمان و یقین اند.»

\*\*\*

خداوندا! پروردگارا! با تمام وجود تو را شکر می کنیم که بعد از 20 سال تلاش و کوشش، توفیق تکمیل این شرح بر کلمات بسیار مبارک امیر مومنان علی (علیه السلام) را به ما دادی. کاری که از روز 13 رجب سال 1413 آغاز شد و درست در روز 13 ماه رجب، میلاد مبارک آن حضرت در سال 1433، پایان گرفت.

در این لحظه دوستان از شادمانی در پوست خود نمی گنجند که توانستند خدمت ناچیزی را به پیشگاه آن فخر عالم بشریت ارائه دهند و علاقه مندان و عاشقان مکتبش را شاد سازند. مژده ای که اگر جان بر آن بیفشانیم رواست چرا که مایه افتخار و آرامش روح ماست.

حقیقت این است که نهج البلاغه کتابی است بی نظیر، آفتابی است بی غروب، ستاره ای است درخشان بر تارک قرون و اعصار، پیامی است روح پرور و ندایی است آسمانی که از عمق جان بزرگ مرد جهان بشریت برخاسته و به همین دلیل

بر عمق جان ها می نشیند و تا انسان در گلستان این کلمات روح پرور سیر نکند و از گل هایش نچیند از بوی آن سرمست نمی شود.

پروردگارا! تو را شکر می گوئیم که ما را قرین این افتخار ساختی و علی رغم مشکلات فراوان زندگی که هر کسی را دربر گرفته این موفقیت را از ما دریغ نداشتی.

بارالها! تو را به عظمت این معلم بزرگ جهان انسانیت و کلمات دلنشین و انسان پرور آسمانی اش سوگند می دهیم که توفیق عمل به آن را به همه ما و تمام مسلمین جهان مرحمت کنی و ما را از آن بهره مند سازی. امیدواریم دسته جمعی در حضور آن حضرت در بهشت جاویدان از جمال پرنورش بهره مند شویم و امیدواریم که حتی غیر مسلمانان حق طلب از آن بهره مند شوند آن گونه که توفیق را نصیب گروه بیدادگری کردی که عهدنامه او به مالک اشتر را به عنوان سندی نورانی در آیین کشورداری در سازمان ملل به زبان های مختلف منتشر ساختند و شعاع آن کلمات نورانی در آن فضای ظلمانی درخشید.

\*\*\*

در این جا از همه دوستان دانشمند و پرتلاش و پراستقامت که در این بیست سال کمک کردند صمیمانه تشکر می کنم و اجر جزیل آن ها را از خداوند بزرگ می طلبم.

قم - ناصر مکارم شیرازی

13 رجب 1433

ص: 484

از دیگر آثار پربار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) که بعد از فراغت از «تفسیر نمونه» و تفسیر موضوعی «پیام قرآن» با همکاری جمعی از دانشمندان و محققان حوزه علمیه قم که نامشان در آغاز کتاب آمده، تدوین شده است، شرح جامع و روانی بر نهج البلاغه است؛ برای آگاهی بیشتر، گزارشی فشرده درباره این اثر در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

## 1. اهداف اصلی

انگیزه‌های تدوین این کتاب در دو نکته مهم خلاصه می‌شود: نخست، جامعیت کتاب ارزشمند و گران سنگ نهج البلاغه برای هدایت جامعه بشری، و دیگری، غربت و مظلومیت این کتاب که میان مسلمانان، حتی شیعیان آن حضرت کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

حضرت آیت الله العظمی مکارم در صفحات نخستین جلد اول درباره انگیزه اصلی تألیف این کتاب چنین می‌گوید:

نهج البلاغه «گنجینه بزرگ معارف اسلام»، «عالی‌ترین درس برای تعلیم و تربیت انسان‌ها»، «بهترین سرمایه خودسازی و تهذیب نفس» و «مؤثرترین برنامه برای ساختن جامعه‌ای سالم، پاک و سربلند» است.

معظم له در همین صفحات به آشنایی بیشتر خود با نهج البلاغه در «زندان ستم شاهی» در سال 42 اشاره می کند و اینکه در آن مدتی که زندانی بوده فرصت خوبی برای مطالعه دقیق تر این کتاب برای وی فراهم شده است، آنگاه می نویسد: «آن ایام متوجه شدم که نهج البلاغه چیزی فراتر از آن است که ما فکر می کنیم؛ خود را با دریایی از علم و دانش رو به رو دیدم که با مهم ترین مسائل زندگی انسان در تمام ابعاد معنوی و مادی سر و کار دارد، دریایی موج و خروشان، که گورهایش را همراه امواجش به ساحل می پاشد و ساحل نشینان خود را غرق در انواع مواهب معنوی و مادی می کند، ولی غواصان تلاشگر سهم بیشتری دارند.

آن روز فهمیدم چقدر محروم اند کسانی که با داشتن چنین گنجینه گرانبهایی از آن بی خبرند، و دست به سوی دیگران دراز کرده و آنچه را خود دارند، از بیگانه تمنا می کنند!».

آنگاه به انگیزه دوم اشاره می کند که نبودن شرح جامع و به روز برای نهج البلاغه است و می نویسد: «در طول تاریخ اسلام، شروع متعددی بر نهج البلاغه نوشته شده، و علمای عالی قدری چه در گذشته و چه در عصر ما برای تبیین و تفسیر و کشف گنجینه های آن کوشیده اند و خدمات پرارزشی انجام داده اند، ولی انصاف این است که نهج البلاغه هنوز دست نخورده است، هنوز مظلوم است هنوز تلاش های بسیار فراوان دیگری را می طلبد.

مخصوصاً در عصر و زمان ما که عصر مشکلات پیچیده جوامع انسانی، عصر ظهور مکتب های مختلف فکری، و عصر تهاجم بر اعتقادات و اخلاق و تقوا و فضیلت از سوی دنیاپرستان و جهان خواران است، تا راه را برای رسیدن به منافع آلوده و نامشروعشان هموار سازند. آری، در این عصر، نهج البلاغه می تواند گره های سخت و دشوار زندگی انسان ها را به خوبی بگشاید و به همین دلیل باید امروز تلاش و کوشش بیشتری به صورت گروهی برای کاربردی ساختن حقایق و دقایق نهج البلاغه صورت پذیرد».

معظم له در بخش دیگر از همین کتاب، پس از گزارشی از شروح نهج البلاغه می نویسد: «ولی با این همه باید اعتراف کرد که گویی این کتاب بزرگ هنوز دست نخورده است و نیاز به شروح فراوان دیگری دارد که باید گوهرهای معانی آن را از درون صدف الفاظ بیرون کشند و در دریای بیکران نهج البلاغه به غواصی پرداخته، لؤلؤهای معانی را خارج سازند و نیازهای این عصر و زمان، و اعصار و ازمنه آینده را از آن بیرون کشند زیرا ابعاد نهج البلاغه همچون ابعاد وجود علی (علیه السلام) آن چنان وسیع و گسترده است که به این آسانی نمی توان به همه آن دست یافت».

## 2. ویژگی های این شرح

این کتاب ارزشمند با آن انگیزه هایی که بیان شد و اینکه درصدد ارائه شرح جامع تر و تازه ای بر نهج البلاغه است، امتیازات و ویژگی هایی دارد که در 20 عنوان خلاصه می شود:

1. این شرح توسط نویسنده ای توانا با کوله باری از دانش و تجربه نویسندگی و پس از نوشتن ده ها جلد کتاب - با همکاری جمعی از دانشمندان حوزه علمیه قم - به نگارش درآمده است. آیت الله العظمی مکارم شیرازی پس از تدوین کتب مختلف مخصوصاً تدوین «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» و تجربه کار جمعی، به نگارش این کتاب روی آورده است و این، امتیاز مهمی است. ایشان در مقدمه پیام امام (علیه السلام) در همین باره می نویسد: «... بعد از توفیقی که در «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» بحمدالله نصیب این حقیر و جمعی از یاران باوفا شد و سبب حرکت جدیدی در کارهای قرآنی و نفوذ بیشتر قرآن و تفسیر در مجامع علمی بلکه غالب خانه ها گردید، گروهی از اهل فضل گفتند که اکنون «نوبت نهج البلاغه فرارسیده است» و باید کاری مشابه تفسیر نمونه روی آن انجام گردد، بلکه با استفاده از تجربیات گذشته، کاری پخته تر و جالب تر صورت گیرد».



شخصیتی به شرح و تفسیر این کتاب گران سنگ همّت گماشت که خود در جهان اسلام شناخته شده و در مقام افتاء و مرجعیت شیعیان است. کسی که هزاران تن، از خرمن دانش او بهره گرفته اند و شاگردان فراوانی را در عرصه عقاید، فقه، اصول، تفسیر و دیگر علوم اسلامی پرورش داده است. به ویژه آنکه پیش از این، دو تن از دانشمندان و فضیلاى حوزه علمیه قم یعنی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجعفر امامی و حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی ترجمه و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه زیر نظر معظم له نوشته و آن را منتشر ساخته بودند. همه این دانش و تجربه و قلم در خدمت شرح گسترده ای بر نهج البلاغه قرار گرفت. روشن است که ره آورد آن، شرح خوبی بر نهج البلاغه خواهد بود.

2. از دیگر ویژگی های این شرح، تدوین آن به صورت گروهی است. این استاد که به کار گروهی و جمعی اعتقادی کامل دارد و معتقد است که کار جمعی، هم به اتقان کار می افزاید، هم از خستگی ها می کاهد، چرا که هر کسی گوشه ای از کار را به عهده می گیرد و هم سبب رشد و پرورش نیروهای مستعد می گردد، در تدوین این کتاب نیز دو تن از یاران گذشته و همکاران تفسیر نمونه و چند تن از یاران تازه نفس را به کمک گرفت. همه این اعضا از فضلا و دانشمندان بوده و در مراکز علمی به تحقیق و تدریس مشغول اند. حضور فعال این گروه، نشاطی تازه و رونقی نوبه جلسه تدوین شرح نهج البلاغه بخشید و در طول نگارش این شرح، بر تجربه آنان نیز افزوده شد و هر چه پیش رفتند، پختگی و اتقان کار نیز افزایش یافت.

3. نوشتن کتاب با قلمی روان و قابل استفاده برای عموم مردم، از دیگر ویژگی های این شرح است. این شرح به گونه ای نوشته شده که علاوه بر دانشمندان و فرهیختگان، همه علاقمندان به فهم نهج البلاغه بتوانند از آن استفاده

نمایند. بحمدالله سادگی و روانی قلم هرگز از اتقان و دقت کار نکاسته است؛ یعنی دقت را در کنار روان بودن، جامعیت را در عین قابل فهم بودن و ژرفایی را همراه با سادگی گرد آورده است.

4. همه فصول و فرازهای نهج البلاغه مورد توجه بوده است. برخلاف غالب شروح که تنها بخش های مورد نظر خویش را مورد توجه قرار داده و از فرازهایی که برای آنها جلب نظر نمی کرده، به سرعت گذشته اند، نویسندگان این شرح، در پی شرح جمله به جمله و تفسیر همه فرازها و فصول هر بخش بوده و هیچ قسمتی را از نظر دور نداشتند.

5. از دیگر ویژگی های این شرح، توجه خاص به پیوند جمله ها و بخش های یک خطبه و یا نامه و به طور کلی کلمات امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. همان گونه که در قرآن کریم، میان آیات، پیوند منطقی برقرار است، نهج البلاغه نیز که رشحاتی از کلمات الهی دارد و از امامی فصیح و بلیغ صادر شده، به یقین با پیوندی منطقی همراه است. کشف این پیوندها در هر فراز و فصل و تعقیب اهداف مرتبط با یکدیگر در این کلمات زیبا از دیگر ویژگی های این شرح است. چیزی که در بسیاری از شروح، مورد توجه قرار نگرفته و هر جمله جداگانه تفسیر شده است.

6. در این شرح به روح کلی حاکم بر مجموع خطبه ها و نامه ها توجه خاص شده است. بر این اساس، همه بحث ها در محدوده آن روح کلی قرار گرفته و از پرداختن به مطالب حاشیه ای و غیر ضروری پرهیز شده است. گاهی در برخی از شرح ها دیده شده که مطلبی فرعی از امام (علیه السلام) مورد توجه نویسنده محترم قرار گرفته و در صفحات زیادی به شرح آن پرداخته به گونه ای که از مطلب اصلی که روح حاکم بر آن کلمات می باشد، دور شده است. اما سعی نویسندگان پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر این بوده که روح کلی حاکم بر کلام حضرت را نادیده نگیرند و بیشتر به شرح و تفسیر آن توجه کنند.

7. در فرازهای کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) واژه‌های مشابه، فراوان دیده می‌شود، برخی از شارحان محترم بدون حلّ این واژه‌ها آنها را تأکید یکدیگر و تنوع در بیان مطالب می‌دانند؛ در حالی که در این شرح، اصل در تفسیر جمله‌ها بر تأسیسی بودن گذاشته شده، به این معنی که هر واژه و هر جمله‌ای معنای خاصّ خود را دارد و تا آنجا که می‌توانیم لازم است از هر جمله‌ای پیام تازه‌ای را دریافت کرده و به تأکیدی بودن بسنده نکنیم.

8. تلاش برای حلّ مشکلات کلمات، جمله‌ها و فرازهای پیچیده از دیگر امتیازات این شرح است؛ برخی از شارحان گاه بدون تفسیر کلمات و جمله‌های آن حضرت، فقط به مباحث استطرادی گاه تاریخی گاه ادبی پرداخته و عنایتی به حلّ نهایی جمله‌ها و عبارات نکرده‌اند؛ اما در این شرح (پیام امام (علیه السلام)) تلاش نویسندگان بر آن است که پیچیدگی کلمات را حلّ کرده و برای فهم مقصود امام (علیه السلام) از بیان این تعبیرات، تلاش نمایند و آن را برای خوانندگان با بیان ساده بنویسند.

9. در هر خطبه، نامه و یا کلمه حکمت آمیز، به اسناد آن - در غیر نهج البلاغه - توجه شده و از کتاب‌هایی که درباره اسناد نهج البلاغه نگارش یافته بهره گرفته شده است. هر چند بلندای محتوا و فصاحت و بلاغت نهج البلاغه آن را از ذکر سند بی‌نیاز می‌سازد زیرا معلوم است که چنین کلماتی از غیر امامی آگاه، صادر نمی‌شود؛ اما با این حال، برای رفع پاره‌ای از شبهات، دانشمندانی - همچون سید عبدالزهره‌ای خطیب با نوشتن کتاب «مصادر نهج البلاغه و اسانیده» - در پی آن برآمده‌اند که کلمات حضرت را به کتاب‌های قبل از دوران سید رضی مستند سازند و روشن نمایند که غالب این سخنان نورانی، غیر از نهج البلاغه مصادر دیگری نیز دارد. در پیام امام امیرالمومنین (علیه السلام) به این نکته نیز توجه خاص گردیده و در پاورقی هر خطبه، نامه و کلام قصار به آن پرداخته شده و از کتاب مذکور و دیگر کتب در این باره استفاده شده است.

10. نکته مهم دیگر، تفسیر لغات مشکل نهج البلاغه به صورت روان و ساده و با ریشه یابی کامل است که با استفاده از منابع مختلف لغت در پاورقی و گاه در متن آمده است.

11. مطالبی که نیاز به توضیح و شرح دارد، در پایان هر فراز، تحت عنوان «نکته‌ها» بیان می‌شود؛ مثلاً اگر یک جا امیر مؤمنان (علیه السلام) جمله‌ای درباره «طلحه» و یا «زبیر» بیان فرموده، در بحث نکته‌ها به شخصیت و زندگی نامه آنها پرداخته شده است و یا اگر حضرت، خودش را نخستین کسی معرفی می‌کند که اسلام آورده، در بخش نکته‌ها ادله روشن دیگری برای این مطلب و دفع شبهات آمده است، و همچنین هنگامی که آن حضرت مطلبی درباره «امر به معروف و نهی از منکر» بیان داشته، اهمیت و ابعاد دیگر این دو فریضه، در نکته‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

12. از امتیازات دیگر این شرح، توجه به ریشه‌های قرآنی کلمات آن حضرت است. کلمات امیر مؤمنان علی (علیه السلام) منشأ و حیانی دارد و در بسیاری از موارد، شرح و تفسیر معارف و حقایق قرآنی است؛ از این رو، تا جایی که ممکن است، فرازهای سخنان آن حضرت با قرآن پیوند زده شده و آیاتی از قرآن در همین باره مورد استناد قرار می‌گیرد.

13. دورنمای خطبه‌ها و نامه‌ها در آغاز بحث، تحت عنوان «خطبه (یا نامه) در یک نگاه» بیان می‌شود تا خواننده از ابتدا به طور اجمال در جریان سخنان پربار آن حضرت قرار گیرد.

14. پیوند نکات اجتماعی، تاریخی و تربیتی با مسائل روز، از دیگر امتیازات این شرح است. در این کتاب سعی شده سخنان حضرت با آنچه امروز مورد نیاز است تطبیق داده شود و به اصطلاح، «به روز» و «کاربردی» عرضه گردد. چرا که کلمات آن حضرت هر چند در واقعه‌ای خاص و ماجرابی ویژه صادر شده، اما انتخاب کلمات و جمله‌ها توسط آن امام بزرگوار برای بیان آن واقعه و تحلیل آن،

فرا زمانی، فرا مکانی و فرا شخصی است. آن حضرت به گونه ای به تحلیل آن قضایا می پردازد و گاه قواعدی عام و جملاقی بنیادین بیان می کند که در تمام عصرها و برای همه نسل ها قابل استفاده است. تحلیل این بیان ها و تطبیق آن بر مشکلات عصر حاضر و پندآموزی از آن برای حلّ مشکلات، از دیگر امتیازات این شرح است.

15. قلم منصفانه و به دور از تعصّب و توهین، امتیاز دیگر این شرح است. استاد بزرگوار و نویسندگان محترم این کتاب ضمن پابندی به اصول مذهب شیعه و دفاع منطقی از آن و همچنین نقد صحابه، هرگز از خطّ اعتدال خارج نشده و از توهین و خشونت در کلام استفاده نکرده اند. به اعتقاد آیت الله العظمی مکارم شیرازی بیان استدلال و منطق قویّ پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، نیازی به تندی و توهین ندارد؛ می توان از حقّانیت شیعه دفاع کرد، در عین حال از دایره منطق خارج نشد و مؤدّبانه و متین نوشت.

16. شأن ورود کلمات آن حضرت - در مواضع حسّاس و تأثیرگذار - با نگاه به تاریخ و عصر بیان این خطبه ها و نامه ها و کلمات (تا جایی که ممکن بوده) مورد توجه بوده است. به یقین، دانستن زمان و مکان و شأن ورود کلمات آن حضرت، سرنوشت ساز است و نقش مهمی در تفسیر سخنان ایشان دارد. مثلاً هنگامی که آن حضرت می فرماید: «إِنَّمَا السُّورِي لِّلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (نامه 6) هرگز نمی خواهد نقش نصّ را در امامت نادیده بگیرد؛ بلکه در مقام استدلال در برابر معاویه از این کلمات استفاده می کند؛ چرا که مخاطب این نامه حضرت، معاویه پس از امتناع از بیعت است؛ توجه به زمان تدوین این نامه و مخاطب آن، رافع برخی از شبهات است.

17. توجه به شروح مهمی که بر نهج البلاغه نوشته شده است و استفاده از آنها و یا نقد و ارزیابی سخنان شارحان محترم، در نگارش این شرح مورد عنایت خاص بوده است.

18. توجه به سایر کلمات حضرت در شرح یک خطبه، نامه یا کلمه قصار و نیز توجه جدی به روایات سایر ائمه هدی (علیهم السلام)، روشنی و جذابیت خاصی بر آن افزوده است.

19. برخلاف بعضی از شارحان عزیز که هر قدر به آخر نهج البلاغه نزدیک تر شده اند انگیزه شان در ادای حق مطلب، کاهش یافته و به اختصار از آن گذشته اند، این شرح هر چه به آخر نزدیک تر می شود پربارتر می گردد.

20. با وجود این همه تلاش، نویسندگان این شرح، پرونده ها را برای تجدید نظرها و تکمیل های آیندگان باز نگه داشته و از هر پیشنهاد سازنده ای استقبال می کنند.

### 3. شیوه نگارش

شیوه نگارش این شرح بدین صورت است که قسمت هایی از کلمات حضرت میان اعضای نویسندگان تقسیم می شد و هر یک، بخش مربوط به خود را با توجه به شروع مهم نهج البلاغه تدوین می کرد و در جلسه مشترک که هر روز صبح (غیر از جمعه ها) ساعت 7-8 با حضور حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی تشکیل می شد، می خواند؛ این نوشته ها پس از قرائت در جلسه، در اختیار استاد قرار می گرفت. معظم له نخست مواضع مبهم را مشخص می کردند، سپس با مطالعاتی که از قبل داشتند، شروع به املا نموده و جملات هر فراز را شرح می دادند و یکی از اعضای جلسه املا می ایشان را می نوشت. (1) در این میان، دوستان حاضر نیز اگر نکته ای به خاطرشان می رسید، بیان می کردند و معظم له آنها را نیز مورد توجه قرار می داد.

ص: 493

---

1- سال ها برخی از دوستان، املا می استاد را در ورقه های مخصوص می نوشتند ولی از سال 1385 یکی از دوستان جلسه، فی المجلس املا می استاد را با رایانه همراه، تایپ می کرد و همین، سبب سرعت کار گردید.

گاهی برای تعمیق و تکمیل بحث نیاز به مطالعه و دقت بیشتری بود بنابراین، نویسنده آن فراز، آن را کامل تر کرده و در جلسه بعد ارائه می داد که گاه در لابه لای شرح و گاه تحت عنوان نکته ها نوشته می شد.

پس از آنکه یک جلد، کامل می گردید، نوشته ها به ویراستار سپرده می شد و پس از ویرایش، بار دیگر در اختیار استاد قرار می گرفت و ایشان تیرهای مناسب را برای شرح و تفسیر و نکته ها انتخاب کرده و یک بار دیگر ترجمه های متن نهج البلاغه را نیز مورد بازبینی قرار می دادند. جلد کامل شده پس از غلط گیری نهایی، برای چاپ به ناشر سپرده می شود.

#### 4. ره آوردها

این تلاش سترگ که از سال 1371 آغاز شد و در سال 1391 به پایان رسید، مورد استقبال دانش پژوهان معارف علوی قرار گرفت. اکنون هر محقق و مدرس برای تحقیق و تدریس نهج البلاغه به این شرح جامع نیازمند است. خطبای زبردست؛ پژوهشگران معارف اسلامی و تاریخ اسلام و استادان حوزه و دانشگاه از این کتاب بهره می گیرند، هر چند برخی از پژوهشگران و اندیشمندان هنوز از این اثر قویم اطلاع کافی ندارند، که امیدواریم با آگاهی بخشی، این کتاب زندگی ساز، در سیر مطالعاتی همه حقیقت جویان قرار گیرد.

جامعیت و اثربخشی این شرح موجب شده است که در سال 1382 به عنوان کتاب سال ولایت معرفی شود و از آن تجلیل گردد. همچنین مجلداتی چند از این شرح به زبان عربی چاپ و منتشر شده و در بعضی از مؤسسات آموزشی نیز به صورت کتاب درسی درآمده است.

#### 5. معرفی همکاران

اعضایی که حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی آنان را برای همکاری

دعوت نمودند، هشت نفر بودند که دو تن از آن‌ها، پس از چند سال، به دلیل اشتغالات دیگر، موفق به همراهی نشدند. همچنین دو تن از یاران پرتلاش نیز به دیار باقی شتافتند و در این سال‌ها یک تن نیز به این جمع افزوده شد. مجموعه همکاران گذشته و حال بر اساس حروف الفبا عبارت‌اند از، حجج اسلام و المسلمین آقایان:

1. محمدرضا آشتیانی 2. مرحوم محمد جعفر امامی؛ 3. محمد احسانی فر

4. محمد جواد ارسطا 5. مرحوم ابراهیم بهادری؛ 6. عبدالمهدی توکل

7. مهدی حسینیان قمی 8. سعید داودی 9. احمد قدسی.

یادآور می‌شود که آقای مهدی حسینیان در تدوین یک جلد با این مجموعه همکاری داشته و آقای محمد احسانی فر در تدوین سه جلد. مرحوم آقای ابراهیم بهادری تا جلد هفتم همکاری فعالی داشتند. ایشان در تابستان 1384 به رحمت ایزدی پیوستند. مرحوم آقای محمد جعفر امامی تا بخشی از جلد دهم همکاری مستمر و تأثیرگذاری با این مجموعه داشتند که ایشان نیز در تابستان 1387 به لقای حق پیوستند (رحمة الله علیهما رحمة واسعة). جناب آقای سیدعبدالمهدی توکل (که علاوه بر همکاری علمی، زحمت تایپ را نیز در جلسه به عهده داشتند) از جلد نهم به این مجموعه پیوستند. چند نفر از این نویسندگان، از استادان برجسته حوزه علمیه قم بوده و برخی از آن‌ها، علاوه بر حوزه از استادان مراکز دانشگاهی نیز هستند.

امیدواریم همه این تلاش‌ها، در مسیر غربت زدایی از این کتاب مهم و فاخر، مؤثر بوده، سیل تشنگان فهم کلمات علی (علیه السلام) را سیراب نماید و برای نویسندگان این اثر ذخیره یوم المعاد گردد.

آمین یا رب العالمین سعید داودی

(از همکاران علمی پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام))

1391 / 7 / 16

ص: 495





1. قرآن کریم با ترجمه حضرت آیت الله مکارم شیرازی

2. الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین، السیوطی (م 911ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان، 1416 ق، چاپ اول.

3. اثبات الوصیة، مسعودی، علی بن حسین (346 ق)، موسسه انصاریان، قم - ایران، 1426 ق.

4. الاحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، احمد بن علی (م 588ق)، نشر مرتضی، مشهد - ایران، 1403 ق، چاپ اول.

5. احقاق الحق وازهاق الباطل، تستری، قاضی نور الله (م 1019 ق)، مكتبة آية الله المرعشی النجفی، قم - ایران، 1409 ق، چاپ اول.

6. اخبار الدولة العباسية، مجهول (3 ق)، دار الطليعة، بیروت - لبنان، 1391 ق.

7. اخبار الطوال، الدینوری، ابو حنیفه احمد بن داود (م 282 ق)، منشورات الرضی، قم - ایران، 1368 ش.

8. الاخبار الموفقیات، زبیر بن بکار (م 256 ق)، عالم الکتب، بیروت - لبنان، 1416 ق، چاپ دوم.

9. اختصاص، مفید، محمد بن محمد (م 413 ق)، گنگره شیخ مفید، قم - ایران، 1413 ق.

10. اختیار المصباح الکبیر، ابن باقی، مجد الدین علی بن الحسین (قرن 7 هجری)، مكتبة العلامة المجلسی ره، قم - ایران، 1432 ق.

11. اختیار مصباح السالکین، ابن میثم بحرانی، میثم بن علی (م قرن 7)، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد - ایران، 1366 ش، چاپ اول.

12. اخلاق اسلامی در نهج البلاغة، مکارم، ناصر، مدرسة الامام علی بن ابی طالب 7، قم - ایران، 1428 ق، چاپ سوم.

13. ادب الدنيا و الدين، ماوردى، على بن محمد (م 450ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت - لبنان، 1986 م.
14. الادب المفرد، بخارى، محمد بن اسماعيل (م 256 ق)، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت - لبنان 1406 ق، چاپ اول.
15. الاربعون حديثا، بهايى، محمد بن حسين (م 1031 ق)، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، قم - ايران 1431 ق، چاپ سوم.
16. الاربعين فى اصول الدين، رازى، فخر الدين (م 606 ق)، مكتبة الكليات الأزهرية، قاهره - مصر 1968 م، چاپ اول.
17. ارشاد القلوب الى الصواب، ديلمى، حسن بن محمد (م 841 ق)، الشريف الرضى، قم - ايران 1412 ق، چاپ اول.
18. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م 413 ق)، كنگره شيخ مفيد، قم - ايران 1413 ق.
19. الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله (م 463ق)، دار الجيل، بيروت - لبنان 1412 ق چاپ اول.
20. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م 630ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1409 ق.
21. اسعاف الراغبين، صبان، محمد على (م 1206ق)، المطبعة الوهيبية، مصر 1290 ق.
22. اسماء المغتالين من الاشراف فى الجاهلية و الاسلام، ابن، محمد بن حبيب (م 245 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1422 ق، چاپ اول.
23. اشعار الشعراء الستة الجاهلين، الشنتمرى، يوسف بن سليمان (م 476 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1422 ق، چاپ اول.
24. الاصابة، العسقلانى، احمد بن على (م 852 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1415 ق، چاپ اول.
25. الاصول العامة للفقهاء المقارن، حكيم، محمد تقى بن محمد سعيد (م 1423 ق)، مجمع جهانى اهل بيت (عليهم السلام)، قم - ايران، 1418 ق، چاپ دوم.

26. اعجاز القرآن، أبو بكر الباقلاني محمد بن الطيب (م 403ق)، دار المعارف، قاهره - مصر 1997 م .
27. الإعجاز والإيجاز، ثعالبي، عبد الملك بن محمد (م 429ق)، مكتبة القرآن، قاهره - مصر، بي تا.
28. الأعلام، زرکلی، خير الدين بن محمود (م 1396ق)، دار العلم للملايين، بيروت - لبنان 1989 م، چاپ هشتم.
29. اعلام الدين في صفات مؤمنين، ديلمى، حسن بن محمد (م 841 ق)، مؤسسه آل البيت :، قم - ايران 1408 ق، چاپ اول.
30. اعلام النبوه، الماوردى، على بن لبن محمد (م 450ق)، دار ومكتبة الهلال، بيروت - لبنان 1409 ق، چاپ اول.
31. اعلام نهج البلاغه، سرخسى، على بن ناصر (م قرن 6)، انتشارات عطارد، تهران - ايران 1307 ش، چاپ اول.
32. اعيان الشيعة، سيد محسن، امين (م 1371 ش)، دار التعارف، بيروت - لبنان.
33. الاغانى، اصفهانى، ابى الفرج (م 356ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان.
34. الام، شافعى، محمد بن ادریس (م 204ق)، دار المعرفة، بيروت - لبنان 1393 ق، چاپ دوم.
35. امالى، طوسى، محمد بن الحسن (م 460 ق)، دار الثقافه، قم - ايران 1414 ق.
36. امالى، القالى، ابو على اسماعيل بن القاسم (م 499ق)، مؤسسه الكتب الثقافيه، بيروت - لبنان 1422 ق، چاپ اول.
37. امالى، ابن بابويه، محمد بن على (م 381ق)، كتابچى، تهران - ايران 1376 ش، چاپ ششم.
38. امالى، مفيد، محمد بن محمد (م 413ق)، كنگره شيخ مفيد، قم - ايران 1413 ق.
39. امالى الزجاجى، الزجاجى، أبو القاسم عبد الرحمن بن اسحاق (م 340ق)، دار الجيل، بيروت - لبنان 1407 ق، چاپ دوم.
40. امالى غرر الفوائد و درر القلائد، علم الهدى، على بن حسين (م 436ق)، دار الفكر العربى، قاهره - مصر 1998 م، چاپ اول.
41. الامام على بن ابى طالب، عبد الفتاح عبد المقصور (م 1993 م)، منشورات مكتبه العرفان، بيروت - لبنان، بي تا، كتابخانه آقاى مرعشى.

42. الامام على صوت العدالة الانسانية، جرداق، جورج سمعان (م 2014م)، دار الفكر العربي، بيروت - لبنان، بي تا. كتابخانه آقاي مرعشى.
43. الامامة و السياسة، ابن قتيبة دينورى، عبد الله مسلم (م 276 ق)، دارالأضواء 1410 ق، چاپ اول.
44. الامتاع و المؤانسة، أبو حيان التوحيدى، على بن محمد بن العباس (م 400 ق)، المكتبة العنصرية، بيروت - لبنان 1420 ق، چاپ اول.
45. الاموال، الهروى، أبو عبيد قاسم بن سلام (م 224 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1408 ق، چاپ دوم.
46. أنساب الأشراف، بلاذرى، احمد بن يحيى (م 279 ق)، ج:1 دار المعارف، مصر 1959 م، ج: 2 مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان 1394 ق، چاپ اول، ج:3 دار التعارف، بيروت - لبنان 1397 ق، چاپ اول، ج:4 جمعية المستشرقين الألمانية، بيروت - لبنان 1398 ق، ج:5 جمعية المستشرقين الألمانية، بيروت - لبنان 1400 ق، ج:6-13 دار الفكر، بيروت - لبنان 1417 ق، چاپ اول.
47. انسان موجود ناشناخته، الكسيس كارل (م 1944 م)، ترجمه عنایت، انتشارات امير بهادر، تهران - ايران 1378 ش، چاپ هشتم.
48. انوار الاصول، مكارم، ناصر، مدرسه الامام على بن ابى طالب 7، قم - ايران 1428 ق، چاپ دوم.
49. انوار التن-زيل و أسرار التأويل، بيضاوى، عبد الله بن عمر (م قرن 7)، دار الاحياء التراث العربى، بيروت - لبنان 1418 ق، چاپ اول.
50. انوار الفقاهة، نجفى، كاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر (م 1262 ق)، مؤسسه كاشف الغطاء، نجف اشرف - عراق 1422 ق، چاپ اول.
51. الاوائل، ابو هلال عسكرى، محمد بن عبد الله (م 395 ق)، دار البشير، طنطا - مصر 1407 ق، چاپ اول.
52. ايمان أبى طالب (الحجة على الذاهب الى كفر أبى طالب)، الموسوى، فخار بن معد (م 630 ق)، دار السيد الشهداء للنشر، قم - ايران، 1410 ق، چاپ اول.
53. آيات ولايت در قرآن، مكارم، ناصر، نسل جوان، قم - ايران 1386 ش، چاپ سوم.

54. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م 1110ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان 1403 ق، چاپ دوم.
55. بحث و بررسی درباره داروینیسیم و آخرین فرضیه های تکامل، مکارم شیرازی، ناصر، دار العلم، قم - ایران 1348 ش.
56. بحر العلوم، سمرقندی، نصر بن محمد (م قرن 4)، دار الفکر، بیروت - لبنان، چاپ اول.
57. البحر المحيط فی التفسیر، ابو حیان، محمد بن یوسف (م قرن 8)، دار الفکر، بیروت - لبنان 1420 ق، چاپ اول.
58. بحوث فی الملل و النحل، سبحانی، جعفر، مؤسسه الامام صادق 7، قم - ایران 1427 ق، چاپ دوم.
59. البدء و التاریخ، مقدسی، مطهر بن طاهر (م 507 ق)، مكتبة الثقافة الدينية، قاهره - مصر، بی تا.
60. البداية و النهاية، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (م 774 ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان 1408 ق، چاپ اول.
61. البرهان فی التفسیر القران، بحرانی، سید هاشم بن سلیمان (م 1107 ق)، مؤسسه بعثه، قم - ایران 1374 ش، چاپ اول.
62. بشارة المصطفی، الطبری، محمد بن ابی القاسم (م 525 ق)، مؤسسه النشر الإسلامی، قم - ایران 1420 ق، چاپ اول.
63. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد: صفار، محمد بن الحسن (م 290 ق)، مكتبة ایت الله مرعشی النجفی، قم - ایران 1404 ق.
64. البصائر و الذخائر، أبو حیان التوحیدی، علی بن محمد بن العباس (م 400 ق)، دار صادر، بیروت - لبنان 1408 ق، چاپ اول.
65. البلدان، الهمدانی، احمد بن محمد (م 340 ق)، عالم الکتب، بیروت - لبنان 1416 ق.
66. بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب، آلوسی، محمود بن عبد الله (م 1270 ق)، مطبعة الرحمانية، مصر 1343 ق، چاپ دوم.
67. بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة، شوشتری، محمد تقی (م 1374 ش)، انتشارات امیر کبیر، تهران - ایران 1376 ش، چاپ اول.

68. بهج الصباغة فى شرح نهج البلاغة، شوشترى، محمد تقى (م 1416ق)، مؤسسه انتشارات امير كبير، تهران - ايران 1376 ش، چاپ اول.
69. البيان فى تفسير القرآن، خوئى، سيد ابو القاسم (م قرن 15)، مؤسسه احياء آثار الامام خوئى، قم - ايران 1386 ش، چاپ اول.
70. البيان و التبيين، جاحظ، عمر بن بحر (م 255 ق)، دار المكتبه الهلال، بيروت - لبنان 2002 م، چاپ اول.
71. پژوهش هاى قرآنى علامه شعرانى در تفاسير مجمع البيان، روح الجنان و منهج الصادقين، شعرانى، ابو الحسن (م 1393 ق)، بوستان كتاب، قم - ايران 1386 ش.
72. پیام قرآن، مكارم، ناصر، دار الكتب الاسلاميه، تهران - ايران 1386 ش، چاپ نهم.
73. پيدایش مذاهب، مكارم، ناصر، مدرسه الامام على بن ابى طالب (عليه السلام)، قم - ايران، 1384 ش، چاپ اول.
74. التاج الجامع لصول فى جامع الاحاديث الرسول، منصور على ناصف، دار الجيل، بيروت - لبنان.
75. تاج العروس من جواهر القاموس، مرتضى زبيدى، محمد بن محمد (م 1205 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1414 ق، چاپ اول.
76. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد (م 808 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1408 ق، چ دوم.
77. تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد بن احمد الذهبي (م 748 ق)، دار الكتاب العربى، بيروت - لبنان 1413 ق، چ دوم.
78. تاريخ الخلفاء، سيوطى، جلال الدين (م 911 ق)، مطابع معتوق اخوان، بيروت - لبنان، بى تا.
79. تاريخ المدينة المنورة، نميرى، عمر بن شبة (م 262 ق)، دار الفكر، قم - ايران 1410 ق.
80. تاريخ بغداد، خطيب بغدادى، احمد بن على (م 463 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1417 ق، چاپ اول.
81. تاريخ تمدن، ويل دورانت (م 1981 م) - ترجمه (عليهم السلام) احمد آرام (م 1377 ش)، اقبال، تهران - ايران 1337 ش.

82. تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون (م 1931م)، ترجمه سید محمد تقی فخرداعی گیلانی، انتشارات افراسیاب، تهران - ایران، 1387ش، چاپ اول.
83. تاریخ عمومی (تاریخ قرون وسطی)، البر ماله (م 1915م)، ژول ازاک (م 1963م)، ترجمه عبد الحسین، هژیر، انتشارات علمی، تهران - ایران 1362ش، کتابخانه آقای مرعشی.
84. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، هبة الله بن عبد الله الشافعی (م 571ق)، دار الفکر، بیروت - لبنان 1415ق.
85. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (م بعد 292ق)، دار صادر، بیروت - لبنان و مؤسسة و نشر فرهنگ أهل بیت:، قم - ایران، بی تا.
86. تاریخ الأمم و الملوک، طبری، محمد بن جریر (م 310ق)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان 1403ق، چاپ چهارم.
87. تاسیس الشيعة لعلموم الاسلام، صدر، سیدحسن (م 1354ق)، مرکز النشر والطباعة العراقية المحدودة، بغداد-عراق، بی تا، چاپ اول.
88. التبیان فی التفسیر القرآن، طوسی، محمد بن حسن (م قرن 5)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان، بی تا، چاپ اول.
89. تنمة المنتهی فی وقایع ایام خلفا، قمی، عباس (م 1359ق)، کتابخانه مرکزی، تهران - ایران 1325ش.
90. تجارب الامم، مسکویه الرازی، احمد بن محمد (م 421ق)، دار سروش، تهران - ایران 1379ش، چاپ دوم.
91. تجرید الاعتقاد، نراقی، محمد مهدی بن ابی ذر (م 1209ق)، سید مرتضی، قم - ایران، 1384، چاپ اول.
92. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (م قرن 4)، جامعه مدرسين، قم - ایران 1404ق.
93. تحفة الاحباب فی نوادر آثار الاصحاب، قمی، شیخ عباس بن محمد رضا (م 1359ق)، دار الکتب الاسلامیة، تهران - ایران، 1369ق.
94. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، مصطفوی، حسن (م 1426ق)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران - ایران 1368ش، چاپ اول.



95. تذكرة الاولياء، عطار نيشابورى، فريد الدين (م 627ق)، مطبعة ليدن، ليدن - هلند 1905م، چاپ اول.
96. تذكرة الحفاظ، الذهبى، شمس الدين (م 748ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان، بى تا.
97. التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، محمد بن حسن (م 309ق)، دار صادر، بيروت - لبنان 1996م، چاپ اول.
98. تذكرة الخواص من الامة فى ذكر خصائص الائمة، سبط بن جوزى، يوسف بن قز اوغلى (م 654ق)، منشورات الشريف الرضى، قم - ايران 1418ق، چاپ اول.
99. ترجمه و تفسير نهج البلاغه، جعفرى، محمد تقى (م 1377ش)، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران - ايران 1368ش.
100. تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، تميمى آمدى، عبد الواحد بن محمد (م 550ق)، دفتر تبليغات، قم - ايران 1366ش، چاپ اول.
101. التعازى، مبرد، محمد بن يزيد (م 285ق)، نهضة مصر، قاهره - مصر، بى تا.
102. التعجب من اغلاط العامة فى مساله الامامة، كراجى، محمد بن على (م 449)، دار الغدير، قم - ايران 1421ق، چاپ اول.
103. تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م قرن 8)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1419ق، چاپ اول.
104. تفسير منسوب به امام حسن عسكرى (عليه السلام)، حسن بن على، امام يازدهم (عليه السلام) (م 260ق)، مدرسة الإمام المهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، قم - ايران 1409ق، چاپ اول.
105. تفسير نمونه، مكارم، ناصر، دار الكتب الإسلامية، تهران - ايران 1374ش، چاپ اول.
106. التفسير و المفسرون، ذهبى، محمد حسين (م 1397ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان، بى تا.
107. تفسير القمى، قمى، على بن ابراهيم (م قرن 3)، دار الكتاب، قم - ايران 1404ق، چاپ سوم.
108. تفسير العياشى، عياشى، محمد بن مسعود (م 320ق)، المطبعة العلمية، تهران - ايران، 1380ق، چاپ اول.

109. تفسير المحيط الأعظم و البحر الخضم، آملی سید حیدر (م قرن 8)، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران - ایران 1422 ق، چاپ سوم.
110. تفسير بر رأی و هرج و مرج ادبی، مکارم شیرازی، ناصر، نسل جوان، قم - ابران، بی تا.
111. تکملة عروة الوثقی، یزدی، سید محمد کاظم (م 1337 ق)، کتاب فروشی داوری، قم - ایران 1414 ق، چاپ اول.
112. تلخیص الشافی، شیخ طوسی (م 460 ق)، انتشارات المحبین، قم - ایران 1382 ش، چاپ اول.
113. تمام نهج البلاغة، موسوی، سید صادق، مؤسسه امام صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، تهران - ایران 1376 ش، چاپ اول.
114. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبد الله (م 1311 ش)، مطبعة المرتضوية، نجف اشرف - عراق، بی تا.
115. التوحید، ابن بابویه، محمد بن علی (م 381 ق)، جامعه مدرسین، قم - ایران 1398 ق، چاپ اول.
116. توضیح نهج البلاغة، حسینی شیرازی، سید محمد (م 1380 ش)، دار تراث الشیعة، تهران - ایران، بی تا.
117. توضیح الرشاد فی تاریخ حصر الاجتهاد، آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن (م 1389 ق)، خیام، قم - ایران 1401 ق، چاپ اول.
118. تهذیب الاحکام، طوسی، محمد بن الحسن (م 460 ق)، دار الکتب الإسلامیة، تهران - ایران 1407 ق، چاپ چهارم.
119. تهذیب اللغة، ازهری، محمد بن احمد (م 370 ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان 1421 ق، چاپ اول.
120. ثم اهتدیت (محققه)، تیجانی، محمد، مرکز الأبحاث العقائدية، قم - ایران 1429 ق.
121. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ابن بابویه، محمد بن علی (م 381 ق)، دار الشریف الرضی للنشر، قم - ایران 1406 ق، چاپ دوم.
122. جامع الاخبار شعیری، شعیری، محمد بن محمد (م قرن 6)، مطبعة حیدریة، نجف - عراق، بی تا، چاپ اول.

123. جامع البيان فى تفسير القرآن، طبرى ابو جعفر، محمد بن جرير (م قرن 4)، دار المعرفة، بيروت - لبنان 1412 ق، چاپ اول.
124. جامع السعادات، نراقى، محمد مهدى (م 1209 ق)، اعلمى، بيروت - لبنان، بى تا، چاپ چهارم.
125. الجامع الصحيح، القشيري النيسابوري، مسلم بن الحجاج (م 261 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان.
126. الجامع الصغير، سيوطى، جلال الدين (م 911 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1401 ق، چاپ اول.
127. الجامع لاحكام القرآن، قرطبي، محمد بن احمد (م قرن 7)، ناصر خسرو، تهران - ايران 1363 ش، چاپ اول.
128. الجمل و النصره لسيد العترة فى حرب البصرة، مفيد، محمد بن محمد (م 413 ق)، كنگره شيخ مفيد، قم - ايران 1413 ق، چاپ اول.
129. جواهر الكلام فى شرح الشرائع الاسلام، نجفى، صاحب الجواهر، محمد حسن (م 1266 ق)، دار احياء تراث العربى، بيروت - لبنان، 1404 ق، چاپ هفتم.
130. جواهر المطالب فى مناقب الإمام على بن أبى طالب (عليه السلام)، دمشقى، محمد بن احمد (م 871 ق)، مجمع احياء الثقافة الإسلامية، قم - ايران 1415 ق، چاپ اول.
131. الجوهرة فى نسب الامام على و آله (عليهم السلام)، البرى، محمد بن أبى بكر (م 7 ق)، مؤسسه الأعلم للمطبوعات، بيروت - لبنان و مكتبة النورى، دمشق - سورية، 1402 ق، چاپ اول.
132. حالات و سخنان ابو سعيد ابو الخير، شفيعى كدكنى، محمد رضا، انتشارات سخن، تهران - ايران، بى تا، كتابخانه تخصصى تاريخ ايران و اسلام (خيابان هنرستان).
133. حدائق الحقائق فى شرح نهج البلاغة، بيهقى، قطب الدين محمد بن حسين (م قرن 6)، بنياد نهج البلاغة - عطارد، قم - ايران 1375 ش، چاپ اول.
134. حديث نحن معاشر الانبياء، مفيد، محمد بن محمد (م 413 ق)، دارالمفيد، بيروت - لبنان 1414 ق، چاپ دوم.
135. حسين نفس مطمئنه، عالمى دامغانى، محمد على، انتشارات هاد، تهران - ايران 1391 ش.

136. حلية الاولياء و طبقات الأصفياء، الاصبهاني، عبد الله بن احمد (م 430 ق)، السعادة، قاهره - مصر 1394 ق.
137. حياة الحيوان الكبرى، ديمري، كمال الدين (م 808 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1426 ق، چاپ اول.
138. خدا را چگونه بشناسيم، مكارم شيرازي، ناصر، محمدي، تهران - ايران 1362 ش، چاپ اول.
139. الخرائج و الجرائج، قطب الدين راوندي، سعيد بن هبة الله (م 573 ق)، مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، قم - ايران، 1409 ق، چاپ اول.
140. الخصال، ابن بابويه، محمد بن علي (م 381 ق)، جامعه مدرسين، قم - ايران 1362 ش، چاپ اول.
141. خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)، نسائي، عبد الرحمن (م 303 ق)، مكتبة نينوى الحديثية، تهران - ايران، بی تا.
142. داستان باستان، نوري همداني، حسين، انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين، قم - ايران 363 ش.
143. دايره المعارف فقه مقارن، مكارم شيرازي، ناصر، مدرسه الامام علي بن ابي طالب (عليه السلام)، قم - ايران 1427 ق، چاپ اول.
144. دائرة المعارف فريد وجدی، وجدی، محمد فريد بن مصطفى (م 1333 ق)، بيروت - لبنان، دارالمعرفة 1971 ق، كتابخانه آقاي مرعشي.
145. الدر المنثور في تفسير المأثور، سيوطي، عبدالرحمن بن ابي بكر (م قرن 10)، كتابخانه آية الله مرعشي نجفي، قم - ايران 1404 ق، چاپ اول.
146. دستور معالم الحكم، القطاعي، محمد بن سلامة (م 454 ق)، مكتبة المفيد، قم - ايران، بی تا.
147. دعائم الاسلام، ابن حيون، نعمان بن محمد مغربي (م 363 ق)، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، قم - ايران 1385 ش، چاپ دوم.
148. الدعوات (سلوة الحزين)، قطب الدين راوندي، سعيد بن هبة الله (م 573 ق)، انتشارات مدرسه امام مهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، قم - ايران 1407 ق، چاپ اول.

149. دلائل الامامة، طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم (م قرن 5)، بعثت، قم - ایران 1413 ق، چاپ اول.
150. دلائل النبوة، بیهقی، احمد بن الحسین (م 458 ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان 1405 ق، چاپ اول.
151. ده گفتار (تقوا)، مطهری، مرتضی (م 1358 ش)، انتشارات صدرا، تهران - ایران، بی تا.
152. دیوان امیرالمومنین (علیه السلام)، میبدی، حسین بن معین الدین (م 911 ق)، دار نداء الإسلام للنشر، قم - ایران 1411 ق، چاپ اول.
153. دیوان پروین اعتصامی، پروین اعتصامی، رخشنده بنت یوسف (م 1320 ش)، نشر کتاب پارسه، تهران - ایران 1392 ش، چاپ سوم.
154. دیوان جامی، جامی، عبد الرحمن (م 898 ق)، انتشارات حسین محمودی، بی تا.
155. دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، حبیب خراسانی، حبیب الله بن هاشم (م 1327 ق)، انتشارات زوار، تهران - ایران 1384 ش، چاپ هفتم.
156. دیوان حافظ، حافظ، شمس الدین محمد بن بهاء الدین (م 792 ق)، نشر جمهوری، تهران - ایران 1379 ش، تصحیح غنی و قاسمی.
157. دیوان صائب تبریزی، صائب، محمد علی (م 1676 م)، انتشارات بنیاد، تهران - ایران 1368 ش.
158. دیوان فروغی بسطامی، بسطامی، میرزا عباس (م 1274 ق)، روزنه، تهران - ایران 1376 ش.
159. دیوان قصاید و غزلیات نظامی گنجوی، نظامی، الیاس بن یوسف (م 608 ق)، فروغی، تهران - ایران 1380 ش.
160. دیوان ملک الشعراى بهار، صبوری، محمد تقی (م 1330 ش)، انتشارات نگاه، تهران - ایران 1387 ش.
161. دیوان هاتف اصفهانی، هاتف اصفهانی، سید احمد (م 1198 ق)، ابن سینا 1347 ش.
162. ذخیرة المعاد فی شرح الارشاد، سبزواری، محمد باقر (م 1090 ق)، موسسه آل البيت (علیهم السلام)، قم - ایران 1247 ق.
163. الذریعة، آقا بزرگ طهرانی (م 1389 ق)، دار الاضواء، بیروت - لبنان 1403 ق.

164. راهنمای حرمین شریفین، غفاری، ابراهیم (م)، انتشارات ولایت، مشهد - ایران 1377ش، چ دوم.
165. ربا و بانکداری اسلامی، مکارم شیرازی، ناصر، مدرسة الامام علی ابن ابی طالب (علیه السلام)، قم - ایران 1380 ش، چاپ اول.
166. ربیع الابرار و نصوص الأخیار، زمخشری، محمود بن عمر (م 538ق)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان 1412 ق، چاپ اول.
167. رجال نجاشی، نجاشی، احمد بن علی (م 450 ق)، مؤسسه جامعه مدرسین، قم - ایران 1365 ش، چاپ ششم.
168. رسائل الجاحظ، الرسائل السیاسیة، جاحظ، ابو عثمان (م 255 ق)، دار و مكتبة الهلال، بیروت - لبنان 2002 م، چاپ دوم.
169. الرسائل الفقهیة، الخاجوئی، محمد اسماعیل بن الحسین بن محمد رضا (م 1173 ق)، دار الکتب الإسلامی، قم - ایران 1411 ق، چاپ اول.
170. روح البیان، حقی، بروسوی اسماعیل (م قرن 12)، دار الفکر، بیروت - لبنان، بی تا، چاپ اول.
171. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، سید محمود (م 13)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، 1415 ق، چاپ اول.
172. روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (م 1070 ق)، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم - ایران 1406 ق، چاپ دوم.
173. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمد (م 508 ق)، انتشارات رضی، قم - ایران 1375 ش، چاپ اول.
174. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب، مدرس، میرزا محمد علی (م 1373 ق)، چاپخانه شفق، 1369، چاپ دوم.
175. الرياض النضرة فی مناقب العشرة، محب طبری، احمد (م 694 ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان، بی تا.
176. زاد المعاد، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م 1110 ق)، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان 1423 ق، چاپ اول.

177. الزوولوجى الحديث، ملكى قزوینى، محمد كاظم بن محمد صادق (م)، مطبعة النعمان، نجف - عراق 1957 م، چاپ اول.
178. الزهد، كوفى اهوازى، حسين بن سعيد (م قرن 3)، المطبعة العلمية، قم - ايران 1402 ق، چاپ دوم.
179. زهرا (عليها السلام) برترين بانوى جهان، مكارم شيرازى، ناصر، مدرسه الامام على بن ابى طالب (عليهما السلام)، قم - ايران، چاپ اول.
180. زهرة الآداب و ثمر الالباب، قيروانى، ابراهيم بن على (م 453 ق)، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان 1419 ق، چاپ اول.
181. السبعة من السلف من الصحاح الستة.
182. سخنان منظوم ابو سعيد ابو الخير، انتشارات كتاب خانه شمس، تهران - ايران 1334 ش.
183. السرائر الحاوى لتحرير الفتاوى، ابن ادریس، محمد بن احمد (م 598)، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ايران 1410 ق، چاپ دوم.
184. سفينة البحار، قمى، عباس (م 1359 ش)، اسوه، قم - ايران 1414 ق، چاپ اول.
185. السقيفة وفلك، جوهرى بصرى، احمد بن عبد العزيز (م 323 ق)، مكتبة نينوى الحديثة، تهران - ايران، بى تا.
186. سنن ابن ماجه، القزوينى ابن ماجه، محمد بن يزيد (م 273 ق)، دار الفكر للطباعة، بيروت - لبنان، بى تا.
187. سنن ابى داود، سجستانى، سليمان بن الاشعث (م 275 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1410 ق، چاپ اول.
188. سنن الدارمى، الدارمى، عبد الله الرحمن (م 255 ق)، مطبعة الاعتدال - دار احياء السنة النبوية، دمشق - سوریه 1349 ق.
189. سنن الكبرى، البيهقى، احمد بن الحسين (م 458 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان، بى تا.
190. سنن ترمذى و هو جامع الصحيح، الترمذى، محمد بن عيسى (م 279 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1403 ق، چاپ سوم.
191. سنن نسائى، النسائى، احمد بن شعيب (م 303 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1348 ق، چاپ اول.

192. سیر تمدن، رالف لین تون (م 1953 م)، ترجمه پرویز مرزبان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران - ایران 1378 ش، چاپ سوم.
193. السيرة النبوية، ابن هشام (م 218 ق)، دار المعرفة، بیروت - لبنان، بی تا.
194. سیره پیشوایان، پیشوایی، مهدی، موسسه امام صادق (علیه السلام)، قم - ایران، 1372 ش، چاپ اول.
195. سیری در نهج البلاغة، مطهری، مرتضی (م 1358 ش)، انتشارات صدرا، تهران - ایران 1379 ش، چاپ بیست و دوم.
196. السيرة النبوية، ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (م 774 ق)، دار المعرفة، بیروت - لبنان 1396 ق.
197. شاهنامه نادری، طوسی (فردوسی ثانی)، محمد علی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات انجمن آثار ملی 1339 ش.
198. شذرات الذهب، الحنبلی، ابن عماد (م 1089 ق)، دار ابن کثیر، دمشق - سوریه، چاپ اول، 1406 ق.
199. شرح احقاق الحق، المرعشی، شهاب الدین (م 1411 ق)، منشورات مکتبة آية الله العظمى المرعشى النجفی، بی تا.
200. شرح اصول الکافی صدرا، صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (م 1050 ق)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران - ایران 1383 ش، چاپ اول.
201. شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (م 363 ق)، جامعه مدرسین، قم - ایران، 1409 ق، چاپ اول.
202. شرح شهاب الاخبار، قضاعی، محمد بن سلامة (م 454 ق)، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران - ایران 1361 ق، چاپ اول.
203. شرح مائة كلمة، بحرانی، میثم بن علی (م قرن 7)، دفتر انتشارات اسلامی، قم - ایران 1348 ش، دانشنامه علوی.
204. شرح نهج البلاغة، ابن أبی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله (م 656 ق)، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم - ایران 1404 ق، چاپ اول.
205. شرح نهج البلاغة، البحرانی، میثم بن علی (م قرن 7)، دفتر نشر الكتاب 1362 ش، دانشنامه علوی.



206. شرح نهج البلاغة، عبده، محمد (م 1323ق)، مطبعة الاستقامة، قاهره - مصر، بي تا. دانشنامه علوى
207. شرح نهج البلاغة، موسوى، سيد عباس، دار الرسول الاكرم، بيروت - لبنان 1376 ش، دانشنامه علوى .
208. شرح نهج البلاغه، قزوینی حائری، محمد كاظم، مطبعة النعمان، نجف اشرف - عراق، 1337، دانشنامه علوى .
209. الشعر و الشعراء ابن قتيبه دينورى، عبد الله بن مسلم (م 276ق)، دار الحديث، قاهرة - مصر 1423 ق، چاپ اول.
210. شواهد التن-زيل لقواعد التفضيل، حسانى، عبيد الله بن عبد الله (م 490ق)، مؤسسه الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامى، مجمع احياء الثقافة الإسلامية، تهران - ايران 1411 ق، چاپ اول.
211. شيخ المضيرة ابو هريرة، ابوريه، محمود (م 1970م)، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت - لبنان 1993 م.
212. صبح الاعشى فى صناعة الانشاء، القلقشندى، احمد بن على (م 821ق)، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان.
213. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربية، جوهرى، اسماعيل بن حماد (م 393ق)، دار العلم للملايين، بيروت - لبنان 1376 ق، چاپ اول.
214. صحيح بخارى، البخارى، محمد بن اسماعيل (م 256ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان، 1401ق.
215. الصحيفة العلوية و التحفة المرتضوية، سماهيجى، عبد الله بن صالح (م 1135ق)، انتشارات اسلامى، تهران - ايران 1396 ق، چاپ سوم.
216. صحيفة الإمام الرضا (عليه السلام)، على بن موسى، امام هشتم (عليه السلام) (م 203ق)، كنگره جهانى امام رضا 7، مشهد - ايران 1406 ق، چاپ اول.
217. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، عاملى نباطى، على بن يونس (م 877ق)، المكتب الحيدرية، نجف اشرف - عراق 1384 ق، چاپ اول.

218. صفات الشيعة، ابن بابويه، محمد بن علي (م 381 ق)، أعلمى، تهران - إيران 1362 ش، چاپ اول.
219. صناعتين، أبو هلال عسكرى، محمد بن عبد الله (م 359 ق)، مكتبة عنصرية، بيروت - لبنان 1419 ق، چاپ اول.
220. الصواعق المحرقة فى الرد على أهل البدع و الزندقة، الهيثمى المكى، احمد بن حجر (م 974 ق)، مكتبة القاهرة، قاهره - مصر، 1385 ق، چاپ دوم.
221. الطبقات الكبرى، الهاشمى البصرى، محمد بن سعد (م 230 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1410 ق، چاپ اول.
222. الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز، اليمنى، يحيى بن حمزة (م 749 ق)، مكتبة العصرية، بيروت - لبنان 1429 ق، چاپ اول.
223. عارف و صوفى چه مى گویند؟، تهرانى، جواد (م 1368 ش)، نشر افاق، تهران - ایران 1390 ش.
224. عبات الأنوار فى امامة الأئمة الأطهار، مير سيد حامد حسين (م 1306 ق)، كتابخانه امير المؤمنين، اصفهان - ایران 1366 ش، چاپ دوم.
225. العبقریات الاسلامیة، العقاد، عباس محمود (م 1964 م)، دار الكتاب العربى، بيروت - لبنان 1971 م، جلد دوم، چاپ اول.
226. العبقریات الاسلامیة، عقاد، عباس محمود (م 1964 م)، دار الكتاب اللبنانى، بيروت - لبنان، 1986 م، جلد چهارم، چاپ سوم.
227. عبقرية الشريف الرضى، زكى مبارك (م قرن 14)، دار الجيل، بيروت - لبنان 1367 ق، دانشنامه علوى .
228. العثمانية، الجاحظ، عمرو بن بحر (م 255 ق)، مكتبة الجاحظ، قاهرة - مصر، بى تا.
229. العدد القويّة لدفع المخاوف اليومية، حلى، رضى الدين على بن يوسف بن المطهر (برادر علامه حلى) (م 703 ق)، كتابخانه آية الله مرعشى نجفى، قم - ایران 1408 ق، چاپ اول.
230. عذر تقصير به پیشگاه محمد و قرآن، جان دانپورت - ترجمه: غلامرضا سعیدی (1367 ش)، انتشارات اقبال، تهران - ایران 1334 ش.

231. العقد الفريد، ابن عبد ربه، احمد بن محمد (م 328ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1404 ق، چاپ اول.
232. علل الشرائع، ابن بابويه، محمد بن على (م 381 ق)، انتشارات داوری، قم - ايران 1385 ش، چاپ اول.
233. على ابن ابى طالب (عليه السلام) بقيه النبوة و خاتم الخلافة، الخطيب عبد الكريم (م)، دار المعرفة، بيروت - لبنان 1975 م، چاپ دوم.
234. عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب امام الأبرار، ابن بطريق، يحيى بن حسن (م 600 ق)، جامعة المدرسين، قم - ايران 1407 ق، چاپ اول.
235. عوالى اللئالى العزیزية فى الأحاديث الدينية، ابن أبى جمهور، محمد بن زين الدين (زنده در 901 ق)، نشر سيد الشهداء، قم - ايران، 1405 ق، چاپ اول.
236. عين الادب والسياسة وزين الحسب الرياسة، ابن هذيل، على بن عبد الرحمن (م قرن 8)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، بى تا.
237. عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، ابن بابويه، محمد بن على (م 381 ق)، نشر جهان، تهران - ايران 1378 ق، چاپ اول.
238. عيون الاخبار، ابن قتيبة دينورى، عبد الله بن مسلم (م 376 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1424 ق، چاپ سوم.
239. عيون الحكم والمواعظ، ليثى واسطى، على بن محمد (م قرن 6)، دار الحديث، قم - ايران 1376 ش، چاپ اول.
240. الغارات، ثقفى، ابراهيم بن محمد (م 283 ق)، انجمن آثار ملی، تهران - ايران 1395 ق، چاپ اول.
241. الغدير فى الكتاب و السنة و الأدب، امينى، عبد الحسين احمد (م 1392 ق)، دار الكتاب، بيروت - لبنان 1397 ق، چاپ چهارم.
242. غريب الحديث، ابن قتيبة الدينورى، عبد الله مسلم (م 276 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1408 ق، چاپ اول.
243. الغريب المصنف، ابو عبيد، قاسم بن سلام (م 224 ق)، الموسسه الوطنيه للترجمة و التحقيق و الدراسات بيت الحكمة، تونس، 1990 م، چاپ اول.

244. الغريبين فى القرآن والحديث، ابو عبيده هروى، احمد بن محمد (م 401 ق)، المكتبة العصرية، بيروت - لبنان 1999 م، چاپ اول.
245. الغيبة للنعمانى، ابن أبى زينب، محمد بن ابراهيم (م 360 ق)، نشر صدوق، تهران - ايران 1397 ق، چاپ اول.
246. الفائق فى غريب الحديث، زمخشرى، محمود بن عمر (م 583 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1417 ق، چاپ اول.
247. فتح البارى شرح صحيح البخارى، العسقلانى، احمد بن على (م 852 ق)، دار المعرفة، بيروت - لبنان 1379 ق.
248. فتح القدير، شوكانى، محمد بن على (م 1250 ق)، عالم الكتب، بى تا.
249. الفتن، نعميم بن حماد (م 288 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1414 ق.
250. الفتنة الكبرى (على (عليه السلام) وبنوه)، طه، حسين على (م 1973 م)، مؤسسة هنداوى، قاهرة - مصر 2013 م.
251. الفتنة ووقعة الجمل، الاسدى، سيف بن عمر (م 200 ق)، دار النفائس، بيروت - لبنان 1413 ق، چاپ هفتم.
252. الفتوح، كوفى، أحمد بن اعثم (م 314 ق)، دار الأضواء، بيروت - لبنان 1411 ق، چاپ اول.
253. فتوح البلدان، بلاذرى، احمد بن يحيى (م 279 ق)، مكتبة النهضة المصرية، قاهره - مصر 1956 م.
254. الفخرى، ابن الطقطقى، محمد بن على (م 709 ق)، دار القلم العربى، بيروت - لبنان 1418 ق، چاپ اول.
255. فلك: هدى الملة الى أن فلك نحلة، موسى حائرى قزوينى، محمد حسن (م 1339 ق) (ترجمه علم الهدى، سيد احمد (م 1323 ش))، نشر حسينيه عماد زاده، اصفهان - ايران 1359 ش.
256. فرائد السمطين فى فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمة من ذريتهم (عليهم السلام)، شافعى، ابراهيم بن سعد (م 730 ق)، مؤسسة المحمود، بيروت - لبنان 1400 ق، چاپ اول.
257. فرج المهموم فى تاريخ علماء النجوم، ابن طاووس، على بن موسى (م 664 ق)، دار الذخائر، قم - ايران 1368 ق، چاپ اول.

258. فروغ ابدیت، سبحانی تبریزی، جعفر، دار التبلیغ اسلامی، قن - ایران، بی تا، چاپ دوم.
259. فروغ ولایت، سبحانی تبریزی، جعفر، مجمع جهانی اهل بیت، قم - ایران 1429 ق.
260. فرهنگ اسلام شناسان خارجی، عبد اللهی خروش، حسین، موسسه مطبوعاتی مطهر 1362 ش، چاپ اول.
261. فرهنگ لغت عمید، عمید، حسن (م 1358 ش)، راه رشد، تهران - ایران 1389 ش، چاپ اول.
262. فرهنگ معین، معین، محمد (م 1350 ش)، انتشارات امیرکبیر، تهران - ایران 1350 ش، چاپ اول.
263. فرهنگنامه، برتا موریس پارکر، شرکت سهامی خاص کتابهای جیبی و انتشارات امیر کبیر با همکاری انتشارات فرانکلین، تهران - ایران، 1346 ش، چاپ اول.
264. الفصول المختاره، مفید، محمد بن محمد (م 413 ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران 1413 ق، چاپ اول.
265. الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، المالکی، علی بن محمد (ابن صباغ) (م 855 ق)، دار الحدیث، قم - ایران 1422 ق، چاپ اول.
266. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، حسینی فیروزآبادی، مرتضی (م 1410 ق)، مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)، قم - ایران، 1428 ق.
267. فضائل الصحابة، الشیبانی، احمد بن حنبل (م 241 ق)، موسسه الرساله، بیروت - لبنان 1403 ق، چاپ اول.
268. فضائل، ابن شاذان قمی، شاذان بن جبرئیل (م 600 ق)، رضی، قم - ایران 1363 ش، چاپ دوم.
269. فقه السنه، سید سابق، دار الكتاب العربی، بیروت - لبنان، بی تا.
270. فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول، طوسی، محمد بن الحسن (م 460 ق)، مکتبه المحقق الطباطبائی، قم - ایران 1420 ق، چاپ اول.
271. فی ظلال نهج البلاغه، مغنیه، محمد جواد، دار العلم ملایین، بیروت - لبنان 1358 ق، چاپ سوم.
272. قاموس کتاب مقدس، جیمز هاکس، انتشارات اساطیر، تهران - ایران 1377 ش.

273. قرب الاسناد، حمیری، عبد الله بن جعفر (م نیمه دوم قرن 3)، مؤسسة آل البيت (عليهم السلام)، قم - ایران 1413 ق، چاپ اول.
274. القواعد الفقهية، مكارم شیرازی، ناصر، مدرسة الامام امير المؤمنين (عليه السلام)، قم - ایران 1411 ق، چاپ سوم.
275. قوت القلوب فی معامله المحبوب، ابوطالب مکی، محمد بن علی (م 386 ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان 1417 ق، چاپ اول.
276. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب (م 329 ق)، دار الکتب الاسلامیة، تهران - ایران 1407 ق، چاپ چهارم.
277. الکافی فی ابطال توبه الخاطئة، مفید، محمد بن محمد (م 413 ق)، کنگره شیخ مفید، قم - ایران 1413 ق، چاپ اول.
278. کامل البهائی فی السقیفة، طبری، عماد الدین (م قرن 7)، المكتبة الحیدریة 1426 ق، چاپ اول.
279. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، علی بن ابی الکریم (م 630 ق)، دار صادر - دار بیروت، بیروت - لبنان 1385 ق.
280. کتاب التوحید واثبات صفات الرب عز وجل، السلمی، اسحاق بن خزیمة، مكتبة الرشد، ریاض - عربستان 1414 ق، چاپ پنجم.
281. کتاب العین، فراهیدی، خلیل بن احمد (م 175 ق)، نشر هجرت، قم - ایران 1409 ق، چاپ دوم.
282. کتاب سلیم بن قیس هلالی، هلالی، سلیم بن قیس (م 76 ق)، الهادی، قم - ایران 1405 ق، چاپ اول.
283. کتابنامه نهج البلاغة، استادی، رضا، بنیاد نهج البلاغة، تهران - ایران 1359 ش، دانشنامه علوی .
284. الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل، زمخشری، محمود (م قرن 6)، دار الکتب العربی، بیروت - لبنان 1407 ق، چاپ سوم.
285. کشف ابو هريرة، شرف الدین الموسوی، عبد الحسین (م 1377 ق)، موسسه انصاریان، قم - ایران.

286. كشف الخفاء، العجلوني، اسماعيل بن محمد (م 1162 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1408 ق، چاپ سوم.
287. كشف الريبة، شهيد ثانی، زين الدين بن علی (م 966 ق)، دار المرتضوی للنشر، تهران - ايران 1390 ق، چاپ سوم.
288. كشف الغمه في معرفة الائمة، اربلی، علی بن عیسی (م 692 ق)، بنی هاشمی، تبریز - ايران 1381 ق، چاپ اول.
289. كشف المحججه لثمره المهججه، ابن طاووس، علی بن موسی (م 664 ق)، بوستان کتاب، قم - ايران 1375 ش، چاپ دوم.
290. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد قسم الالهيات، سبحانی، جعفر، موسسه امام صادق (عليه السلام)، قم - ايران 1382 ش، چاپ دوم.
291. الكشف و البيان عن التفسير القرآن، ثعلبی، احمد بن ابراهيم (م قرن 5)، دار احیاء تراث العربی، بیروت - لبنان 1422 ق، چاپ اول.
292. الكشکول بهائی، شیخ بهائی، محمد بن حسین (م 1030 ق)، صبح پیروزی، قم - ايران، 1388، چاپ اول.
293. كفاية الطالب في علی بن ابی طالب (عليه السلام)، شافعی، محمد بن یوسف (م 658 ق)، دار احیاء تراث اهل بیت (عليهم السلام)، تهران - ايران 1404 ق، چاپ دوم.
294. کلیات دیوان سنائی غزنوی، سنائی غزنوی، محدود بن آدم (م 525 ق)، نشر ابن سینا، تهران - ايران 1341 ش.
295. کلیات دیوان شهریار، شهریار، محمد حسین (م 1367 ش)، نگارستان کتاب، تهران - ايران 1388 ش، چاپ سی و هفتم.
296. کلیات دیوان شیخ بهائی، شیخ بهائی، محمد بن حسین (م 1031 ق)، نشر چکامه، تهران - ايران 1373 ش، چاپ اول.
297. کلیات سعدی، سعدی، مصطلح بن عبد الله (م 691 ق)، انتشارات هرمس، تهران - ايران 1385 ش، چاپ اول.
298. کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه، محمد بن علی (م 381 ق)، اسلامیه، تهران - ايران 1395 ق، چاپ دوم.

299. كنز الدقائق و بحر الغرائب، قمی، محمد بن محمد رضا (م قرن 12)، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران - ایران 1386 ش، چاپ اول.
300. كنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، علی بن حسام الدین (م 975ق)، مؤسسه الرساله، بیروت - لبنان 1409 ق.
301. كنز الفوائد، كراچی، محمد بن علی (م 449ق)، دار الذخائر، قم - ایران 1410 ق، چاپ اول.
302. كنز النصایح (دیوان اشعار شمس آسمان معقول و منقول)، ابیوردی، شیخ علی (م 1357ق)، انتشارات کتابفروشی احمدی، شیراز - ایران 1325 ش.
303. الكنى و الالقاب، قمی، عباس (م 1359 ق)، مكتبة الصدر، تهران - ایران 1368 ش.
304. الكامل فی اللغة و الأدب، المبرد، محمد بن یزید (م 285 ق)، دار الفكر العربی، قاهره - مصر 1417 ق، چاپ سوم.
305. گفتار فلسفی، جوان از منظر عقل و احساسات، محمد تقی فلسفی (م 1377 ش)، هیئت نشر معارف اسلامی، چ سیزدهم 1344 ش، کتابخانه آقای مرعشی.
306. لباب التأویل فی معانی التنزیل، بغدادی، علی بن محمد (م قرن 8)، دار الكتب العلمیة، بیروت - لبنان 1415 ق، چاپ اول.
307. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم (711 ق)، دار الفكر - دار صادر، بیروت - لبنان، 1414 ق، چاپ سوم.
308. لغت نامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر (م 1334 ش)، روزبه، تهران - ایران 1373 ش.
309. لهوف فی قتلی الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی (م 664 ق)، انوار الهدی، قم - ایران، 1417 ق، چاپ اول.
310. مثنوی معنوی، بلخی، جلال الدین محمد (م 672 ق)، امیر کبیر، تهران - ایران 1336 ش.
311. المجتبی، ابن درید، محمد بن الحسن (م 321 ق)، مطبعه مجلس دائره المعارف العثمانیه، حیدر آباد - هند 1963 م، چ سوم.
312. مجمع الامثال، نیشابوری مدائنی، احمد بن محمد (م 518 ق)، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد - ایران 1366 ش.
313. مجمع البحرین، طریحی، فخر الدین بن محمد (م 1087 ق)، مرتضوی، تهران - ایران 1375 ش، چاپ سوم.



314. مجمع البيان، طبرسى، فضل بن حسن (م قرن 6)، انتشارات ناصر خسرو، تهران - ايران، 1372 ش، چاپ سوم.
315. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهيثمى، على بن ابى بكر (م 807 ق)، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان 1408 ق.
316. مجموعة ورام، ورام بن ابى فراس، مسعود بن عيسى (م 605 ق)، مكتبة فقيه، قم - ايران، 1410 ق، چاپ اول.
317. المحاسن، برقى، احمد بن محمد (274 ق يا 280 ق)، دار الكتب الاسلاميه، قم - ايران، 1371 ق، چاپ دوم.
318. المحاسن و المساوى، البيهقى، ابراهيم بن محمد (م 320 ق)، دار المعارف، قاهره - مصر، بى تا.
319. محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء، الاصفهانى، محمد بن المفضل (م 502 ق)، دار القلم، بيروت - لبنان 1420 ق.
320. المحجة البيضاء فى تهذيب الاحياء، فيض كاشانى، محمد بن مرتضى (1091 ق)، انتشارات الاسلامى، قم - ايران، بى تا، چاپ دوم.
321. المحصول فى علم أصول الفقه، الرازى، فخر الدين (م 606 ق)، مؤسسه الرسالة، بيروت - لبنان 1412 ق، چاپ دوم.
322. مختصر البصائر، حلى، حسن بن سليمان (م قرن 8)، مؤسسه النشر الاسلامى، قم - ايران 1421 ق، چاپ اول.
323. مرصد الاطلاع على اسماء الامكنة والبقاع، الحنبلى، صفى الدين، ابن شمائل (م 739 ق)، دار الجليل، بيروت - لبنان 1412 ق، چاپ اول.
324. مرآة الاسلام، طه، حسين على (م 1973 م)، مؤسسه هنداونى، قاهره - مصر 2013 م.
325. مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول، مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى (م 1110 ق)، دار الكتب الاسلاميه، تهران - ايران، 1404 ق، چاپ دوم.
326. مروج الذهب، مسعودى، على بن حسين (م 346 ق)، دار الهجرة، قم - ايران 1409 ق، چاپ دوم.

327. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی (م 1320 ق)، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام)، قم - ایران، 1408 ق، چاپ اول.
328. مستدرک سفینه البحار، نمازی شاهرودی، علی (م 1405 ق)، انتشارات جامعه مدرسین، قم - ایران 1418 ق.
329. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله (م 405 ق).
330. مستدرک نهج البلاغة، کاشف الغطاء، هادی (م قرن 14)، مکتبه الاندلس، بیروت - لبنان، بی تا، دانشنامه علوی .
331. مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی شاهرودی، علی (م 1405 ق)، چاپ خانه شفق، تهران - ایران 1412 ق، چاپ اول.
332. المسترشد فی امامة علی بن أبی طالب (علیه السلام)، طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم (م 362 ق)، کوشانپور، قم - ایران، 1415 ق، چاپ اول.
333. المستصفی فی علم الاصول، الغزالی، محمد بن محمد (م 505 ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان 1417 ق.
334. مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، شهید ثانی، زین الدین بن علی (م 966 ق)، بصیرتی، قم - ایران، بی تا، چاپ اول.
335. مسند احمد، احمد بن حنبل (م 241 ق)، دار صادر، بیروت - لبنان، بی تا.
336. مسند البزاز البحر الزخار، البزاز، احمد بن عمرو (م 292 ق)، مکتبة العلوم والحکم، مدینة - سعودیة، 2009 م، چاپ اول.
337. مسند الحمیدی، الحمیدی، عبد الله بن الزبیر (م 219 ق)، دار الکتب العلمیة، بیروت - لبنان 1409 ق، چاپ اول.
338. مشکاة الناس لزمانهم، یعقوبی، احمد بن اسحاق (م 284 ق)، دار الکتب الجدید، بیروت - لبنان 1980 م، چاپ دوم.
339. مشکاة الانوار فی غرر الأخبار، طبرسی، علی بن حسن (م 600 ق)، مکتبة الحیدریة، نجف - عراق 1385 ق، چاپ دوم.
340. مصادر نهج البلاغة و مسانیده، حسینی خطیب، سید عبد الزهراء (م 1413 ق)، دار الزهراء، بیروت - لبنان 1987 م، چاپ چهارم.

341. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، طوسي، محمد بن الحسن (م 460ق)، موسسه فقه الشيعة، بيروت - لبنان 1411 ق، چاپ اول.
342. مصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، فيومي، احمد بن محمد (م 770 ق)، موسسه دار الهجرة، قم - ايران 1414 ق، چاپ دوم.
343. مصباح الهدى في شرح العروة الوثقى، آملی، ميرزا محمد تقی (م 1391 ق)، مؤلف، تهران - ايران، چاپ اول.
344. المصنف، الصنعاني، عبد الرزاق بن همام (م 211 ق)، منشورات المجلس العلمي، هند.
345. المصنف، ابن ابی شيبة، ابراهيم بن عثمان (م 235 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1409 ق، چاپ اول.
346. مطالب السؤل مناقب آل الرسول، الشافعي، محمد بن طلحة (م 652 ق)، دار البلاغ، بيروت - لبنان 1412 ق.
347. معارج نهج البلاغة، بيهقي فريد، على بن يزيد (م قرن 6)، كتاب خانه ايت الله مرعشي نجفي، قم - ايران 1367 ش، چاپ اول.
348. معارف و معاريف، حسيني دشتي، مصطفي، موسسه فرهنگي آرايه، تهران - ايران 1385 ش، چاپ چهارم.
349. معاني الاخبار، ابن بابويه، محمد علي (م 381 ق)، انتشارات جامعه مدرسين، قم - ايران 1403 ق، چاپ اول.
350. معجم الادباء، الحموي، ياقوت (م 626 ق)، دار الفكر، بيروت - لبنان 1400 ق، چاپ دوم.
351. المعجم الاوسط، الطبراني، سليمان بن احمد (م 360 ق)، دار الحرمين، قاهرة - مصر 1415 ق.
352. معجم البلدان، ياقوت حموي، ياقوت بن عبدالله (م 626 ق)، دار صادر، بيروت - لبنان 1995 م، چاپ دوم.
353. المعجم الزولوجي الحديث، ملكي، محمد كاظم (م 1900 م)، ج 4: مطبعة الآداب، ج 6: مطبعة النعمان، نجف اشرف - عراق، 1958 م، چاپ دوم.
354. المعجم الكبير، طبراني، سليمان بن أحمد (م 360 ق)، دار احياء التراث العربي، بيروت - لبنان، چاپ دوم.

355. المعجم المطبوعات العربية، سركيس، يوسف اليان (م 1351 ق)، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم - إيران 1410 ق.
356. المعجم الوسيط، جمعي از مؤلفين، دار الدعوة، الاسكندرية - مصر، بي تا.
357. المعجم رجال الحديث، خوئي، ابو القاسم بن علي اكبر (م 1413 ق)، مركز نشر الثقافة الاسلامية في العالم، قم - إيران 1372 ش، چاپ پنجم.
358. معجم مقاييس اللغة، ابن فارس، احمد بن فارس (م 395 ق)، مكتب الاعلام الاسلامي، قم - إيران 1404 ق، چاپ اول.
359. المعمرون و الوصايا، سجستاني، سهل بن محمد (م 248 ق)، دار احياء الكتب العربية، قاهره - مصر 1961 م، دفتر تبليغات.
360. المعيار و الموازنة، أبي جعفر الإسكافي، محمد بن عبد الله (م 220 ق) (1402 ق)، چاپ اول.
361. المغني، ابن قدامة، احمد بن محمد (م 620 ق)، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، بي تا.
362. مغني اللبيب، ابن هشام انصاري، احمد ابن عبد الله (م 761 ق)، منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم - إيران، 1404 ق.
363. مفاتيح الغيب، قونوي، محمد بن اسحاق (م 673 ق)، انتشارات مولي، تهران - إيران 1416 ق، چاپ اول.
364. مفاتيح نوين، مكارم شيرازي، ناصر، مدرسة الامام علي ابن ابي طالب (عليه السلام)، قم - إيران 1390 ش، چاپ بيست ونهم.
365. مفتاح السعادة في شرح نهج البلاغة، تقوى قاييني، محمد تقى، مكتبة المصطفوي، تهران - إيران، بي تا، دانشنامه علوي .
366. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهاني، حسين بن محمد (م 502 ق)، دار القلم، بيروت - دمشق 1412 ق، چاپ اول.
367. مقاتل الطالبين، اصفهاني، ابي الفرج علي بن الحسين (م 256 ق)، دار المعرفة، بيروت - لبنان، بي تا.
368. مقتل الحسين (عليه السلام)، مكرم، عبد الرزاق (م 1391 ق)، دار الكتاب الإسلامي، بيروت - لبنان، 1399 ق، چاپ پنجم.

369. المقنعه، مفيد، محمد بن محمد (م 413 ق)، كنگره شيخ مفيد، قم - ايران 1413 ق، چاپ اول.
370. مكاتيب الائمة (عليهم السلام)، احمدى ميانجى، على (م 1421 ق)، دار الحديث، قم - ايران 1426 ق، چاپ اول.
371. مكارم الاخلاق، طبرسى، حسن بن فضل (م قرن 6)، الشريف الرضى، قم - ايران 1412 ق، چاپ چهارم.
372. ملل و نحل، شهرستانى، محمد بن عبدالكريم (م 548 ق)، الشريف الرضى، قم - ايران 1364 ش، چاپ سوم.
373. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه، محمد بن على (م 381 ق)، انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، قم - ايران 1413 ق، چاپ دوم.
374. منافع الحيوان، المراغى، محمود بن ابراهيم (م قرن 7)، بنياد دكتور افشار، تهران - ايران 1388 ش، چاپ اول.
375. المناقب، خوارزمى، الموفق بن احمد (م 568 ق)، انتشارات جامعه مدرسين، قم - ايران 1414 ق، چاپ دوم.
376. مناقب آل ابى طالب (عليهم السلام)، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م 588 ق)، نشر علامه، قم - ايران، 1379 ق، چاپ اول.
377. مناقب على بن أبى طالب (عليه السلام)، ابن مغازلى، على بن محمد (م 483 ق)، انتشارات سبط النبى (صلى الله عليه وآله)، قم - ايران، 1426 ق، چاپ اول.
378. مناقب مرتضوى، كشفى ترمذى، محمد صالح (م 1060 ق)، انتشارات روزنه، تهران - ايران 1380 ش.
379. مناهج الاخيار فى شرح الاستبصار، علوى عاملى، احمد بن زين العابدين (م 1057 ق)، موسسه اسماعيليان، قم - ايران 1399 ق، چاپ اول.
380. المنتخب من ذيل المذيل من تاريخ الصحابة و التابعى، الطبرى، محمد بن جرير (م 310 ق)، مؤسسة الأعلمی، بيروت - لبنان، 1358 ق.
381. المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك، ابن جوزى، عبد الرحمن بن على (م 597 ق)، دار الكتب العلمیة، بيروت - لبنان 1412 ق، چاپ اول.

382. منتهى الآمال، قمى، عباس (م 1254 ق)، مبین اندیشه، تهران - ایران 1390 ش.
383. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة، خوئى هاشمى، ميرزا حبيب الله (م 1413 ق)، مكتبة الاسلاميه، تهران - ایران 1358 ش، چاپ چهارم.
384. منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغة، راوندى، قطب الدين سعيد بن هبة الله (م 573 ق)، كتاب خانه ايت الله مرعى النجفى، قم - ایران 1364 ش.
385. منهاج الكرامة فى معرفة الإمامة، علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر (م 762 ق)، مؤسسة عاشورا، مشهد - ایران 1379 ش، چاپ اول.
386. مؤتمر علماء بغداد فى الإمامة والخلافة، مقاتل بن عطية (م 505 ق)، دار الكتب الإسلامية، تهران - ایران 1377 ش، چاپ اول.
387. الموسوعة الفقهية الكويتية، جمعى از مؤلفين، وزارة الأوقاف و الشؤون الإسلامية، كويت 1427 ق.
388. موسوعه الامام على بن ابى طالب (عليه السلام) فى الكتاب و السنّة و التاريخ، رى شهرى، محمد، دار الحديث، قم - ایران 1425 ق، چاپ دوم.
389. موسوعه آيت الله خوئى، خوئى، سيد ابو القاسم موسى (م 1413 ق)، موسسه احياء آثار الامام خوئى، قم - ایران 1418 ق، چاپ اول.
390. موطأ، مالك بن انس (م 179 ق)، دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان 1406 ق.
391. مهج الدعوات منهج العبادات، ابن طاووس، على بن موسى (م 664 ق)، دار الذخائر، قم - ایران 1411 ق، چاپ اول.
392. المؤلف من المختلف بين أئمة السلف، طبرسى، فضل بن حسن (م 548 ق)، مجمع البحوث الاسلاميه، مشهد - ایران 1410 ق، چاپ اول.
393. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، ذهبى، احمد بن عثمان (م 748 ق)، دار المعرفة، بيروت - لبنان 1382 ق، چاپ اول.
394. ميزان الحكمة، رى شهرى، محمد، دار الحديث، قم - ایران، چاپ اول.
395. نزهة الابصار و محاسن الآثار، طبرى، على بن مهدى (م 360 ق)، مجمع عالمى تقريب مذاهب اسلامى، تهران - ایران، 1387 ش، چاپ اول.

396. نزّه الناظر تنبيه الخواطر، حلوانى، حسين بن محمد (م قرن 5)، مدرسة الامام مهدي (عجل الله تعالى فرجه الشريف)، قم - ايران، 1408 ق، چاپ اول.
397. النص و الاجتهاد، شرف الدين موسى، عبد الحسين (م 1377 ق)، سيد الشهدا 7، قم - ايران 1404 ق، چاپ اول.
398. نظرات فى القرآن الكريم، الغزالى، محمد (م 1417 ق)، دار النهضة، قاهرة - مصر 2005 م، چاپ ششم.
399. نظرية عدالة الصحابة و المرجعية السياسية فى الإسلام، يعقوب، احمد حسين (م 1428 ق)، انصاريان، قم - ايران 1413 ق.
400. نقشه هاى استعمار در راه مبارزه با اسلام، صوّاف، محمد محمود (م 1992 م)، ترجمه هشترودى، سيدجواد، انتشارات فراهانى، تهران - ايران 1388 ش، چاپ اول.
401. نقض العثمانيه، اسكافى، ابو جعفر (م 220 ق)، مكتبة ايت الله مرعشى، قم - ايران 1383-1378 ش، كلام .
402. نور الابصار فى مناقب آل بيت النبى المختار 9، شبلنجى، مؤمن بن حسن (م قرن 13)، رضى، قم - ايران، بى تا.
403. نور الثقلين، العروس الحويزى، عبد على بن جمعة (م 1112 ق)، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم - ايران 1415 ق، چاپ چهارم.
404. نهاية الأرب فى فنون الأدب، نوبرى، احمد بن عبد الوهاب (م 733 ق)، وزارة الثقافة و الارشاد القومى المؤسسة المصرية، قاهرة - مصر، بى تا.
405. النهاية فى غريب الحديث و الأثر، ابن اثير جزرى، مبارك بن محمد (م 606 ق)، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم - ايران 1367 ش، چاپ چهارم.
406. نهج البلاغه صبحى صالح، شريف الرضى، محمد بن حسين (م 406 ق)، هجرت، قم - ايران 1414 ق.
407. نهج الحق و كشف الصلح علامه حلى، حسن بن يوسف بن مطهر (م 762 ق)، دار الكتاب اللبنانى، بيروت - لبنان 1982 م، چاپ اول.
408. نيل الاوطار، شوكانى، محمد بن على (م 1255 ق)، دار الجيل، بيروت - لبنان 1973 م.

409. الوافی، فیض کاشانی، محمد بن محسن شاه مرتضی (م 1091 ق)، کتاب خانه امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام)، اصفهان - ایران، 1406 ق، چاپ اول.
410. الوافی بالوفیات، الصفدی (م 764 ق)، دار احیاء التراث، بیروت - لبنان 1420 ق.
411. وسائل الشیعة (الإسلامیة)، الحر العاملی، محمد بن حسن (م 1104 ق)، دار احیاء التراث العربی، بیروت - لبنان 1403 ق، چاپ پنجم.
412. وفيات الاعیان وأبناء أبناء الزمان، ابن خلکان (م 681 ق)، دار الثقافة، بیروت - لبنان، بی تا.
413. وقعة صفین، نصر بن مزاحم (م 212 ق)، مکتبه آية الله مرعشی النجفی، قم - ایران، 1404 ق.
414. وقعة صفین، نصر بن مزاحم (م 212 ق)، مکتبه آية الله مرعشی النجفی، قم - ایران، 1404 ق، چاپ دوم.
415. یادنامه علامه شریف رضی، جمعی از مولفین، نشر روشنگر، تهران - ایران 1366 ش، چاپ اول.
416. ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (م 1294 ق)، دار الأسوة، تهران - ایران 1416 ق، چاپ اول.
417. الیقین باختصاص مولانا علی (علیه السلام) بامرة المؤمنین، ابن طاووس، علی بن موسی (م 664 ق)، دار الکتب، قم - ایران 1413 ق، چاپ اول.



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

